قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ

الحمد لله والمنة که کتاب مستطاب عبرت انتسابات آئینه عبرت گیر و مرآت نصیحت پذیری

مشتمل انبساطات آدمی مثنوی و متکفل خیریات صوری و معنوی

مسمی

به بدر منیر در احوال دولت دیر معروف

تذکره

تذکرهٔ محمد اورنگ زیبیه

سنه [illegible]

هجری

در بیان سوانح عمر عالیجناب نواب محمد اورنگ زیب خان صاحب فیض‌القضا والی ریاست دیر و سوات و جندول

دام اقباله و اضافه ضروریات [illegible] و تعزیرات عشیر متعلقه حکومت اسلام

[illegible] محمد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بقیاس مر خداوندی را که گنبد چرخ برین را بانوار کواکب گوناگون زینت شبا روزی داده ؛ و بساط زمین زیرین را باظهار تبدیلات بوقلمون حکمت ذلت و فیروزی نهاده ؛ خبیریکه ادراکات عقول علویه و سفلیه قطرهٔ از بحار علوم اوست ؛ قدیریکه تفطر زمین و آسمان شمهٔ از شیون قدرت او ؛ کریمیکه گدای بینوا را بممالکت جهان بنوازد ؛ منتقمی که غرض شناس ناسپاس را از تخت شاهی بخاکستر تباهی بیندازد ؛

نظم

از ره عبرت چو نکو بنگری
قدرت بیچون بدل پروری

در ره دش حاجت انباز نیست
در سببش غایت دمساز نیست

در دمک چشم زدن بیگمان
درهم و برهم کند این آسمان

ساده و دیوانه فلاطون کند
عاقل و فرزانه چو مجنون کند

مسجد ابرار ز بتخانهٔ
محرم اسرار ز بیگانهٔ

از پس دریوزه کند یک زمان
قیصر و فغفور و چو شاهجهان

نیست کسی را ز چنین ماجرا
در دو سرا زهرهٔ چون و چرا

به که نهی پیش سر انقیاد
بر ره تسلیم سپاری مراد

در نعت ... صلی الله علیه وسلم

و درود نامحدود بر محمود یکه ظلمت فساد و عناد عالمیان را از انوار مشکوة اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ روشنائی داده ؛ و کدورت بیمراد چهرهٔ ادمیان را به اسرار تهذیب اخلاق ﴿ وَاِنَّکَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیْمٍ ﴾ سفیدهٔ صفائی و زیبائی نهاده صلی الله علیه واله وسلم کلما ذکره الذاکرون وغفل عن ذکره الغافلون ط اما بعد میگوید بندهٔ ناتوان خادم الحرمین الشریفین قاضی محمد عرفان الدین صدیقی نسب حنفی مذهب قادری مشرب صواتی تخیلی تجاوز الله عن ذنبه الخفی و الجلی که چونکه خالق کن فیکون برای عبرت بنی نوع انسان تفاوت عزت و ذلت را جلوه داده و خیلی از افراد بشر را برای هدایت خلق الله بخلعت بابرکت نبوت و رسالت سرفرازی بخشیده ؛ و برخی از اجناس ولاد ادم را بزینت علم و معرفت آراسته و بسیاری را بسبب شامت اعمال خود در بادیهٔ غوایت و ضلالت ربقهٔ ناکامی و محرومی درگردن انداخته‌اند همچنین اندکی را از بندگان خود تاج عزت و ریاست دنیوی برسر نهاده و تازیانهٔ امارت در دست داده دیگرانرا مانند گلهٔ بهائم در دست ایشان سپرده و بموجب خبر خیر البشر اعمالکم عمالکم گوشمالی و سرکوبی آخرین را در پنجهٔ اقتدار اولین نهاده ؛ و صحیفهٔ انصاف و اعتساف و امتیاز خداپرستی و هواپرستی را در دست اولین حواله نموده تاکه نظام پروردگار کن فیکون بانجام رسانند و بتقدیر تبدل فرائض منصبی خود انقلاب دیگرگون بظهور آید ؛ چنانکه درین حدود افغانستان که از عرصهٔ نه صد و نوزده سال 919 از دست کفار بدنجارها بهمت بادشاه دین پرور و دیانت پناه جامع ذخائر صوری و معنوی سلطان محمود غزنوی در قبضهٔ اقتدار اهل اسلام آمده و چندگروه اهل اسلام برین محدود محروسه که مقصود ماست و عنقریب حدود آن بیان کرده خواهد شد

نوبت بنوبت حکمرانی کرده خصوصا از نسل افغانان یوسف زئی بدعای زاهدان خدا پرست واولیاء
کاملین وواصلین علی الخصوص بتوجهات حضرت شیخ آدم بنوری علیه رحمة الباری ریاست خاندان دیر
بنام مورث اعلی این خاندان حضرت اخون الیاس صاحب که مرید خاص ومعتقد با اخلاص حضرت شیخ آدم مذکور
بود منعقد ومرتب گردید ورفته رفته ترقی گرفته حتی که در زمانهٔ مغفرت مآب رحمت مآب حاتم زمان
مرغوب جهان نواب محمد شریف خان صاحب بسبب کرم پروری وخلائق حسنهٔ او این ریاست نامی باقطار
جهان مانند آفتاب تابان ودرخشان گردیده وخلائق نزدیک ودور منت بار واحسان بردار آن نواب
مرحوم ومغفور گردیده وموافق ومخالف برتعریف وتوصیف آن یگانهٔ روزگار یک زبان گشته وعلاوه از استحقاق
خود از جانب سرکار برطانیه اورا اعزاز بیحساب وخطاب باالقاب نواب ویز [?] وصوات حاصل شده حتی که
بوجه علو همت وفرط سخاوت وشهرت شجاعت اورا از جانب سلطان المعظم سلطان عبد الحمید خان صاحب روم
لقب وخطاب معین الاسلام به امتیاز تام واختصاص خوش فرجام رسیده وچونکه آن در مکنون
مسافر دار البقا گردیده خلف کلان او نواب محمد اورنگزیب [illegible] که باعث تسطیر این کتاب ست
شهرت ورفعت این خاندان مضاعف کرده بلکه تا ده چند رسانیده که صیت شهرت او سکان ربع مسکون را
گوش گذار گردیده وبسبب کثرت محاربات وپیاپی رسیدن فتوحات این ریاست مختصر ضرب المثل
اهل جهان گردیده وبجهت رونمائی حوادث گوناگون وانقلابات بوقلمون وظهور تلون احوال چرخ
گردون این ریاست محدود با دول عظمای جهان دعوهٔ همسری کرده وباحکومت های معتبرهٔ زمان
لاف برابری زده البته نزد ارباب خبرت وبصیرت ضروری بود که شمهٔ از احوال این ریاست وذرهٔ از
انقلابات این دولت قلم بند شده نذر اهل جهان گردد بنابران والی فرخ فال وفرخنده اقبال همایون

رکاب نواب محمد اورنگ زیب خان قصنا و البر بایت دیر و صوات و جندول خلد الله امارته بالعدل و الانصاف

و عصمه عن التعصب و الاعتساف تفویض این نظم و نسق به این خاکسار کرده که از قدیم الایام متکفل خدمات

علیه این خاندان گرامی هستم و بسبب کمال خیر اندیشی و صدق دیانت و وفا داری معنی حقیر این فقیر را

چیزی عظیم و کثیر شمرده خطاب با صواب شمس العلما باین کمترین انام عطا فرموده و چونکه اطاعت امر چنین

والی منعم در ادای چنین خدمت محتشم که خالی از عبرت گیری و نصیحت پذیری و منفعت خلق الله نخواهد بود

بیت ؛ مرد باید که گیرد اندر گوش ؛ ور نبشتست پند بر دیوار

از لوازم عرفیه ست و حال آنکه درین ایام چیزی از تصنیف و تالیف متعلقه تدریس علوم عقلیه و نقلیه

دامن گیر حالم هم نبود بنا بران به امتثال این امر همایون دست اطاعت بر جبین اجابت نهادم و در

تحریر و تسطیر این حالات به نیت صحیحه بملاحظه اِنَّمَا الاَعْمَالُ بِالنِّیَّاتِ قلم فرسائی کردم و به عبارت

ساده عام فهم اغاز نمودم که خود والی ریاست و دگر ناظرین با انصاف بازیهای چرخ گردون را ملاحظه

نموده اعتماد کلی بر نعمت دنیای بیوفا و دولت که اولش دو و آخرش لت بنظر آید ؛ سلیقه و شعار

خود نسازد و اسباب ترقی و تنزل مندرجه این صحیفه را آئینه عبرت خود انگارد ؛ بیت

خوشتر آن باشد که سر دلبران ؛ گفته آید در حدیث دیگران

و چون شروع تسطیر این اوراق در احیان فتح عظیم و تسخیر ریاست جندول و انقیاد اکثر حاسدان

۱۲ ۲۵

والی ریاست بود لهذا بملاحظه تاریخ هجری حالی عنوانش امواج ظفرمندی شده و به اسم بدر

منیر در احوال دولت دیر موسوم گردانیده و برای یادگاری والی ریاست بنام او تذکره محمد اورنگ زیب

خانی معروف گردانیده شده امید که سعی این احقر را بغرض خیرخواهی و خیراندیشی و نصیحت دینی

ودینوی ملحوظ ومنظور فرموده در اصلاح اعمال خود و دفع مظالم خلق الله توجه فرموده تا کامیابی
هر دو جهان میسر این والی زینت خاندان بلکه فخر نسل افغان خواهد شد. و نظم خود ساخته مولف آیینه
مرادات مصنف و دعوات خود مدنظر باید داشت نظم منکه چندین گریه بر محراب و منبر میکنم ∴
حسرت تفسیر خط و خال دلبر میکنم ∴ دربدر میگردم و جویم نشان و ... ایا رب ∴ پای بوسی هر کسی جا رو هر در میکنم ∴
یوسف گم گشته را جویم نشان از پیرهن ∴ این دل یعقوب را برگشته دیگر میکنم ∴ شاه فرزینم بدست دشمن او بیدق و رخ
با پیاده کی علاج مات لشکر میکنم ∴ گوی عالم سر بسر در دست دشمن شد اسیر ∴ زیر چوگانم کجا چوگانی از سر میکنم ∴
مرده صد سال خود را گریه و افغان کنم ∴ کی بود یارب که من تدبیر دیگر میکنم ∴ خان نواب و ملک در خاک روبے تا غلط
کی شکایت بعد ازین از جور چاکر میکنم ∴ ای با اقبال و شجاعت در جهان مثلت نیست ∴ آنکه شد خاک پایت زینت سر میکنم ∴
در ریاست کامران باشی بخلق و عدل و داد ∴ تا بحالت فخر و ناز و رغم منکر میکنم ∴ در امان باشی ز قهر گردش گردون دون
این دعا شام و سحر هم وقت دیگر میکنم ∴ هر دو نور دیده ات باد در دنیا و دین ∴ سرفراز و این تمنا از داور میکنم ∴
∴ یادگارت این همیشه باد تا دوران بود ∴ التماس رستگاری روز محشر میکنم ∴

بیان فهرست اجمالی این کتاب

وبنظر ملاحظه مقاصد مطلوبه این کتاب را بیک مقدمه و چهار منزل و یک خاتمه مرتب ساختم
مقدمه در بیان جغرافیه و تحدید این ریاست معه قرب و جوار او و تشریح احوال ابتدائی و انتهائی او
و اسباب ترقی و تنزل او و جمله رؤسای اهل اسلام و تشریح افغانستان باعتبار وسعت
و آبادی گذشته و موجوده منزل اول در بیان مختصر احوال نواب محمد شریف خان مرحوم که والد بزرگ
گوار این والی همایون فال است منزل دویم در بیان احوال نواب محمد اورنگزیب خان ... از سن ولادت

تازمانه ولیعهدی او وتازمانه وفات والد مرحوم او معه انتخاب شجرهٔ نسب این خاندان گرامی تامورث اعلی این خاندان که به اخوند الیاس صاحب شهرت داشت منزل سویم دربیان بغاوات رعایا وارکین ریاست وجنگهای این والی میمون تازمانه برخاستن از مسند دیر منزل چهارم دربیان فتح مسند دیر وتوجه مقدمات وبغاوات اقوام وفتوحات این والی همایون فال بر سید عبدالجبار شاه که بادشاه اول ملک سوات بود ومیان گل صاحب گل شهزاده نبیرهٔ صاحب سیدو شریف که بادشاه دویم صواتیان بود وتسخیر ریاست جندول وشکست اقوام باجوڑ ومهمند کلان خاتمه دربیان اخلاق ذاتیه وعادات این والی میمون وروش واحوال موجودهٔ این ریاست وکیفیت واحوال هردو برخورداران والی میمون ودیگر ارکین مشهورهٔ این ریاست وقوانین عشیره ورسمیه جاریه درین ریاست خداداد ۞ ۶۹

مقدمه دربیان جغرافیه وتحدید این ریاست

بدانکه احوال مندرجهٔ درین کتاب دوقسم اند قدیمه ؛ وجدیده ؛ قدیمه مندرج اند درین مقدمه که اخذ آنها کرده شده از آئین اکبری وتواریخ بیت المقدس وتواریخ افاغنه وتفسیر کامل وتذکرة الابرار والاشرار مصنفهٔ اخوند درویزه علیه الرحمته ومختصر تواریخ هند وتاریخ قدیم قلمی که ابوریحان بیرونی منسوب ست وحیوة افغانی وروضة الصفا وجغرافیهای عربیه وفارسیه وتاریخ ابن خلکان وابن اثیر وکتاب اسرار الصوفیه وکتاب نکات الاسرار مصنفه شیخ آدم بنوری وکتاب سفینة الاولیای مصنفه شاهزاده داراشکوه تیموری وکتاب ظواهر السرائر مصنفه میان عمر صاحب چمکنی واز کتب تواریخ خلفای راشدین وبنی امیه ومروانیه واز کتب عشره

متعلقهٔ امامت واجزیهٔ عشیره واحوال جدیدهٔ این ریاست اکثر از مشاهدهٔ خود وبعض از استماع متواتره وخیلی از اطلاع مشاهدین که مندرج منازل وخاتمهٔ این کتاب ست لهذا اگر در اثنای الحاقات حوالهٔ صریحی بمنقول عنه نشده باشد جای طعن والزام نخواهد بود البته در بیان احوال قدیمه وگذشته سابقه اگر بعضی مضامین مخالف مشهور یا جمهور باشد محل اشتباه وتعجب مباد که در کتب تواریخ اتفاق بر یک سخن کمتر بنظر می آید خصوصا درین نواحی واقوام که نصب العین در تحریرات چراکه صنعت تاریخ نویسی در اقوام افغانستان پس پشت انداخته شده ست حتی که خیلی از معتبرین ایشان را علاوه از اسامی اب جد خود کرسی نامهٔ خود هم معلوم نباشد بلکه میگویند که کلانهای ما چنین وچنان کارها میکردندی واقوام دیگر که در ایشان مخلوط شده اند چنانچه نسلهای سادات حسنی اولاد سید علی همدانی رحمة الله علیه معروف به پیر بابا بونیر یا خاندان این فقیر مولف کتاب که از نسل حضرت ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قریشی عربی هستیم یا اولاد حضرت مجدد الف ثانی سرهندی که فاروقی هستند اگر درجه در ایشان خصوصا در خاندان ما علما وفضلا وقتا فوقتا بسیار صاحبان کمال گذشتند مگر ایشان هم طبیعت افغانان گرفته اند وچیزی بدین امر توجه نموده اند مثل مشهور ست هر که در کان نمک رفته نمک شد لهذا این امر در تاریکی مانده پس درین مقدمه چند ابحاث ست بحث اول در جغرافیه وتحدید این اوطان در تاریخ قدیم قلمی منسوب به ابی ریحان بیرونی که سیاح مشهور ست مرقوم ست که سی صد سال قبل ازین حضرت عیسی مسیح یک سیاح ملک چین بر خیده دوره کرده این قطعه را از جهت سبزی وشادابی بنظر رغبت ملاحظه کرده حدود اربعهٔ این اقطاعهٔ معموره را چنین نوشته که جانب شرقی او گلگت وکهجون وتلول که بمحاذات گلگت در کنار اباسند آباد هستند شاید

که هنوز این نامها بدل شده باشد مقرر کرده وحد غربی او کوههای شرقی ملک کابل و محاذی آنها
وحد جنوبی آن دریای اتک وحد شمالی کوههای جنوبی شغنان و بدخشان و محاذی آنها و
این قطعهٔ محدوده را که باعتبار حالت موجوده اوطان پشاور ؛ هشنگر ؛ سمه ؛ صوات ؛
بنیر ؛ کانرا ؛ غوربند ؛ چغرزی ؛ ملیزی ؛ باجوڑ ؛ مهمند ؛ اتمان خیل ؛ که اوطان رهایش
افغانان یوسف زی هستند بلکه علاقه چترال و کوهستانهای صوات ؛ وملیزی وا باسند
کوهستان هم داخل این تحدید آمدند این جمله را دران وقت اُدیانه گفتندی و قابضین و باشندگان
این محدوده درانوقت اقوام یهودیان بودند وحکومت این محدوده درانوقت در دست حاکم
یهودی بود که مسکن و دار الخلافت او در ملک صوات بر مقام منگاله بود که اکنون درانجا بلدهٔ
منگوره اباد ست وآین امر نهایت قرین قیاس ست چراکه در حدود این سنه مذکوره اکثر
حصص دنیا در قبضهٔ یهود بود بنابرین تقدیر لفظ اُدیانه که درین تاریخ قدیم دیده شده دراصل
یهودیانه خواهد بود چراکه عادت اقوام یهود چنین ست که زمین مقبوضه یا مسکونهٔ خود را بنام
خود موسوم کنند چنانچه زمین شام خصوصاً زمین بیت المقدس را که از قدیم الایام منبع یهودیان ست
یهودیه گفتندی ولفظ منگلور که در زمانهٔ حال معروف ست همان لفظ منگاله خواهد بود بسبب درازي
مدة تغیر یافته بمنگلور رسیده باشد ومؤید این معنی ست آنچه در آئین اکبری در احوال سرکار
سواد نوشته که در ملک سواد مقام منگلور موضعي ست حاکم نشین آه واین حاکم یهودي
منگاله از جانب خود یک نائب سلطنت خود بر مقام تالاش مقرر کرده بود درین اثنا سلطان
اسکندر رومی بذات خود درحالتیکه سیر و سیاحت دنیا از مشرق تا مغرب واز شمال تا جنوب

میکردند چنانکه کلام الهی هم ازین سیاحت بر تقدیریکه ذوالقرنین تعبیرازین اسکندر رومی کرده شده باشد بنابر قول اکثر مورخین خبر صحیح داده و نظام الدین گنجوی که نام ذوالقرنین بغیرازین اسکندر رومی اطلاق نکنند درکتاب سکندرنامه خود هم ازین سیر و سیاحت نمایان اطلاع داده می نگارد ؎ صلیبی خطی درجهان برکشید :: ازان پیش کاید صلیبی بدید :: یعنی اسکندر رومی از سیر و سیاحت خود که از شرق تا مغرب و از شمال تا جنوب بود خط صلیبی در دنیا ء کشید برین صورت ✗ چنانچه چلیپای نصاری باشد واین خط صلیبی کشیدن درانوقت بود که صلیبی یعنی قوم عیسائیان در دنیا پدید نبود چراکه حضرت عیسی مسیح بود و نیز فاضل گنجوی برین سخن اطمینان کرده که ذوالقرنین مذکور در قرآن و اسکندر رومی مشهور و بانی شهر سمرقند شخص واحد ست چنانچه درحالات او درکتاب خود می نگارد ؎ بناکرد شهر سمرقند را :: قسیمی کانجهان چند را :: و چونکه تحقیق ذی القرنین و اسکندر درین میدان تنگ نگنجد لهذا فروگذاشته شده بمقصد خود اشتغال مینمایم که چون اسکندر اعظم بذات خود برین حدود گذر میکردند نائب سلطنت حاکم منگاله بااو معارض شده دو سه جنگهای خفیف درمیان آمده ناچار شد حاکم ملکگاله راچون معلوم شد که این بادشاه عظیم الشان صاحب اقبال ست دست تسلیم برجبین نیاز نهاده انقیاد او کردند و چون که عادت اسکندر اعظم این بود که هر ولایت نو که مسخر کردی بعد از گرفتن نفائس آن وطن بحاکم قدیم آن وطن حواله کردی درین علاقه باحاکم منگاله چند روز آسایش کرده عجائب و غرائب موجوده اینحدود را قبول نموده حکومت را بدستور قدیم به ارشاد عدل و انصاف حواله نمودند

وبهندوستان تشریف فرمودند وآنچه در آئین اکبری مرقوم ست در احوال بادشاهان آهینده گان
هندوستان اسکندر اعظم بود که بعد از فراغت تسخیر ایران وتوران وابادکردن سمرقند ومرو
ازراه غزنین بهندوستان آمد ؛ مخالف مضمون تاریخ قدیم نمی شود چه می تواند که ازراه غزنین
چکرخورده بدینحدود آمده باشد چراکه غرض بادشاه مذکور سیر وسیاحت دنیا بود عالمگیری آفاق و
غالبا براهای غریبه واوطان غیر مشهوره گذر فرمودی ویا این نوبت دیگر باشد وازراه غزنین نوبت
دیگر برین حدود بذات خود گذر فرموده باشد ولشکرش براه غزنین چنانچه از رفتن لشکرش براه
گلگت بر سرک اسکندری رفتن اسکندر تعبیر کنند وچون که این قطعهٔ محدوده که ریاست دیردران
مانند چشم انسان یا انسان چشم روشن ست باقرب وجوار آن باعتبار حدود اربعه قدری ممتاز
ومعلوم گردید اکنون باید که قدری از احوال کل افغانستان که این محدودهٔ مذکوره از ابعاض یا توابع
آن خواهد بود مبرهن وهویدا کرده شود تا که ناظرین را در ملاحظهٔ احوال افغانان بصیرتی پیدا شود
بدان ای عزیز که اقالیم واوطان وبلدان را باعتبار تبدل ازمان یا السنه یا باشندگان یا فرمان
روایان نامها بدل میشود چنانچه این امر از ملاحظهٔ تواریخ نهایت واضح ست پس این اوطان
افغانستان که تاج سرش سرزمین کابل ست در زمانهٔ فریدون ایرانی ومابعد او بنام زابلستان
مشهور ومعروف بود که کابل وزابل درانوقت شهرها وقصبها نمایان بودند پس دیگر اوطان متعلقه را
تابع او ساخته به لقب زابلستان نامور ساختند که سام نریمان ومحراب تازی از جانب شاهان ایران
بران حکمرانی میکردند بعد ازان رستم بن زال که پهلوان وبها در شهرهٔ جهان بود برین حصهٔ
نامیهٔ زابلستان که کابل وبلخ وبخارا دران معه اوطان مشمولهٔ افغانستان موجوده

منصرف وحاکم نامدار وسردار با وقار مستقل گردیده ازینجا برستم زابلی شهرت یافتند واین ولایت
سامی ازین حاکم نامی شهرت وامتیاز نام حاصل نموده ودر زمانهٔ پسین این ولایت را غور هم
گفتندی شهاب الدین غوری وغیره ازین سبب میگویند بعدازان به انقلاب زمان وتبدل
فرمان روایان اگرچه نامهای دیگر بدو عارض شده لکن نام زابلستان محو ومنسی نبود تا بحدیکه در
زمانهٔ نوشیروان پارسی ایرانی که دارالخلافت او شهر مداین گردیده وزمانهٔ دراز این اوطان را
قابض وفرمان روا گردیده این ولایت نامی بنام خراسان شهرت یافت ودر بعض تواریخ قدیمه
ولغات ورسالهای معتبرات دیده شده که خراسان دراصل آخور اسپان بود چراکه نوشیروان
پارسی درغیر دوران جنگ اسپان فوجی مملکت خود را برای پرورش بدین ولایت میفرستاد و
بعدازان از آخور اسپان قهر وتخفیف شده بخراسان رسید علمای کاملین وفضلای متبحرین
که درین اوطان تصانیف معتبره درعلوم متفرقه کرده اند بلفظ خراسان تعبیر شائع کرده اند ودر زمانهٔ
خلفای راشدین وبنی امیه وخلفای عباسیه همین نام یادگار بود چنانچه از تواریخ بنی عباس روشن است
که در وقت وفات خلیفهٔ هارون الرشید پسرش مامون الرشید بر ملک خراسان گورنر بود :
وچونکه اقوام افاغنه ویا افغانان که احوال ایشان مقصود اصلی این اوراق ست باعتبار رهایش
وبود وباش برین اوطان غلبه کرده خصوصًا در زمانهٔ سلطان محمود غزنوی که از فتح هندوستان
چندبار محروم شده بود بمددگاری این اقوام بهادر افغانان ملک هند را فتح کرده مسخر گردانید
بعدازان در زمانهٔ حکومت غوریان این اقوام را وقاری واعتباری زیاده گشت وازنسل
ایشان سرداران نامی بظهور آمدند خصوصًا افغانان سمه وصوات وباجوڑ یعنی مندڑ ویوسفزی را

در زمانهٔ تیموریان وقعت زیاده گشت تا بحدیکه ظهیرالدین بابر بادشاه باایشان پیوند خویشی کرده
دختر شاه منصور افغان یوسف زئی را بنکاح گرفته چنانچه عنقریب بیانش خواهد شد حتی وقتاً فوقتاً
سلطنت راهم برایشان تقرر می آمدند خصوصاً نادرشاه و احمد شاه دورانی که از نسل افغانان
بودند و در اقطار جهان شهرت حاصل کرده ازین ولایت معمور حکمرانی میکردند پس این ولایت
بنام افغانستان شهرت یافت پس سیاحان مردم شمار و مساحان قطعات گذار حدبندی
و ابادی افغانستان مشهور را بدین میزان تقرر داده که حد شرقی او اٹک ست : و حد
غربی او حد ایران : و حد جنوبی او بلوچستان و شمالی کوه هندوکش که طولش ۶۰۰ ششصد میل ست
و عرضش ۵۰۰ پنجصد میل ست و کل مربع سه لاک میل ست بحساب اوسط ابادی یک میل و بیست و هشت ست
برین اندازه کل ابادی افغانستان مذکور ۸۴۰۰۰ هشتاد و چهار هزار گردید که چهل و چهار هزار خاص در کابل و علاقهٔ او
خواهد بود باقی در غیر از کابل : مگر یقین ست که این حساب اگرچه گفتهٔ متاخرین ست مگر در وقت
کمی تحدید افغانستان و قلت ابادی افغانان خواهد بود تا اگر درین حالت که تحدید افغانستان
بسبب وسعت سلطنت کابل و تفرق اقوام افغانان در قرب و جوار خود بود تا حدود دراز که
قبل ازین در تحدید معمورهٔ متعلقهٔ ریاست والی ممدوح خود تحریر نموده ایم و کثرت ابادی ایشان
اگر حساب خانه شماری مردم شماری گرفته شود انشاءالله تعالی از لکوکها متجاوز شده بکروڑها آنجامد
بلکه قبل ازین که در سلطنت تموری بلکه افغانستان زیر سایهٔ حکومت ایشان بود یک قوم افغا
نستان را که نامش یوسف زئی ست و ریاست والی ممدوح مادران ست و نصب العین تفسیف
ماست در محاسبهٔ اقوام به نه لاکه حساب میگردند و یوسف زئی را قوم نه لکهی گفتند و این مقوله

تا هنوز درمیان افغانان صوات و بونیر و یلزی و باجور مشهور ست که این کار مثلاً درنه لاک یوسف زی نشده یا مثل فلان شخص یا فلانه زن درنه لکه یوسفزی نیست پس نمیدانم که حساب کردن مورخ مذکور یا مساحان سابقین کل افغانستان را هشتاد و چهار هزار بکدام خیال و کدام تاویل ست. ❊ و در سلطنت جلال الدین اکبر بادشاه تیموری علاقهای افغانستان را جدا جدا کرده پس باعتبار ابادی و باشنده گان آنرا تومان گفتندی و باعتبار حاکم و فوج مقرره آنجا به سرکار تعبیر کردندی چنانچه صوات و بنهیر و باجوڑ را یک تومان و یک سرکار مقرر نموده و بعد از بیان حدود این اوطان در آئین اکبری درباب صوات که آن را سواد بسین می نویسند شاید که این نام از بود و باش عرب مانده باشد که سواد دهات کوچک و باندہ جات را در عربی خوانند که از مضافات شهر کلان باشد چنانچه سواد کوفه و سواد بغداد پس این لفظ هم از اطلاقات عرب مانده باشد ازینجهت در آئین اکبری بسین مینویسند و اخوند درویزه علیه الرحمة در تذکرهٔ خود لفظ صوات را بصاد قرار داده که ماخوذ هست از صوات بمعنی اواز و او را غوغا و ملک غوغا تعبیر نموده برین تقدیر هم این لفظ عربی ست از بود و باش عرب یا از همان قوم یهود که سابق در لفظ و دیانه و یهودیانه اشاره بدان رفته شاید که زبان ایشان عربی بوده باشد که گرما و سرما درین اوطان بسیار نشود و برف بارد لکن در دشت زیاده از سه چهار روز نماند و در کهستانش همه سال زمستان باشد و در هنگام بهار از جا. هندوستان بارش می آید خزان و بهارش بس شگفته آور گلهای توران و هندوستان درو بنفشه و نرگس خود رو و صحرا صحرا گوناگون میوهای خودرسته در ناشپاتی و شفتالو خوب می شود جره و باز و شاهین گیرنده بهم رسد و کان آهن دارد و در سواد درهای فراوان ست و از مقام دامغار

ورد الیست که بکاشغر پیوندد و درمیانه این وطن قصبهٔ منگلور حاکم نشین ست وهمگی این سرکار سواد مردم یوسف زی رابنگاه ست ونیز در آئین اکبری نوشته که این اوطان را در زمانهٔ مرزا ارنغ بیک کابلی گرفته بودند لشکرش از سرزمین کابل رسیده ازان سلطانان که خودرا دختری نژاد اسکندر ذوالقرنین گفتندی گرفته بودند وگویند که سلطان برخی از خزائن خود با بعض خویشان درین بلاد گذاشته که هنوز چندین ازین گروه درین کوهستان این حدود بسر میبرند ونسب نامهٔ اسکندری در دست گرفته خودها را از اولاد او میشمارند ونیز در آئین اکبری در تعداد افواج اینحدود نوشته که توبگرام را پرشاور خوانند که امروز پشاور معروفست بهارش نشاط انگیز و درینجا معبدیست بزرگ گورکهتری نام که امروز گورگتڑی خوانده شود مردم خاصه جوگیان از دور دست به نیایش آیند افواج این علاقجات بدینمنوال اند ؛ خلیل پانصد سوار وشش هزار وپانصد پیاده ؛ وهمند هزار کس پانصد ازان پیاده ؛ داؤدزی سه هزار سوار وسی وهفت هزار پیاده ؛ اتمانخیل نجاه سوار وهشتصد وپنجاه پیاده تا آخر تعداد علاقجات افغانان داخل الحکومت. بحث دویم دربیان دورهای سلطنت وتبدل حکومات برین زمین محدوده که اقوام یوسف زی بران بود وباش میکنند بدان ای عزیز که برای کوری ونامعلومی احوال صحیحهٔ این اوطان قبل ازین هم اعتذار پیش کرده ام که تواریخ دیگر اقوام درین اوطان گم شده باشد واز وقتیکه در تصرف افغانان آمده پس صنعت تاریخ نویسی در زعم ایشان وقعتی و وقاری ندارد وازینجهت این احوال پوشیده مانده مگر آنچه از تاریخ قدیم بنظر آمده اینقدر معلوم می شود که دو هزار و دوصد سال پیش ازین وقت این زمین مسکونهٔ افغانان یوسفزی

در قبضهٔ اقتدار و حکومت یهودیان بود ؛ که حاکم ایشان بر بلدهٔ منگلور در صوات مقیم بود
و این حکومت زمانهٔ دراز بود ازینجهت قبور یهودیان که دران اوندهای گلی باشد یافته میشود
و بجانب بیت المقدس کنیده شده باشد و یک سنگ کلان بقدر اندازهٔ قبر دراز و تا یک بلشت سطر
باشد بران قبر افتاده باشد واین قسم قبور که از کتاب ایشان توراة و اناجیل هم بظهور میرسد
در ملک صوات خصوصا در بلدهٔ ٹخیله مسکن این فقیر در مقبرهٔ گیلی بسیار پیدا میشود واین
دستارهای سفید کلان و خلقههای فراخ آستین که افغانی اقوام می پوشند و نامهای
یعقوب یحیٰ ایوب عیسےٰ داؤد سلیمان زکریا که اکثر آنها را افغانان به نسبت دیگر
اقوام زیاده می نهند این همه امور از آثار باقیه یهودیان ست درین نواحی ؛ وقتیکه
حکومت یهودیان بعد از گذشتن زمانهٔ حضرت عیسےٰ مسیح علیه السلام در اکثر حصص دنیا رفته رفته
منقطع شده خصوصا از زمانهٔ بخت نصر بادشاه بابل که برآورنده و بیخ کنندهٔ اقوام یهودیان
بود در دنیا تا زمانهٔ طیطش شهزاده پس ازین اوطان هم حکومت ایشان قطع شده سه صد
سال بعد از حضرت مسیح این اوطان در قبضهٔ اقتدار اهل یهود مذهب که دین بت پرستی
میکردند درآمده محکوم ایشان شد وچونکه ذکر استیصال یهود درمیان آمد باید که قدری
از احوال ایشان از تواریخ قدیمه درج این صحیفه گردد و ناظر در اشتباه نماند ؛ بدان ای
عزیز که یهود از اقوام بنی اسرائیل اند که مؤمنین کتاب توریت و تسلیم کنندگان حضرت موسی
علیه السلام بودند و حضرت موصوف از جناب حضرت عیسی علیه السلام بفاصله یکهزار و هشت صد ۱۸۰۰
سال مقدم گذشته بودند بنابر قول اکثر مؤرخین چنانچه در تفسیر مدارک بران تصریح کرده که میان

عمرانین یعنی عمران پدر موسی علیه السلام وعمران پدر مریم جد مادری عیسی علیه السلام یکهزار و هشتصد سال فاصله بود درین اثنا این اقوام بنی اسرائیل که بر دین موسی علیه السلام متعصبانه تمسک میکردند در اکثر حصص دنیا بادشاهی میکردند مگر پای تخت و دار السلطنت ایشان زمین شام بود که آنرا یهودیه گفتندی و شهر یروسلم یعنی بیت المقدس که آنرا بیت ایل یعنی خانه خدا گفتندی و درانجا یک هیکل یعنی عبادت خانه بجای خیمه حضرت موسی علیه السلام که برای نزول کتاب توریت دران منتظر درگاه خداوند تعالی می بود که امروز درانجا مسجد فاروقی در بیت المقدس آبادست بنا کرده بودند چون نوبت شاهی بحضرت سلیمان رسید هیکل مذکور را از سنگ مرمر اباد کرده و درو نقش غرفها و کرسیها و دیگها و منابر و محاریب از زر خالص که دران جواهر قیمتی نهاده بودند بکمال زینت وآرایش مرتب فرمودند چنانچه قرآن کریم ازان ابادی که بدست دیو و پری شده بودند خبر میدهند که یَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِن مَّحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ یعنی اباد میکردند جنات برای سلیمان علیه السلام آنچه میخواست از مساجد و تصویرهای ملائک و انبیا سابقین تا مردمان بمثل ایشان خداپرستی شعار خود سازند واز کاسهای بزرگ مانند حوضها واز دیگهای کلان محکم عمل کنید ای اولاد داود علیها عمل شکر بر نعمتها و کم اند از بندگان من شکر کنندگان حاصل تفسیر ابن عباس اگرچه این شهر از دست پدرش حضرت داود علیه السلام اباد شده بود لیکن بفرمان حضرت سلیمان علیه السلام شهر و قلعه اش و هیکل از سر نو تعمیر شده یکتای زمانه گردید این زمانه بقول یوسف مورخ که در فن تاریخ مسلم اهل جهان ست در سال چهارم تخت نشین حضرت

سلیمان بود که از زمانه حضرت موسی علیه السلام پنجصد و نود و دو سال گذشته بود و از آمدن حضرت ابراهیم بکنعان یک هزار و بیست سال و از طوفان نوح علیه السلام یکهزار و چهار صد و چهل سال و از پیدایش آدم علیه السلام سه هزار و یک صد و ده سال گذشته بود والله اعلم بحقیقت الحال وچونکه شهر بیت المقدس و هیکل در عرصه هفت سال تمام شد و حضرت سلیمان علیه السلام چهل سال سلطنت کرده بعمر نود و چهار سال وفات یافته پسرش رحبعام تخت نشین شد اقوام یهود درین ازمان بدین خود برای نام برقرار بودند چراکه حضرت داؤد و سلیمان علیهما السلام دین موسوی را تغیر نداده بودند چراکه در کتاب زبور احکام و شرائع عملی جداگانه نبود بلکه کل ادعیه و مناجات و تسبیحات و از کار بود حضرت داود و سلیمان علیهما السلام عمل باحکام توریت میکردند رحبعام فرزند حضرت سلیمان همنشین اوباش و هوا پرستان شده سلطنت از دست وی بیرون شده اقوام و کل بنی اسرائیل جدا جدا حکومت ها ساختند وخطۀ زمین را درمیانه خود تقسیم کرده برای نام یربعام نام اسرائیلی را بادشاه کردند بعد از چند روز سیساق شاه مصر با چهار لاکه فوج بر بیت المقدس حمله کرده در قبضۀ خود آورد و قدری سامان زر سلیمانی از وی بغارت برد و درین اثنا چهار صد سال اقوام یهود و بنی اسرائیل که در حصص دنیا حکومت میکردند بر ملک شام و شهر بیت المقدس ترقی و تنزل ایشان بود وچون بعد از چهار صد سال از تاریخ سلیمانی و قریب بهزار سال از تاریخ موسوی یک شخص یوحیاه نام بادشاه شد این بادشاه دیندار و وفادار و در دین خود محتاط بود شهر بیت المقدس و هیکل سلیمانی را مرمت کرده در تعمیر آن صرف از کثیر فرمود مگر شاه مصر فرعون نیکوه نام بر وتاخت

کرده یوحیاه زخمی شده وفات یافت فرزندش یهوآخذ بادشاه یهودیان شده بر تخت بیت المقدس نمایان شد مگر مقابله نتوانست کرد بلکه شکست خورده قتل گردید و بیت المقدس در دست شاه مصر آمده باز تاراج شد این زمانه حضرت یرمیاه علیه السلام بود که اقوام یهود را از دین بت پرستی منع کردی و بر دین صحیح موسوی قرار دادی و تعلیم اختراعی و تحریفی توریت را از یهود برداشتنی و از آمدن حضرت مسیح خبر دادی بعد از چند سال بخت نصر بادشاه بابل بر شهر بیت المقدس حمله کرده چندان یهود قتل کرده که از تعداد بیرون بود بادشاه یهود را نوقت یهولقیم فرزند آخیری یوحیاه بادشاه بود اورا باجگزار خود مقرر کرد و خیلی از یهود را به اسیری برد که حضرت دانیال علیه السلام هم دران اسیران بود بعد از دو سال بخت نصر چون قدری استقلال یهود را ملاحظه کرد با فوج کثیر جرار بر بیت المقدس حمله دویم کرد و آن مقام مقدس را خراب و تاراج کرده یهود را متفرق و در بدر کردند و شهر را از بیخ و بن برکنده میدان کردند ؛ و کتاب توریت نقلی که در دست ایشان برای نام بود با دیگر سامان آتش زدگی کرده خاکستر گردانید و این حادثه عبرت خیز از حضرت عیسی علیه السلام بقول اکثر مورخین پانصد و هشتاد و شش سال مقدم بود ؛ و حال آنکه حضرت یرمیا علیه السلام این بدبختانرا ازین حادثه عظیم بذریعه الهام ربانی پیشنگوئی کرده ایشانرا از بیدینی و بت پرستی و دین اختراعی و تحریف توریت منع فرمودی حتی که بوجه مبالغه نصیحت حضرت یرمیاه علیه السلام را یکی از سرداران یهود صدقیاه نام در قید سخت فرستاده که از دست شاه بابل ازادی یافت چنانکه این شیوه در بنی اسرائیل از قدیم آمده که خیلی از گروه انبیاء

علیهم السلام را بوجه دعوت دین حق بقید و قتل رسانیدند که قرآن کریم ازان جا بجا خبر میدهند
غرض اینکه این شهر مقدس زمانهٔ دراز خراب و برباد افتاده بود و یهود جا بجای بی سر
و سامان بود و باش میکردند تا آنکه از طرف خسرو شاه ایران امداد یهود شده چهل و دو
(۲۰۴۰) هزار یهودی بجانب کعبه ویران خود روانه شده بیت المقدس و هیکل را از سر نو تعمیر کردند و
دارا شاه ایران هم برقرار گذاشتند درین اثنا در میان یهود اختلاف دینی سخت افتاد
و فرقهٔ سامریه از یهود در دین جدا شدند و با یکدیگر الزام تحریف توریت پیش کردند حتی که
فرقهٔ سامریه از قبله شدن بیت المقدس انکار نمودند و برای عبادت قبله کوه جرزین مقرر
نموده در انجا هیکل جدید اباد کردند و مخالفت دینی ایشان بتیغ و شمشیر انجامیده تا قرون
کثیره باقیماند درین کشمکش چند سال بعد حضرت عزیر علیه السلام پیدا شد در میان ایشان
کوشش استقامت دین حق کرده کتاب توریت را از یاد خود تحریر کرده ذهن نشین ایشان
گردانید که این اصل کتاب توریت موسوی ست درین ایام در حصص دنیا بعض
از حکومت های یهود جاری بود تا آنکه اسکندر رومی عالمگیر جهان شد یوسفس مورخ
مینویسد که این اسکندر (۱۳۳۰) صد و سی سال از حضرت مسیح مقدم بود حکومتهای یهود در از زیر
فرمان خود محفوظ داشته بیت المقدس و شام هم در دست ایشان بود این همان تاریخ ست
که سابقاً از کتاب تاریخ قدیم قلمی نقل گردیده که سیاح چین در دورهٔ سفرنامهٔ خود حدود این
زمین و دیانه یا یهودیانه که هنوز مستقر اقوام یوسف زی هست محدود کرده و حکومت این
زمین محدوده در دست یهودیان و پای تخت ایشان مقام منگاله نوشته که هنوز در انجا

درانجا بلده منگلور ابادست درین زمانه محدوده بازگیش یهود سرسبز شده در اطراف واکناف
حکومتهای جهان در دست ایشان آمده چراکه درکتاب یوسفس مرقوم ست که ابعد اسکندر رومی
کل ممالک وی که محیط خطه جهان بود درمیان چهار سرداران وی منقسم شده نامهای آن سرداران
موافق تعبیر آنوقت از تاریخ مذکور معه تعین مقام حکومت چنین مرقوم ست آنٹی کونس
بر ملک ایشان فرمان گشته وسلوکس بر ملک بابل وآسیٔ ماخس بر سرحدهای متفرقه وٹولمی ابن
لاکس بر ملک مصر واین هر چهار سردار اقوام یهود را زیر فرمان کرده با ایشان خوش سلوکی
ظاهر نمودند خصوصاً آخر الذکر ٹولمی بر بیت المقدس حکمران شده اقوام یهود را بنظر
رغبت نگهداشته واخلاق وایمانداری ایشان را پسند کرده عهدها وحکومت های
لایقه بر ایشان حواله کردند واقوام یهود بکمال اعزاز از شام تا مصر واسکندریه هزارها
تا لکوک اباد شدند واین بادشاه مصری را شوق دین موسوی در دل آمده برغبت خود
قبول نمود وهفتاد نفر احبار یعنی علمای یهود را از فرق متفرقه منتخب کرده که دین وشریعت
موسوی از زبان عبرانی ترجمه کنند واین ترجمه را سپواجنٹ گویند یعنی بهتر کتاب :
ودر تاریخ کلیسیا مرقوم ست که این ترجمه بزمان پیدایش حضرت مسیح نهایت قریب
بود وبرحاشیهٔ این تاریخ نوشته که دو سال از مقدم مسیح بود ودرزمان پیدایش
حضرت مسیح حاکم شام وروم هیرودس بادشاه بود چنانچه در اناجیل نوشته که در وقت
صلیب کردن حضرت عیسیٰ از جانب هیرودس بادشاه روم بر ملک شام وشهر بیت المقدس
قیافا نام سردار معتبر بود واقعه مخالفت حضرت مسیح ویهود وگرفتاری آن معصوم

از دست آن یهودان بدبخت همه در محکمهٔ قیافا سردار هرودیس بود که پلاطوس نام
از جانب وی حاکم روم بود واین بادشاه وسردارانش همه بردین یهودیت بودند
ودر تاریخ بیت المقدس مرقوم ست که میان هرودیس رومی اول ومیان کاهنان
یهود در ابتدا سخت مخالفت بود حتی که هرودیس اول رومی از روم فوج
کشی کرده بیت المقدس را مدهٔ سه سال محاصره کرده بیت المقدس را فتح کرد بعد
ازان با کاهنان بیت المقدس ویهود شام دلداری کرده بیت المقدس را از سر
نو مرمت شروع نموده تا آنکه عمر حضرت مسیح سی سال بود این مرمت ختم نبود
این هرودیس در شهر یریحو وفات شده پسرش هرودیس ثانی بجایش تخت
نشین شد که ظالم سخت وجفا کار بسیار بود واین همان هرودیس بود که حضرت
مسیح ومادرش مریم از جور او بملک مصر هجرت فرموده بودند که قرآن کریم ازان
خبر میدهند وَآوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ۝ یعنی جای
قیام وبود وباش دادیم حضرت عیسی ومادرش بسوی مین بلند که خداوند
قراری وچشمهای آب بسیار بود واین همان هرودیس ست که سر مبارک
حضرت یحی علیه السلام بحکم ظالمانه او بریده شده در طشتی پیش او حاضر کرده
شده بود ؛ ونیز در دورهٔ حکومت وفرمان روائی او پلاطوس حاکم روم
از جانب وی وسرداری قیافا کاهن بر بیت المقدس واقعه صلیب حضرت
مسیح بظهور آمده بود بعد از گذشتن زمانهٔ حضرت مسیح در اکناف واطراف

تا آنکه

سوره مومنون ۵۰

بتاثیر وعظ حواریان دین عیسوی شیوع گرفته چراغ دینی و دینوی یهودیان بسبب آزار و بدعای حضرت مسیح روبزوال و پژمردگی آورده چندسال بعد سپاسیئن رومی عیائی با فوج کثیر بر بیت المقدس حمله کرده فرزندش شهزاده طیطش نام ذمه واری کرده بیت المقدس را محاصره نموده و یوسفس مورخ هم درین وقت از متعلقان شهزاده طیطش بود مورخ مذکور چند بار در پس یهود فرستاده که از بغاوت باز آئید و این شهر را حواله شهزاده مذکور کنید لکن ایشان قدم جمائی کرده سختی فاقه را چندان کشیده که نوبت بمردارخوری رسانیدند مگر لشکر رومی بکمال بهادری دراندرون شهر شده کل شهر را آتش زدگی کرده قتل عام مرد و زن و خورد و کلان شروع نمودند در مفتاح الکتاب مرقوم ست که درین حادثه یازده لاک یهودی قتل شده یک لاک به غلامی زنده اسیر بردند و این حادثه نزد مؤرخین در هفتاد عیسوی بظهور آمده بود که از حواریان حضرت عیسی یک نفر یوحنا جامع الخیل یوحنا درین وقت در شهر افسس زنده بود و درین سال خیلی از عجائبات آسمانی و علامات مخوفه قدرتی بظهور آمده بود بعد ازین حادثه جانکاه چند سال گذشته متفرقه جابجا جمعیت کرده کیش یهودیت و امداد یکدیگر درمیانه خود شروع نمودند اوریان نام قیصر روم دشمن ایشان شده بلکه کیش عیسوی را هم ناگوار شمرده حکم عام داد که ختنه کنندگان را حکم قتل دهند درین ایام عیسائیان بحکم پولوس معلم رسم ختنه را درمیانه خود ترک کرده تا که از اشتباه یهود قتل نشوند این قیصر ظالم هم پیروی نمیکند یهود کرده بر بیت المقدس حکم جلائی و بربادی کرده زیروزبر نمود و نام او را بدل کرده بنام خاندان خود ایلیه نامزد کردند این قیصر در سنه ۱۳۰ یک صد و سی و هفت عیسوی انتقال نموده یک سال

تاریخ کلیسا هندی عیسوی
نقل بادری اسکاٹ صاحب

بعد قسطنطین قیصر روم که ظالم و سنگدل بود برای استحکام مملکت خود بعت بمتا قوم و رعایا عیسائی شده استیصال نمودند بعد از وی فرزندش قسطنطین ثانی بران مزید بی انصافی کرده مردمان خاصه یهودیان را بزور عیسائی نمودند بعد از وی شخص قسطنطین ثالث جولین نام از دین عیسوی هم منحرف شده اناجیل موجوده را تکذیب میکرد مگر دشمنی اقوام یهود و دین ایشان بقرار سابقه میکرد و استیصال ایشان در اطراف نزدیک و دور میکرد این ماجرا در سنه چهار صد عیسوی رسید که استیصال حکومتهای یهود از شام و روم و جمله اطراف دنیا مرفوع گردید و درین از مان دورهٔ حکومت بت پرستان در اقلیم هندوستان و قرب و جوار او جاری شده که اهالیان یهود مذهب هم شاخی از ایشان بود برین سر زمین محدودهٔ که مسکن اقوام یوسف زی ست تسلط کرده رگ و ریشه یهود را از بیخ و بن کنده بودند این سرگذشت هم مصدق مضمون تاریخ قدیم ست که صد سال بعد از حضرت مسیح این محدودهٔ مذکوره از قبضهٔ اقتدار یهودیان بدر شده در حکومت اهالیان یهود مذهب درآمد از بعض قدما مورخین بسماع رسیده که بادشاه اول ایشان گرا نام داشت اگرچه پای تخت او مقام تخت بهائی قریب هوتی و مردان ست که دران جای یک تخت سنگین معه کرسیهای شاهی و اماکن شاهی و بتان سنگین بکثرت تا حال موجود اند و در کوه دیگر میان صوات و ٹوٹی قلعه کلان و بتخانه بلند مکان موجود اند و نیز در کوههای تخیله و تهانه و جلاله و بریکوٹ مکانهای جنگی و قلعه سنگین چونه گچ بکثرت موجود هستند مگر بر کوه گره هوڈیگرام در صوات در وقت گرمی تابستانی اوقات

در تنانت خطا آمده
بت
بدھ

گذاری میکردند ، درانجا برسر کوه نیز یک تخت سنگین و یک قلعهٔ شاهی موجودست که آنرا گیرا
ماتڑی میگویند غرض اینکه حکومت اہل ہنود مذہب برین اوطان زمانهٔ دراز جاری بود وآمدو
رفت افواج ایشان بلاخطر درین حدود می شد و برکوتل ملکنڈ سنگہا را تراشیده برای آمدورفت
افواج سرک شاہی ساخته بودند که انگریزان در محاورهٔ عام خود اورا ہودر وڈ میگویند یعنی
راه قوم ہنود مذہب تاآنکه بادشاه دیانت پناه اسلام پرور عدل گستر حضرت سلطان محمود
غزنوی ملک ہندوستان را از آدناس کفر و شرک خالی کرده برای استیصال ہنود مذہب
کمر بسته بیخ و بنیاد ایشانرا ازین دیار قطع کردند الحمد لله علی ذلک و چونکه ذکر این بادشاه دین
پرور باعتبار دورهٔ حکومت او برین خطهٔ محدوده هم ضروری بود باعتبار اینکه اول
بادشاه اسلام همین بود که این سرزمین را از اوساخ کفار بدہنجار پاک نموده واز حکمرانی مشر
کین آزاد فرموده تا زمانه حال در دست اہل اسلام برقرار مانده ذکر اورا زیاده وقعتی درین
اوراق افتاد لهذا در بحث جداگانه تحریر گردید بحث سویم در بیان احوال سلطان محمود
غزنوی و کیفیت استیصال او کفار بدہنجار را ازین حدود و درین بحث دو فصل ست
فصل اول در بیان احوال ذاتیهٔ سلطان محمود غزنوی بدان ایعزیز که مؤرخین ہندو
ستان را که اکثر از اقوام کفار و ہنود آنحدود اند درباب سلطان مذکور گونه گونه
الحاقات والزامات ہستند اکثر ایشان تهمت نسبت غلامی کرده چنانچه در کتب قصص ہند
برملا مذکورست که در دربار البتگین بادشاه یک غلام آورده نام او را سبکتگین نهادند
تا آخر سرگذشت سلطان محمود غزنوی : وخیلی از ایشان الزام تهمت عاشقی زر و مال

بقلم آورده ٭ وجلال الدین اکبر بادشاه تیموری هم بپیروی تواریخ آن کفار بدکار کرده درباب سلاطین آیندگان بهندوستان دربارهٔ سلطان محمود غزنوی در کتاب آئین اکبری چنین نوشته ٭ امیر سلطان محمود غزنوی دوازده بار بهند آمده نخستین در سال سه صد ونود وپسین در سال چهار صد وهژدهم تعصب پیشگان هند را دار الحرب وانموده آن ساده لوح را بر ریختن آب ناموس وخون بیگناهان وگرفتن مال نیکوان برانگیخت انتهی ٭ هزار تعجب از چنین بادشاه نامی مسلمان که چنین بادشاه وسلطان اسلام پرور را ساده لوح گفته وفاضلان متجرین وحق پرستان وزاهدین را تعصب پیشگان گفته وچنین جهاد فرض عینی را از جهت طاقت سلطان مذکور ریختن آب ناموس قرار داده وکفار مشرکان بت پرستان وآتش پرستان هندوستان را نیکوان شمرده مگر چونکه اکثر احوال بادشاه مذکور از دین پروری جد ابو دبس درین گفتار چه جای تعجب ست لهذا ضروریست که قدری از احوال صحیحه سلطان مذکور بتحقیق رسانم ٭ در تاریخ ابن خلکان عربی مؤلفهٔ شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر ابن خلکان شافعی مرقوم ست ابو القاسم محمود بن ناصر الدوله ابی منصور سبکتگین که اولاً بسیف الدوله ملقب بود بعد ازان امام قادر بالله بعد از وفات والدش یمین الدوله وامین الملة ملقب گردانید ووالد او سبکتگین بشهر بخاری در زمانهٔ نوح بن منصور که یکی از ملوک سامانیه بود درآمده بود در مجلس ابی اسحق بن بلکتین حاجب وهمنشین بادشاه مذکور شده بود پس جملهٔ ارکان دولت او را بلیاقت وحشمت بشناختند وعنان سلطنت در دست او دادند وچونکه ابی اسحاق را ولایت غزنین سپرده شد سبکتگین را همه امور سلطنت بوجه لیاقت

وامانت داری او سپرده بغیر از خوراک و پوشاک خود در چیزی غرضداری نداشت مگر ابو
اسحاق خیلی دیرنگ نکرده جان بحق تسلیم نمود پس همه خویش و بیگانه و نزدیک و دور با سبکتگین
مبایعه و معاهده کرده فرمان او را بکمال شوق قبول کردند وبعد از قدری استحکام مملکت در
غزوات و قلعه کفار بدکار شروع نموده وبر بعض از سرحدات حمله کرده قلعهای کثیره از کفار نزدیک
و دور فتح کرده و میان او و کفرهٔ هند محاربات کثیره بوقوع آمده که شرح آن درینجا نگنجد اگرچه
سلطنت وعمر او وسعت نگرفت لکن هیبت وحشمت او زهرهای مردم را از قوالب برفگندی
ابی الفتح
واز جمله فتوحات او ناحیه بُست است که ابی الفتح بُستی شاعر از فتوحات اوست آخر الامر
چون امیر سبکتگین بشهر بلخ رسیده درانجا بشوق غزنین روانه شده درمیان راه وفات یافت
وتابوت او را بدار الخلافت غزنین نقل شد در ماه شعبان سنه ۳۸۷ سیصد و هشتاد و هفت درانجا
دفن گردید اگرچه این امیر مرحوم فرزند دیگر اسمعیل نام در حین حیات خود ولیعهد ساخته بود لکن
از جهت لیاقت سلطنت بمحمود مسلم شده همه خویش و بیگانه منقاد او شدند و میان او و میان نوا
بانِ ملوکِ سامانیه که در علاقه بعض بلاد خراسان از جانب ملوک ماوراء النهر بودند مقابلات و مجادلات
واقع شده که در همه نصرت بجانب سلطان محمود غزنوی بود تا آنکه سلطنت سامانیه از بیخ و بن
بالکل منقطع شده گمنام گردید وبعد از دو سال سلطان مستقل مکمل گردیده از جانب
خلیفه قادر بالله خلعت سلطنت بدو معه القاب مذکوره رسیده همه امرا و سلاطین
خراسان و ماوراء النهر دست اطاعت بر جبین نیاز نهادند و فاضل لاثانی ابو النصر محمد بن
عبد الجبار العتبی در کتاب یمینیه خود درباب سلطان مذکور نوشته که وقتیکه از مهد پا بر زمین
یمینی

زده ودهن از شیر پستان دایه پاک کرده واز اشارت دستان بنطق لسان پرداخته
زبان پاک او بذکر سبحان و تلاوت قران مشغول بود و دل او بخوف خدا در رعایت رعیت
ومنافع خلق الله مشغوف بود وهمت او به اعلاء کلمة الحق و قلع وقطع اعداء الله متوجه بود
ودست او بسیف الله و تمکین حقائق مملو بود ولیل ونهار وی مانند زاهدان خلوت نشین بخواندن
فرائض و نوافل واوراد منقسم و سنی حنفی بر طریقهٔ حقه مستمر بود وآنچه امام الحرمین ابو المعالی
عبد الملک الجوینی در باب انتقال واز مذهب ابو حنیفه رحمت الله علیه بمذهب شافعی قصهٔ طویله نقل کرده
اصلی ندارد چراکه سلطان مذکور چنین بی علم وناواقف نبود وحال آنکه از اسلاف واخلاف
سلطان مذکور شافعی مذهب معلوم نشد ونه در دیار سکونت این سلطان مذهب شافعی مروج بود وبر
تقدیر تسلیم این نقل غیر معقول این امر مقام الزام وکسر شان مذهب مذکور نخواهد شد چراکه مذاهب
چهارگانه اهل سنت حقند ولادت سلطان مذکور شب عاشوره سنه ۳۶۱ سه صد وشصت ویک هجری
بود ووفات در ماه ربیع الآخر در سنه ۴۲۲ چهار صد وبیست ودو هجری بود بغزنین وزیارت
متبرک وی همانجا در روضهٔ شاهی هست وبعد از انتقال او بموجب وصیت او فرزندش محمد را
بسلطنت مقرر نمودند لکن بعد از چند کشمکش سلطان مسعود تاج شاهی را دست یاب
کرده میان او وشاهان سلجوقیه محاربات بی شمار بظهور آمده تاآنکه از دست سلجوقیه سنه ۴۳۰
چهار صد وسی قتل شده سلطنت بطرف ایشان رجوع نمود فصل دویم در میان توجه سلطان
محمود غزنوی بجانب هندوستان وفتح کردن اوان منبع کفار را ورسیدن این فتح
نمایان تا ابخند ود بدان ای عزیز که توجه این سلطان فرخنده نشان را بجانب هندوستان

اسباب شرعیه و عرفیه جمع شده بود شرعیه اینکه بادشاه دین پرور را قوت و طاقت خداداد
قابل تسخیر هندوستان حاصل شده و خصوصا بعد از فتح سجستان در نزدیک و دور قابل
مقابله او شخصی نماند پس بموجب شرع شریف ضروری بود که این جهاد را برپا کردی و هندوستان را
که از قرون و اعصار از ادناس کفر و شرک مالامال بود بوجه پاک صاف نمودی دویم اینکه در کتب
قدیم مرقوم ست که وجود ذیجود حضرت آدم علیه السلام را که از خاک هفت اقلیم زمین درست کرده
و اعضاهای هفتگانه را از اقالیم و اوطان متفرقه مرتب کرده بود پس خاک دل و جگر و سینه را
از خاک هندوستان ساخته بموجب آن هر فرد بشر را بهند میل قلبی زیاده باشد سلطان مذکور
آن اراده را بفعلیت رسانید سویم اینکه در بعض سیر بنظر آمده که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه
وسلم را در حین حیات فیض سمات خود اراده مراسلت هندوستان و اشاعت دین پاک و
ازاله ظلمات کفر ازین دیار بنابر تبلیغ مامورهٔ او در دل افتاده بموجب وحی ربانی برو منکشف گردید
که این وقت هدایت پذیری ایشان نیست در تذکرة الابرار مسطور ست که هشت نفر از انبیا
علیهم السلام بهندوستان مبعوث شده مگر هندوان هر همه را قبول نکردند بعضی را کشته شهید
ساختند و بعضی را راندند و چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه السلام هند را یاد کردی خطرهٔ
عظیمه و محاربه هندوان در ضمیر منیر گردانیدی جبریل آمین در رسید و آنحضرت را منع فرمود
و فتح آن بلاد بدست یکی از سلاطین امت تو باشد محمود نام وقتی رسد که شخصی
از امت تو این ظلمت کفر را به انوار اسلام پاک منور سازد همان شخص نبود مگر این سلطان
خوش نصیب بود چهارم اینکه در تذکرهٔ اخوند درویزه علیه الرحمة مرقوم ست که یکی از مسلمانان

هندوستان انگشت خود را در حجرات زن کافره درون کرده بود برای چسپیدن و خریدن باز نخرید آن کافره استغاثه بحاکم کافر برد که فلان مسلمان حجرات مرا بانگشت خود پلید و مردار کرد حاکم کافر انصاف کافرانه چنین مقرر کرد که انگشت او را در انجا که در حجرات درون شده بود تبه شیر قلم کرده با خود برده در پیش سلطان مذکور حاضر کرد ازینجهت سلطان اسلام پرور را زن ارا ده فعل زیاده تر مصمم گشت واسباب عرفیه اینکه قبل زین والدش چند بار این اراده بظهور آورده باز پس گردیده بود وحدود حکومت او هم بقرب وجوار هندوستان چسپید ومانند هندوستان ملک باد ومعمور را در دست آن بیدینان ومشرکان ناگوار دانست ازینجهت کمر همت بر میان بسته متوجه این امر مستحسن گردید در تواریخ هند مذکور ست که سلطان مذکور بر هندوستان هفده بار حمله کرده که دوازده ازان بسیار مشهور هستند در حمله آخیری هر قسم اهتمام بجا آورده در تذکرة الابرار والاشرار مذکور ست که سلطان موصوف در نوبت آخری چند امور ضروری بکار برد اول فوج خود را به آئین بهمین مرتب کرد دویم از اقوام افغانان همت واستمداد خواست حتی که در خانها ودروازهای کلان های این قوم شیر خصلتان بطور منت وزاری گردیده چهار ده هزار سوار وچهار ده هزار پیاده بهادران از اقوام افغانان باز نانهای خود هم کاب سلطان مذکور شد چراکه عادت افغانان همین ست که هرگاهیکه اراده گرفتن وطن کنند زنانهای خود با خود ببرند تا از شرم ایشان گریز نکنند واگر کامیاب شوند در انجا وطن گیرند سویم اینکه یک گروه علماء چیدهٔ زمان را هم مکلف کرده تا در اقوام افواج اسلام وعظ وتعلیم جهاد حقانی سکنند چهارم اینکه از زاهدان صالحین وعابدان خلوت نشین خصوصًا عابد ربانی وعارف

وعارف حقانی حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی دعوات اخلاص و توجهات خاص خواستند ازینجهت بکمال
فیروزی کامیاب شدند وخیلی از مشرکین آن دیار را تهہ تیغ کردند و برخی را بشرف اسلام مشرف
کردند و بعضی را حلقهٔ غلامی در گوش انداختند و بتانرا شکسته بتخانهارا ویران کرده مساجد بمکانهای
آن آباد فرمودند وخیلی از زر و نقره و امتعه و نفایس به غنیمت بردند و در بتخانه سومنات بتی را شکسته
که از ان کلان تر در کیش هنود نبود واو در عقیدهٔ ایشان حیا و اماتت هم میکرد و قضای حاجات و شفای
ذوی العاهات و فعل ما یشاء و ما یرید در قدرت او بلا اشتباه انگاشتند ازینجهت هندوان
اطراف او و براهمه اکناف بزیارت و طواف ا شعب و قبائل و افواج و قوافل شب و روز می آمدند و اموال
و خزائن او از حد متجاوز شد و حتی که دهات و بلاد و قصبه او بده هزار قریه رسیده و هزار کس از براهمه
خدمت شبا روزی او بجا آوردی و سه صد نفر حجامان سرها و ریشهای زائرین او تراشیدی ۳۰۰
و سه صد مردان و پنجصد زنانه در محفل او رقص و سرود کردندی ۳۰۰ ۵۰۰ و رزق همه این گروهها از خزائن این
بت کلان بودی و این بتخانه از آبادی بمسافت یکماه دور بود که در راهش آب و ذایقهٔ خوراک ذریعهٔ
نبود در ریگستانی که آمد و رفت آن از مرگ دور نبودی پس سلطان نیک اندیش با سی هزار سواران ۳۰
بهادر و جابک با خزائن و توشهٔ وافره بجانب او روانه شده قلعهٔ او را پخته و سنگین یافته درون
قلعه شدند وگرداگرد آن بت کلان مذموم بتان مرمره از زر و نقره و جواهر قیمتی یافتند که
آنهارا ملائک آن خدای کلان مقرر داشتندی و چون مجاهدین سلطان مذکور آن سنگ بیمعنیٰ را
شکسته خاکستر گردانیده در گوش او سی ۳۰ حلقها و قدری زیاده ازان یافتند از برهمنان موجوده
از معنیٔ آن حلقها پرسش کرده گفتند که این یک یک حلقه نشانهٔ عبادت هزار ساله ست چرا که زعم

ایشان بقدم عالم بود پس هرگاه که عبادت او هزار ساله بودی حلقه را در گوش او انداختی و این
آخر در تاریخ خود نوشته که بعضی از ملوک کفره هندوستان در جمله هدایا و تحایف آن سنگ بی وقوف
صورت پرنده بشکل قمری ساخته فرستاده بود و از خاصیت آن پرنده تصویری این بود
که اگر کسی پیش دیگری طعام حاضر کردی که دران زهر انداختی چشم آن پرنده از اشک پر شدی و چون
آن اشکها را تراشیدی مرهم و پر کننده زخمهای شدیده شدی و این امور را هم از جمله تاثیرات
آن سنگ پایه شمردی غرض این اینکه چون سلطان خیر اندیش جمله اوطان هندوستانرا
از ظلمات کفره پاک و صاف نموده و بکمال کامیابی و سرفرازی مراجعت فرموده لشکر منصورش
با چند شکر گردکان نامی به پیش روی سردار سرافراز محمد ایاز برین حدود که حالا مسکن و ماوای
یوسف زی هستند عروج نمودند چرا که این اوطان دران وقت در قبضه و حکومت کفار بهود
مذهب بودند که بادشاه ایشان بر مقام تخت بهائی بود و افواج و کار پردازان او بر اوطان
صوات و بهنیر و ملیزی و باجوڑ متفرق بودند چند جنگهای خونریز بر مقام بهائی و ملکنڈ و جابجا
در مقامات صوات کردند آخر الامر شکست کامل خورد اکثر بقتل رسیدند و زاد جهنم شدند و بقیه
ایشان رو بفرار بجانب کوهستانهای اباسند و صوات و ملیزی و کوههای کاشغر و آسمار
متفرق شدند که اکثر از نهایت شرف اسلام مشرف شدند و بعض از ایشان تا حال در کوههای کاشغر
و آسمار در کفر خود باقی هستند و ایشانرا بزبان حال کافر سرخ میگویند این از آثار باقیه اهالیان
کفره بهود مذهب هستند و شهیدان این محاربه عظیمه درین بلاد بکثرت موجود اند چنانچه پیر
خشاب غازی در موضع اوڈیگرام صوات و چینو بابا یا زیارت پیر شهزاده در مقام علیگرامه

در علاقهٔ نیک بی خیل صوات و این سخن هم از مشاهیرست که این شهزاده از نبیرگان همان سلطان فرخ
فال ست چراکه بعضی از شاهزادگان سلطان صاحب موصوف درین محاربهٔ عظیمه با افواج منصور و خود بدین حدود
تشریف آورده بودند و نیز زیارت پیر خشاب غازی و خونه بابا در موضع منجمله از شهدای این محاربه
هستند چونکه سلطان صاحب موصوف این حدود را ازان کفار بدانجار صاف گردانید پس از جانب آن
فیاض مجاهد این اوطان را بطور خوراک انعامی حواله اقوام تاجک کردند که در لشکر سلطان محمود بطور
ملازمت شاهی یا امداد قومی یا مجاهدهٔ سلامی آمده بودند بعد از چندین مدت که سلطنت محمود
یان از دست سلاطین سلجوقیه و غوریان منقطع گردیده ترتیب محمودیان چنانچه در آئین اکبری نقل
کرده بدین طورست که بعد از سلطان محمود فرزندش سلطان مسعود بود و بعد از سلطان ابراهیم
بن مسعود بعد ازو مکحول بن سلطان محمود بعد ازو مودود بن مسعود بعدش مسعود
بن مودود پسش سلطان علی بن مسعود بن محمود بعدش سلطان عبد الرشید بن محمود
پسش سلطان فرخ زاد بن مسعود بود و چو تاج شاهی بر نارک ابراهیم بن مسعود بن محمود نهاده شد
با سلجوقیان آشتی کرده بهند آمد و چون نوبت بخسرو شاه بن بهرام شاه بن مسعود رسید
سلطان علاء الدین حسین غوری ملک غزنین را خراب کرده بهند آمد و برادرزادگان او
که غیاث الدین سام و شهاب الدین غوری ست بفریب و نیرنگ سازی خسرو شاه را گرفتار کرده
در زندان فرستادند و دولت با عزت محمودیان درین منقطع گردیده این نواحی که حال
مسکن یوسف زی ست هم خود مختاری بدست آورده اقوام موجود در میانهٔ خود مقابلات و
مجادلات شروع نمودند اول قومی که از علاقهٔ غیر بدین سرزمین رسیده اقوام دلزاک

بودند ایشان با اقوام تاجیک آویزش کرده جنگها شروع نمودند وچونکه تاجک از بنی عمان ترکان هستند و درین نواحی ایشانرا امداد شاهی یا قومی نبود ازینجهت این قوم دلهزاک این اوطانرا از ایشان بزور شمشیر گرفته ایشانرا وارکردند بعد ازان اقوام صواتی کهنه که اکنون در ملک پکلی والائی وغیره حدودات آن نواحی اباد هستند و با این اقوام دلهزاک مشترک و مختلط اباد بودند با اقوام دلهزاک مخالفت ومنازعات شروع کرده فرقه بندی خود کرده جنگها شروع نمودند جنگ عظیم که میان این اقوام بظهور آمده بود جنگ وادی گدر حمز آخان قریب هوتی مردان بود که اخون درویزه علیه الرحمة در کتاب خود ذکر این جنگ کرده که سواتیان بر دلهزاک غالب آمده و یوسف زی بر همه ایشان یعنی صواتی شلمانی و دلزاک غالب آمده این اوطان را قبض کرده در تصرف خود آورده دلهزاک را تا مقام جلبی آواره کردند وجلبی از ایشان زیر فرمان کرده همسایه خود نمودند و بر وطن هشنگر هم در میان ایشان جنگهای وافره برپا شده جلو نام شلمانی دران قتل شده واین جنگها بعد از تسلط اقوام یوسفزئی بود که اخوند درویزه علیه الرحمة فرموده که مشاهدین این مشاهدات ومقاتلات بچشم خود مشاهده کرده ام چنانکه در تذکره خود نوشته اند که از دلو جعفرزی شنیده ام که من مقتل شلمانی را در موضع هشنگر حاضر شدم سر او را بریده دیدم [illegible] در بیان انساب احزاب افغانان از ابتدا وتعیین اقوام وشاخهای یوسف زئی والحاق ایشان بدین سرزمین محدود بدان ایعزیز که افغانان از نسل بنی اسرائیل اند یعنی از اولاد حضرت یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله وحضرت یعقوب را اسرائیل یعنی عبد الله بزبان عبرانی گفتندی وحضرت یعقوب را دوازده پسر بودند نام یکی لاوی بود نبوت در خاندان او و دیگر را یهودا نام

بود که شاهی و ملکی در خاندان وی و ائیر بودی و قاعدهٔ مستمره در بنی اسرائیل هم این بود
که کار شرائع و خدا پرستی در دست خاندان نبوت بودی و کار قتال و مجادلات در دست
خاندان حکومت و نبی ایشان فرمان الٰهی بدیشان رسانید و این بنی اسرائیل را دران
وقت تابوت بود که دران تبرکات انبیاء سابقین بود آن تابوت را در وقت جنگ با خود
بردند و فتحیاب شدند وقتیکه فسق و فجور در میان ایشان زیاده گشت و گردنها از فرمان خدا
تعالی کشیدند و ہدایت آن نبی خود را قبول نکردند دشمنی صعب بر ایشان مقرر شد جالوت
نام کافر بت پرست قوی ہیکل مغفروی ۳۰۰ سنقصد رطل بود و ہفصد ہزار لشکر سواران داشت
بنی اسرائیل را شکست داد و خورد و کلان ایشان را کشته مالهای ایشان بغارت برده تابوت
سکینه یعنی تسلی و قراری دل یغما تبرکات را هم از ایشان گرفت بعد از چند مدت که سختی و آوارگی کشیدند
بسوی نبی خود رجوع کرده گفتند که برای ما دعا کرده یکی از ما ملک کرده که با دشمنان خدا جنگ کنیم
و انتقام خود از ایشان بگیریم آن نبی گفت که فی دعا کنم و الله تعالی آنرا اجابت کرده شما باز مخالفت
کنید و محل قهر ربانی شوید گفتند ہرگز مخالفت نکنیم نبی مذکور دعا کرده الله تعالی عصائی فرستاد
که ہر که این عصا برقد وی راست آمد او را بادشاه کرده فتحیاب شوید چون تجسس کردند برقد
ہیچ یکی راست نیامد مگر شخصیکه نام او طالوت بود از فرزندان بنیامین برادر مادری و پدری
حضرت یوسف علیه السلام برابر این عصا آمد او را پیش آن نبی خود که شمعون یا شمویل
علیه السلام بود بنا بر اختلاف نبی مذکور چون ملاحظه کرده گفتند اینک ملک شما ست ایشان
این چه طور بادشاه ما شود که وی را طاقت مالی و خاندان شاهی نیست چرا که در نسل بنیامین

تا این زمان سلطنت نمانده بود و ما از و سزاوارتریم و با وجود این اگر بادشاهی وی را قبول
کنیم علامه نصرت وی چه باشد نبی علیه السلام فرمود که باز آرد بشما آن تابوت سکینه را که ببرکت
آن نصرت کردید چون طالوت را بشاهی قبول کردند نبی در دعا و طالوت در تدبیر و
بنی اسرائیل در تعمیل کوشیدن گرفتن وقتیکه جالوت این تابوت را از یشان برده بود بر سر
بتخانهای خود نهاده بود گاه گاهی بتان را ز برکت وی نگونسار دیدندی و آفات و بلیات
آسمانی هم بدینشان متوجه شده کار ایشان به تنزل و کار بنی اسرائیل رو بترقی بود دانستند
که تنزل از شرمی تخفیف این تابوت ست پس آنرا بر گردون بسته پیش بنی اسرائیل
راندند در تاریخ بنی اسرائیل دیده شده که درازی این تابوت سه گز و پهنهای دو گز
بود دران عصای حضرت موسی و عمامه مهتر هارون وغیره ببرکات انبیا علیهم السلام بودند
ایشان چون تابوت باز پس دیدند اطاعت اورا باتفاق بشوق دلی بهمدردی قبول کردند
طالوت ترتیب لشکر نمودند و تمیز مطیع و عاصی بر خوردن آبجوی فلسطین نمودند چنانچه در قرآن
کریم ازان حکایت کرده شده از لشکر شاهی و اقوام سه صد و سیزده تن مطیعان معلوم شدند
که حضرت داود علیه السلام در جمله این گروه مطیعان بود که درین وقت وحی آسمانی بر و نزول
نیافته بود چون هر دو لشکر او بر مقابله ور آوردند اول کسیکه میدان بمبارزت برای قتال بیرون
آمد بادشاه جالوت بود از ینطرف حضرت داود علیه السلام بمقابله او پیش شد و طالوت را بعد
از مقابله دراز بقتل رسانید و بنی اسرائیل حمله کرده لشکر دشمنان خدا هزیمت کرده مالهای
ایشانرا به غنیمت بردند ملک طالوت از حضرت داود نهایت خوش شده دختر خود اورا بنکاح

داد بعد از مرگ طالوت بادشاهی بر حضرت داؤد مقرر شد بعد از وفات حضرت داوود
چون نوبت سلطنت بر حضرت سلیمان مقرر شد و فرمان وی بر بحر و بر مستولی شد از فرزندان
ملک طالوت دو نفر مانده، یک اصف نام و دویم افغان نام اصف چون اراستهٔ علم ظاهری
و باطنی و دیانت و امانت و تقوی بود او را بعهدهٔ وزارت مقرر کردند و این همان شخص ست
که تخت بلقیس بهمت و برکت وی در طرفة العین پیش حضرت سلیمان حاضر کرده شده بود
و افغان چون مردی پرقوت و همت با صولت و هیبت بود دستیابش گردانید یعنی حاکم جلبانه
مقرر فرمود تا دلهای اعدای دین و دنیا از هیبت بگدازند و هم ازین سبب افغانان را تا
این زمان لطافت و رافت کم میباشد بلکه هر که از ایشان دیانت و لطافت دینی ورزد او را
باستهزا پیش آیند پس نسل افغانان ازینجا شروع شده شاخ ایشان از دیگر اقوام بنی اسرائیل
درینجا جدا گردیده، چون این نسل بعد از گذشتن نوبت حضرت سلیمان و فرزندش رحعام
بکثر گرفت ایشان درمیان خود این قاعده جاری گردانید که اگرچه کم بودندی کلان و
متصرف خود را ملک گفتند گاهی دریک قوم یا یک علاقه یا یک ده چند متعدد ملکان برگزیدندی
یعنی هر نسلی و شاخی از ایشان دیگری را گفتندی که ما پیروی ملک شما نمیکنم ما را ملک خود کافی ست
گاهی برین گفتگو درمیان خود بجدال و قتال برآمدندی چنانچه این قاعده درمیان ایشان
تا حال جاری ست که دریک قوم و یک ده چند ملکان باشند که تصرف آن قوم یا ده بدست
های ایشان باشد گویا لفظ ملک بفتح لام همان لفظ ملِک بکسرهٔ لام ست که درحق طالوت
در قران کریم در سرگذشت ایشان مذکورست که اِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ

ملکا یعنی هرآینه الله تعالی بتحقیق فرستاده و مقرر کرده ست بروی شما طالوت
بادشاه و چونکه افغانان از نسل طالوط اند چنانکه دانستی پس این خطاب را نمیگذارند
اگرچه کم حیثیت دارد پس این جماعت یعنی افغانان در کوه سلیمان متوطن بودند
ها ازین سلم ست که ایشان را در عربستان تا حال سلیمانی گویند تا زمانیکه نوبت خلافت
نبوت بمرکز دائرهٔ کون و مکان حضرت محمد رسول الله آخر الزمان رسید اقوام عالم از
نزدیک و دور از عرب و عجم درین دائرهٔ پاک درون شدند گروهی کلان از افغانان بسر کردگی
قیس افغان آن وقت که مورث اعلی این اقوام افغان ست از کوه سلیمان به ارادهٔ
شرف یابی بمدینة الرسول رسید دین پاک اسلام را قبول کردند آنحضرت نام او را به عبدالرشید
بدل کرده بنظر رغبت منظور داشتند و چونکه شجاعت و مردانگی میراث اصلی افغانان ست پس
عبدالرشید در پیش آنحضرت در بعض غزوات جانفشانی بسیار کرده خصوصا در غزوهٔ فتح
مکه مکرمه با حضرت خالد بن ولید همدم و همقدم و همرکاب بود و از قتل و مقاتلهٔ دشمنان خدا
هیچ قدر روگردان نبود حضرت خالد را با وی حب ایمانی نهایت زیاده شده همشیرهٔ خود
مسماة بی بی ساره او را بنکاح داد پس اینکه افغانان میگویند که ما از اولاد حضرت خالد
بن ولید هستیم باینمعنی ست که همشیرزادگان حضرت خالد بودند نه که حضرت خالد جد صحیح
ایشان بود چراکه حضرت خالد قریشی بود بلکه او را ریحانهٔ قریش گفتندی و قریش از عرب اند
و عرب از نسل حضرت اسمعیل بن ابراهیم خلیل الرحمان هستند و افغانان از نسل طالوت
از بنی اسرائیل هستند که سلسلهٔ ایشان بحضرت اسحاق بن ابراهیم پیوست ست و چونکه

قیس عبدالرشید بعمر هشتاد و چهار سال در سنه چهل و یک هجری وفات یافت اورا از بطن
بی بی ساره اول غور غشت پیدا شده بود که افغانان غوری غرغشتی از نسل او هستند اول
بیټن که نسل او در میان افغانان جا بجا متفرق شده و در دیگر شاخها منسلک شده سوم
ابراهیم که اورا در میان افغانان سړبن گفتندی سړبن را دو پسر بودند اول خرشبون
که اورا خیرالدین گفتندی و اولاد هم در دیگر اوطان متفرق شده ایشانرا افغانان خربونی
یا خرکونی گویند دویم شیربون که جد اعلی اقوام قریه افغانانست و چونکه در
ایام آوارگی در وطن بخارا توطن کرده بود لهذا اورا در شجرات و کرسی نامها شیربون
بخاری بینویسند باز از انجا بوطن قندهار آمده اورا قندهاری هم گویند و چونکه اولاد او
از انجا متفرق شده لهذا افغانان را بوطن قندهار خصوصاً بمقام غوره مرغه که اکنون
نام آنمقام بدل شده یا باقی مانده باشد زیاده تر نسبت میکنند و افغانان خصوصاً اقوام
یوسف زئی هم بمهاجرت ازان زیاده و فخر میکنند و این شیربون را دو پسر بودند: کند
و جمند و کند را نیز دو پسر بودند شیخی و غوری و غوری را چهار پسر بودند یکی دولت یار نام
که مردم مهمند و داؤدزی از نسل اویند دویم جلیل جد قوم خلیل سوم زیران چهارم چمکنی
که اقوام زیرانی و چمکنی که سفید کوه و دیگر در کوهها بود و باش میکنند از اولاد ایشان هستند
واز کار اسلام و انسانیت چندان واقفیت ندانند و از مظالم وحشیانه هم باک ندارند و مردمان
قرب و جوار را تاراج میکنند لهذا ایشان را کافر کوهی میگویند مگر آنانکه از ایشان جدا شده
در شهرها سکونت پذیر شده اند البته اخلاق اسلام و مسلمانی را آموخته اند شیخی را سه پسر

بودند مَک و مُنَدی از یک مادر که مرجان نام داشت و منکوحهٔ شیخی بود سوم ترک از بطن
بسو نام که خواهرزادهٔ مرجان بود و در خانهٔ شیخی بلا نکاح نشسته بود اما چونکه بی باکان افغانان
ازین قسم زنان احتراز نکنند بلکه مانند منکوحات خود با ایشان اختلاط و استعمال میکنند و درین
قسم معاملات سر و مال خود برباد میکنند و اولاد ایشانرا اولاد خود میگویند لهذا ترک را اولاد او شمار شده
که مردم ترکلانی یا ترکانی از اولاد او هستند و چونکه مردم ترکلانی بوجه بی علمی و جهالت متابعت پیر | ترکانی
تاریک زیاده کرده اند لهذا اخوند درویزه علیه الرحمة که ماحی رسوم بدعت این دیار از ایشان نه
شکایت بی نهایت کرده و مَک را پسر نبود بلکه دختری داشت کاکی نام در نکاح چوپان
خود آورده که زبرکی نام داشت نسل او را گگیانری گویند که در اصل کاکیانی هستند یعنی اولاد
کاکی دختر مک و بعضی گویند که اولاد مک از جانب پسر هم موجود اند لکن از جهت کمی ایشان را هم
بطریق تغلیب کاکیانی میگویند و مُنَدی را دو پسر بودند یوسف و عمر عمر را یک پسر بود مندڑ
نام چونکه عمر بهندوستان رفته در انجا وفات یافت یوسف در پس رفته برادرزادهٔ خود
مندڑ از انجا آورده دختر خود او را بنکاح داده یوسف و مندڑ مشهور شدند اولاد مندڑ را مندڑ
یا مندڑزی گویند که اکنون از جملهٔ آن اقوام کمال زی و امازی و رجڑ و باخیل و غیره اقوام
در ملک سمه و قرب و جوار آن آباد هستند و اولاد یوسف را یوسفزی گویند چرا که یوسف را
پنج پسر بودند یکی اوریا که او را از جهت کثرت تکبر و خودبینی بادی گفتندی چنانکه این رسم افغانان است
الحال اولاد او را بادی خیل گویند که درمیان چغرزی بود و باش میکنند دوم عیسی که اولاد او را
عیسی زی گویند و برکنار اباسند آباد هستند سوم موسی پدر الیاس که اولادش بنام فرزندش

الیاس مشهور اند یعنی الیاس زی که بر وطن بُهنیر اباد هستند چهارم ملی که اولاد اورا
ملیزی میگویند بر قرب وجوار بنیر وبرکنار اباسندا اباد هستند که در محاورهٔ افغانان
الیاس زی ملیزی یکجا ذکر کرده میشود این ست همان ملیزی که شاخیست از یوسفزی
که از شاخهای آینده ایشان هویدا گردد نه این ملیزی که ریاست دیر وران نمایان است
و والی ممدوح ما از نسل ایشان ست چرا که این شاخیست از اولاد خواجو پسر اکو و درینجا
بسیار مغالطه واقع میشود ... اکو که اقوام اکوزی متوطنان ملک صوات وملیزی
وپورن وچکیسر وکانا وغوربند از اولاد او هستند والیاس را چهار پسر بودند اول نتو
دویم تاجی پدر گدائی ... سالار چهارم ممی شوهر عائشه اقوام دیگر بر نامهای این فرزندان
مذکورین مشهور اند مگر اولاد ممی بر نام زن او مشهور اند که ایشانرا عائشه زی میگویند
واین همه در ملک بُهنیر وقرب جوار آن بود وباش میکنند : وملی را چهار خلف مانند یکی دولت
(ولد شده اند) دویم جعفر که اولادش را جعفرزی گویند واین هر دو زن وتی نام وسوم ابا وچهارم الیسو
از دیگر زن که نوری نام داشت واین هر دو بر نام مادر یادگار هستند که ایشانرا نوری زی
گویند واین همه در بونیر و در کوهستان قشر بُهنیر وبرکنارا اباسندا اباد هستند وعیسی را
یازده پسر بودند مگر اولاد حسن ویعقوب واکازان برکنارا اباسندا اباد هستند وعیسی را
یازده پسر بودند مگر اولاد حسن ویعقوب واکازان برکنارا اباسندا اباد هستند وباقی
ایشان یادگاری نیست واکورا پنج پسر بودند اول بشادک که اولاد اورا شادکزی
یا خادگزی گویند وفی الحال در دهات بُرنگوله صوات اباد اند فقط دویم ابا که اولادش را

سوم اولاد عثمان را دولت زی گویند

بازی گویند و بر دهات باز و انها اباد هستند سویم خواجو که اولادش را بازی گویند
واز مقام چکدره برکناره شمالی دریای صوات تا مقام تیرات و شاگرام و تا مقام کوه لاهوی
اباد هستند و ریاست دیر هم درین معمور است و والی ممدوح ما هم از نسل ایشان است
چهارم بازید که اولادش را بازیدزی یا بازی گویند واز مقام تهانه صوات برکناره
جنوبی دریای صوات تا مقام پورن و چکیسر و کانړا و غوربند اباد هستند و
این هر چهار برادر از یک مادر بودند که گوهره نام داشت و زن دویم اکو بود که برای
اولاد بنکاح آورده بود پنجم جیلم و ششم حتمان از بطن بانوی دیگر سابقه که رانړی
نام داشت و خاتون خاندانی بود از ینجهت اولادش بنام او یادگار هستند که
ایشان را رانړزی گویند و درین دو برادر اولاد حتمان بریک ده تخیله که مسکن
این فقیر است اباد هستند که ایشانرا حتمانزی گویند و باقی دهات رانړزی
همه از اولاد جیلم هستند و چونکه حتمان را سه پسر بودند حسین و ابراهیم و مدی
لهذا ده تخیله را سه جا تقسیم کرده تا حال کهندی می شمارند حسین خیل
و ابراهیم خیل و مدی خیل این بود اقوام و احزاب افغانان از قیس عبدالرشید
تا اینجا و آنچه سلسله ایشان است از قیس بالا چنین نوشته اند که قیس بن عیص
بن صلول بن عتبه بن نعیم بن مره بن خالد بن سکندر بن زمان بن یمین
بن بهلول بن سلیم بن صلاح بن قارود بن اشم بن بهلول بن کرم بن عمال
بن خذیعه بن مهلال بن فیض بن علم بن اشمویل بن هارون بن قمرود

بن آلی بن مهلب بن طلیل بن لوی بن عامل بن تاج بن ارزند بن مندول بن
سلیم بن افغان بن برخیا بن طالوت الملک بن قیس بن ضرار بن النتس بن
تحرف بن بنیامین بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بن آذر بن ناخور بن ساروع بن
هود بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن ادریس بن برد
بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام از قیس عبد الرشید تا آدم
علیه السلام شصت و دو ۶۲ پشت و چند انبیا علیهم السلام هم درین سلسله گذشته اند چنانچه از
نامهای ایشان در سلسله گذشته معلوم میشود چون اشمویل علیه السلام طالوت را برای مقابله و قتل جا
لوت بادشاه کرد پنجاه و دو ۵۲ سال حکمرانی کرده رحلت نمود بعد از ان داود علیه السلام سی و پنج ۳۵ سال
بادشاهی کرده بعد از ان سلیمان علیه السلام پنجاه سال بریک روایت بادشاهی بحر و بر کرده بعد
از ان سرگذشت سابقه بر حدود شام ملاحظه باید کرد و چونکه قرار و توطن این افغانان
بعد از آوارگی از وطن قندهار در وطن کابل و حوالی او بود یا همین کابل و قندهار غالبا مملکت
واحد بود و بس لهذا ضروریست که قدری از فرمان روایان او شرح دهیم و آن دورا یقین کنیم
که ایشان جنبش و انتقال ازین اوطان به اوطان مسکونه حالیه این اقوام یوسف زئی کرده اند
پس در تواریخ بنی امیه مرقوم است که عبد الملک بن مروان بادشاه مصر که تاجدار اول ملوک مر
وانیه بود در وقت مملکت خود در سنه هفتاد و هفت هجری امیه بن عبد الله را از حکومت
خراسان باز داشته بحجاج بن یوسف ثقفی داد و عبد الله بن ابی را به سیستان فرستاده
وازنجا لشکرها مرتب کرده برای کابل فرمان داد دران وقت مرزبان کابل رن تهیل نام

بود لشکر و اقوام خود را جمع کرده مقابله نمودند لکن لشکر عرب از سردی و فاقه تنگ شده بمبلغ
هفت لاکه روپیه صلح کرده از رن بهیل گرفته واپس شدند پس از آن شریح بن هانی از سر خود
که سردار باوقار و صاحب لشکر جرار بود برای این مقابله میان بسته لکن حجاج بن یوسف
از و ناراض شده برین چیره دستی از امارت معزول ساخت و در سنه هشتاد هجری عبدالرحمن
بن محمد اشعث را برای مقابلهٔ رن بهیل نامزد فرموده حکومت سیستان و متعلقات آن
بدو سپرد او هم بعد از کوشش بسیار از تسخیر کابل ناچار شده آشتی کرد و غنایم و نفایس را
از انجا گرفته واپس گردیده در میانه راه فرمان عزل بدو رسیده اسحاق بن محمد را سردار لشکر
مقرر فرموده برای این مقابله او را حکم داد لکن عبدالرحمان معزول بر غصهٔ عزل خود و طمع
اموال مرزبان کابل از اطاعت حجاج روی بر تافته با مرزبان کابل طرفدار شده لشکر
حجاج باز بناکامی واپس گردید و این آویزش جاری بود تا آنکه در سنهٔ یکصد و هفت هجری در
مملکت هشام بن عبدالملک امین بن عبدالرشید قشیری حاکم خراسان و غور و غرجستان
و نیمروز شده ملک کابل را بدست آورده حاکم نشین خود ساخت و همبرین نمط در عصر بنی
امیه و بنی عباس ملک کابل زیر فرمان و داخل دایرهٔ حکومت عرب و آن فرمان روایان اسلام
بود تا عهد حکومت این سرزمین سبکتگین و فرزندش محمود تا آخر سرگذشت سابقه محمود
یان و چونکه عنان حکومت این سرزمین سلجوقیان و غوریان گردید اقوام افغانان
که در امداد و جهاد سلطان محمود غزنوی بهند آمده بودند بعضی دران ممالک جابجا آباد شده
چنانچه در شهر رامپور و غیره شهرهای هندوستان تا حال موجود اند و شجرهای افغانیه خود

خود را نگهداشته خود ها را پٹانان گویند و بقایای ایشان در ملک قندهار مانده نسل ایشان تکثر گرفت و در میان اقوام غوریخیل و مردم شیخی خیل بر علف زارها مخالفت و عداوت افتاد نوبت بجنگ و جدل شدید رسیده مردم شیخی را از انجا فرار کرده آواره نموده بحدود کابل رسیدند و مردم حتماخیل از حدود تنگ و گومل با این مردم شیخی خیل که اقوام یوسف زی شاخی از ایشان ست همراه مددگار و یکجا فرار شدند چنانچه تا زمانه حال امداد و حمایت ایشان شریک میباشد و چون چند سالیچند بفراغت در کابل ماندند از اغنیاء روزگار و اقویای آن دیار شدند اموال و مواشی ایشان وافر شدند و افراد بشریه ایشان هم بکثرت رسیدند هر آینه بموجب آیه کریمه وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهٖ لَبَغَوْا فِي الْاَرْضِ یعنی اگرچه الله تعالی روزی بر بندگان خود فراخ کرده بودی هر آئینه ایشان سرکشی و بغاوت در زمین کردندی ؛ این اقوام دست تطاول و ایذا رسانی بر باشندگان آن دیار اغاز کردند خصوصاً اقوام مندڑ و یوسف زی که از دیگر مردم شیخی مال و افراد زیاده بودند بسیار نمایش تجاوز خود ها کرده مال و مواشی رعایای شهزاده مرزا قلی بیگ را که حاکم و فرمان فرمای آنحدود بود بغارت می برد و از حکومت حاکم مرزا قلی بیگ هیچ قدر اندیشه نداشتند آخر الامر مرزا قلی بیگ با ایشان جنگ و جدل شروع کرده بعض را کشته و خیلی را به اسیر برده و دیگر انرا تاخت و تاراج کرده از رعایت خود براندند و چندین مده از کوهها ی کابل و ننگرهار بر رعای مرزا قلی بیگ حملها کردندی و رعایای او و مواشی ایشانرا بغارت بردند آخر مرزای مذکور بغیر از آشتی و احسان و الطاف چاره دیگر برای معلومیت ایشان ندیده سرداران و

وملکانان ایشان را خوانده انعامهای وافره وخلعتهای متکاثره به ایشان بخشیدند وروز
بروز آمد ورفت اقوام افغانان بشهزاده مرزا الغ بیگ زیاده گشت تا آنکه روزی نه صد ۹۰۰ نفر از
ملکان ایشان حاضر شدند همگی بی اسلحه اما محمود بن محمد نام شخص از قوم چغرزی کارد را
در کفش خود زیر پا آورده بود سرداران را پرسید اگر مصلحت شما باشد که من مرزا را بکشم مما
نعت فرمودند که حق نمک را حرام نباید کرد مسموع است که شهزادهٔ مذکور هم قصد بدی نداشت
مگر جنگی نام کاکیانی سعایت کرده وچغلی نموده که ازین قوم بدمعاشان بغیر از قتل کردن
فراغت نخواهی یافت وزیاده ازین یکجا دست یاب هم نخواهند شد باید که وقت را غنیمت شما
رید وهمه را بکشید پس بنانی او همه را بسته یگان یگانرا بقتل رسانیدند یکی از سرگروهان ایشان
ملک سلطان شاه را بخدمت شهزاده مذکور عرض نیازمندی رسانید که اول عورات واطفال
ما را نسازید بلکه رها کرده هرجا که برود بگذارید دوم اینکه برادرزادهٔ ما ملک احمد را ازین
ازین بندیان خلاص فرموده از سر خون درگذر شوید تا که وقتی پس ماندگان ما را
پشتی خواهد شد چونکه ملک سلطان شاه در ناصیهٔ ملک احمد انار کمال ولیاقت دیده بودند
لهذا نتیجهٔ آن همین شد که در زمان بلوغت ملک احمد بجد کمال کل اقوام یوسف زي
ومندر را مملکت صوات وبونیر وباجوڑ هموار گردانید چنانچه پیشتر خواهد آمد
قبر ملک احمد در ملک صوات رانیزی زی بالای ده الڈند بقدر یک میل نزدیک
گهڑي گل نرگس تا حال نمایان ست بعد ازین خونریزی بقایای این اقوام گشته
شده یوسف زي معه توابع ولواحق خود به ننگهار آمدند ومردم ترکلانی در

لغمان متوطن شدند مدتی برین برآمد که میان مردم یوسفزی و مردم مهمندزی عداوت
افتاد و در موضع حصارک محاربهٔ عظیم شده آخرالامر فتح نصیب یوسفزی را شد و چونکه رسم
و روش افغانان برین رفته که هرگاه که قومی قوم دیگر را بکشند و برباد سازند آنموضع را بکشتگان
بگذارند بنابران ملک ننگرهار را بمردم مهمندزی گذاشتند و مردم کاکیانی در باسول بماندند
و تمردم یوسفزی روی بباجوڑ آوردند اما چون وطن باجوڑ را خوش نکردند یا تاب ندیدند
ازانجا واپس شدند و ملکان ایشان سرداران اقوام دلزاک را که برین حدود آباد بودند دعوت
و در موضع سفید سنگ قریب جمجم مجلس ساختند و از مردم دلزاک زمین رهایش خواستند در میان با
ندک گفتگو درمیان ایشان محاربهٔ عظیمه افتاد مردم یوسف زی بسیار مردند مگر فتح بنام ایشان شد
ازانجا اولس ایشان برگشته در کوههای تمره و شلمان جمعیت کرده و بامردم دلازاک آشتی کرده
بجدود پرشور پشاور درآمدند و بعض برآنند که اولس یوسف زی از راه خیبر درآمده جوی
بربر را میخواستند که آبادان کنند مردم شلمانی مانع آمدند بقوت دلزاک بدین سبب درمیان ایشان
مقابلات و مجادلات شروع گشت مردم یوسفزی برایشان برایشان غالب آمده بجدود
پرشور پشاور رسیدند بعدازان توجه بوطن دوآبه کرده با اقوام شلمانی که متوطن هشنگر
بودند و مردم دلزاک مقابلات روزمره میکردند چنانچه قبل ازین نوشته که جلو نام شلمانی
که از سرداران آن قوم بود درین واقعه کشته شده باقی را فرار نمودند و جمله شلمانی
بهپیش بادشاه صوات آمده سلطان صوات ایشان را موضع الڈنڈ انعام فرمودند
وچون مردم یوسفزی در ملک هشنگر متوطن شدند اقوام دلزاک باز باایشان طریق

عناد و خلاف پیش گرفتند و تجار یوسفزی را کشتی و تاراج کردندی و اگر مواشی ایشان رو بصحرا نهادی
دزدان و لوندان دلزاک آن مواشی بغارت بردندی چون اولس یوسفزی ازین ناهمواری
بتنگ آمدند از مردم شیخی استمداد و حمایت خواستند اگرچه میان ایشان عداوت و کشت و خون
گذشته بود لکن درگذر کرد و اتفاق امداد نمودند بشرطیکه ملک هشنگر مردم مهمندزی را باشد و
وطن دوآبه مردم کاکهانی و گگیانڑی را باشد اما مردم ترکلانی موافقت ننمودند هم ازین
سبب ست اگر مردم یوسفزی را با مردم ترکلانی اتفاق نمی‌آید بعد از اجتماع عساکر این اقوام ملک
احمد مع اهل و عیال با جمیع عساکر کوچ کرده در رود مقام گدر فرود آمدند روز دیگر لشکر دلهزاک
از موضع لنگرکوٹ روان شدند و بمیدان محاربه هر دو لشکر مقابل شدند اقوام یوسف‌زی
معه امدادیان خود هر یک از سر خون خود گذشته بود خصوصاً مردم حتمانخیل درین مقابله نهایت
جان‌فشانی میکردند از ابتدا جنگ تیرها شروع شد مگر یوسفزئی هرگز منع نشده دم بدم پیش
قدمی میکردند اول کسیکه از رود گدر دجست زد و بسر زنگی دلزاک را که سردار ایشان بود بقتل
رسانید بشیر بن علی اسماعیل‌زی بود بعد ازان همگی جوانان یوسف‌زی از اطراف و جوانب
استیلا نمودند لشکر دلهزاک شکست خورده تا مقام جلبی فرار نمودند و این اقوام در تعاقب رفتند
تا آنکه این مملکت را از ایشان فارغ کرده دلهزاک بجانب هزاره رفته آن ولایت را خراب و
ویران کردند بعد ازان مردم یوسف‌زی را قصد گرفتن مملکت صوات آمد بعد از روز
گار بسیار و اندیشه‌های بیشمار ملک احمد و ملک شیخ ملی مصلحت بران دیدند که کوچ کرده مع
اهل و عیال در زیر کوتل شاه‌کوٹ فرود آمدند روزی چند درانجا بودند مردم صواتی روز و شب

روز و شب این کوتل چوکی نگاه میداشتند و کوتلهای دیگر را بی اهتمام ماندند تا شبی مردم
یوسفزی مصلحت بران دیدند که زنانرا جمع کرده زمزمه اغاز کردند و بیتهای افغانیه با دف
وطبل بلند کردند و لاف زده مردم صواتی را دشنام دادن گرفتند که اگاه باشید فردا میان ما و شما
جنگ مردانه ظاهر خواهد شد تاآنکه ازین واهمه مردم صواتی با هتمام این کوتل مشغول شدند
و ما بقی لشکر خود را نیز بهمین جای خواندند اما جوانان این مردم شب روی کرده بکوتل ملکنڈ
بصوات برآمدند و این جانب صوات را گرفتند بعدازان هر روز پیش میرفتند تاآنکه در دوازده سال
تمام صوات را گرفتند بعدازان در جنگ تالاش و باجوڑ مشغول شدند و آنرا نیز فتح کردند پس
حد و مملکت یوسفزی از ناوگی تا بموضع هنڈ بتصرف ایشان آمده سالهای بسیار و قرنهای
بیشمار بفراغت ولطافت ابادان بودند و دین حق راجویان ؛ در تذکرة الابرار مرقوم ست
که این مردم یوسفزی از اول تا آخر مردم بهادر و جنگی و بادیانت و سنی وحنفی مذهب بودند
در اکثر محاربات فتح بنام ایشان بود و اهل وعیال ایشان هرگز به بند نسپرده شده زیرا نکه دو کار را
از دست نداده اند اول آنکه هرچند فسق و فجور میکردند اما رفض والحاد و زندیقی و بدعت مؤدی
بکفر درمیان ایشان نبوده و نه رافضی و ملحد و زندیق راجای میدادند تا ببرکت اتباع سنت
الله تعالی ایشان را نگاه میداشتند دویم آنکه سرداران و ملکان ایشان از آمد و رفت
بادشاهان وقت خود منع نداشته اند تاآنکه ملک احمد از صوات بکابل رفتی در وقتیکه این
وطن از جانب سلاطین دهلی از مضافات کابل شده بود ؛ چراکه ازانوقت که سلطان
جلال الدین میران شاه فرزند دلبند امیر تیمور صاحب قران و جد سلاطین هندوستان

که مسند نشین تخت دهلی شده بودند ازانوقت در تسخیر اوطان شرقیه وغربیه هندوستان و ممالک شمالیه آن دست دراز کرده بودند بعضا ازانها بدست آورد و بعضی فرزندش محمد میرزا اضافه کرد و چون نوبت بفرزند فرزندش ابوسعید میرزا رسید پس ممالک ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و خراسان و کابل و قندهار تمامها بدست آوردند ازانوقت یعنی از سنه ۸۵۵ هشت صد و پنجاه و پنج هجری که تاریخ مسند نشینی ابوسعید میرزاست تعلق این اقوام بدهلی که مستقر فرمان فرمای حاکم کابل بود پیدا شد تا آنکه ظهیر الدین محمد بابر بادشاه جد اکبر بادشاه دهلی که در سنه ۸۸۸ هشت صد و هشتاد و هشت هجری از بطن نگار خانم در بلده قندهار پیدا شد و در سنه ۸۹۹ هشت صد و نود و نه هجری در اندوجان که تخت گاه فرغانه ست مسند نشین شد بعدازان بدهلی تشریف آورده بعمر چهل و نه سال در سنه ۹۳۷ هجری وفات در ارگ کابل مدفون شد پس این بادشاه در وقت عالمگیری خود با اقوام افغانان تعلق آمد و رفت و اختلاط پیدا کرده بر سرحدهای ایشان در موسم گرما و تبدیلی هوای کابل دوره هم میکردند او هم در میان جمله اقوام افغانان مردم یوسف زئی را از جهت بهادری و مهمان نوازی و لیاقت و وفاداری بنظر رغبت ملاحظه کرده با ایشان برای دلداری و استیلان پیوند خویش و رشته داری کرده دختر نیک اختر ملک شاه منصور یوسف زئی را بنکاح در آورد بانوی خود ساخت و شاه منصور را از امیران و معتمدان خود شمرده همرکاب خود می بردند و چون آن بادشاه جهان پناه انتقال کرده بموجب وصیت او خاتون مذکوره با معتمدان خود بر مقام شهر خار باجوڑ نشانده خراج و مالیه این وطن را حواله او نمودند و چونکه آن بیبی هم لا ولد بود و بعدازان

وبعد از وفات بابر بادشاه فرزندش همایون بادشاه از هندوستان جلاوطن شده بملک ایران بغربت گذاره میکردند لهذا از ملک شاه منصور و دخترش هیچ نشانه باقی نمانده گمنام شدند واقوام افغانان باز خود مختاری کرده متفرق شدند وچون نوبت سلطنت بجلال الدین اکبر بادشاه رسید این بادشاه منتظم و مدبر همه ممالک هندوستان وخراسان را بکمال تسخیر مسخر کرده اقوام افغانان را که همیشه بغاوت وسرکشی پیشه ایشان ست پایمال وزیر و زبر کرده اقوام یوسف زی گردن از اطاعت تافته بغاوت اختیار کردند و عاملان سلطانی را قتل و تاراج کرده از اوطان خود راندند. چون خبر بغاوت ایشان بجلال الدین اکبر بادشاه رسید برای سرکوبی و گوشمالی ایشان حکم فوج کشی کرده افواج قاهره او برین اوطان صوات و بُنیر توجه نمودند دران زمان برین اوطان واقوام علاوه از هیبت شاهی قهر ربانی هم مسلط گشته که قحط شدید نمودار شد و مرض عالم تباه اغاز نمود حضرت اخوند درویزه علیه الرحمته در کتاب خود می نویسد که من درین واقعه سخت بخود حاضر می بودم که اقوام حدرات و بُنیر از غایت جوع وشدت مرض از مساکن خود آواره شده همگی بملک صوات آمدند و در حدرات صوات چندان مردگان را بچشم خود معاینه میکردم که طاقت دفن و کفن آنها نبود ؛ و هرگاهیکه مردار می یافتند از غایت جوع چون حلال میخوردند بل بعضی گوشت مردگان میخوردند وچون گوشت مردار نمییافتند از گرسنگی هلاک میشدند وچون لشکر اکبر بادشاه بمیانه صوات رسیدند قلعه دامغار را آباد کردند واز هر جانب مردم یوسف زی را بتاراج می بردند وآل و عیال و اطفال ایشانرا به اسیری می بردند واین تاراج لشکر فعل درمیان

اقوام یوسف زی تا حال مشهور و ضرب المثل ست که هرگاه جای را خراب و برباد بینند میگویند که
این مقام بتاراج مغل تاراج شده ست آخر الامر ناچار شدند سر بار تسلیم داد و منقاد شدند
حکم سلطانی بران شد که مردم یوسف زی ازین اوطان رانده در هشتنگر میان مردم مهمند زی
و گگیانی متفرق سازند اما مهمات سلطنت روی آورده فرصت نیافتند و این اقوام بجای
خود ماندند ؛ وخراج مؤلف یعنی مالیه سلطانی که درانوقت یکهزار روپیه مقرر شده بود بحساب
قلبها و خانها پنج تنگه هندوستان بقیمت میرسید ادا نمودند مگر چونکه خیلی ازیشان بمرض طاعون فانی
مرده بوده و برخی بقحط قهرمانی از گرسنگی هلاک شده بودند و بقیه ایشان بقید و تاراج لشکر مغل
اکبر شاهی گرفتار شده بودند اقوام صواتی و دله زاک که از دست ایشان به پکلی و هزاره آواره
شده بودند باز جمعیت آورده وطن را خالی یافته حمله کردند و جمله ولایت مندر و یوسفزی
بدست مردم اصاف و اشتنات افتاد چنانچه زمین هموار که بر لب اباسند ست بدست مردم
دلزاک افتاد و صوات بدست مردم صواتی قدیم و بهنیر و جمله بدست مردم جمله وال و بهنیروال افتاد
و باجور بدست مردم ننگرهار افتاد مگر چونکه مردم یوسف زی مانند شیران شکار خود بدیگران
نمیگذارند چند سال بعد باز اتفاق خود ساخته امداد و حمایت خود ها را مرتب کرده در واپسی اوطان
رفته خود شروع نمودند و دعا از بزرگان و زاهدان زمانه و امداد از برادران و خویشان و ا
ستعفا از بادشاهان و صدقات برب المنان پیش کردند اول با مردم دلازاک مقابله شروع
نمودند و ایشان را شکست داده از دریای اباسند گذرانیده در هزاره اقامت گیر شدند
و چون درانجا هم خلل انداختند شاهزاده شاه سلیم از فرزندان جلال الدین اکبر بادشاه که بدان

نواحی از جانب پدر خود حکمران بودند از انجا خارج کرده بوطن دهکن فرستادند لهذا بیخ و بنیاد ایشان ازین اوطان منقطع شده مگر یک یک خاندان که در ملک صوات پیدا میشود از ایشان بطور فقیری و همسائگی گذاره خود میکنند باز اقوام یوسف زئی در واپسی ملک صوات متفکر بودند اما در ملک صوات مردم صواتی و لغمانی و در ملک باجوڑ مردم ننگرهار را با دبود و امداد و حمایت ایشان یک بود طاقت مقابله ایشان نداشتند درمیان صواتی و لغمانی مخالفت افتاد و نوبت بجنگ و جدل رسید اقوام یوسفزئی برای غرض خود طرفداری لغمانی کردند و مردم صوات را هزیمت داده مردم لغمانی هم دانسته که بتقدیر مخالفت مقابله نتوانیم کرد بطوع و رغبت انقیاد نمودند و تسلیم کردند که ملک شما است اگر ما را بطور رعیت بگذارید بهتر خواهد بود ورنه اختیار بدست شما هست درین هنگام اقوام یوسفزئی اتفاق خود را خوب درست کرده : علی اصغر نام شخص بر خود امیر و بادشاه و متصرف مقرر کرده که فراهمی لشکر و اصلاح اقوام و مقابله دشمن کند و عشور مزروعات خود بدو تسلیم کنند چنانچه این قاعده در اقوام یوسف زئی تا حال جاری ست که وقتیکه از دشمن صعب ناچار شوند شخص را بدادن عشور بادشاه گیرند باز در وقت استغنا رو گردانی کرده او را معزول سازند علی اصغر ترتیب اقوام و فراهمی عساکر بدست آورد و اقوام صواتی را فرار نموده رفته رفته در پس ایشان پیش قدمی کرده چند نفر از معتبران یوسف زئی هم متفق الرای بودند چون ملک نداله اکوزی و ملک باما ملی زئی و ملک متهان و ملا ابراهیم الیاس زئی و ملک ترکمند و غیر هم تا آنکه همگی وطن صوات : و بونیر : و چمله : و کاٹلنگ : و غوربند : و کناره اباسند که آنرا در عرف سیند کہری گویند و کوه تنول از ایشان خالی کردند و باجوڑ را نیز از مردم ننگرهار خالی کرده باز اوطان

موره بتقسیم سابقه ملک احمد و شیخ ملی که در فتح سابقه کرده بود نه عمل نمودند و هریک از اقوام بوطن مالوف خود فراهم شده اباد شدند داگر حصه دفتریت قومی از ایشان بنسبت دیگری کم رسیده آنرا بزور گرفته نمیدادند و همچنین اگر وطن یک قوم بنسبت دیگر قوم خراب و بی حاصل بود با ایشان مشارکت و معاوضت نمیکردند چنانچه الی یومنا این قاعده درمیان این اقوام جاری ست و چونکه مردم اکوزی اولاد همان شش فرزندان اکو بر ملک صوات و تایزی و بونیر و چکیسر و کانرا و غوربند متفرق شدند چنانکه تا حال بران منوال اباد هستند درمیان ایشان کمی و بیش حصص و دفترها ظاهرست لکن درین بار هیچ تجسس و حق طلبی نتوانند کرد و این تفاوت از قدما که مسالان اکوزی و بعضی تواریخ ایشان وجهی مشهورست و آن این ست که اکو را از زوجه اولیه خود که رانی نام ست اولاد نمی شد پس اکو برای پیدایش اولاد اسماة گوهره کنیز که زنی خادمه فقیره بود بنکاح گرفت و چون فرزند اول و شادک نام پیدا شد رانی از جائداد و دفتر اکو حصه اندک که بمقدار دهات شادگزی (خادگزی) بنسبت همگی صوات او را جدا کرده که فرزند مزدوره را این قدر هم کافی ست بعد از مدتی فرزند دیگر گوهره را متولد شد ابا نام او را هم همان قدر جدا کرده چنانکه دهات ابازی بنسبت جمله صوات و چون فرزند سویم او خواجو متولد شد رانی گفت شوهر خود اکو را که من با گوهره تقسیم مناصفه میکنیم یعنی نصفی جائداد شما اولاد گوهره را مقرر شد هرچند فرزندان که از وی پیدا میشود و نصفی مراست اگر مرا یک پیدا شد همان طور کردند و این تقسیم را درمیان افغانان تقسیم سرونی و تقسیم مورنی میگویند یعنی اگر از یک ماد ریک فرزند باشد و از دیگر هفت یا هشت جائداد پدر را نصف بنصف تقسیم میکنند و در علاقه پیشه ور و هشتنگر

این قسم تقسیم تا حال جاری ست و در دفترهای سرکاری برطانیه هم داخل قانون و معمول ست بعد از چند مدت که بی بی رانی از اولاد بحالت ناامیدی رسید گوهره را فرزند دیگر متولد شد بایزید نام رانی او را بفرزندی گرفته حصه کلان از نصف جانداد خود بدو بخشید پس اقوام بایزیدزی د بائی زی که از مقام تهانه صوات تا حدود صوات بالا و پورن و چکیسر و غوربند و کانرا که این دفترها درین کناره صوات در حصه بی بی رانی میخورند بدین سبب ست و چونکه در آخر عمر الله تعالی او را دو فرزند نر بخشیده چیلم و ختمان و در دست جایداد اندک مانده بود مانند دفتر رانی زی به نسبت بردوکناره صوات و اکو دران حالت سفید ریش شده بفرزندان گوهره که همگی جوانان کمرکش بودند دسترس نمی شد پس حصه اولاد رانی همین قدر شد لکن چونکه سرگذشت مذکوره اگرچه قرین قیاس حالت افغانان ست مگر به ثبوت یقینی نرسیده لهذا قابل اطمینان و اعتماد واهل کمال و دانایان نخواهد شد بلکه وجه تفاوت حصص این اقوام همین ست که در میان کل اقوام افغانان قاعده مستمره چنین ست که چنین زمین و دفتر که بغلبه و جنگ و جدل از اقوام دیگر بگیرند آنرا بنفری جوانان کمرکش و بهادران اسلحه دار تقسیم نمایند پس هر قوم را که نفری و مقاتلین زیاده باشد حصهای دفتر ایشان زیاده و کم را حصها کم میباشد و بهر تقدیر کناره جنوبی در میان صوات میان فرزندان اکو تقسیم شد بدینطور که اولاد چیلم و ختمان را دفتر رانی زی از چشمه عمر ډیر تهانه صوات حد غربی صوات یعنی ده قلنگی قریب دهات طوطکان و حصار و اولاد بایزید را از چشمه عمر ډیر بالا تا مقام چورړی که حد شرقی صوات ست و تا اوطان پورن و چکیسر و غوربند و کانړا مقرر شد و کناره شمالی صوات میان فرزندان دیگر مقرر و تقسیم شد بدینطور که اولاد شادک را دهات

ٹرنگوله مقرب جوار آن داده شد داولاد ابازاد هات باڈوان ها داده شد واولاد خواجو را
بالای چکدره تا مقام شاگرام که حد شرق و شمالی صوات ست و دفتر تالاش و ملیزی
تاکوه لاهوری که حد شمالی این اقوام ست داده شد و کنارهٔ جنوبی صوات را رانیزی
و بازیدزی ؛ بای زی ؛ گویند و کناره شمالی را خواجوزی ؛ خوازوزی ؛ گویند و
دفتر خواجوزی بحصص برادری بر شش حصه تقسیم شده است علاوالدین زی و شامی زی اولاد ه
دو برادران از یک مادر سبت و جونا اولاد دو برادران از یک مادر مجموعه مرکبه را سیبوجنی میگویند
نیک بیخیل اولاد برادر دیگر از جدا مادر ملیزی اولاد ملی ثانی از جدا مادر که از حد کاٹکله بر علاقه
های تالاش و سیند ملیزی تا مقام لاهوری اباد هستند اما قوم شموزی که درین کنارهٔ بر علاقه
شموزی اباد هستند ایشان از خواجوزی نیستند بلکه از کنارهٔ جنوبی بازیدزی خصوصاً
از قوم بابوزی بکدام حادثهٔ عظیمه جدا شده بعلاقه خواجوزی پناه گزین آمده بودند و چونکه
درانحالت دفتر برایشان نهایت فراخ بود خواجوزی بلحاظ عزیزدلی و برادری این علاقه
شموزی بایشان داده متمکن شده تا زمانه حال اباد هستند این بود سرگذشت انساب
و اخراب یوسفزی که بدین غایت رسید زیاده در شاخهای آخرهٔ ایشان و احوال سینه
ایشان قلم فرسائی نمیکنم تا کتاب بطوالت و ملالت نینجامد اما چونکه نصب العین ما درین کتاب
تشریح خاندان ریاست دیر ست که در قوم ملیزی قائم شده ست لهذا احوال ملیزی و
تشریح این خاندان گرامی را در بحث جداگانه تحریر میکنیم و میگویم [illegible]
ملیزائی و توضیح خاندان [illegible] فیض نشان [illegible] والیان دیر بدان ای عزیز که ملی را که جد اعلی قوام

ملیزی ست دو زوجه بودند یکی اوسه که ملی را از بطن او دو فرزند اول شیخی دویم
نورک که اولاد ایشان شیخیل که دراصل شیخی خیل اند و نوره خیل که دراصل نورک خیل اند میگویند
بروطن تالاش و سیند اباد هستند و زوجه دویم که سنصد نام داشت ملی را از بطن اوسه فرزند
بودند اول نصرالدین که اولاد او را نصردین خیل گویند که تا مقام خهل بهر دو کناره سیند و در
حوالی کوههای این مقامات اباد هستند دویم سلطان که اولاد او را سلطان خیل گویند
وجمله شاخهای ایشان از دلخه خیل و ابابکرخیل از مقام خهل بکوههای جنوبی و شمالی و دره های آن
مقامات تا محاذات جغانبج اباهستند اخونزادگان خهل که ایشان را تدبیران و مدارالمهام
ومنتظمان این ریاست باید خواند درین شاخ سلطانخیل اند بر مقام خهل که چشم این اوطان ست
اباد هستند فرزند سویم بابا پایندخان ست که خاندان والی ممدوح ما ازین شاخ ست خصوصاً
ازفرقه ابراهیم خیل چونکه رسم قدیم در افغانان برین رفته که تصرف و حکومت ایشان قومی و جمهوری
باشند و کلانان و معتبران قوم خود را ملکان میگویند چنانچه سابقاً گذشته ست واگر شخصی در
ایشان از جهت اموال و اسلحه و ملازمان زیاده ممتاز شود آن را خان گویند رفته رفته این
خاندان خانی شود واخلاف آن خاندان بر مسند اسلاف خود ها بامداد و اتفاق
اقوام مسندنشینی کنند و چونکه بی اتفاقی در نسل افغانان موروثه قدیمی ست غالباً فرزندان
یک خان بعد از انتقال والد خود بر مسندنشینی بخیال خود یا بترغیب اقوام قتل یکدیگر میکنند
واین قسم خاندان ها در یوسفزی و مندڑ فراوان اند چنانچه خوانین هنڈ و زیده و
طورو و هوتی و مردان و اتمانزی وغیره در اقوام مندڑ و خوانین الهڈنڈ و تهانه و موسی خیل

وآباخیل و بابوزی و عزی خیل وشامیزی و سیبوجنی و نیک بیخیل در سوات و خوانین سرانی و شمشی خان
وشاهزادی و رباط در پلیزی که هریکی ازین خاندانها بقدر حیثیت خود در قوم خود ممتاز اند و بعضی
ازین خاندانها را با سلاطین کابل و هندوستان تعلق آمد و رفت و مقرری اعزاز و مواجب هم گذشته است
چنانچه جد خوانین الله مسمی عبدالله خان را از جانب احمد شاه بادشاه اعزاز و امتیاز فراوان بود
اکثر مشوره های فوج کشی از و میگرفتند و یک قصبه انعامی در ملک پنجاب در علاقه شورکت هم بدو عنایت
فرموده که تا حال اولاد برادرش محمد ظریف خان بران اباد هستند و همچنین هر دو حمزه خان یعنی
جد خوانین شاهزادی وجد خوانین تهانه را در وقت خود تعلق آمد و رفت به تخت نشینان دهلی
جاری بود که محمد صدیق خان شاعر نوشهره که دران وقت بود در دیوان خود در باب خورسانی
اقوام و ترغیب دادن مغل ازین حمزه خان نهایت شکایت کرده و یک غزل درد انگیز و حسرت خیز
در دیوان خود درین باب گفته : مگر خاندان امیری و نوابی در افغانان یوسف زی بغیر از
خاندان والی ممدوح ناپیدا شده که ببرکت اولیا کرام خصوصاً حضرت منور صاحب که مرشد
مشفق جد اعلی این خاندان گرامی بود از حد خانی گذشته بنوابی و امیری انجامیده و چونکه
نام این والی نامی درینجا ذکر شد پس ضروری و ناچاری ست که شمه از احوال او درج این
صحیفه شود و برای تحسین و تبرک این کتاب بدان ای عزیز که حضرت شیخ آدم بنوری
حنفی نقشبندی از نسل سادات سنیه بود و از مریدان کاملین و خلفای واصلین
حضرت شیخ احمد فاروقی سرهندی مجدد الف ثانی بود در وقت مرجع خلائق بود و دربار
ارشاد درس وی شب و روز با هتمام جاری بود حتی که از جهت کثرت مسترشدان محسود خلایق

وسلاطین زمان گردید وصاحب قران شاه جهان بادشاه دهلی را باوی حسد قوی تر گردید و
وزیر سعد الله خان را برای برخاست کردن وی چند بار فرستادند وبرای جلاوطنی او بهانه معقول را
میطلبیدند آخر الامر ظاهر نمودند که دعوه سیادت شما بدروغ ست گواه بیارید حضرت ایشان بکمال
رنجیده شده قصد مهاجرت از وطن واراده محموده حج بیت العتیق وسفر حرمین الشریفین فرمو
دند وگروه عظیم خلفاء کاملین که نامهای مشهورین از ایشان درج این صحیفه خواهد شد باوی درین
سفر باظفر همراه بودند بعد از فراغ حج بیت العتیق بمدینه طیبه تشریف فرمودند وبکمال شوق وذوق
وغایت جهد وجد صبح وشام ملازم روضه منوره حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم گردید ونائره
اشتیاق مالایطاق او بجوار دائمی محبوب رب العلمین زیاده تر گردید ومریدان خود را درجه
بدرجه دعوات مستجاب الدعوات قضاء حاجات فرموده دران مسکن فرین انتقال میمنت فال
فرموده وصال خوش منوال گزید انا لله وانا الیه راجعون مرقد مطهر او در مقبره
جنة البقیع بجنت قبه حضرت عثمان مظهر انوار ست وصاحب ممدوح در بحر تصوف وعرفان غواص
انگشت نمای جهان بود کتابهای خلاصة المعارف ونکات الاسرار ونظم النکات
وتفسیر سوره فاتحه از تصنیفات آن نافع الخلایق اند خلفاء مشهورین ومرشدان کاملین که
اکثر ایشان درسفر باظفر حج باوهمرکاب بودند از کتاب مناقب الحضرات تصنیف محمد امین بدخشی
که از خلفاء حضرت ایشان ست ودر سفر مذکور نعل بردار آنحضرت بود ونیز از کتاب اسرار الصوفیه
چنین مرقوم ست شیخ ابو الفتح شیخ نور محمد شیخ مسعود شیخ محمد شریف شاه آبادی شیخ عبد الخالق
شیخ اسعد پنجابی شیخ امان الله شیخ بازید قصوری شیخ عبد الحق انبالی شیخ ابو نصر

ابنای شیخ عثمان پشاوری شیخ بهاء الدین منه شیخ جمال منه شیخ یار محمد لاهوری
شیخ قاسم سهارنپوری شیخ عبد السلام منه شیخ دریا منه شیخ میر احمد منه شیخ یار محمد
غازیپوری شیخ الهداد بلادل شیخ حبیب پشاوری که مزار متبرک وی درین ایام در پشاور
مرجع خواص و عوام بجانب جنوبی شهر پشاور کامران بیگ بدخشی میر منصور بدخشی محمد امین بدخشی
مصنف کتاب مناقب الحضرات شیخ هاشم مغل عبد السلام بنگالی حاجی شاه محمد امانی حافظ
نظام الدین ملتانی شیخ ایوب یوسف زی شیخ داؤد یوسف زی ملا عبد الکریم یوسف زی
برخوردار جنابی یار محمد سروری عنایت الله سروری خلیل سروری عبد الرحمن جنانی محمود
جلال پوری علی ملتانی حافظ محمد لاهوری فتح خان قصوری شاه محمد پنجابی سلطان پوری
حافظ نور محمد سامانی شیخ بلال دهلوی حاجی بهادر کوهاتی رحمت الله سکند شیخ میان نور یوسف زی
این شخص از اولاد حضرت اخوند درویزه علیه الرحمة ست از اولیاء وقت خود بود قرار بر انوار او
در مقام سلام پور صوات ست شیخ سعید علی گوالیاری ملا الیاس باجوڑی این همان شخص
مبارک فال ست که خاندان زینت نشان والیان دیر ازو منعقد شده و چونکه صاحب موصوف از دولت علم
بی بهره بود لهذا بموجب محاوره آنوقت ازو بملا تعبیر کرده شده و چونکه در زمانه ما بعد مرجع خلایق
و منبع مسترشدان گردید و اینچنین شخص را در عرف اقوام افاغنه اخوند صاحب میگویند لهذا
به اخون الیاس صاحب شهرت یافته و اولادش را تا زمانه حال اخوخیل میگویند و نیز جوان مردمان
بعید در میان باجوڑ و ملکزی چندان فرق نمیکنند و باجوڑ قدری مشهور ست لهذا بباجوڑی
یاد کرده ست شیخ عبد الله سندی عبد الحمید بنوری شیخ قطب پنجابی شیخ احمد سنوری شیخ بازید

افغان شیخ سعدی لاهوری این شیخ در وقت خود شهرهٔ افاق بود چون تعلق آمد
و رفت افغانان با او زیاده بود لهذا به پیر پٹان صاحب مشهور بود جدا خونزادگان خهل که
ملاروت نام داشت از مریدان او بود و جد خوانین الہ ڈنڈ و دیگر ملکان و معتبران یوسفزی
از مریدان او هستند سید سکندر ظهورآبادی شیخ ابوالحسن میوالی رحمة الله تعالی رحمةً
واسعةً و چونکه احصای متعلین آن فیاض زمان متعسر ست لهذا باین قدر کفایت کرده شد
الغرض چون حضرت بنور صاحب در وقت خود مرجع خلائق نزدیک و دور گردید و این طنطنه بشارت
نما در گوش حق نیوش اخوند الیاس صاحب دعوت نما گردید و این شخص دانام فیم از قوم ابراہیم خیل که
شاخی معبرست از قوم پاینده خیل همیشه طالب و متجسس پیر کامل و رهبر شامل بود پس برای اجابت آن دعوت
الهامی لبیک گفته آشفته حال طالب و صال آن صاحب کمال گردید صاحب موصوف هم بموجب شوق
صادق و محبت واثق بنظر رغبت و عنایت ملاحظه فرموده خاصیت مقناطیس با آن قلب آهن
منوال ظاهر نمود و ارشاد مجبانه طریقت خود بدو شروع نمود در سفر و حضر نعل بردار آن سایه کردگار بود
و چون آن جناب ارادهٔ سفر حرمین الشریفین مصمم نمود اخوند صاحب موصوف بکمال محبت و اخلاص
همدم و همقدم مرشد مهربان خود بود و جمله فیوضات حج و استفادهٔ فیوضات بیت الله شریف
حاصل نمود و بروضهٔ منورهٔ خیر البشر جان فشان و چندین از فیوضات مرقد مطهر و انفاس
فیض اساس مرشد خود در انجا اضافه نمود و در وقت ترخیص از مرشد خود توجهات مشفقانه و
دعوات مخلصانه بدو عنایت فرمود خصوصاً در حق کامیابی و فرازی دینوی و دینی او
لادهٔ زیاده تر تاکید می نمودند و برای تبرک و یمن از دست مبارک خود یک جفت کفش مستعمل

خود و یک جفت تسبیح خود که آن تسبیح کهربا سفید که از سرهند صاحب بحضرت نور صاحب رسیده وازو به
اخون الیاس صاحب عطا شده بود تا حال در دست والی ممدوح نشانهٔ تبرک جدی موجود ست
بدو عطا فرموده ست گویا که درین دو قسم تبرک اشارت بملازمت خاکساری که از لوازم پایزارست
و دیانت داری که از لوازم تسبیح ست از جانب آنحضرت صاحب کمال بود و نیز در بابت کفش این رمز
مخفی بود که از هر جا که مربی من در وطن خود این کفش را زیب پا کند اولاد او بشرط لیاقت تا آنجا
حکومت خواهند کرد ایقدر بود سرگذشت صحیح حضرت نور صاحب و استفادهٔ اخون الیاس
صاحب ازو و آنچه در بعض مناقبها و کتب بدیعیه و تواریخ غیر معتبره مرقوم ست که حضرت نور صاحب
در وقت رسیدن روضهٔ منور خیر البشر استغاثه سخت بلفظ یا جدی خذ بیدی نمودند
یعنی ای جد مبارک من دستم را بدست پاک خود بگیر و از روضهٔ مقدسهٔ آنحضرت آواز برنواز یا
سبطی یا ولدی بسماعت حاضرین رسیده و دست مبارک آنحضرت از غلافها بیرون شده
مصافحهٔ صاحب موصوف نمود و این صاحب بعضی از مریدان خود را خوانده نوبت بنوبت مصافحه نمودند
و بعض از مریدان پیش قدمی و چیره دستی درینجا نموده خطاب بهادری یافت این خرق عادت
اگرچه در شان آن برگزیدهٔ رب العزت چندان دشوار نیست لکن باوجود آنکه از قواعد شرع
برخلاف ست چرا که اظهار معجزه و کرامت برای ضرورت باشد و درینجا هیچ ضرورت نبود دیگر آنکه اولیاء
مکمل و افضل از جنس سادات بدینطور مقتبس انوار از مشکوة الاسرار گردیده اند و باکسی مصافحه
نشده مانند شیخ عبد القادر جیلانی قدس الله سره بثبوت و تحقیق نرسیده چنانکه در تصنیف شیخ
محمد امین بدخشی که از جملهٔ دوستان مخلصان این سفر بود درین باب هیچ رمز نرفته و همچنین

درکتاب ظواہرالسرائر تصنیف میان عمر صاحب چمکنی که سفر حرمین الشریفین آنحضرت را بکمال تفصیل ذکر کرده درین باب ہیچ گفته البته این مبالغه مدحیه رامنشائیست وآن این ست که درکتاب مناقب الحضرات مرقوم ست که حضرت سید مرشد ما جبه داشت که چارده سال دران گذاره میکردی واین جبه بسیار کهنه شده وکوتاه هم بود اگر بر سر میگرفتند پا برهنه می شد ناگاه درواقعه سرور عالم صلی الله علیه وسلم درخواب گاه خود یکجا دیدند وآنحضرت دست شفقت در گردن ایشان انداختند مهربانی کردند ومیفرمودند یا ولدی این جبه مثل گلیم ست که از برای من از عرش آمده بود اول از ما به ابوبکر رسید. بخاطرم رسید که این گلیم از دنیا بود درین گفتن چه مدعا بوده باشد بمجرد این خطره حضرت ابوبکر صدیق از جانب راست آن سرور ظاهر شده گفتند شرف امیفرمایند یعنی شرف این گلیم که از عرش آمده بوده اول آن شرف بمن رسیده بعد ازان بدیگران کما ورد

جبه فی صدر ابی بکر الصدیق رضی الله عنه یعنی نه انداخته ست الله تعالی درسینه من ازانوار واسرار مگر من انداخته ام آنرا درسینه ابی بکر رضی الله عنه محمد امین بدخشی میگوید که آنجبه بغایت برکت در حرمین شریفین داخل شده وبعضی از یاران دران پیوند کرده اند خصوصًا این فقیر با مر ایشان خرقهای متبرکه در مدینه منوره بران دوخته ست بالای سینه پیوند سفید ملیح ورنگین آخرین پیوندها ست که ختم بفقیر شده ست وتبرکهای مخصوص ایشان بفقیر ماندست وازان جبه متبرکه پیوندی باین فقیر نیز رسیده ست که صاحبزاده سعیدی حضرت سید میغ مرحمت فرموده اند وحضرت فقیر نظامی بارها ازفضایل این جبه متبرکه اظهار میکردندی که درین جبه ظهور حضرت سرور کائنات مخاطب شده اند که یا ولدی هرکه مصافحه تو کردست

گویا مصافحهٔ من کرده ست وهرکه در سایهٔ تو آمده ست در سایهٔ مرحمت من آمده ست وهرکه در طریقهٔ تو آمده ست اورا بخشیده ام وغیره آن ٭ پس ازین سرگذشت صحیح بظهور میرسد که لفظ یا ولدی گفتن سرور کائنات ولی مذکور را و مصافحه فرمودن با او همین بود که در خواب فیض یات ورویائی صادقه او شده زیاده تجاسر کردن درین باب از حد ادب تجاوز خواهد بود بیت نظامی چو می با اسکندر خوری ٭ ادب را نگهدار تا بر خوری القصه چون اخون الیاس بابا صاحب بعد از تکمیل دعوات مرشد خود خصوصاً در باب تمول واعتبار وریاست اولاد خود با جمعی از مریدان دیگر رخصت گرفته مراجعت بوطن خود فرمودند بشهر دهلی آمدند واقعه مقاتلهٔ عالمگیر بادشاه با داراشکوه و دیگر اولاد شاهجهان عنقریب گذشته بود وعالمگیر بر تخت سلطنت دهلی بکمال حشمت وشوکت رونق افروز بودند بامریدان بنور صاحب موصوف ازین جهت که حجاج بیت الله شریف بودند ونیز در ایام شاگردی خود با بنور صاحب تعلق آمد ورفت هم داشته بودند کمال محبت واخلاص ظاهر نمودند وهریکی را حسب حیثیت خود وعدهٔ امداد هم دادند چنانچه میان نور صاحب سلام پوری صواتی را وعدهٔ امداد جهاد کوهستان وحاجی بهادر صاحب کوهائی وعدهٔ امداد امر معروف ونهی منکر فرمودند واخون الیاس صاحب را هم وعدهٔ امداد بجهته که در حاجتهای خود مرا اطلاع دهید ٭ چون مریدان بنور صاحب ازانجا رخصت شده هریکی بوطن اصلی خود متوجه شد اخون الیاس صاحب چون بوطن صوات آمده واز دریای صوات بگذر شاملی مقام چکدره عبور کرده کفش متبرکه مرشد خود را زیب پا کرده بمسکن اصلی خود توجه نمود وهم ازینجاست که حکومت وریاست اولادش تا زمانه حال غالبا از کنارهٔ شمالی صوات بکنارهٔ جنوبی او متجاوز نشده گویا که

گویا که ارادهٔ دعوات قرین الاجابت چنین بود که هرجا که در وطن خود اخون الیاس بابا این کفش را
زیر پا کند تا آنجا بفضل خدا حکومت و ریاست اولادش خواهد شد این بود اسباب باطنیه ترقی این خا
ندان گرامی از جانب خداوند معز و مذل بکوشش اخون الیاس بابا صاحب مرحوم و اسباب ظاهری
که مرتب اند برین فیوضات باطنی رجوع خلائق بود بطرف اخون صاحب موصوف و منصف
کردهٔ ایشان ویرا در فصل خصومات خود وچونکه رسم مستمرهٔ افغانان چنین ست که این چنین
شخص خداپرست و اهل الله را فتوحات وصدقات وسیرهای دفتری و آسیاها بطور شکرانه میدهند
مردمان ملیزی ومیدان علاوه از دفتر موروثی خود در مقامات متشتته به اخون الیاس
بابا عطا نمودند وخیلی از خلائق نزدیک ودور بمریدی ودرخواست دعوات وقضاء حاجات
دنیوی منقاد او شدند واین امر که موجب کثرت مال و رجوع خلائق ست قوی تر در اسباب
ظاهره گردید بعد از چند مدت اخون الیاس صاحب را داعیهٔ اجل فرا رسیده شربت وفات چشیده
در قریه لاجبوک دفن گردید مزار فیض آثار وي درانجام کرز آمد و رفت زائرین ست اگرچه
در زمانهٔ سابقهٔ بدستور فقیرانه قبر خاکی بطور معمولی بود اما درین ایام والی ممدوح ما قبر منور و روضهٔ
عالیهٔ او نهایت مزین وخوش نما آباد کرده جائی فرحت ناظرین ست امید که این والی خیر
اندیش از قدما خود در جملهٔ امور چنانکه ترقی کرده زیاده ازین گوی سبقت خواهد برد بعد از وفات
آن مرحوم پسرش ملا اسمعیل بابا در موضع بیبوړ که بلدهٔ مشهورست از دهات اخون خیلان
جای سکونت وبود و باش خود مقرر کرده بقاعدهٔ والد خود در اصلاح اقوام ومنصف مردمان
کوشش می نمود وجاهت او زیاده تر گردیده موقوف علیه فصل مقدمات گردید و درانجا

وفات یافته درمقبرهٔ ببیوړ دفن گردید ؛ فرزندش غلام خان را اسباب ظاهرهٔ اعتبار و دولت
بیشمار میسر گردید در تمهید امور خانی شروع نمود و قدری لوازم خانی را از اسپان و ملازمان ایجاد
کرده در انجا وفات یافت. بجنب والد خود در مقبرِ ببیوړ دفن گردید بعدازان فرزندش ظفرخان
اقتدار خود را ابران مزید کرده چار و ناچار خانی خود را براقوام مسلم میداشت، و برای اظهار غلبه و استقلال
خود دارالحکومت مقام دیرخونش تصویر مقرر فرمود ؛ در ببیوړ وفات یافته در مقبرهٔ ببیوړ دفن گردید
این ظفرخان را چند پسر دیگر بغیر از قاسم خان بودند که خوانین اخونخیلان سمکوټ و باټل کیر دره
درو خان وغیره مواضعات از نسل ایشان هستند مگر فرزند لائق و جانشین او قاسم خان بود
معروف خان شهید که بر منصب خانی او نشسته حکمرانی میکردند بعد از چند مدت از دست پسرش
غزان خان بمصلحت برادر خود سید محمد خان کشته شده در مقبرهٔ دیر دفن گردید وچونکه طنطنه حکومت
و ریاست این خان شهید باطراف بعیدهٔ صوات و چترال رسیده بود - شاه کټور بادشاه چترال
با او پیوند خویشی کرد و همشیرهٔ خود او را بنکاح داده بود و ازان وقت میان این هردو خان دان
سلسله دوستی و پیوند خویشی تا زمان حال جاری ست وچونکه قاسم خان شهادت چشید فرزندش
غزن خانرا والدهٔ او خوهرزای چترال با خود بچترال برده وآنجا پرورش میداد وچون بعمر پانزده سال
انجامید معتمدان این وطن خصوصا قابل اخوندزادهٔ تهل وغیره ملکان قوم و معتبران وطن
بطلب او رفته بمسند خانی دارالحکومت دیر متمکن گردید و برادران بدکاران خود را ببعضی بقتل
و برخی را بجلاوطنی گمنام گردانید و قاعدهٔ لشکرکشی از زمانهٔ او باطراف بعیدهٔ صوات و باجوړ
و اسمار و کامدیش و قاشقار و تحت بهائی ازین خان والاشان جاری گردید و برزبان

اهل زمان نام خانان دیر جاری گردید چراکه هر کسی از خوانین و افغانان صوات و باجوڑ وغیره اوطان که در وطن خود مغلوب گشتی بدار الحکومت دیر نزد این خاندان والاشان به استغاثه آمدی و مدة دراز گریه و فریاد کردی و بامداد و لشکرکشی این دولت بمنصب خود رسیدی و بدین سبب این اوطان زیر فرمان این خاندان گشتی بلکه ریاست خاندان چترال هم پس رو و تابعدار این خاندان اقبال نشان شدند گویا که اثر حکومت ایشان از حد شرقی و شمالی چترال و علاقه اسمار و حد غربی باجوڑ و مهمند گذشته و در کل علاقهای یوسفزی جاری گردید چراکه چون لشکر دیر تیار شدی این همه رؤسا با اقوام و عساکر خود همرکاب رفتندی و اگر کسی مخالف شدی یا قومی سر از اطاعت کشیدی سزای قتل و آتش زدگی و جلاوطنی یافتی و هر خان و ملک که دامن تابعداری این خاندان گرفتی در وطن خود غالب و رئیس بودی خصوصاً در وطن صوات در خوانین الہ ڈند و تهانه این اثر نهایت زیاده تر بود حتی که در مقابله سید اکبر بادشاه صوات که بتجویز اخوند صاحب سیدو شریف بر ملک صوات بادشاه شده حکمرانی میکردند هم بوجه مخالفت صواتیان امداد از غزن خان صاحب خواسته لشکرکشی کرده بود درین نوبت لشکر مهتر صاحب چترال پس رو و همرکاب خانصاحب موصوف بود جنگهای مشهوره که میان این خان ظفرنشان و بادشاه صوات آمده بود در میدان جنگ آمان دره و آله ڈند یادگار اهل زمان اند چنانچه دران مقدمه برادر سید اکبر بادشاه شاه مدار بادشاه از دست او چون خان متوطن هشنگر ملازم خان دیر بسرکردگی عالیجاه رحمت الله خان صاحب فرزند و ولیعهد ریاست قتل گردید و این واقعه مشهوره در حدود سنه ۱۲ یکهزار و دوصد و هفتاد هجری بظهور آمده بود و این خان ظفرنشان مقدار ۹۰ سنا بود

سال خانی و حکمرانی کرده در دار الحکومت دیر وفات یافته در مقبرهٔ شاهی دیر دفن گردید
بعد از انتقال وی فرزندش رحمت الله خان والد ماجد نواب محمد شریف خان مرحوم وجد
بزرگوار والی ممدوح ما زینت بخش حکومت دار الحکومت دیر گردید و بر قواعد و اصول والد
مرحوم خود حکمرانی و لشکرکشی میکردی بلکه بچندمرتبه از والد خود ترقی و شهرت حکومت دست یاب
کرده مقدمات و فتوحات وی در اوطان باجوڑ و صوات و غیره اوطان یادگار اهل جهان است
وجود و کرم خلقی که جبلیت موروثی این خاندان است با هر یکی در وقت خود از لوازم غیر منفک
و نعمت خداداد است و اکثر مقدمات و فتوحات این خان مرحوم بسرکردگی نواب مغفرت
مآب محمد شریف خان صاحب بود که فرزند کلان و ولیعهد و سپه سالار فوج خان مذکور بود و از وقت
طفولیت و جوانی در لشکرکشی و بهادری و فوجداری مرد میدان و یگانه روزگار بود و در چشم والد
بزرگوار خود او را زیاده وقار و اعتبار بود و باید که مقدمه کتاب را بدین قدر که موجب
قدری بصیرت گردید ختم کنم و بمقاصد کتاب رجوع نمایم و بعض از امور ضروریه را که در ما سبق
مجمل مانده فیصل کنم چرا که اکثر مقدمات و مقابلات رحمت الله خان مرحوم بسرکردگی
فرزندش نواب محمد شریف خان مرحوم بود که در ضمن بیان احوال ذکر کرده خواهد شد لهذا از زیاده
تطویل درینجا ضرورت نیست فقط همین مد نظر باید داشت که خانصاحب رحمت الله خان در عین
دوران بغاوات اقوام و توجه مقدمات در وطن او و دست اندازی عمرا خان جندولی
بر رعایت او بقول جان گنوڑی و عجب الحسن جمعدار این است که شش سال نواب صاحب مرحوم
بعد از وفات قبله گاه خود خانی کرده و شش سال جلاوطنی کرده در صوات و بعد از ان

تا حال بنا بیست پنجم سال حکومت دیر از آمدن سرکار انگریز شده که بران حساب ۳۷ و هفت سال شده ست بران حساب رحمت الله خان صاحب در سنه ۱۳۰۰ هجری وفات یافته در مقبره شاهی دار الخلافت دیر دفن گردید

منزل اول در احوال [illegible] والد [illegible] ممدوح ما نواب محمد [illegible]

اورنگ [illegible] دیر [illegible] والله [illegible]

بدان ای عزیز که جناب نواب صاحب محمد شریف خان مرحوم فرزند ارجمند عالیجاه رحمت الله خان صاحب فرزند جناب والا شان غزن خان صاحب فرزند جناب شهید خان قاسم خان فرزند خان بلند مکان ظفر خان فرزند حشمت عنوان غلام خان : فرزند خان شوکت بنیان اسمعیل خان یا ملا اسمعیل بابا خلف رشید شیخ اخون الیاس صاحب رحمة الله علیه که قدری از سرگذشت او نذر خدمت ناظرین گردیده ست و خانصاحب رحمت الله خان را ده پسر بودند محمد شریف و محمد زمان خان و اشرف خان و شیر محمد خان اتن و امیر خان خان بیوڑ این پنج نفر برادر از یک مادر که بی بی صاحبه رباط از خاندان خوانین رباط بوده و حیات الله خان خان ڈوڈ ہ از بطن بی بی خوزا بی بی صاحبه جنزال و روشنم خان و نعمت الله خان و سردار خان از یک مادر که از قوم آهنگر بود و سکندر خان ابا کنڈ از جدا مادر از قوم عشرتیت مگر کلان از همه برادران همین نواب محمد شریف خان صاحب بود این مرد نیک فال و خوش اقبال در سنه ۱۲۶۷ یکهزار و دوصد و شصت و هفت هجری پیدا شده بود در زمانه طفلیت تربیت و تعلیم ضروری حاصل کرده در قرب شباب صفت کمر کشی و فنون حرب و مردانگی علی الکمال آموخته در حرفت نیزه بازی و سپاه گری و توفنگ

زنی انگشت نمای روزگار بود و شجاعت و بهادری او قابل تعریف بود و بدین لیاقت در چشم
والد خود عزیز ترین فرزندان بود بمنصب ولیعهدی و سپه سالاری افواج خود او را ممتاز ساخته در
خدمات مشکله و فوج کشی صوات و باجوڑ فتوحات و کام یابیهای نمایان حاصل کرده که تا زمانه حال
یادگار اهل جهان هستند مگر چونکه دولت گردون دون پرست بوعدهٔ خود گاهی وفا نکرده و رباط
بیوفائی و بساط عهد شکنی برجا گسترانیده حتی که میان مادر و دختر و پدر و پسر هم این روشن را بجا
آورده چنانکه خواجه حافظ شیرازی فرموده بیت بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است ؛ بیار باده
که ایام عمر بر باد است ؛ مجو درستی عهد از جهان سست نهاد ؛ که این عجوزه عروس هزار داماد است ؛
خصوصًا در مادهٔ استحقاق حکومت دنیوی اینچنین نظائر در خطه ربع مسکون بسیار گذشته چنانچه
والدهٔ هارون الرشید مسماة خیزروان پسرش هادی خلیفه را بعضهٔ شراکت دخل حکومت نوشانیدن
زهر قتل کرده بود هر آئینه میان نواب محمد شریف خان صاحب و والدش رحمت الله خان رنجش و خلش پیدا
گردیده فرزند دیگر مسمی جمروز خان را نزد خود خوانده بجای او ولیعهد خویش مقرر نمود و محمد شریف
خان صاحب را از خود جدا کرده بمقام شرینگل فرستاد محمد شریف صاحب بدین غصه در اقوام
طرح مخالفت افگنده جنبهٔ خود را در اقوام از والد خود جدا گانه بدشمنی والد خود آماده ساختند حتی
که عهد دوستی و پیمان جنبه داری با خان باروه عمرا خان جندولی کردند و بعضی از قلعه جات
سیند که قریب حد جندول بود از حکومت والد خود بقبضهٔ عمرا خان جندول دادند و
شکست فاش والدش از دست عمرا خان بمقام شتوه و کتیاڑی در علاقهٔ صوات ادنزی در
سنه ۱۳۰۲ یکهزار و سهصد و دو هجری همه بصلاح و مشورهٔ محمد شریف خان بود و چونکه والدش رحمت الله خان

بعد از سه سال رحلت نمود و محمد شریف خان بجای والد خود بمنصب خانی بدار الحکومت دیر مسند نشین گردید جمروز خان وغیره برادرانش نمک تازه بر جراحت دیرینه پاشیده شد در پی او خرابی و بربادی او چنانکه رسم موروثی افغانان ست کوشان بودند حتی که یکی از عموزادگان خود را بقتل او گماشته گوله اندازی کرده گوله غلط شده قاتل بدکیش گرفتار شده بقتل شدید کشته گردید و بسبب انتقام این غصه دیرینه و جدیده جمروز و فرزندش بکار قتل انجامیدند بعد از قتل جمروز خان برادرش محمد شریف خان صاحب معروف بخان پنکوٹ با عمرا خان جندولی جنبه داری کرده بخرابی ملک خداداد دیر میان تسخیر محکم بستند و بگرفتن قلعه جات میدان و برول وغیره مقدمات رعایت دیر دست انداز کرده فوج کشی و جنگهای مستمره شروع نمودند و اکثر علاقجات حکومت دیر را بدست آوردند و محمد شریف خان صاحب چون نقطه پرکار در دار الحکومت دیر محصور ماندند

بیان حالات برخاستن جناب محمد شریف خان صاحب دیر والی و جلاوطنی او بوطن صوات وغیره اوطان

اگرچه قادر قیوم هر یک از اقبال و ادبار را اسبابی مقرر فرموده لیکن برای تاثیر آن اوقات مخصوصه هم معین فرموده چنانچه مضمون حدیث شریف ست بیت بخت چون یاور بود سندان بدندان بشکند * بخت چون برگشته شد فالوده دندان بشکند * تنظیر عجیب التاثیر در تواریخ برامکه مرقوم ست که یحیی وزیر اعظم والد جعفر وزیر اعظم خلیفه هارون الرشید خلیفه بغداد میگفت که معامله اقبال و ادبار را خوب موازنه کردم وقتیکه اقبال را با من موافقت بود روزی در دجله طهارت میکردم انگشتری مهردار از دستم در دجله افتاد از جهت الفت و موانست آن انگشتری و خاتمش خیلی غمگین شدم لیکن چونکه سعادت و اقبال موجوده

آن وقت مرا محزونی یکشب هم گوارا نداشت غلام منتظم باورچی خانه من در بازار کرخ خرید ماهیان کرده همان انگشتری من از شکم ماهی بیرون کرده بوقت خوراک شب وبسط دستارخوان بمن پیش کرده که این راملاحظه فرمائید که از شکم یک ماهی خرید شده کرخ بیرون آمده چون نگاه کردم انگشتری خود شناختم و نخواستم خود را گفتم که الله تعالی مرا یکشب هم غمگین نمیگذارد و خوراک یک شب بغمگینی نمیدهد، چون وقت ادبار غم انبار آمد بعد از قتل فرزندم جعفر در جیلخانه از داروغه زندان بهزار منت وزاری و رشوت دهی یک سیر گوشت دست یاب کرده بگونه گونه تکلیفات در دیگچه گلی پخته کردم و چون دیگچه از دیگران بر داشتم در دست من شکسته شده چیزی از گوشت بدست من نیامد گفتم که هنوز وقت خوشی و اقبال سپری شده و بر حالت موجوده صبر کردم الغرض چون عمرا خان جندولی تشنه خون و مال و ریاست دیر بود و در آن وقت اقبال همرکاب خان مذکور بود و یکی از وارثان ریاست محمد شریفخان هم با او متفق شده در اقوام ریاست خود پرزه جنبه را دست یاب کرده برای قبضه کردن دارالحکومت دیر سیان سیتہ برسر کوه جان بتی با فوج بسیار و لشکر اقوام باجوڑ و میدان وغیره اوطان برآمده هفت قلعه این ریاست را بیک ورز گرفتند و درین نوبت عرف سردار خان اصل محمد عمر خان برادر و میدان که رکن اعظم این ریاست دیر بود با ایشان جنبه کرده و دیگر خوانین و ملکان اقوام از جهت خوف جانی و مالی سلامی شده وطن بر آورده میدان و سیند در قبضه خان جندول درآمدند بغیر از یک شخص بهادر و مستقل مزاج سبحه فهم جان مالک قلعه باروان که از حمله فرمان او رسیده بقلعه باروان محاصره دراز وکشت و خون فراوان کرده تا بحدیکه در دست خان جندول

گرفتار شده عرصه دراز محبوس بود و محمد شریف خان در گرد و نواح دار الحکومت دیر جنگهای فراوان کرده و خون مردمان بیشمار ریخته خصوصا جنگهای قلعه شمشور گار که یادگار اهل جهان ست لکن هیچ فائده نکرده آخر الآخر در دار الخلافت دیر را حوالهٔ دشمن خونخوار کردند و بعد از قدری پناه گزینی در موضع ریحانکوٹ معه سامان و ارکین و خاصداران خود بجانکوچی بوطن صوات رفتند مردمان صوات بدیدن و پریشانی و جلاوطنی او از حد زیاده غمگین شدند و بدین سبب که این خان عزت نشان از خاندان گرامی و مسندنشینی خود آواره شده هرجا و را بنظر عزت نگریستند و بر هر قومی که گذر کردندی او را بصدق و اخلاص گفتندی بیت رواق منظر چشم من آشیانهٔ تست ❊ کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست ❊ لکن چونکه مقام منگوره بلحاظ توسط محل و حال بمنزلهٔ دل وطن صوات بود و ملک تجنور خان مرد وفادار و باربردار و ملجای دور ماندگان و آوارگان اوطان بود و زیارت سید و شریف هم مدنظر محمد شریف خان صاحب بود لهذا اینمقام خوشگوار را برای قیام خود منتخب کرده رخت اقامت انداخته بانتظار وقت فرصت اوقات بسری میکرد درینجا اشرف خان که جنبه داری خان جندول کرده بود بطمع داری ریاست دیر تمنا میداشت از خان جندول درخواست نمود که ملک موروثی من بمن عطا فرمایند لکن چونکه شیوهٔ تعصب و غصب املاک در افغانان جلب دیرینه ست و انصاف و وفاداری را نشانی نیست بیت

تیمار غریبان سبب ذکر جمیل ست ❊ جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست ❊ بنابران عمرا خان جندول حقوق قدیمه و جدیده را فراموش کرده کل ریاست دیر را زیر چنگ آورده از کوه لاهوری تا پل چکدره بریاست دیر و باجوڑ حکمران گردید و آشرف خان یک دفعه ثانی که

بحالت ولیعهدی خود بخدمت ضیاء الملة والدین امیر عبدالرحمن امیر کابل رفته بود و یک
صد تونُنگ بپدرم کارخانه کابل همراه کل سامان داده بودند در انتظار و محرومی در مقام لاوے
قبر انگرام ملیزی وفات یافته دفن گردید رفتن نواب محمد شریف خان صاحب بدار السلطنت
کابل بملاقات امیر عبدالرحمان خان بادشاه کابل

بیت خدا اگر بحکمت ببندد دری ✤ کشاید برحمت دری دیگری ✤ حضرت امام غزالی رحمة الله
در کیمیا سعادت خود فرموده که جنین در شکم مادر خود بکمال آرام و قرار خوابیده باشد مگر اگر ✤
مشقت تولد برود در دنه بر مادرش نگذشتی موجب فرحت والدین نشدی باز
در حالت رضاع در کنار مادر همیشه آسوده باشد و از کلی تکلفات آرامیده باشد حتی که مگس رانی
او هم بذمه دیگران میباشد مگر چون ازین حالت متجاوز شود و گونه گونه استعدادات در و پیدا شود
موجب استفادهٔ خود و افادهٔ دیگران گردد و تحصیل کمالات خود بمرتبه علیا انجامد و اگر از تحصیل
کمالات خود تغافل کرده چشم پوشی نماید بگروه بهائم پیوسته فقط استفادهٔ خورد و نوش کند
بیت تا بدو کان خانه در گروی ✤ هرگز ای خام آدمی نشوی ✤ دیگر آنکه حکیم علی الاطلاق
هر یکی از ترقی و تنزل را سببی ساخته باشد که تا حصول آن سبب خاص موقوف باشد ازین جهت نواب
محمد شریف خان صاحب را داعیه سفر کابل و ملاقات والی افغانستان و بادشاه خراسان امیر
عبدالرحمن در دل افتاد و با یک گروه همرهان معتبرین که با او جلاوطن شده بودند و محمد شریف
خان صاحب خان ڈیری الڈنڈ و الدار اشراف صاحبزاده نبور خیل تهانه خان جان خان رباط و سرور خان
خان راڑی و بلند خان خان دوکڑی و غیرت خان خان جهان بٹی بالا برول رحمت الله خان

والد رضعی والی مایان وغیره فهم جان ملک بارون سیند وسید احمد خان مستخیل جندول شیر محمد خان
اتنڑ برادر نواب صاحب مرحوم وامیر محمد خان ببیوڑ برادر نواب صاحب مرحوم وتجنور ملک منگوره
وغیره معتبرات اقوام وچند ملازمان راهی ملک کابل شدند امیر صاحب کابل از امدن ایشان
خبر شده تجویز ایشان در هر منزل بخوبی فرموده بعد از رسیدن وآسودگی سفر بلنواب محمد شریف
خان صاحب بکمال شوق ومحبت ملاقات کرده دستقر عمده وصفا متمکن داشتند وانتظام
خورد ونوش ورخت خواب با هتمام کامل فرمودند ووقت بوقت اورا دخل دربار وصحبت خاص
وحالات عارضه ازو گوش میکردند بعد از گذشتن ایام مهمانی توجها فرمود که اگر درینجا اقامت
نمای جای شماست بلکه شمارا یکی از ارکین سلطنت خود تصور ید معزز خواهند بود وچون
مقصود اصلی او ازان میسر نمی شد ازان موجب بمیل جان خود ازان رخصت کرده امدند واگر مرا
جعت کنی مقصود تو میدانم بعمل خواهم آورد البته نواب صاحب مذکور را به اعطیهٔ مرضیه نقود
وامتعه واصلحهٔ مرخص کرده بمسکن خود در موضع منگوره آمده اقامت گیر شدند وافغانان
صوات وقت بوقت وفصل بفصل در پرورش او وهمراهان جلاوطنی او نگرانی میگردند وتا
عرصهٔ شش سال گذارهٔ حیات مستعار در حالت جلاوطنی در موضع منگورهٔ صوات اوقات
بسر کردند ودرین اثنا برای مقابله عمرا خان جندول گونه گونه تدابیر را بکار بردند مگر کارگر نمی شدند
توجه افواج سرکار برطانیه بطرف چترال ونشستن نواب محمد شریف خان بر مسند دیر
قادر بیچون وقیوم کن فیکون حب وطن را در قلب هر فقیر وامیر سرشته بموجب حدیث
خیر الرسل که حب الوطن من الایمان اگرچه صوفیان وعارفان حق شناس ازین

وطن وطن تجرید و وطن محبت ربانی گرفته اند که خلقت انسان برای آن ست نه برای وطن دنیا چنانچه صوفی بهاءالدین رحمت الله علیه در مثنوی نان و حلوای خود فرموده ؛ گنج علم ما ظهر مع ما بطن ؛ گفت از ایمان بود حب الوطن ؛ این وطن مصر و عراق و شام نیست ؛ بلکه آن شهریست که آن را نام نیست ؛ زانکه از دنیاست این اوطان تمام ؛ مدح دنیا کی کند خیر الانام ؛ مگر وطن دنیوی را هم تاثیر عجیب و کششی غریب باشد که انسان طاقت مفارقت و مهاجرت آن ندارد خصوصاً امرا و رؤسا و خوانین که حیات جلاوطنی از گذرانده لحد کم نباشد البته بمراجعت وطن و مسکن خود چشم انتظار دوچار کرده در شاه راه استنصار استاده باشند بنابران نواب محمد شریف خان صاحب بدین گونه منتظر بود تا آن که الله تعالی سببی را که در حکم او مخفی بود ظاهر ساخت و آن این بود که از زمان امان الملک مهتر چترال که با دولت برطانیه پیوند دوستی پیدا کرده بود یک مشن یعنی جرگه یا چوکی سرکاری انگلیشان بطور سیر و سیاحت برضا و مشوره مهتر مذکور در وطن چترال آمد و رفت میکردند و مهتر مذکور را به اصلح غریبه و امتعه نعیمه راضی کرده رفته رفته دران وطن قدم راسخ کرده یک قلعه محکم بنا کرده چوکی و حراست خود می نمودند بعد از انتقال مهتر مذکور فرزندش عرف سق مهتر افضل الملک عمزاده نواب محمد شریف خان صاحب مسند نشین شد شیر افضل خان برادر امان الملک که در ملک کابل جلاوطن بود برو تاخت ناگهانی و یلغار مفاجاتی کرد و افضل الملک را کشته و مسند حکومت را بدست آوردند برادر حقیقی مهتر مقتول که نظام الملک و سردار نام داشت بقصد مقابله و انتقام او از کاشغر بالا آمده چند مقابله خفیفه درمیان آمد

آمده چند مقابله حفیفه درمیان آمد مگر افضل خان طاقت ماندن نداشت باز پس گریخت
ونظام الملک سردار بجای برادر مقتول خود بمسند چترال حکمران گردید بعد از سه سال برادر
دیگر او عرف غوث امیر الملک نام که از مادر دیگر بود تشنه خون او و طامع مهتری چترال بانتظار
قتل او نگرانی میکرد تا آنکه در شکارگاهی فرصت را دست یاب کرده نظام الملک را بقتل رسانیده
مسند نشین چترال گردید این مهتر جدید را با مشن برطانیه مخالفت واقع شد پس عمرا خان
جندول را که بر مسند دیر و باجوڑ و بعض علاقهای صوات حکمران بود و بسبب شوهری خواهر
رشته دار مهتر امیر الملک هم بود اطلاع حفیفه داده بطمع اموال و اسلحه صورت جهاد ساخته بچترال
فوجکشی کردند و بر قلعه برطانیه حمله نمودند و دسته فوج برطانیه را محصور ساختند و چونکه فوج رسیدن سرکا
ری دفعة در انجا مشکل بود قلعه را فتح کرده و اموال و اسلحه موجوده را غنیمت ساختند و افران
یوروپین را به اسیری بردند ازینجهت افواج برطانیه از پیشه و ر بیورش برانگیختند و از راه کوتل ملکنڈ
بر اوطان صوات و باجوڑ و چترال تسلط قاهرانه ظاهر نمودند افغانان و باشندگان
صوات را اگرچه بسیار لطافت و مصالحت و دلداری پیش کردند که در وطن شما هیچ گونه
غرض نداریم بلکه براه راست برای ازادی اسیران خود بملک باجوڑ و چترال رویم لکن انشان
مصالحت را قبول نکردند و برغهای جهاد بر کوتل ملکنڈ منصوب کرده مورچه بندی نمودند
۱۸۹۵ ۱۳۱۲
فوج سرکاری در سنه یکهزار هشت صد و نود و پنج عیسوی و یکهزار و سه صد و دوازده هجری ۴
بر کوتل ملکنڈ عروج نمودند و خیلی از اسلامیان درین محاربه شربت شهادت چشیدند
و بعضی دهات را نیزی را آتش زدگی کرده بچکدره عبور نمودند محمد شاه خان برادر حقیقی عمرا خان

قدری مقابله خفیف کرده رو بفرار نهادند عمراخان جندولی با غازیان اقوام بمقام شنگوکچ کرده
بریان پنجکوره هم قدری مقابله کرده بعد ازان بوطن کابل معه اموال و عیال خود هجرت کرده
بطرف کابل و بفرار نهادند و نواب محمد شریف خان صاحب اگرچه حب اسلامی در دل زیاده داشت
لکن چونکه مرد دانا و عاقبت اندیش بود و این مقابله را دشوار دانست با سرکار برطانیه خفیه
دوستی و آشتی کرده بهمراهی افواج برطانیه بر وطن خود و مسند دیر قابض گردید و افواج
سرکار براه جندول و جهان بتی برآمده بکوه لاهوری بچترال رسیدند و امیر الملک و شیر افضل
خان را گرفتار کرده به اسیری بهندوستان بردند و شجاع الملک مهتر چترال را مسند نشین چترال
کرده ملک چترال را قبضه کردند

بیان احوال مسندنشینی نواب [illegible] نوابی یافتن او

چونکه در جبلت نواب والا خطاب محمد شریف خان صاحب مرحوم کرم خلقی و اخلاق طبعی
او عطیه تفضل خداداد بود در میدان تنگ این رشته دراز گنجایش نمییافت لهذا خالق
کن فیکون برای افاده خواص و اظهار آثار و نتایج جود و کرم او بر مسند دیر حکمران گردانید
و ستاره اقبال او تابان داشته اوطان ملیزی و سیند و برول و میدان و جندول و شمالی
صوات را بلا جنگ و جدل شدید زیر فرمان اقبال نشان آورده چنانچه کل شمالی صوات
بالا در موضع ڈیری علاقه نیک پی خیل جمع شد بخوشی و رضامندی عهدنامه اطاعت و قبولیت
عشر بتاریخ چهارم شهر محرم الحرام ۱۳۱۵ھ داده و سید محمد خان ست خیل را که از عمزادگان
عمرا خان جندول بود و بوجه جنبه و رشته داری با نواب صاحب مرحوم در جلاوطنی هم شامل بود

بوجه دوستی و وفاداری برقلعه بازده نشانده و فرزند خورد میان گلجان را برقلعه مونڈه
وحیات الله خان برادر خود را برقلعه طور نشانده و دیگر افسران و معتمدان خود را بر
قلعه جات سیبند و میدان وصوات حسب استعداد ولیاقت خود نشانده و بموجب
خوش نصیبی و نیک قبالی خود برقرار و استقامت حکمرانی میکردند ؛ وحکام بر
طانیه هم ازو بوجه کمال انجام رسانی فرائض لیاقت خود راضی و خوشنود بوده از
جانب خود خطاب نوابی دیر وصوات بدو عطا نمودند و روز بروز این والی
فرخ فال در جود و کرم خود ترقی میکردند خصوصاً فرقهٔ علماء وصلحا و سادات وغیره
سفید پوشان که مرغوب دل این مرد خوش نصیب بودند مانند قوافل حجاج بیت
العتیق راهی سند این والی شفیق بودند و هریکی از فضل و اهل کمال را وظائف
سالانه اجناس و نقود جاری داشتند و در مصارف وچندهای اسلامیه بیش عطا و پیش
قدم بود و چونکه سلطان عبد الحمید خان سلطان روم را در ارسال چندهٔ ریلوی
حجاز اخلاص او بارسال مبلغ ده هزار روپیه فراوان دید خطاب باصواب برای او
معین الاسلام در تمغهٔ زرین کشیده بنام او فرستادند و بیان اقران و معاصرین
خود ممتاز و سرفراز فرمودند و هر روز از صبح تا شام دریای بخشش این نواب
حاتم زمان بمستحقان و سائلین جاری بود ؛ و مشائخ وقت و خلوت نشینان
زمان همه دعاگویان و خیراندیشان این والی نیک فال و خوش اقبال بودندی
چنانچه از مزار پرانوار شیخ عبد القادر جیلانی مراسلات و دعوات بجانب او

او بپایی می رسیدند و پیر عبدالسلام صاحب از فرط محبت برای ملاقات او اراده تشریف آوری دار الحکومت دیر فرموده بوده در میانه را داور اخبر وفات این والی مرحوم رسید و در وقت حکمرانی خود هیچگونه شکست و تذلل متعرض حالش نشدی بلکه بمقابله و مقاتله شدید هم مشوش همت سلیمش نشده بود : مگر دو سه مقابله خفیفه با خوانین باجوز بظهور آمده بود که در هر یک فتحمندی و کامیابی نصیب او شده بود و چون در آخر فتوحات قلعه منده را فتح کرده حواله فرزند خود محمد شاه خان روان را کرده که بمیان گل جان معروف بود او هم از جهت خام عقلی غرور بغاوت در سر انداخته نوبت بفوج کشی جانبین گردید و چونکه طاقت مقابله والد خود نداشت قلعه مذکوره را گذاشته بخانه کوچی جلاوطن شد و در حالت جلاوطنی او والدش وفات یافت و همچنین با اقوام صواتیان مقابلهای خفیفه در میان آمده بود که خاطر خواه او انجام پذیرفته بود این همه آثار فرخ فالی و نیک اقبالی او بود که رعایا و افواج و اراکین فوجی و قومی همه از و راضی و خوشنود بودند و خیال بغاوت در دلها غیر نمیگنجید بیت

بنده حلقه بگوش ار ننوازی برود ؛ لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش ؛

ایجادات این والی

ابادی دربار خوش آثار شاهی با مقاصیر خوشنما و بنگله عدالت قریب مسجد و ابادی مسجد شاهی بخته و سنگین و مرمت ساختن نل آب از چشمه بالا تا مسجد شاهی که موجب سهولت و فراخی آب ست و ابادی قلعه مونده و قلعه چند اخوره در نیک بخیل صوات و قلعه ویني در صوات بالا و قلعه لگ در شموزی و تصنیف شدن کتاب تهذیب

تهذیب الاسلام در تنقیح عقائد اسلام و رد ادیان باطلہ بتوجہ او و طبع کردن آن بخرج کثیر و وقف فی سبیل اللہ یادگار او ہستند وفات این والی مرحوم بمرض فالج در مقام تمرگرہ علاقہ سند در جوار خواجہ صاحب علیہ الرحمۃ تمرگرہ شب عید فطر بعد از نماز خفتن در سنہ ۱۳۲۲ یکہزار و سہ صد و بیست و دو ہجری بسر رسید مرغ روحش از قفس عنصری پرواز کردہ بعالم جاودانی خرامید اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ ○ و نعش ہمیون او از انجا برداشتہ شدہ در مقبرہ دار الحکومت دیر دفن گردید و جاعیہ آسفیہ در بیان انتقال و تاریخ وصال کہ دران وقت گفتہ بودم اینست مشہور والی والای حاکم ملک وظریف ∴ حاتم دوران سارفت بحکم لطیف ∴ دور کن از وی دواجون اجلس در رسید ∴ سال وفاتش بگیر خان محمد شریف ∴ کہ بطریق تخرجہ یعنی اخراج لفظ دوا کہ یازدہ عدد ست از نام مذکور تاریخ مسطور بظہور میرسد کل عمر وی پنجاہ و پنج سال از طولیت تا شباب و ولیعہدی سی و شش سال خانی مستقلہ بعد از وفات والد مرحوم او شش سال جلا وطنی در صوات وغیرہ شش سال مسند نشینی و نوابی دیر و صوات نہ سال مذہب سنی و حنفی طریقہ از جانب اجداد نقشبندی و بذات خود قادری بس ماندگان او پنج پسران ذیل و چند دختران فرزند او محمد اورنگزیب کہ باعث تحریر این صحیفہ و حالا نواب دیر و صوات و جندول ست دویم محمد شاہ روان خان مقتول معروف میان گل جان این ہر دو نوابزادگان از بطن بیگم صاحبہ مرغوبہ شاہی بی بی صاحبہ بودند کہ ہمشیرہ سید احمد خان بارو وہ از نسل خوانین مستخیل جندول

بود وسه فرزند دیگر محمد عیسی وسنگر خان وشاه عالم از بطن خواتین دیگر وچند خواتین دیگر غیر از شاهی بی بی صاحبه هم بیوه گذاشته بود خزانه نقود وامتعه وآونده های زری و اقمشه وفروش و اسلحه و اسپان وغیره سامان حرب بلا تعداد حسب استعداد این ریاست گذاشته بود امراو وزرا ومشیران ریاست

ولیعهد محمد اورنگزیب که اکنون والی ریاست ماست محمد شاه روان خان معروف میان گل جان که اول حاکم مونڈه وشرینگل وبلکنڈ دره وآبازی وخادک زی و دوشخیل بود ÷ سید احمد خان حاکم باڑوه وجندول بالا اخون زاده صاحب محمد صفور ÷ وخاند رسول اخوند زاده صاحب رکن های اعظم اقوام وغیره اخونزادگان خیل حسب حیثیت خود شاه پسند خان داڑیکنڈ ÷ منتظم وفوجدار دولت دیر عبد الکریم خان برادر رضاعی نواب صاحب مرحوم حاکم کوهستان محمد صفدر خان این شخص اگرچه برادر رضاعی ولیعهد صاحب بود لکن چونکه پیش نواب صاحب مرحوم اکثر مهمات را بانجام بالاستقلال رسانیدی لهذا از ارکین هر دو دولت حساب کرده شد مجاهد خان باڈل عبد الرحیم خان سمکوت پدر رضاعی محمد شاهجهان خان حال ولیعهد ریاست دیر وغیره خوانین باڈل وسمکوت شیر محمد خان خان آتن برادر نواب صاحب مرحوم ÷ امیر محمد خان خان بیبوڑ ÷ برادر دویم نواب صاحب ÷ حیات الله خان ڈوڈبه حاکم قلعه تور در جندول برادر سوم نواب صاحب عبد الله خان رباط ÷ سرور خان خان رانی ÷ خان جان خان رباط ÷ وغیره خوانین سیند ومیدان وبرول وسلطانخیل وپاینده خیل قرب الله خان نائب الریاست

و منتظم مہمات ملکیہ و مدبر امن و امان این دولت خداداد سید عبدالکریم و سید غلام حیدر
گمبر و سید محمود صاحبزاده میان کلی و سید گران بادشاہ میان بانڈه و عجب الحسن جمعدار
پرده دار خادم خاص ؛ شیخ عبداللہ ملک منتظم خزانہ و مصارف اخراجات ؛ قاضیان
و خطیبان ؛ لالہ قاضی صاحب قدیم مسند دیر ؛ قاضی محمد اعظم صاحب ساکن ڈیگرام
علاقہ اسیند ؛ مولوی لعل صاحب اوچ قاضی علاقہ ادنزی وغیرہ حدود قریبہ ؛
مولوی خیرالامان مدرس معقولات متوطن چغرزی کہ دران وقت باشندہ دیر بود ؛ قاضی
حاجی محمد عزمان الدین ساکن ٹجبیلہ صوات منتظم و متکفل خدمات عالیہ این ریاست و مصنف
کتاب تحفہ شریفیہ در تہذیب عقائد اسلامیہ و رد ادیان مخالفہ و مصنف تحفہ اورنگ زیبیہ در رد
و ابطال فرقہ قادیانیہ و محرر این صحیفہ وغیرہ قاضیان ہر علاقہ این ریاست حسب لیاقت خودہا
شعرا و مداحین ؛ نوروز خان شاعر ساکن چکنی علاقہ پشاور ملا محمد شریف متوطن بانڈی
نیک بی خیل صوات وغیرہ شعرا و مداحین صوات و پشاور و دیگر حدود افغانستان ؛
حکیم فضل ھادی خان اخونزاده بام بولی ؛ حکیم امین الحق ساکن کنڈیری معروف
حکیم صاحب دہلی ؛ ملا حضرت جی اخوندزاده صاحب بام خیلہ علاقہ مندڑ ؛ حکیم سر محمد
ساکن لنڈگا ؛ باچہ صاحب غلاما علاقہ رجڑ زاہدان و خلوت نشینان این ریاست
خواجہ معین الدین صنا معروف صاحب تیمورگره کہ معتقد نواب صاحب مرحوم بود و در
حاضری خدمت او وفات یافتہ بود ؛ بابا صاحب بہلام علاقہ وشیری دره مجاز اخوند
صاحب سید و شریف باقی احوال این والی مرحوم اگر درج این صحیفہ گردد کتابی بسیط

افغانان و خطیبان

اطبا و اہم

وسفر محیط مرتب خواهد شد لهذا باین قدر منحصر و بیان مختصر اکتفا کرده شده تا بطوالت موجب ملالت

نیانجامد

منزل دویم دربیان احوال نواب محمد اورنگزیب [illegible] والی [illegible] ریاست دیر و [illegible] و [illegible] ولد خلد امارتنهم الله

نواب محمد اورنگزیب خان صاحب فرزند ارجمند نواب محمد شریف خان صاحب جنتمکان مرحوم ولد رحمت الله خان

خلف غزن خان فرزند خان شهید بن محمد قاسم خان ولد ظفر خان خلف غلام خان فرزند

اسماعیل خان خلف عارف بالله حاجی الحرمین الشریفین اخون الیاس صاحب علیه الرحمته

که مورث اعلی و بانی فرقهٔ اخون خیل آن ست ولد طور بابا فرزند ابراهیم ولد باهت ولد موسی

ولد پاینده خان ولد ملی از نسل خواجو ولد اکو ولد یوسف که جد اعلی اقوام یوسف زی ست

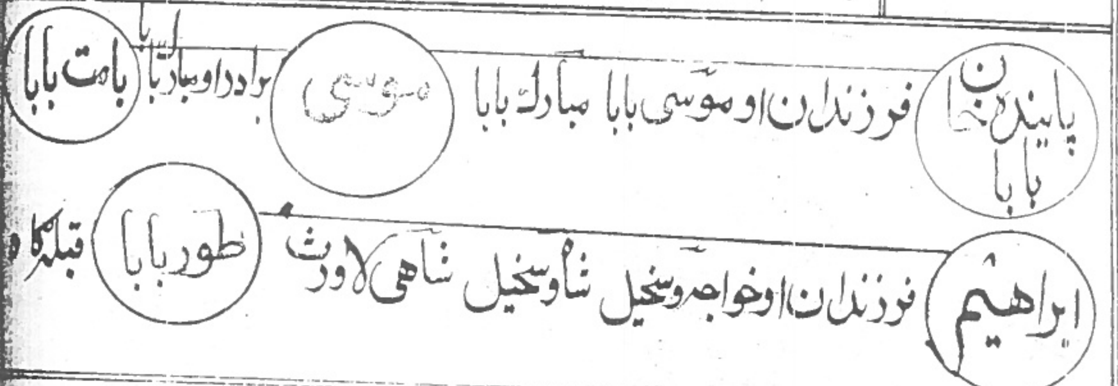
این والی فرخ فال و فتحمند از شکم بانوی فرخ پیکر و سعادت اثار که اورا مردمک چشم دربار ریاست

خواندن بجاست از تاثیر قران السعدین نصف آخر شب چهارشنبه غرهٔ ماه ذوالقعده ۱۲۹۷ سنه یکهزار و دوصد

ونود و هفت هجری درکنار دایهٔ سعادت مند برآمد بسیمائی قمرطلعتی و زهره جبینی که چشم ناظرین را

فرحت بخشیدی شرف پیدایش پذیرفت شجرهٔ نسب او نذر ناظرین گردیده لکن شاخهای که متعلق

بحث این ست مقطوعه نوشته شده تا محل مقصود ما گردد این ست شجرهٔ نسب این خاندان گرامی از پاینده خان



(صاحب اخون الیاس) علیه الرحمة (ملا اسمعیل بابا) فرزندان او ملا رسول لاولد: عبدالله خان:

جد میان گان لاج بول (ملام بابا) ولدان او مغل خان: شمشیر خان:

(قاسم خان بابا) باکوخان: ظاهر شاه: نسیم خان: ولدان او (ظفر بابا) مقصود شا: جانگیر:

(غزن خان بابا) (رحمت الله خان) سید الله خان: آزاد خان: برادرانش محمد سید خان:

عزیز الله خان: عجیب الله خان: حمد الله خان: حامد خان: برادرانش

(محمد شریف خان) سلطان محمد خان: ابراهیم خان: خواجه محمد خان: جمعه خان:

امیر خان از یک مادر: شیر محمد خان: اشرف خان: جمروز خان: برادرانش:

سکندر خان: حیات الله خان: سردار خان: نعمت الله خان: زوشم خان:

سلطان: محمد عیسی خان: برادرانش محمد شاه روان خان از یک مادرست (محمد نواز اورنگزیب)

بادشاه زاده: محمد عالم زیب خان: برادرانش (شاه جهان ... ولیعهد) شالم عالم خان: محمود خان:

شجرهٔ اولیهٔ اقبال این والی فرخ فال این بود که در روز ولادت او والدش محمد شریف خان صاحب بعهدهٔ ولیعهدی و سپه سالاری فوج والد خود در میدان جنگ جندول بر خوانین واقوام باجوڑ فتح کامل یافته خصوصا خان ناوگی را شکست فاش داده نقاره های جنگی و اسلحهٔ حرب از و بکثرت گرفته کامیاب گردیده بود و در چشم پدر و جد خود از حد زیاده عزیز و گرامی بود و چونکه این گوهر گرامی از حد زیاده مرغوب خالق و انگشت نمای روزگار بود لهذا از اثر چشم مخالف و نظر بد بعد و موجوده بد و لاحق شد و سببش در ظاهر این که در وقت بازی طفلانه در نهر بر ول باندی از کنار

مسماة نیزبی کنیزک از بالا بزیر افتاده ساعتی ته نشین آب بود بعد ازان غلطان غلطان کشیده
شده بعد از پنجماه صحت جسمانی یافته مگر بباعث بدپرهیزی لکنت زبان وگرانی گوش ظاهر گردید بعد
از مرور پنج سال از ولادت باسعادت او جد بزرگوارش عرصه جهان را خالی کرده بسرای جاودانی
خرامید و والدش محمد شریف خان صاحب بر مسند خانی بالاستقلال نشسته حکمرانی میکردند واین
سعید درانحالت طفلی باوجود اعذار مذکوره بآموختن امور شجاعت وبهادری واستعمال آلات حرب
حتی الامکان ساعی وکوشان میبود درین اثنا مقدمات عمراخان جندول بدین ریاست ظاهر گردید
حتی که نوبت بجلاوطنی والدش رسید چنانچه در منزل اول مفصل تحریر گردیده واین طفل فرخ فال
درین سفر مصیبت اثر هم کاب والد بزرگوار خود می بود وچنانچه سفر وزیرزاده میرزا غیاث ایرانی
بولادت باسعادت نورجهان بیگم بفرخی وکامیابی انجامیده همچنین جلاوطنی نواب والاخطاب
محمد شریف خان صاحب مرحوم از همرکابی این فرزند ارجمند موجب سرفرازی وکامیابی بود که در دوران
سفر هم هیچگونه کلفت ومشقت عائد حال ایشان نبودی وهمه جا وهمه حال در ناز وتنعم بودی چنانچه
قبل ازین اشاره شده وچونکه والدش بعد از مرور شش سال از مصیبت جلاوطنی نجات یافت
ودر سنه ۱۳۱۲ یکهزار وسه صد ودوازده هجری بر مسند دیر رونق شده فرمان روای کل ریاست گردید
این والی سعید در سن پانزده سالگی رسیده تنومند قوی بند صحیح نظام درست اندام شکیل وجمیل
وتیزبین وعاقبت اندیش ونیک اخلاق موافق مرضای والد خود همه جا وهمه حال دست اطاعت
بر جبین نیاز نهاده بودی واراکین وهمنشینان خود را اکرام واعزاز کردی ودر فراهم کردن
اسلحه نفیسه وسامان حرب که جزء اهم حکمرانی ست رغبت وتوجه او از حد فزون بود وهر وقت

وهروقت همین اسلحهٔ حرب و اسلحهٔ تدبیر مدنظر داشتی چنانچه شیر برادرش محمد صفدرخان
که او را شیر برادرش بهر دو یا معروف و مجهول خواندن بجاست که در کار صف شکنی تدبیر
و شمشیر یگانهٔ روزگار خودست از آغاز وزیر با تدبیر و شیر با تاثیر او بود و همچنین خان بهادر
بادشاه جان گنوڑی و چند نفر از دانایان جان فشان همکاسه و همبستر او بودند والدش
چون امور مذکوره درو محسوس کرده اعتقاد جازم آورد که وارث مملکت همین شخص خواهد شد
سر دست بر عهدهٔ ولیعهدی ممتاز گردانیده بر قلعهٔ برول باندی که او را بلحاظ خنکی و خوش هوائی و
سرسبزی و شادابی چشم ریاست دیر خواندن بجاست استقرار و سکونت مقرر و معین فرمودند
و چونکه از جانب دولت برطانیه انتظام امور سیاسی داخله و این ریاست مفوض و وابستهٔ این
دولت خداداد بودند پس بدین سبب از جانب سرکار برطانیه عهدهٔ صوبداری مجر افواج سیاسی
هم منتخب گردانیده شد و از حد پل چکدره تا انتهای کوه لاهوری منتظم و ذمه وار امور سیاست گردید
و از جانب والد خود گورنر برول و میدان بالاستقلال و بر کل دولت خداداد بطور ولیعهدی
فراز و ممتاز کرده شد و جملهٔ امور مذکوره را علی الکمال بانجام رسانیدی درین اثنا برادر حقیقی
او محمد شاه روان خان معروف میان گل جان بغرور ناز و جوانی که بوجه خورد سالی و قدری
تعلیم معمولی و سلامتی حواس ظاهری در چشم والد خود گوهر گرامی بود و در ملک جندول بر قلعهٔ
عمدهٔ مونڈه نشسته بر علاقهای شرینگل و ملکنڈ دره و ابازی و خادگزی و دو شخیل حکمران
بود طمع این منصب عزیز کرده بلکه تقاضای سخت ظاهر نموده که آینه این منصب جلیل را من
مستحق و سزاوار ترم پس بدین سبب میان او و میان والی ممدوح ماغصهٔ خانگی بخش

خفیه پیدا شده و طرح مخالفت درمیان آمد و جملهٔ امرا و رؤسا، و ارکین این دولت خفیه
و علانیه طرفداری یکدیگر گردند و این مخالفت نبود مگر دیباچهٔ کتاب مصیبات نواب زادهٔ
محمد شاه روان خان بود که خاتمهٔ آن بقتل انجامید و موجب اضطرابات و پریشانی والی ممدوح ما بود
که بموجب ایهٔ کریمه ان مع [illegible] یسرا بهر حال انجام آن بکامیابی رسیدی چنانچه عنقریب
مفصل معلوم خواهد شد بیت درین چمن گل بخار کس نچیده آری ٭ چراغ مصطفوی با
شرار بولهباست ٭ و چونکه سابق اشاره رفته که والی ممدوح ما مرد حلیم و عاقبت اندیش بود فکر
قوی در دل خود پخته مخفی ساخته که تا وقتیکه والد ما زنده باشد از مرضای او تجاوز نباید کرد که موجب
ذلت دارین خواهد شد و حریف را دشمنی خصلت خود کافیست که انجام ذلت خواهد بود و میان
گل جان خیال خام پخته که اکنون وقت ست که پدر را هم زیر پا کنم برادرم کیست که معذور ناخوانده
و از کار تدبیر و شمشیر بی بهره نام او را از صفحهٔ هستی محو سازم و کل ریاست دیر را در قبضهٔ اقتدار خود
البته هر وقت با والد خود در مخالفت بودی و اگر کسی از ارکین دولت نام والی ممدوح ما بطور
دوستی بر زبان بردی تشنهٔ خون او شدی چونکه یکی از سادات کونړ مسمی سید باقر جان که مرد شریف
دانا منصف مزاج عالم عاقل بود و بوجه لیاقت خود از رشته داران و ارکین انجمن نواب صاحب
محمد شریف خان بود در قلعه عارف در جندول نشسته بود بوجه خیر اندیشی ولیعهدی محمد اورنگزیب خان
صاحب نواب زاده ستمگر شاه روان خان بقتل رسانیده بهشت نهاد تشریف رسانید و بسبب این
ظلم نامعقول که تجاوز سخت از حکم خداوند تعالی و فرمان رسول مقبول صلی الله علیه وسلم مبغوض
خلایق شده رنجش والد شان بجوش آمده بفرزندی او نادم گردیده حتی که نوبت بمقابله و جنگ و جدل

رسید و والی ممدوح ما از جهت کمال دانائی دست خاموشی بر لب ادب نهاده منتظر فرمان والد مهربان خود میبود که البته خصلت رذیل حریف موجب بربادی او باخواهد شد و زمانه همین دستار عزت را در خاندان والد باسزاواری دیگر نخواهد کرد البته رضائی جوئی والد خود دولت شمرده بود که موجب کامیابی او شد چنانچه در تمثیل این صورت در تواریخ بنی عباس مرقوم ست :
که خلیفه هارون الرشید عباسی را چون عمر خود رو بزوال نمودار گردید برای انتظام خلافت و محافظ خاندان خود اندیشه کرد فرزند خود امین الرشید اگرچه نالایق بود مگر از جهت لحاظ مادرش بی بی زبیده که از جهت نسب و حسب و دیانت و امانت و لیاقت و زینت یادگار روزگار ست بر فرزند لائق خود مامون الرشید بالا کرد و خلافت و سلطنت را بنام او مقرر نموده و عهدنامهای محکم بر سنگ مرمر کندیده بر در کعبهٔ معلق ساختند مامون الرشید اگرچه بهر حیثیت لائق و مستحق بود مگر هیچ گونه مخالفت نورزیده و مرضای والد خود را موجب کامیابی دانست و خصلت حریف خود دشمن کافی او دانست و بعد از وفات والد خود اگرچه جمله زمام سلطنت در دست او بود مگر وصیت والد خود را از چشم قبول نموده ندیمان خود را تسلیه داد که همین تاج و تخت را من باخر مستحق ام آخر الامر همان شده که حریفش را بوجه نالائقی با یکی از امیران خود نوبت بجنگ و جدل رسیده مامون در خواب غفلت منتظر بود تا آنکه از همان امیر شکست خورد و بقتل رسیده و مامون بر تخت شاهی رونق افروز گردید همچنین والی ممدوح ما عزم خود در دل مخفی مصمم داشته تا آنکه میان گل جان دست والد خود از قلعهٔ مونڈه بیرون کرده شد و از کل ریاست دیر خارج کرده شده جلاوطن گردانیده شد و والی عاقبت اندیش را میدان خالی مانده تا باشندگان ربع

مسکون را کارنامهای این والی میمون یادگار ماند لهذا مقابلات و مجادلات این والی ممدوح را ترتیب وار درج این صحیفه گردید تا خاطر عاقل را موازنه لیاقت او هویدا گردد ✣

جنگ دوم نواب [illegible] زیر نظان [illegible] در [illegible]

چونکه قلعه کنج کوتو فتح کرد مسمی شیرین جان خان مستخیل را دران قتل کرده و دران مقدمه قلعه جات دیگر طور و مسکنی و سنگپاره و موتده وغیره جندول فتح کردند سببش این بود که سید احمد خان باژوه که یک سپه سالار نواب محمد شریف خان مرحوم بود و از دست او بکوشش بینی و مالی به قلعه باژوه که صدر مقام ملک جندول بست حکمران بود دیگر خوانین جندول از قوم مست خیل که عزیزان و برادرزادگان او بودند بمخالفت برخاستند که این قلعه و خانی را از و بزور شمشیر بگیریم بنابران لشکرکشی کرده همه اقوام باجوڑ و صفدر خان ناوگی که نواب نمبر دویم این سرحد بود همه خود کرده ازینجانب نواب مرحوم محمد شریف خان اولاً اتفاق اقوام خود دستیاب کرده بعد ازان کل لشکر نظامی و قومی را بسرکردگی ولیعهد مذکور روانه میدان جنگ کرده بمقام بلوبی در وطن جندول مقابله عظیمه و مقاتله شدیده برپا کردند چنانچه حمید الله خان سنڈول که والد رضاعی نواب ممدوح ما بود درین جنگ عظیم کشته شده و دیگر کشتگان جانبین درینجا فرو گذاشته شده تا مقصود مضطرب نشود آخر الامر لشکر دشمن ازانجا متفرق شده هزیمت شدند و ولیعهد صاحب بکمال سرفرازی با لشکر منصور خود بدار الخلافت دیر واپس آمدند و خوانین جندول و دیگر رعایای باجوڑ را از ثابت قدمی ولیعهد صاحب موصوف رعب کامل و هراس شامل در دلها افتاد ✣ ✣ ✣

جنگ والی ممدوح ما در [illegible] ولیعهد [illegible]

این واقعه در سنه ۱۳۱۵ یکهزار و سه صد و پانزده هجری بظهور آمده بود سببش بغاوت اقوام کوهستان بود چون سرکشی ایشان از حد متجاوز شد بعد از تحمل بسیار والی ممدوح مابفرمان والد ماجد خود برای سرکوبی و گوشمالی این قوم سفله فوج کشی کردند اگرچه والد ماجد او هم درین لشکر موجود بود لکن والی ممدوح ما بعهدهٔ ولیعهدی و فوجداری بکمال احتیاط و اهتمام فوج خود مهیا کرده بمقام تلک که موضع سخت و مهیب است از دهات کوهستان میدان کارزار گرم کردند و خیلی از باغیان کوهستان و برخی از جمعداران و ملازمان فوج نظامی درین معرکه بحد قتل رسیدند و اقوام کوهستان از بغاوت خود رجوع کرده سر اطاعت بفرمان والی الملک سپردند و این واقعه بعینه دران ایام بود که افواج برطانیه از دست مجاهدین اهل اسلام صوات و بونیر بباعث جناب فقیر سعد الله صاحب معروف بسرتور فقیر صاحب در قلعه چکدره و چهاونی ملکنڈ هفت روز محبوس و محصور بودند و خیلی از سامان و اسلحه و اسپان و قاطران فوج برطانیه غنیمت اهل اسلام شده بودند بعد از مرور هفت شبانه روز لشکر مجاهدین اهل اسلام بچکدره و ملکنڈ شکست خوردند و بسیاری از مجاهدین درین مجاهده قتل شده شربت شهادت چشیدند کشتگان این جهاد دو لیم ملکنڈ شهرهٔ اهل جهان هستند و بدین سبب حکام پولیٹکل برطانی از نواب محمد شریف خان صاحب ناراض شده بدگمانی سخت درمیان آوردند لکن چونکه نواب صاحب را اعتقاد بمعزولی خود محکم بود بناراضی حکام ظاهریه هیچ التفات نکرده آخر الامر حکام از ناراضی خود ها نادم شده ترضیه و دلداری او بجا آوردند و رتبهٔ او را برقرار داشته بلکه ترقی دادند نتیجهٔ الصبر مفتاح الفرج نمایان گردید ۱۲ ⁘ ⁘ ⁘ ⁘ ⁘ ⁘ ⁘ ⁘ ⁘ ⁘ ⁘ ⁘

جنگ جهار ولیعهد صاحب بمقام باندٔی [illegible] سوات بالا

سببش بغاوت اقوام صواتیان بود چنانکه بعد از ختم شدن شور و شغب جهاد مذکور اقوام صوات از اطاعت حکومت والدش روگردانی نمودند بنابران والی ممدوح ما فرمان والد ماجد خود برای سرکوبی ایشان فوج کشی کرده بمقام باندٔی بالا و پایان مقابله کردند و اقوام شکست فاش دادند و اکثر دهات صوات را تاراج کرده آتش زدگی کردند بعد ازان بدار الخلافت دیر واپس آمده چند مدت بانتظام تمام اشتغال حکمرانی کردند والله اعلم بالصواب

جنگ [illegible] صوات بالا با غی فقیر [illegible] الله [illegible]

این فقیر اگرچه در علاقه خارجه واز حکومت دیر بمقام پیتی و بنوڑی در سایه عالیجاه حبیب الله خان رئیس آن علاقه بود و باش میکرد لکن بسبب آمد و رفت رعایای شاه میزی مشوره یلغار کرده شاید که رعایای مذکور از مظالم عمله دیر تنگی آمده بودند ازانجا فقیر مذکور سوار شده اقوام هر دو کناره دریا بیک آواز از دهات خود بیرون آمده بر عمله دیر حمله ناگهانی کردند و ملازمان و عمله ریاست دیر را که بطور چوکیات در دهات مقرر بودند اکثرین را بیخبر کشتند و مسمی منډر خان پسر رحمت الله خان ملک سبیبوجنی درین مقابله از جانب لشکر دیر کشته شده اگرچه ولیعهد صاحب موصوف بذات خود درین جنگ موجود نبود لکن چونکه انتظام موجوده از دست او بود و بازتدارک این یلغار و گوشمالی این باغیان بفرمان او شد

؛ لهذا نسبت این جنگ بجانب او کرده شده تحریر گردید ؛

جنگ بمقام توره غونډی با کل باجوڑیان [illegible]

یاد باید داشت که قبل ازین اشاره رفته که پسر دویم نواب محمد شریف خان صاحب محمد شاه روان خان

که با والد خود گونه گونه مخالفت پیش کرده بود رفته رفته زیادت گرفته استمداد از نواب صفدر خان
ناوگی خواسته لشکر نواب مذکور با کل اقوام باجوڑ بامداد خان مونڈه فراهم شدند ازینجانب
ولیعهد صاحب موصوف با فوج نظامی و قومی ریاست خود بمیدان جنگ حاضر شده بمقام توره غونڈے
هنگامهٔ کارزار گرم گردید اگرچه سید احمد خان باٹل خیلی از جمعداران و ملازمان ازینجانب قتل
گردیدند لکن لشکر دیر ثابت قدمی کرده لشکر مخالف را شکست فاش دادند و بسیار کشتگان
و زخمیان در میدان جنگ گذاشته رو بفرار نهادند و اسلحه و اسپان جنگی وغیره سامان حرب
در دست لشکر دیر غنیمت آمد و لشکر باجوڑ ازینجا بهزیمت متفرق شده خان مونڈه را جلاوطن
ساختند و قلعهٔ مونڈه را معه علاقه او از جانب والد ماجد حوالهٔ این ولیعهد لایق شده و قلعهٔ
گنبیر را حوالهٔ سیادت پناه سید محمود صاحبزاده صاحب کرده و قلعهٔ تور را تفویض عالیجاه حیات الله خان
ڈوڈبا و قلعهٔ باڑوه را با علاقهٔ خود بدستور سابق حوالهٔ سید احمد خان فرموده استحکام
ریاست جندول علی الکمال نمودند ⁘ ✢ ⁘ ✢ ⁘ ✢ ⁘ ✢ ⁘ ✢ ⁘ ✢ ⁘ ✢ ⁘ ✢

منزل سویم دربیان وفات نواب محمد شریف خان صاحب مرحوم و مستقل حکمران گشتن محمد اورنگزیب صاحب

و توجه مقدمات بدین ریاست چونکه قبل ازین اشاره رفته که یکی از نیک فالی این والی ممدوح
همین ست که امور قدرتی غالباً موافق مراد او هویدا گردد لهذا اندیشه تواند کردن که اگر برادرش
میان گلجان در وقت وفات والدش بجای خود موجود بودی البته در مسندنشینی دیر شور
و شغب و جنگ و جدل حتی الامکان برپا کردی لکن چونکه خداوند مالک الملک در سمائی این
والی سعید مادهٔ لیاقت حکمرانی نهاده بود که در طینت دیگری ازین خاندان نیست لهذا خس

وخاشاک مخالفین را از چشم این والی میمون دور کرده میان گل جان بعد از شکست لشکر باجوڑ قلعه مونده را خالی کرده بخانه کوچی وجلاوطنی بوطن صوات رفته بود وازانجا در قبضهٔ دست سرکار برطانیه آمده بشهر پشاور برده بود که درین اثنا در موضع تیمورگره بشب عید الفطر ۲۲ سنه ۱۳۱۱ هجری چنانچه سابقا تحریر شده والدش نواب محمد شریف خان صاحب مرحوم رحلت بسرای جاودانی فرمود وچون جنازهٔ او را بدار الخلافت دیر رسانیده در مقبرهٔ شاهی دیر دفن کردند نواب محمد اورنگزیب خان صاحب بکمال احتیاط واطمینان خزاین وامتعه واسلحهٔ ریاست را در قبضهٔ اقتدار خود آورده جمله روسا وعهده داران فوجی وارکین قومی را بر مقامات خود نصب کردند ودر جمله علاقهای ریاست احکام مستقله جدیده جاری نمودند اگرچه انتظام وی محکم وباقاعده بود لیکن این قاعدهٔ مستمرهٔ موروثهٔ اهل جهان است که بعد از انتقال مسند نشین قدیم وتجدید مسند نشینی خام خیالان خویش وبیگانه حسب خیال خود دست اندازی میکنند لهذا توجهات مقدمات وخانه جنگی اقوام ورعایا سلسله وار درج این صحیفه خواهد شد تا کمال شجاعت وبهادری وقایم مزاجی این والی فرخ فال منظر ناظرین گردد

جنگ اول با سید احمد خان باڑوه ...

در منزل اول مرقوم شده که سید احمد خان برادر حقیقی بیگم صاحبه شاهی بیبی صاحبه نواب صاحب بود واز همراهان وهمرکابان جلاوطنی ملک صوات نواب صاحب مرحوم بود وبعد از مسند نشینی دیر او را بر قلعه باڑوه فرمان روا کرده بود وخیلی احسانات واعزازات سزاوار او داشته بود مگر بموجب مقولهٔ مقبولهٔ ظریفان معنی شناس بیت

یا وفا خود نبود در عالم ؛
یا مگر کس درین زمانه نکرد ؛

او کسی که بر جنازهٔ عزیزهٔ نواب صاحب مرحوم تفنگ اندازی کرده

و گردن از ربقهٔ حکومت نواب محمد اورنگزیب خان صاحب کشیده بود همین سید احمد خان باڑوه
بود که در روز وفات مرحوم نواب صاحب بر قلعهٔ تور درجندول حمله کرده قلعه را بدست آورده
و لشکر اقوام باجوڑ را برای امداد خود فراهم کرده والی ممدوح ما بعد از فراغت تکفین و تجهیز والد ماجد
خود ترتیب لشکر نظامی و قومی ریاست خود ساخته بملک جندول فوج کشی کردند اگرچه همت
و لشکر او قابل شکست دادن لشکر مخالف بود لیکن بمقتضای ترغیب اقوام و مصلحت وقت
صلح را پسندیده قلعه طور و گنبیر را حوالهٔ سید احمد خان باڑوه کرده جندول پایان را در قبضهٔ اقتدار
خود بماندند و این همان لقمهٔ اولیه بود که سید احمد خان باڑوه را در طمع دستیابی بریاست جندول
انداخته که بهیچ گونه صبر نمیشد تا آنکه انجام او به اسیری و جلاوطنی رسید چنانچه جملهٔ مقابلات او
عنقریب دیده خواهد شد ؛ گریختن میان گلجان از نظربند سرکار برطانیه و آمدن او زیر دامن والی ممدوح
و نشستن وی بر قلعهٔ [illegible] چونکه نوابزاده میان گلجان در حیات والد خود جلاوطن شده
در موضع تهانهٔ صوات پناه گزین نشسته بود و از انجا حکام پولیتیکل برای انسداد فساد
در شهر پشاور نظربند ساخته بود بعد از چند مدت بکدام حیله یا بحکمت عملی خود یا برحمت حکام
وقت از انجا بوقت شام بیرون شده براه مهمند و باجوڑ بدار الخلافت دیر رسیده زیر دامن
فیض مامن نواب محمد اورنگزیب خان صاحب پناه گزین نشست والی ممدوح ما مضمون آیهٔ کریمه
وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۵
را مد نظر داشته و ترحم اسلامی و شفقت برادری را بر غصهٔ دیرینه و کینهٔ پیشینه مقدم شمرده عذر او را
بخوشی و خورمی قبول کرده املاک و علاقهای اعطا کردهٔ والد خود یعنی قلعهٔ مونڈه و تنرنگل

وملکنڈ دره ؛ وابازی ؛ وخادک زی ؛ وودوشرخیل ؛ بقرار سابقه بدو عطا کرده مرخص فرمود اگرچه والی ممدوح ما مصداق مضمون این بیت دل آویز گردید که بیت بدی را بدی سهل باشد جزا ؛ اگر مردی احسن الی من اسا ؛ لیکن میان گل جان بموجب طینت ناسپاس خود کجا بدین پایه صبر میکرد بلکه اوقات فرصت انتظار میداشت چنانچه آینده مفصل خواهد شد

جنگ دوئم زمانه [illegible] نشینی [illegible]

چونکه از گذشته معلوم شده که مصلحه جندول با سید احمد خان باڑوه خاطرخواه والی ممدوح ما نبود بلکه بتقاضای مصلحت وقت مسلم داشته بود لهذا در وقت فرصت بر قلعه شاهی که دروازه شمالی مغربی جندول ست یلغار ناگهانی وحمله مفاجاتی فرموده اگرچه بهادران فوج یلغاری کمال عرق ریزی وجان فشانی کردند و در باران تفنگ اندازی برجهای قلعه مذکوره آویزان شدند چنانچه سید عبد الخلاق برادر سید حاجی عبد الرزاق وسید بهاء الدین کنبر که اول ذکر در یک وقت مدار المهام وآخر الذکر در یک دوره جنرل ممیز ریاست دیر بودند با چند نفر درین حمله در خندق قلعه مذکوره قتل شدند و باقی فوج یلغاری بدار الخلافت دیر واپس شدند بعد ازین والی ریاست چند مده برقرار نشسته انتظام ریاست خود می نمود

جنبه دار میان گل جان با [illegible]

نظم مؤلف حسب حال ممدوح خود نظم چو زیب بخت مبارک بنام ما باشد ؛ همای دولت و عزت بدام ما باشد ؛ اگر زهر بستمگر شود بدست حسود ؛ چو خنگ رام بزیر لگام ما باشد ؛

زمور گرچه فزون گشت لشکر دشمن ٭ بوقت جنگ بجای سلام ما باشد ٭ دل سپهر بدین
شان زکین شود بی مهر ٭ بجای رهبر خویش در زمام ما باشد ٭ ترا سلام خوش است ای حسود کوته بین ٭
چو فتح جنگ تو آخر بکام ما باشد ٭ عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد ٭ بجا بکی برکاب وستام ما باشد ٭
بنی نوع انسان اضرب المثل مور و نی مانده که دو روباه شیر را کشته اند بنابران مدعی وراثت
ریاست دیر میان گل جان بغیر از جنبه داری سید احمد خان باروڑه چاره دیگر برای کامیابی خود
ندیده هر آینه با خان مذکور اتفاق کرده بدوشمنی والی الملک ممدوح قسم و وعده پخته کرده که ریاست
دیر را باتفاق دستیاب کنیم و ملک برول که بلحاظ تقسیم قدیم از مضافات جندول بود بشما
خواهیم داد باقی ریاست را من قابض شوم و برین خیال خام از راه سرلڑه بمشوره بعضی خوانین ملک
میدان بر قلعه میدان بانڈی حمله یلغاری ناگهانی کردند و سیے اخون ملک از معتمدان والی ممدوح
بود درین حمله معه دیگر ملازمان کشته شده قلعه را بجنگ گرفتند و کل ملک میدان و اکثر دهات و قلعه
جات سیند را بجنبه داری و بعضی را بجنگ گرفته استعداد ملکی با فراهمی لشکر بسیار جندول دست
یاب کردند ازین جانب والی ممدوح ما بالشکر جرّار بمیدان جنگ حاضر شده اولاً حکمت عملی کرده
برادر خود میانگل جان را بطرح صلح و رضامندی از علاقه سیند بجندول رخصت کرده
بالشکر سید احمد خان و اقوام جنبه شده دفعتهً بر قلعه میدان بانڈی جنگ شدید آورده
قلعه مذکوره را بجنگ فتح کردند و خان بیڑه گام معه دیگر ملازمان از جانب دشمن قتل شد
سید احمد خان جندول بالشکر خود شکست فاش خورده هزیمت شده بجندول واپس رفتند
و والی ممدوح بالشکر خود بدیر آمدند ٭٭٭٭٭٭٭٭٭٭

جنگ چهارم والی ممدوح با میان گل جان و سید احمد خان در مقام کوه سرلاړه

عنقریب معلوم شده که رخصتی میان گل جان از علاقهٔ سیند بطرح مصالحت بجهت طمع کلان
او بود چونکه بجلدی کامیاب نشد باز با سید احمد خان تجدید معاهده کرده استحکام مکرر نمودند
و خان خار و دیگر اقوام باجوڑ را بلافهای بیهوده جنبه داران خود کرده براه کوه سرلاړه قصد داخلی ملک
میدان کردند از جناب والی الملک ممدوح بکمال شوق همه وزرا و رؤسا و ارکین را با فوج نظامی
و قومی مرتب کرده بمقام کوه سرلاړه بازار کارزار گرم کردند و خیلی از جمعداران و ملازمان فوج نظامی درین
مقابله کشته شده آخرالامر لشکر دشمن رو بفرار نهادند از حاضرین و چشم دیدگان این جنگ شدید
شنید شده که هزارها کارطوس کابلی اعلی قسم خان خهر درین محاربه دریک مورچه و خندق صرف شده
نگهبانان فوج دیر بدان هیچ قدر التفات نکرده بلکه در تعقب دشمن تا آنکه در قلعهٔ باړوه پناه
گزین شدند تاخت کردند و خیلی از زخمیان و کشتگان از فریق دشمن در پیش ایشان ماندند

تعاقب

جنگ پنجم با سید احمد خان باړوه در مقام کوه سرلاړه

سببش این بود که جناب والی الملک بدوره بملک کوهستان رفته بود و بعضی از اقوام
ازو ناراض شده بودند خصوصاً اخوندزاده صاحب محمد صیفور ژنهل که معمور کرده ارکین و بانی مبانی
سازش اقوام بود داکثر خوانین و ملکان علاقهٔ سیند را در قبضهٔ مشورهٔ خود آورده
چوکیات سپاهی را جواب دادند بنابران والی الملک از راه بردال بالشکر خود آمده بکوه
سرلاړه مقابلهٔ سخت و مقاتلهٔ شدیده کردند چنانچه اخوندزاده محمد صیفور درین مقابله زخمی شده
و بسیاری از جانبین بقتل رسیده و لشکر مخالف بناکامی واپس رفتند و ملک میدان را میدان جنگ

ساخته وعلاقجات وقلعهای سیندرا بعضی بزور شمشیر وبعضی را بدلداری در قبضهٔ خود آورده رعایای
باغی شده را زیر فرمان خود آوردند ومخالفین باز روسیاه شده پرنده خجالت بر دوش افگندند

جنگ ششم برمقام شهزاده و شکست لشکر دیرا از جهت نیافتن براتها

بیت زر بدهی مرد سپاهی را تا سر بدهد ✤ وگرش زر ندهی سر بنهد در عالم ✤
در اخلاق سلاطین مرقوم ست که شخص رذیل وسفله بذریعهٔ خدمت مرغوب بوزارت بادشاهی
رسید دید که ماه بماه خزائن شاهی در تنخواه وانعامات افواج صرف شدی البته بفتوی عقل
خود بادشاه را بکمال همدردی گوش گذار گردانید که من معلوم کردم که چندین خزائن شاهی
که هر ماه بملازمان فوجی صرف شود از جادهٔ عقل بیرون ست آنچه من میدانم مال را جمع کردن
مفتاح مقاصد ست جائیکه شهد باشد مگس خود فراهم آید بیت بر آستان تو غوغای عاشقان چه عجب ✤
که هر کجا شکرستان بود مگس باشد ✤ ملک بگفتهٔ وزیر با تدبیر خود عمل کرده امرا ورؤسا وفوجیان
متفرق شده میدان خالی کردند دشمنان نزدیک ودور طمع کرده از هر جانب حمله آور شدند
نه فوج و نه فوجدار تا دفعیهٔ دشمن کردندی ونه وقت مهلت وفرصت بود که لشکر جدید مرتب
کرده شدی دشمنان ابسرها درون شدند وسلطنت را بدست آورده وزیر کمینه از میان
گریخت وبادشاه را گرفتار ساخته در زندان کردند همچنین لشکر مخالفین والی ممدوح معلوم
کرده که فوج والی الملک بسبب خلش بعضی از مصاحبین کوته اندیش بسبب دادن براتهای
مقرره ناراض اند ومدبران وسرگردگان لشکرش هم بشکست او دل نهاده اند بنابران
اخونزادگان خهل با خوانین سند مشورهٔ دشمنی والی ممدوح پخته کرده پس خان مونډه

وسید احمد خان باڑوه رفته چوکیات ایشان آورده قلعهای سیندرا حوالهٔ ایشان کردند و
والی الملک را اطلاع داده که علاقهٔ سندرا قبض کردیم و دیگر ریاست را خبرگیری خواهیم کرد
والی ریاست برسیدن خبر مذکور تجویز فراهمی جرگهای اقوام کرده مگر هیچ آثار همدردی در ایشان
نیافت لهذا فوج نظامی خود بسرکردگی شاه پسند خان داڑیکی براه بروال باندی و ملک
میدان در میدان جنگ قلعهٔ شهزاده حاضر کردند و بیرون قلعهٔ شهزاده بمقام کفردره جنگ
شدید برپا کردند مگر چونکه فوج موجوده بسبب امور مذکوره نه سلیقهٔ پیشرو نه ذریعهٔ ثبات بود و نه
وسیلهٔ اخلاص البته رو بفرار نهاده هزیمت شدند و تا بروال باندی شکست خوردند و یکی از
عم زادگان والی الملک مسمی مسلم خان پسر روز خان معه دیگر ملازمان درین مقابله قتل شده مقا
بلین را برین فتح غیر مترقبه امید زیاده گشت و برای تسخیر این ریاست تدابیر بکار بردند ✣

جنگ بمقام ریاسیر و فتح دیر بامداد اهل ...

نظم مؤلف برحسب حال و مخاطبهٔ ممدوح بیت ترا که بر سر اقبال دست رس باشد ✣ عجب که
دشمن بدرا بدل هوس باشد ✣ اگر ز گردش کج ساعتی شود خوش دل ✣ ز ضرب تیغ تو
مرگش دوباره بس باشد ✣ چو خوان نعمت تو بر ملا شود یغما ✣ حسود سفله به پیش تو چون
مگس باشد ✣ وگر بسوی تو بیند کسی بشوخی تیز ✣ زوال نیک تو او را بچشم خس باشد ✣
✣ وگر بگرد حریم تو گه شود نزدیک ✣ ز حشمت تو دیگر همراه عسس باشد ✣ چونکه قادر قیوم
اسباب و لوازم هر چیز را مناسب نتائج آن مهیا سازد چنانچه انسان را دست و پا داده
که بدان کسب منافع و دفع مضرات مهلکه کند و حیوانات شاخدار را آلهٔ دفع دشمنان داده

را دهقان که اکند اوپید حثیت حسب را بشر فرد هر جفت همچنین آموخته هاپیشه لکذرنی را دیگران و
خدمات دهقانی بجا آرد و سلطان امهمات سلطانی بانجام رساند چنانچه در تواریخ عباسیه مذکور است
که خلیفه هارون رشید را که تاج دار پنجم سلاطین عباسیه بود امتیازی کامل و شهرت شاملی از دیگر
خلفاء عباسیه حاصل بود از ینجهت بود که اسباب رفعت و حشمت و عزت که او را حاصل بود
دیگران را نبود چنانچه وزراء او برامکه بود یعنی یحیی برمکی و جعفر برمکی و فضل برمکی که در فن عقل و کیاست
و امور وزارت احیاء ربع مسکون استادی ایشان را مسلم داشته اند و قاضی او حضرت ابو یوسف
بود که در صنایع علم و ادب و تدابیر عامیه و فصل خصومات او را نظیر ندارند و زوجه او خاتون زبیده
بود که بنسب و حسب و جمال و عفت و خصلت و انتظام خارجی و داخلی دربار یادگار روزگار است
مؤرخان عرب در باب این خاتون یگانه گونه گونه فقرات درج صحائف خود ساخته اند و نظام
الدین گنجوی رحمة الله علیه در کتاب سکندرنامه خود قدر تعریض بکمال او کرده بیت نه انجیر شد نام
هر میوهٔ ❊ نه مثل زبیدست هر بیوهٔ ❊ همچنین بیگم صاحبه والی ممدوح ما که والدهٔ هر دو شاهزاد
گان ولیعهد محمد شاهجهان خان و محمد عالم زیب خان بود اگرچه در امور خانه داری و انتظامات
داخله دربار یگانهٔ عصر بود لیکن از کار حکومت و لشکر کشیی و فراست و امور فتح و شکست
هم واقفیت کامل داشتی و هر جا که در ریاست خلل و رخنه افتادی معالجه آن بتدبیر یا صرف
اموال کثیر کردی ازین جهت در چشم والی الملک نواب محمد اورنگ زیب خان صاحب عزیز
ترین خاتونان حرم بودی و بمفارقت او آثار قیامت بر وجود ذیجود آن والی مسعود
نمودار گردیدی الغرض این خاتون فرزانه را چون معلوم شد که شکست لشکر ما از وجه

بیخرچیست بلاتحاشا مبلغ کثیر از خزائن خاصه خود بیرون کرده همه افسران وملازمان فوج
نظامی وار اکین قومی را برانتها وانعامها دادند وخیلی را بدلداری ونسبت فرزندی وبرادری
تسلیه وحوصله افزای کردند و کل فوج را از سر نو مهیا و وزیر باتدبیر محمد صفدر خان را وملک شاهگی
سالار جنگ مقرر فرموده سید بادشاه جان گنوڑی را باو مشیر ساخته بملک میدان وسندر برای
مشوره وجرگه اقوام مقدم فرستادند ایشان بکمال فراست وهوشیاری اولا سرداخان بانڈی
میدان که رکن اعظم میدان بود طرفدار خود ساخته بمقام حیا سیری بالشکر دشمن جنگ عظیم
ساختند وخیلی از افسران ونوکران جانبین درین جنگ شدید کشته وزخمی شده چنانچه سالار
جنگ محمد صفدر خان هم درین معرکه زخمی شده آخر الامر لشکر میان گل جان خان منڈه وسید
احمد خان باڑوه شکست فاش خورده هزیمت شدند واسلحه جنگی واسپان فراوان ودیگر سامان
حرب از لشکر دشمن بدست لشکر والی ممدوح ما آمده همه علاقه میدان وسندر را از فوج وجرگه
دشمن خالی کرده بکمال سرخ روئی وکامیابی بدار الخلافت دیر مراجعت نمودند والله اعلم بالصواب

... هشتم قلعه باروان وفتح کردن [illegible] ...

حمود چهره من صد رخ حیا دارد ؛ بچند بار خجالت نمیرود زدرم ؛ اگر ز کوه بغلط زمین بگیرد سخت
بلاف باز بگوید بیا به بین سپرم ؛ چنانچه از واقعات گذشته هویدا گردیده که نتیجه مقابله دشمنان
با این والی میمون همیشه ذلت وناکامی وخجالت ومحرومی بود لیکن گاهی از مخالفت وحد حما
نعت نکردند چنانچه بعد ازین هم اخوندزادگان جهل که ایشان را مشران بدباطن وشیطانان
این ریاست خواندن بجاست باخان مونڈه وسید احمد خان باڑوه جنبه وطرفداری کرده

کل قبلیجات سندر را تا جهل بر دشمنی برپا کردند و کل اقوام در خرابی ریاست اماده شدند از ینجا
والی ریاست بعد از درستی جرگه فوج کشی کرده لشکر مخالفین را در قلعه بارون محصور ساختند و بهادران
ران فوج نظامی بعد از جنگ شدید بر قلعه ندا ورده حمله سخت کرده بر دیوار و ایوانهای قلعه در عین
دورهٔ توفنگ اندازی بالا شدند و قلعه را بدینصورت شجاعانه فتح کردند و محصورین را کشته و زخمی کرده
مال و اسلحهٔ موجودهٔ درون قلعه را غنیمت کردند محمد سلیم خان اخوندزاده عموزادهٔ صیفور اخوندزاده صاحب
و دو نفر دیگر از اخونزادگان جهل درین محاصره قتل شده و محمد امیر جان اخونزاده زنده گرفتار گردید
و از ینجانب عارق خان زخمی شده و خیلی از افسران و ملازمان کشته شده دیگر دشمنان را از خیال
بغاوت جدا ساخته بدستور سابقه منقاد شدند

	فوج کشی بر علاقه کوټکی و وطن جبندول	

سبب دست اندازی خان مونډه بود بر علاقهای ریاست بنابران والی الملک کل افواج
نظامیه و اقوام را درست کرده بر قلعه کوټکی و وطن جبندول حمله فرمودند لکن چونکه حکام سرکار برطانیه
درین مقابله مقاتله عظیمه ملاحظه نمودند بنابران اسسټنټ دیر را بغرض مصالحت فرستاده
درمیان فریقین صلح کردند و لشکرهای جانبین را بلا مقابله متفرق کردند

	جذب کردن کل علاقهٔ سندباخان مونډه	

بیت کشتی که عشق دارد نگذارد ت بدینسان * بجنازه گر نیائی بمزار خواهی آمد *
اگرچه اقبال و شوکت والی ریاست کامیابی دشمن را منظر گاه اهل زمانه نمیکردی و هر واقعه
بنسبت سابقه پریشانی حسودان انار نحوست سخت ظاهر شدی لکن باز ایشان از زخم

غصه تازه شدی و نمک بر جراحت دیرینه پاشیده شدی چنانچه اقوام سند بمشوره باقی سلطا
نخیل و بایزید خیل با خان منڈه طرفداری کرده قلعهای سند را قبضه دادند خصوصاً قلعهای
شهزادی و رباط و راد خل تمام داده اول الذکر را مسکن خود نموده بخانکوچی درینجا نزول
فرموده و اقامت نموده کلا اقوام را زیر سایه خود کرده که امروز یا فردا بدار الخلافت قابض خواهم شد
البته سرکار برطانیه عاقبت اندیشی بکار برده که این ریاست متزلزل و این اقوام بغاوت کیشرا
کسی بغیر ازین والی میمون سزاوار نخواهد بود پس شر انگیزی بیفائده را دفع کردن اولی است
بنابران اسسٹنٹ دیر را بقواعد سرحدی و پولٹیکل فرستاده خان منڈه را بناچاری
از علاقه سند بالشکر خود بیرون کردند و اقوام را هدایت کرده که آینده از اطاعت والی خود
سر موی تجاوز نکنید ۱۲

آمدن خان مونڈه در پنجکوڑه دره به [illegible] از [illegible] اقوام

این حمله نهایت سخت ترین حملهای عارضه ریاست بود چراکه اخونزاده صاحب صفور و
عبدالله خان رباط و خوانین راڼی و شهزادی و ملکان سند و میدان و سلطا
نخیل و بایزید خیل به اغراض فاسده خود از والی ریاست اعراض کرده متفق اللفظ مشوره دشمنی
او کردند و خان منڈه را که شیدای ریاست دیر و تشنه خون برادر خود بود مژده لشکر
کشی داده خان مذکور لشکر بالشکر خان باڑوه یکجا کرده در علاقه سند و میدان داخل
شدند و بذات خود در پنجکوڑه دره برای جرگه و مشوره متمکن شده که بقدر بیست و چهار میل
قریب دار الخلافت دیر واقع است درین وقت بدار الخلافت دیر هیبت بسیار و دهشت

ودهشت بیشمار آمده حکام پولیٹیکل چوکی حسب ابرای حفاظت دار الخلافت مقرر کرده درین
اثنا فوج والی الملک از راه کلپانړی بملک میدان آمده مگر اقوام وخوانین میدان را که امید فتح
خان منډه اثر قوی کرده بود باتفاق نقاره دشمنی زده بالشکر والی الملک مقابله سخت بر پا نمودند
ولشکر نوابصاحب را شکست داده تا مقام برول باندی فرار نمودند وبرین شکست ظاهره عنان
ریاست گسسته شده طاقت مقابله دشمن نماند مگر والی میمون حواله خود بجا داشته بهر واحتیاط
جرگه وترضیه اقوام میکردند وفرزندان خود روانه چکدره کردند خود بموضع جوغانج نشسته کار خود را
پیروی میکردند درینوقت سیځی شیر فرزند امیر سید ملک که جمعدار یک چوکی تیار خواران نظامی میبودند
طرفداری نواب صاحب کرده خان مونده را از علاقه خود بحکمت عملی رخصت کردند وحکام برطانیه
خرابی ریاست را پسند نکرده هر دو فریق را بمقام چکدره خوانده درمیان ایشان صلح میعادی
کردند وخان منډه را بالشکر خود از ریاست دیر بیرون کرده بمقام خود واپس فرستادند ووالی
میمون بمقام دار الخلافت خود مراجعت فرمودند ؛ والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

جنگ نهم بمقام [illegible] و گرفتاری سید احمد شاه * رباعیه مؤلف بزبان حال دشمن

نه آن منم که دمادم بملک دودم بود ؛ بپای وچشم توچون خار وخس وجودم بود ؛ بپای خویش
رسیدم بقید خانه تو ؛ بیا ببین که ازین کشمکش چه سودم بود ؛ استاد جهان را این
تجربه بعین الیقین رسیده که اگر شخصی عصر جهان را مانند آفتاب جهان تاب
درخشان کند دشمنش را چشم حق بینی کور باشد ومانند خفاش نور او را نه بیند لهذا
سید احمد خان باړوه چندین اسباق گذشته را فراموش کرده باخان مونډه مشوره کرده

بعضی اقوام سند و میدان را فریب داده ارادهٔ حملهٔ ملک میدان در دل داشتند لیکن والی
الملک ممدوح بحیثیت بیدار مغزی خود متنبه شده اولاً اقوام را در قبضه کرده بعد از آن برکوه
سرلاره فوج کشی کردند و با لشکر هر دو خوانین مذکوره با امرای ایشان مقابله سخت نمودند
چنانچه ده نفر از جمعداران باژوه با ملازمان بسیار و همچنین از لشکر خان مذکور کشته و زخمی شدند
و ازینجانب هم نقصان مالی و جانی بظهور آمد لیکن لشکر دشمن شکست فاش خورده فرار نمودند
حتی که بر قلعه باژوه که دار الخلافت دشمن بود خطرهٔ قبضه کردن آمد ازین جهت سید احمد خان
باژه را زهره در دل نمانده در حین دوران جنگ بقصد مشوره و جرگه قریب لشکر والی فرخ فال
آمد فوجیان والی میمون تصور کردند که مصرع که دشمن بپای خود آمد بگور ؛ پس ازین بهتر
چه باشد که او را گرفتار کرده پیش آقای نامدار خود ببریم و این متاع نفیس را گل تحفهٔ خدمات خود
کنیم بنابران خان مذکور را گرفتار کرده محبوس و محروس بدار الخلافت دیر بردند والی
الملک او را بعد از خاطبه چند سرزنش ملامت آمیز بزندان فرستادند و مقدار یک سال و شش ماه
در زندان بماند و درینحالت هم مقدمات چند دل سردی یافت چراکه فرزندش محمد یوسف خان
که ولیعهد او بود جانشین وی شده و خانی و ریاست او را کل قبضه کرده اعلان کرده
که پدرم زنده بگور رسید ریاست حق من بود بمن رسید یقین دانید که از من خواب
آرام نخواهید کرد [illegible] شروع شد هم چنانچه [illegible] خوانین [illegible] میدان با خان [illegible]
از سرگذشت سابقه بتکرار معلوم شده که خرابی این ریاست همیشه باین سبب باشد که هر کسی را
از خوانین و سرکردهٔ اقوام که پایه بلند گردد و از جانب والی ریاست اکرام و اعزاز یابد هر آینه

بدلهٔ نیکی را به بدی قرار داده برای خرابی و ضرر رسانی ریاست ساعی و کوشان باشد چنانچه این
شخص سیدو کی نام در علاقهٔ سند در ابتدا یک شخص معمولی بود مگر چند بار از احسانات نواب
صاحب مرحوم و توجهات این والی موجود مالا مال گردیده بمرتبهٔ خانی رسید و اسلحهٔ و امتعهٔ
فراوان جمع کرده یک قلعهٔ عظیمه در مقام کهنه ڈیر اباده کرده مورچه مستقل بدست آورد البته او را
خیال بغاوت در دل افتاد بعضی از خوانین و ملکان سند را هم کاسهٔ خود ساخته با خان مونڈه
جلبه داری کردند مفاجاً تا لشکر خان مونڈه و خان باڑوه از شبا شب طلب کرده قلعهٔ کهنه ڈیر را
که مسکن خود او بود حوالهٔ این لشکر کرده لیکن چونکه لشکر دایم الظفر والی میمون با تدبیر قومیه
بموقعهٔ جنگ رسید لشکر دشمن طاقت مقابله نداشته شبا شب گریخت و از نشانهٔ نحوست ایشان
پای سیدو کی ملک در وقت گریز شکسته شده قلعهٔ او را مسمار کرده سنگ سنگ نموده سیدو کے را
جلا وطن ساختند و لشکر فاتح بدار الخلافت دیر مراجعت نمودند والله اعلم بالصواب

جنگ [illegible] قلعه [illegible] کل [illegible] برای آزاد [illegible] سید [illegible] محبوس

از ما سبق معلوم شده که یوسف خان فرزند خان باڑوه اگرچه بوصول منصب خانی جندول فرحان
و شادان بود لیکن چونکه نسبت پدری و فرزندی هم پایهٔ عظیم است و ننگ و بیغور اقوام هم
علی الدوام در نظرش بود بنا بران بمشورهٔ خان مونڈه در همه اقوام باجوڑ خوانین خار
و جار و ناوگی کوشش اتفاق و استمداد کرده و پیش هر یک از معتبرین محبوسے والد خود پیش
کرده استغاثه نمود و چونکه کل باجوڑ را زیر اثر خود ساخت بعلاقجات اقوام مهمند رفته
گریه و زاری نمود و بعضی از سرکردگان ایشان را بمال و زر اماده ساخته و در هر جرگه و

ومحفل این مضمون را ظاهر میساخت که دشمن ما نهایت اژدهای عظیم است باید که بکمال
اتفاق وعرق ریزی امداد ما کنید تا که از و انتقام گیریم و والد خود را از قید او رها کنیم و قدری عبرت
گیری نمیکرد که هرچند که ما به پیش این والی اقبال مند سد سکندری سازیم مگر درپیش تیغ بران او
هباءً منثورا و حباب مفطور خواهد بود الغرض جمله اقوام مذکورین برداشته لشکر عظیم فراهم آورد
وازینجانب لشکر والی میمون بمیدان جنگ بکمال استقلال و حوصله حاضر شد و یک جنگ
عظیم درمیان آمد کشتگان و زخمیان از جانبین فراوان رسیدند اگرچه شکست فاش دشمن
درمحاربه معلوم نشد مگر خان مونډه کم زوری لشکر خود را ملاحظه کرده بار بار در خود خفیه سازش
کرده لشکر باجوړ و مهمند از یوسف خان بناکامی و گریز متفرق شدند دویم بار چند چوکیات از
دل والی الملک حمله برده لشکر باجوړ را شکست فاش داده لاشهای مردگان گذاشت و والد
یوسف خان در حبس والی میمون بدستور قدیم بماند چون سید احمد خان بزور شمشیر از
حبس رهائی نیافت بعد از ان مستورات سید احمد خان بطور منت و زاری بحضور جناب
قدوة السالکین بادشاه صاحب شال علاقه کونړ فرستاده و برادر خورد صاحب موصوف که نبیره جناب
حضرت غوث الاعظم صاحب بغداد قدس الله سره بود از انجا بدیر آورده و درباره رهائی سید
احمد خان سوال خود را بوالی ممدوح پیش کرده اگرچه خاندان مست خیلان نمک حرام و بدباطن
قدیمی اند مگر والی الملک ما آنرا خیال نکرده خالصةً الله و بلحاظ جناب غوث الاعظم صاحب
از زندان بیرون کرده و قسم و طلاق داده که در عمر خود بالکل دشمنی خاندان حضور رم نکنید
باوجود یمین و طلاق بعد از مرور اندک ایام با خان مونډه متفق شده بدشمنی والی میمون بالا شد

[illegible] بالامبٹ وآبادی قلعه لعل میدان

چونکه این لشکر عظیم بالهزیمت متفرق شد میان گلجان خان مُنڈه که هیچ گاهی غرور وتکبرِ او کم نشد و علی الدوام درین خیال خام بود که نوابی دیرخواه نخواه دست یاب من خواهد شد غضب همین بود که نه برسیمان احسان طابع گردید و نه بسرکوبی وگوشمالی شدید عبرت میگرفت باز طرح مخالفت انداخته بایوسف خان وخان خار مشوره کرده که درین نوبت اماده شوید ومعاندان کهنهٔ سند و میدان را مشوره پخته پیش کرده که اکنون وقت ست که مقصد خود بدست آریم وحکام پولٹیکل هم باوی قدری رازداری خفیه داشتند که اگر درین نوبت کامیابی گردید ما از جانب والی الملک غضدار نشویم چراکه والی الملک محمد اورنگزیب ازما هم عنان اختیارات خود ازاد کرده خودمختاری خود بحد کمال رسانیده پس لشکرهای یوسف خان بارڑوه وخان خهر وغیره اقوام باجوڑ باتفاق با میا نگل جان خان مونڈه لشکر کردند و بملک سند بمشورهٔ خوانین سند حمله کردند ازینجانب والی ریاست لشکر خود را مرتب ساخته بمقامات سند ومیدان برای مقابلهٔ لشکر دشمن حاضر شدند و بمقام بالامبٹ که اکنون درانجا قلعهٔ عظیم الشان برای فوج سپاهی این ریاست اباد شده ست جنگ عظیم وقتال شدید برپا کردند ومقابلهٔ سواران وپیادگان همگروهه وعلیحده علیحده بوقوع آمد وخیلی از جمعداران وبلازمان ازجانبین کشته وزخمی شدند وبکرات ومرات حریف خود را شکست داده باز بجنبد قهای خود واپس می آمدند آخرالامر لشکر دشمن را شکست فاش داده هزیمت شدند ولشکر والی ریاست درپس ایشان تا مسافت دراز یعنی تا مقام ولی تعاقب کرده

اسپان جنگی و اسلحهٔ فراوان از ایشان دست یاب کرده کشتگان و زخمیان خود را در میدان جنگ رها کردند لیکن چونکه بهادران فوج والی ممدوح با لشکر هزیمت شده دشمن بسیار خوش سلوکی میکنند لهذا کشتگان و زخمیان خود را بمصالحت فراهم کرده بار بهای لاتهها مانده شده را با خود بردند و فوج طرف دیر منظفر مراجعت نمود والله اعلم

[illegible]

این گردش و اثر دون و انقلاب بو قلمون را اسباب ظاهره و باطنیه بودند باطنی اینکه هر کسی را که نعمتی میسر شود بغیر از زوال آن گاهی معترف قدر شناسی آن نمیشود چنانچه گفته اند قدر صحت و عافیت کسی داند که بمصیبتی گرفتار آید بیت جدائی تا نیفتد دوست قدر دوست کی داند ؛ دل یعقوب میداند جدائی های یوسف را ؛ چنانچه عهده داران و اقوام ریاست را قدر دانی حکومت این والی قدر شناس گاهی معلوم نمی شد تا آن که مدت زیر حکومت برادرش خان مونڈه آزمایش نکنند و والی ریاست را هم قدر مسند نشینی و انصاف پسندی وقتی مرغوب شود که زحمت غربت و زوال ریاست ببیند دیگر آنکه اگر صاحب نعمتی همیشه در ناز و تنعم باشد بندگی مالک الملک را فراموش سازد الله تعالی جل جلاله در کلام مجید خود فرموده ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا في الأرض یعنی اگر الله تعالی رزق خود را خاطر خواه بندگان خود فراخ کرده بودی هر آینه سرکشی کرده بودندی در زمین سویم اینکه والی الملک را اگرچه قبل ازین هم بیوفائی و نمک حرامی بعضی عمله خود معلوم شده بود لکن درین نوبت بعین الیقین رسید که بعضی از نمک حرامان بدکیش در بابت خرابی ریاست من

من بوقت فرصت چون تشنه باب نگران هستند پس از سبب این امر آخر الذکر والی ریاست رنجیده و دل تنگ شده در محفل خود بکمال جوش و خروش و صدق دل دست بر دعاء اخلاص برداشتند که یا الهی این دعا و فریادم را مقبول گردان که بقدر مدهٔ دو ماه مرا ازین ریاست دست بردار کن و برادرم میانگل جان را بر سر ایشان حاکم کن تا هر کس از خویش و بیگانه را قدر خود معلوم شود و من از طعن این قوم ناسپاس و گروه ناحق شناس فارغ شده رهائی یابم که همیشه از جانب من لطافت و اعانت و از جانب عداوت و بغاوت و از جانب من دل خوشی و دلداری و از جانب ایشان کشی و دل آزاری و از جانب من کرم و احسان و از جانب ایشان بغض و افتان پس شرعاً و عقلاً ثابت ست که دعائی که بشروط خود برابر باشد مقرون اجابت گردد چهارم اینکه بر افواه خواص و عوام این فقره جاری بود که این والی ناموزون هیچ لیاقت و استحقاق ریاست ندارد لکن بوجه تفویض حکومت از دست والد خود و زور اسلحه و امتعهٔ موروثه و امداد حکام برطانیه حکمرانی میکند پس الله تعالی قدرت کاملهٔ خود را بمرتبهٔ عین الیقین رسانید که این والی فرخ فال را محض بفضل خود و تاثیر بخت مسعود او بلا اسباب مذکوره و بغیر از ذرایع متصوره بعد از مده دو ماه بر حکومت خود و دار الخلافت موروثی برقرار و متمکن ساخت و اسباب ظاهریه این انقلاب عظیم همان بیوفائی و احسان فراموشی اقوام و فوجیان بود که بارها بظهور آمده بود و خیانت پسندی و نمک حرامی بعضی از اهل جرگه و سازش بعضی از عملهٔ برطانیه خصوصاً اسسٹنٹ دیر صاحب زاده فضل الرحمان که نو حصه از فی صدی این تدبیر نالایقه بر دوش خود نهاده بود و حکام بالائی خود را بشراب فریب خود مدهوش کرده بود

البته در جهان داستان بدنامی و دران ذمه وار جوابدهی مظالم خود خواهد شد الغرض اقوام
و خوانین سند و میدان و حضرت سید و محمد زرین اخونزادگان خهل و عبدالله خان رباط
که این هر سه اراکین را بانیان صوت این حمله و علت تام فعلیت این انقلاب عظیم
خواندن بیجا نخواهد بود با خان مونده که وارث شیدای این مملکت بود خفیه مشوره در جنبه داری
پخته کرده که درین نوبت بخلاف ما تقدم ضرور کامیاب خواهیم شد چرا که خیلی از اهل جرگه دیر و
معتبران سلطان خیل و پاینده خیل که ینابیع این ریاست هستند با ایشان خفیه همراز بوده اند
خان مندہ اولاً ترتیب و سامان فوج خود به تکمیل رسانیده بعد ازان سید احمد خان باڑه را
و بوقت فرصت نگران عمر مگذرانید بدادن قلعهٔ مونڈر ضامند کرده لشکر کلان مهیا ساختند
و همچنین اراکین اقوام را حسب حیثیت خود وعدهای تقریری و تحریری و تمسکات پخته دادند که
وقتیکه متمکن دارالخلافت دیر شوم هر یکی از شما بدرجهٔ موعودهٔ خود کامیاب خواهید شد و هر
گاه که این طنطنهٔ عظیمه و سازش تباکن گوش گذار والی متوکل علی الله گردید قاضی خادم الله
معروف قاضی صاحب تورمنگ که دران وقت مشیر با تاثیر و وزیر با تدبیر والی ممدوح ما بود در وقت
نماز مغرب این سازشهای مخالفه و مسودهای نافرجام را حرف بحرف ذهن نشین
والی همایون گردانید والی ممدوح اگرچه ازین قسم بیوفائیهای اراکین و اقوام خود با
رها دیده بود لیکن درین نوبت از شنیدن این خبر غم اثر چندان حزین و غمگین گردید
که روزه نفلیه روز جمعه را که از عرصهٔ دراز عادت او بود افطار نکرد و از کثرت غم و الم و بیوفائی
و غداری نمک خواران خود در جوش و خروش آمد و چشمش پر آب گشت و یک پیاله و بوتل

شیشه که در دست او اتفاقا موجود بود از سر بالاخانهٔ اجلاس خاص بر صحن دربار بزیر
انداخت عجب تر آنکه اقبال میمون او درین حالت هم او را چهرهٔ خود انگشت نما گردانیده
که من از شما درینحالت هم جدا نیستم چراکه شیشهٔ باریک شما بسنگ دشمن شکست نیابد
یعنی آن بوتل شیشه و پیالهٔ نازک شکسته نشد اگر از اردلیان و ملازمان و خاصداران دربا
شور نیک فالی بلند شد که این امر علامهٔ نصرت و فتحمندی ماست مگر والی ممدوح دل خود
ازین ریاست برداشته هیچ اعتماد نداشت و نه تدابیر و دفعیات مناسبه را مثل با مضی
بعمل می آوردند مگر از وجه الحاح عملهٔ حاضرین بوجه مجبوری قدری تدبیر کرده که بعضی جرگهٔ
حاضره را ترضیهٔ اقوام فرستادند و قدری از لشکر موجوده را بملک میدان راهی ساختند
و دولت شریک محمد صفدر خان را که دران وقت در شکنجهٔ ناراضی و بدگمانی نواب
صاحب ممدوح آمده بود با لشکر برول و میدان از دار الخلافت دیر و از مقابلهٔ دشمن بر طرف
کرده از منزل مقصود دور انداخت و لشکر دشمن قدری برای تشویش پیدا کردن اینجانب
در علاقهٔ سند نمایش کرده باقی لشکر تماهیه به امداد فضل الرحمان اسسٹنٹ دیر علیه ما علیه
بر پل سرکاری مقام چکوره که در گذشتن یک آدم مشکوک الحال صد خطرهٔ سرباختن بودی
۲۵ ۳۱ ۱۳
بروز روشن گذر کرده بتاریخ بیست و پنجم ماه رجب سنه یکهزار و سه صد و سی و یک هجری بجنبه داری
عبد الله خان بر قلعهٔ رباط قبضه کرده داخل شدند دو روز درانجا آسایش و استقرار کرده
روز سویم بر علاقهٔ ادنزی تاخت یلغاری کرده قلعهٔ اورنگ باد را آتش زدگی کرده خاکستر
ساختند سید بهاء الدین پاچه کمبر که دران وقت رکن اعظم فوج نظامی و جرنل ممیز ملک

صوات بود چونکه در دست او بغیر از یک دسته ملازمان محاصلین جزی دیگر نبود طاقت مقابله ندیده
بکنارهٔ جنوبی صوات کناره کشی کرده علاقهٔ مقبوضهٔ خود را بدشمن رها کردند لشکر دشمن را بقبضه کردن
علاقهٔ ادنزی که او را صدر دروازهٔ دیر خواندن بجاست امید قوی گشته برای حصول مامول خود
آناً فاناً پیش قدمی بکار بردند و روز چهارم از قلعهٔ رباط بجانب دار الخلافت قدم برداشتند ازینجا
والی ممدوح اگرچه در دل خود دست ازین ریاست شسته بود هیچ تدبیر بکار نبرد مگر از جهت
ننگ ناظرین یکدستهٔ فوج حاضرهٔ دار الخلافت را بسرکردگی او در بهادر خود حیات الله خان دود با
برای مقابلهٔ دشمن بهمراهی ولیعهد محمد شاه جهان خان بدل شکسته و تدبیر از کار رفته راهی سا
ختند و در وقت روانگی لشکرها بر دعای خیر یا کامیابی خود دست هم برنداشتند و با داعیان
موافقت نکردند بلکه بجای دعای نصرت بدعای شکست لشکر خود علانیه خواستند که از خدا
وند مهربان خود میخواهم که شما را از دست دشمن نیست و نابود و تاراج سازد و مرا ازین ریاست
دست برداشته جلاوطن سازد برو ید اقبال من با شما همراه نیست و نخواهد بود خان صاحب دود به و ولیعهد
صاحب محمد شاه جهان خان با لشکر موجوده روانه شده فردا روز بمقام رود اخگرام که بفاصلهٔ دو نیم
پڑاو از دار الخلافت دیر واقع ست هر دو لشکر مقابله شدند قدر محاربه و جنگ درمیان آمد مگر چونکه
لشکر نواب صاحب والی ریاست را از اتفاق و اخلاص و امداد و اقبال و دیگر ذرائع فتح مندی چیزی
در دست نبود بعضی کشته و زخمی شدند و باقی ایشان رو بفرار نهادند سواران تیز گام و پیادگان
تنومند براه راست روانهٔ دیر شدند و زخمیان یا ضعیفان ناتوان بدرهای پایندخیلان شده
از قوم پایندخیلان بعضی بوجه جنبه داری میان گل جان خان و بعضی بسبب اینکه پا شکسته را

کسی همراهی نمیکند اکثر ایشان چشم ایتلاف مکدر ساخته از لشکریان والی ریاست اسلحه جنگ بتاراج گرفتند و بزد و کوب از دهات خود براندند اول کسیکه او از شکست بگوشهای نواب صاحب رسانیده شیداد باچه ساکن قریه کنبړ میدان بود چراکه اسپش هم تیزرفتار بود و باوجود سبک پائی خود درفن چابک سواری مهارت کامل داشت ازینجهت از میدان جنگ بیک تاخت داخل دربار دیر شده در وقت نماز پیشین روز جنگ تفصیل شکست فاش نمود دران وقت مشیران والی الملک ماهمین بودند سید عبدالکریم باچه کمبړ خیرخواه سرکار و بادشاه صاحب کهنه پیر که نبیرهٔ حضرت اخوند درویزه علیه الرحمة ست دران وقت بکار نیابت مقرر بود و مسندنشین شریعت غرا جناب قاضی صاحب شیخ عبدالحق دیر و قاضی تورمنگ موجود بودند والی الملک را ترغیب داده که بعرض طلب امداد و شکایت ډپټی فضل الرحمان بحضور پولٹیکل ایجنٹ موجود ډراو شیری متصل کوتل لاهوری علاقهٔ چترال روانه کردند اگرچه بعض مشیران خیرخواه مثل جناب قاضی بابا صاحب دیر وغیره کوشش کرده که استحکام خود کرده نزد پولٹیکل ایجنٹ نروید مگر والی ممدوح بران عمل نکرده روانه شد و قلعهٔ دیر را در نگرانی سپاهیان پوسٹ دیر دادند گاهیکه والی ممدوح نزد پولٹیکل ایجنٹ رسید کامیاب یا غیر کامیاب درخواست واپسی زود نمودند مگر پولیٹیکل ایجنٹ مذکور اجازت نداده بحیله حواله تعطیل میدادند تاآنکه خبر قبضهٔ دیر رسید و خزائن و امتعه و اسلحه و اقمشه وغیره سامان های شاهی بلاانتظام و بلاتجویز در دارالخلافت نصیبهٔ دشمن بماندند لشکر دشمن را چون مژدهٔ خالی ماندن ÷ دارالخلافت بگوش رسید و دشمنان دوستی لباس دمادم پیغامهای ملمع رسانیدند

ف ۱: از صفحهٔ یک صد یکصد و شانزده ملاحظه میکنید. سید امیر صاحب از جملهٔ مجاهدین اسلام است از رفقای سید احمد است. برای اقامت دین الهی بسیار قربانی داده است. نسبت الحاد بسوی او سرتاسر غلط و باطل و گمراهی است. عبدالاکبر عفی له.

که الفور الفور حی علی الیورش که مسند فارغ و میدان خالی است اگرچه عنان اسپان تیزرفتار
از خوشی برداشته بودند لیکن شب باشی در میان راه آمده درینجا از دلیان حضور و بعضی
از جمعداران خاص صنادیق خزاین را شکسته زر و نقرهٔ خزانه را بکمال بی امنی و غایت خیانت
بعضی به پیش ولیعهد شاه جهان خان در پراو دیر رسانیدند درینجا از خیانت و تاراج دوست
و دشمن و خویش و بیگانه و سپاهیان پوست دیر و شیر بهادر جمعدار   خټک بود چه
شکایت کرده شود خزانه بسیار از قسم پوندهای طیلائی شیر بهادر جمعدار پراو برای خود قبضه
کرده و بعضی خزانه را بفضل الرحمن ډېټي داده و بعضی سپرد دشمنان گردید چرا که هر گاه از جانب
قادر کن فیکون حکم ناگهانی بزوال چنین کوکبهٔ سلطانی از درجهٔ قوت بمرتبهٔ فعلیت انجامید
پس از تاراج خویش و بیگانه چه شکایت کرده شود   من از بیگانگان هرگز ننالم ❀ که با من
هرچه کرد آن آشنا کرد ❀ فرار در سلخ ماه رجب المرجب سنه ۱۳۳۱ هجری میان گل جان خان مونډه
با کل لشکر امدادی بوقت ضحوة الکبری معهٔ خوانین سند و اخونزادگان خهل داخل دار الخلافت
دیر شدند و شلکهای توپ و تفنگ نی خوشی و نقارهای فتح مملکت در قلعهٔ و صحرا بآسمان
رسانیدند و این فتح نادر الوقوع را که نعمت غیر مترقبه بود مانند خواب یا خیال انگاشتند
والدهٔ صاحبهٔ والی ممدوح که طرفدار فرزند خورد میا گل جان بود درون دربار را قبضه کرده
و مستورات والی ممدوح در موضع ریحانکوت متصل دیر در بارهای صاحبزادگان پناه گزین
شدند و والی ممدوح در مقام شیټری پراو پیش حاکم پولیټیکل برطانیه عرض ماجرا و غداری
عملهٔ خود نمود حاکم مذکوره اگرچه مرد مرتبه شناس بود لکن بفریب دادن اهل کار ماتحت خود

خصوصاً صاحب زاده فضل الرحمان اصل سکنه کوته علاقه مردان نبیره سید امیر وهابی ملحد
وزندیق که دران وقت فتوی علما ومشایخ بسید امیر شده بود که رکن اعظم بنای این فساد بود
ازشنیدن کلمه حق مایوس بود لهذا از تدارک حادثه جانکاه والی ممدوح چشم پوشی کرده درعرصه نه
روح جواب ساخته وپرداخته همین دادش که سرک شاهی که دروازه ریاست دیر برای شما مسدود ست
عیال شما رادرینجا درعلاقه چترال طلب کرده شود اولین درین علاقه بود باش خواهید کرد بازبراه
گلگیت وکشمیر بپشاور رسانیده شوید غرض اینکه باد وهوای ریاست دیر وچشمه دیدآن هم نصیب
شما نیست والی متوکل ازشنیدن این جواب تند خطاب بدل توکل منزل نقش کشید که اگر دروازه
ریاست دیر ازجانب مظالم بندگان مسدود شد لیکن ازجانب مفتح الابواب مسبب الاسباب
نبسته است که بیت: خدا گر بحکمت ببندد دری ÷ کشاید برحمت دری دیگری ÷ بهتر همین ست که از
بندگی بندگان پای خود را بیرون کنیم وبراه توکل قدم برداریم عنه پس از زخمه گاه خود بلا اجازت
سرکار برطانیه شباشب باسه نفر ندیمان محمد صفدر خان وسید بادشاه جان گنوڑی وفضائل پناه
گدڑه بلا صاحب افسر وچند اردلیان نمک حلال بعد از تاکید مشوره خفیه بقسم وقرآن مجید شباشب بیرون شد
بی راه بکوه لاهوری درآمد بکوههای ناموزون کوهستان پاپیاده گذر کردند کوه باشان و
گوجران هرجا که شناخته درادای خدمات مناسبه عرق ریزی میکردند تاآنکه بدهات پاترک رسیده
آسودگی کردند کوهستانیان لشکر خود را فوراً جمع کرده که ما جانهای خود را درپیش شما فدا سازیم
ودرینجا بالشکر میان گل جان جانشین جدید یک جنگ خفیف کردند وچونکه علاقه کوهستان را زیر اثر خود کرده
ازانجا بمقام دره اوشیری برای فراهمی جرگه باشندگان که قوم خود والی ممدوح بود دوشب آرام کرده

عنه دیگر هرچند اسلاکه بذریعه بعضی نمک حلال نوکران از ریاست می رسیدند سرکار بران تنبیه میکردند واسپان که میرسیدند حواله مهتر والی چترال می شدند
۱۲ توکل بخداوند تعالی کرده باسران خود صلاح کرده هردو فرزندان خود را دربراه اوشیری رخصت ظاهری داده که تنهایان بدروش بروید وخفیه هدایت کرده که وقت

بمقام نهاگ دره در آمدند

اقامت والی در موضع [illegible]

اقامت نهاگ دره دیباچه کتاب فتح جدید ریاست دیر بود چراکه کل ریاست دیر معه اسلحه
واسپان وغیره سامان حرب وجمله ذرائع در دست دشمن آمد وافسران وعهده داران و
ملازمان یک سلامی شدند وزیر سایه جانشین جدید میان گل جان در آمدند مگر چونکه ممدوح
درینمقام بتوکل خداوند دلیل الحائرین وحوصله خود قرار گرفت کسی که از لشکر تاراج شده در گوشه
سالم ماندی وبوجه بیکاری ولیا باعث غیرت وپاس حقوق نمک خوری قدیم با جانشین جدید
صورت انقیاد دش در دل نیاوردی چون پرنده پر شکسته آهسته آهسته در سیل والی ممدوح
شامل شدی وکسی که از افسران ویا عهده داران در مقامات بعیده از گرفتن وشکار کردن والی
جدید نجات یافته بتدابیر مناسبه اشتغال نمودی چنانچه در وقت اول محرومی از ریاست دیر
ازمقام شیرنی برآوو ویک لفافه استمداد واستفسار از حکام بالائی دولت برطانیه بنام مؤلف
که در هر حالت از خیر خواهان این ریاست هستم بنابران این فقیر وسید بادشاه کنبر وجمعدار
عجب الحسن بطرف پشاور رفتیم ودرباره استمداد از حکام برطانیه نهایت کوشش بکار بردیم
لکن بغیر از خداوند عالمین ناصر ومعاون والی ممدوح کسی از بندگان ندیدیم وبکمال محرومی
مراجعت کردیم وجمعدار عجب الحسن را با اسلحه نفلیه وسید بادشاه کنبر را براه صوات بالا
بمقام کوهان بحضور نواب صاحب رسانیدیم.

آغاز تدبیر بقصد سیر [illegible]

الله تبارک وتعالی درباب هدایت رسول مقبول خود صلی الله علیه وسلم فرموده وَشَاوِرْهُمْ
فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ یعنی مشوره نیک کن با اصحاب خود
پس وقتی که قصد امر در جهاد وغیره کردی پس توکل کن بر خداوند حافظ وناصر خود همچنین
والی ممدوح بعد از اقامت چند روزه وفراهمی بعضی از عهده داران وملازمان نمک حلال
وآوردن اسلحه واسپان باقیمانده از تاراج در مقام کوهان محفل مشوره وتدبیر مراسلت
درست کرده ارکین که درینجا با والی ممدوح یکجا شده بودند سالار جنگ محمد صفدر خان وباد
شاه جان کنوړی وسید بادشاه کمبړوگران بادشاه میان بانډه وعبدالجلیل اخونزاده
ومحمد امیر جان اخونزاد وقاضی صاحب تورننگ وجمعدار عجب الحسن ومیرزا عبدالحق صاحب دبیر خاص اوج ومرزا
صاحب فضل باقی ماتیال وبلاغت پایگاه تیرا ملا صاحب وفضائل وکمالات دستگاه لعلی اخوند
زاده صاحب خهل لهذا این مشیران باتدبیر بوجه ثابت قدمی والی ممدوح اولاً عیال والی متوکل که
از دست جانشین جدید به تحیر متحیر وبی اعتدالی از پل چکدره گذرانیده بودند بانمقام کوهان
واپس خواندند وبحترامیان چپاش وغیره سادات وسفیدپوشان به امن وعزت رسانیدند بعد
ازان جرگهٔ اقوام قریبه درست گرده وذرایع مالی بعضی از خزائن تاراج شده وبرخی از تجارت کوهستان
بابت درختان وقدری از چندهٔ اسلامیه که برای امداد جنگ بلقان بقصد فرستادن سلطان
المعظم روم فراهم شده ودردست گل صاحب که یکی از ایندنان این ریاست هست امانت نهاده
شده بود ومبلغی از تحاصیل دست یاب کردهٔ عاملان ومقداری از پیش کردهٔ افسران مخلص جمع شده
رفته رفته بنیاد خزانه هم شروع گرفت درینحالت اولاً در اقوام بینځیل وسلطانخیل چند دسته ملازمان جدید

گرفته چوکیات نظامی را مرتب کرده وعهده داران از جنس ایشان دران مقرر ساختند وسالار جنگ محمد صفدر خان برای جرگهٔ باجوڑ وجنبه داری خان شهر باجوڑ وعبد الجلیل اخوند زاده را برای جرگهٔ اقوام قبیله سنند ومیدان فرستادند وهر دو فرزند ولیعهد محمد شاهجهان خان ومحمد عالم زیب خان هم برای دلداری وجرگهٔ اقوام باجوڑ مصروف بودند وبیگم صاحبهٔ جنتیه یعنی خاروبی بی صاحبا هم درین استمداد بذات خود کمال جان فشانی وصرف اموال ذاتیهٔ خود وپیش کردن جاه وابروی خود خیلی از اقوام باغی شده گان را براه موافقت باز آورده در امداد نواب صاحب ممدوح آماده ساختند وهر همه میان بستند والله اعلم

منزل چهارم دربیان فتح دار الخلافت دیر وبدست آوردن کار ریاست خداداد

استاد جهان بتکرار این بقلم داده که در وقت توجه ادبار هیچ قسم تدبیر کارگر نمیشود ودر وقت توجه اقبال اگر بهانهٔ ضعیفه باشد نتیجهٔ عظیمه بران مرتب گردد لهذا والی ممدوح اگر قبل ازین هر قسم تجویز مناسب دیدی نتیجهٔ او بادبر آمدی اکنون که اقبالش ملاحظه کرده وبعین الیقین رسانید که جانشین جدید با ناسپاسی وحکمرانی این چنین ریاست عظیمه نیست البته در روگردانی خود نادم گردیده که درین انقلاب تضیع حقوق خلق الله ودریدن پردهٔ ناموس بندگان ست. پس باز آوردن مستحق لایق موافقت حکمت وقدرت خداوند عالمین بود ازین جهت هر قسم تدبیر که ایشان میکردند کارگر می‌شد واز جانب مخالف اگر فی المثل سد سکندری بنا کردندی مانند پارهٔ کلوخ گرد غبار گشتی وموثر از همه اسباب اینکه همه غربا ومساکین وبازاریان وکوه باشان وزنان بیوه وعهده داران وملازمان برین کلمهٔ حق یک زبان شدند که خداوند عالمین نواب محمد اورنگ زیب خان صاحب را دوباره والی

این ریاست گرداند چنانچه اهل بخاری بمفارقت یک بادشاه عادل خود بی تاب شده بودند و در وقت مراجعت او شاداب بودند و یکی شاعران زمانه بحسب حال آن وقت چند اشعار دردناک گفته که مطلع آن اینست اشعار شاه ماه ست و بخارا آسمان ؛ ماه سوی آسمان آید همی ؛ شاه سرو ست و بخاری بوستان ؛ سرو سوی بوستان آید همی ؛ ای بخارا شاد باش و دیر زی ؛ شاه روزی مهمان آید همی ؛ همچنین باشندگان کل ریاست دیر بمفارقت این والی ممدوح نادم بودند و بجان و دل کوشان و خواهان مراجعت او بودند از جهت مهرهائی مخالفین در شکست افتاد و کامیابی والی ممدوح بظهور آمد چراکه اقوام بند خیل و سلطان خیل هم بجنبه داری وامداد والی ممدوح میان بستند ولشکر خان شهر هم بامداد و معاونت او بمقام سند رسید اول کسیکه از رقبهٔ میان گل جان از سر کردگان علاقهٔ سند برای اطاعت والی ممدوح کشیده ملک محی الدین کهٹیرو فرزند او حکیم خان بود ایشان ببغاوت خود نادم شده جنبه داری میان گل جان را رها کرده جرگه والی ممدوح ولشکر خان شهر را در قلعهٔ خود جا داده درون کردند و میان گل جان که با ماموں نصنا خود سید احمد خان باڑوه وعدهٔ دادن قلعهٔ مونڈه در ابتدای لشکر کشی کرده بود بر ان وعده از ناچاری وفا کرده قلعهٔ مونڈه را حوالهٔ او کرده و خان باڑوه را با لشکرش و لشکر خود وجنبه داران خود برای مقابلهٔ خان شهر باجوڑ بمقام سند فرستادند و بذات خود در دار الخلافت دیر تدبیر مقابلهٔ برادر با قبال خود کرده قلعهٔ چوکیاتن را که از صعب ترین قلعهای این ریاست ست از بها دران و اعتمادیان ریاست خود و اسلحهٔ جنگی وغیره سامان حرب مهیا ساخته بود و بر قلعهٔ بیبوڑ که مسند خانی عموزادگان نواب صاحب ست هم استحکام مقابله کرده بود و سید احمد خان باڑوه که با یکدستهٔ فوج خود

از دار الخلافت دیر رخصت شده بدهات دره سلطان خیل عبور نمودند دهباشان و زمینداران
آن دره غیرت خورده احسانات والی ممدوح مد نظر ساخته بلا مشوره و بلا اجتماع با او در میان راه
جنگ ساختند و ملازمان و تیارخواران او را زد و کوب کرده اسلحه و سامان موجوده از و تاراج کرده بکمال
بیعزتی و بی حرمتی از دهات خود براندند این هم ضرب خفیف شکست دشمن بود که از روی
اقبال اتفاقا برابر شد این واقعه بتاریخ بیست ونهم [۲۹] رمضان شریف [سنه ۱۳۳۱] بظهور آمد فردا روز والی ممدوح همه
کیفیت دیروزه و کارگری اقبال خود رسیده معلوم کرد که وقت فتح من است رسید توقف چرا کنم پس
بکمال همت و توکل از جای خود برخاست و از عشیری دره بقصد فتح دیر سوار شد محمد امیر جان اخوند
زاده صاحب جهل که با تعداد یک هزار لشکر سلطان خیل برای امداد او برکوه جبر مورچه گرفته بود او را اطلاع
داده که پس ما بیائید و قدم برداشته جنبه داران قومی او را هرگز گمان فتح نبود و نه او را مشوره جنگ می
دادند لیکن بناچاری در پس او روان شدند چون بمقام ببیوړ رسیدند در انجا جنگ شروع
نمودند لشکر میان گل جان خان موندړه تازه به تازه در انجا میرسیدند مقابله سخت بظهور رسیدند — جنگ سیزدهم
و والی ممدوح در هر مورچه بذات خود حاضری میکرد و لشکر خود را تجاسر میداد تا آنکه قلعه ببیوړ را در چند
ساعت فتح نمود لشکر میان گل جان خان موندړه درین جنگ اکثر کشته و زخمی شده و باقی رو بفرار
نهادند میان گل جان را برین شکست هیبت زوال در دل آمده از دار الخلافت تجدید لشکر کرده
فرمود که بر قلعه چوکیاتن که از انجا تا دار الخلافت زیاده از سه میل نیست کمال جان فشانی کنید
و رودهای خون روان کنید همه بهادران و اعتمادیان او قلعه گیر شدند و لشکر فاتح در تعقب ایشان
بقدر فاصله روان بودند چونکه قلعه مذکوره بر مقام بلند و یک کشته سخت ابا دست و راه آن پیچ

در هیچ ست واهل وطن را بتجربه معلوم شده بود که این قلعه را کسی بجنگ فتح نکرده ست کسی را تجاسر پیش قدمی
در دل نیایند والی ممدوح بذات خود پیش شده و هریک از عهده داران وملازمان ومیان را منت و
زاری وانعام پیش میکرد و جرات وتجاسر را دل نهاد که آفرین یاها همت خود بگمارید که این یک مورچه
مانده عنقریب وکامیابی وسرخ روئی حاصل کنید چون قریب قلعه روبرو شدند وبرغهای دشمن را دربرو
جهای آسمان نشان ایستاده دیدند بذات خود آواز داد که هرکسی که با برغ جنگی از پل چوکیاتن اولاً عبور
نمودند خلعت فاخره انعام برای اوست وهمچنین کسیکه بر دروازه قلعه رسید انعام مذکور حاصل خواهد
کرد غرض اینکه جنگ شدید شروع کردند اهل قلعه توفنگهای آتش فشان آغاز نمودند مگر مردان جنگی
والی فاتح بدان هیچ توجه نه نمود و بر گولهای دشمن پروا نداشتند بلکه مرغان آتشی ازین دریای
آتش سیلان عبور نمودند و برغهای جنگی را از پل چوکیاتن گذرانیده و بر دروازهٔ قلعهٔ مذکوره رسا
نیدند لشکر قلعه گیر میان گل جان بعضی کشته و زخمی شده و برخی بر دیوارهای قلعه فرار نموده و خیلی از
ایشان پناه خواهان وامن جویان شدند واسلحهٔ موجوده را از ایشان گرفتند وخیلی از لشکر فاتح
از قوم پینده خیلان وسلدان خیلان وملاماًن درین جنگ کشته و زخمی شدند مگر فتح این قلعهٔ
مذکوره گویا که فتح دروازه دار الخلافت ست درد مصیبت گذشته را فراموش کردند لهذا بعد
از قدر تعطیل وملاحظهٔ کشتگان و زخمیان بکمال اطمینان وخوشی روانه دار الخلافت شدند
میا نگل جان را از شنیدن خبر این شکست طمع نجات نمانده پس جان خود را سالم بردن غنیمت
عظیم معلوم شد دار الخلافت را فارغ کرده در قلعه بڑاو پناه گزین شد و دار الخلافت را
بهمان طور صحیح وسالم که گرفته بود برای والی لایق و مستحق گذاشت والی فاتح شب عید الفطر

در موضع ریحان کوٹ دزیارت شریف جناب باباصاحب علیه الرحمته گذرانیده فردا روز نماز
عید الفطر را در مسجد زیارت ادی کرده بکمال شجاعت واستقلال دارالخلافت خود را فاتح دتا
بنظر دید گویا که در شب این عید الفطر که شب فتح ریاست خداداد بود جمع عیدین بود وخواجه
حافظ شیرازی که غزل خود برای سعادت یک شب گفته گویا که بتخیل همین شب گفته وآن این است
ابیات تعالی الله چه دولت دارم امشب ؛ که آمد ناگهان دلدارم امشب ؛ چو دیدم روی خو
بش سجده کردم ؛ بحمد الله نکوکردارم امشب ؛ نهال عیشم از وصلش برآورد ؛ ز بخت خویش برخور
دارم امشب ؛ برات لیلة القدر بدستم ؛ رسید از طالع بیدارم امشب ؛ توصاحب نعمتی
من مستحقم ؛ زکوٰة حسن ده حقدارم امشب ؛ والی فاتح چو باصاحب زادگان ریحانکوٹ
و دیگر صلحا، حاضرین داخل دربار دیرشده سجدهٔ شکر واهب العطایات را ادا کرده که الحمدلله که موافق
درخواست خود بعد از دوماه بغیر از احسان کسی سند موروثی خود را فتح نمودم و مردمان ناسپاس را
فرق من وبرادر مقابل من بخوبی واضح گردید درینجا بذات خود فاتح دارالخلافت گردید و
جرگهٔ او ولشکر امدادی او از خان شهر باجوڑ وغیره اقوام جنبه دار دران نواحی فتح کامل کرده چنانچه
درمیان راه قلعهٔ کوٹکی که دروازهٔ جندول ونثا باڑوه وسد راه لشکر والی ممدوح بود دروقت عبور
لشکر بجنگ شدید از لشکر میان گل جان وسید احمد خان فتح کردند واسلحه را غنیمت بردند وچون
در علاقهٔ سند بمقام کهنه ٹیر برهنمائی ملک محی الدین وفرزندش حکیم خان رخت اقامت انداختند
ولشکر سید احمد خان باڑوه برای مقابلهٔ او تیا فراهم شدم ازینجانب محمد شاهجهان خان ولیعهد دکر
ومحمد علم زیب خان هردو برادران وفرزندان والی وسالار جنگ محمد صفدر خان وسید بادشاه کمبر

و محمد فهیم خان سمکوٹ برادر رضاعی ولیعهد صاحب و شاد محمد خان گنبیر و دیگر بدبران والی ممدوح
بعضی قلعهای سند را بجبر و بعضی به تخویف و تهدید دست یاب کرده بودند و خان شهر را
بران استقامت و تجاسر زیاده گشته بود با لشکر سید احمد خان باڑوه در میان کهنه ڈیرو شهزادے
مقابلهٔ سخت و جنگ عظیم برپا کردند و بعد از چند بار حمله و تکرار یورش لشکر سید احمد خان را شکست
فاش دادند تا آنکه خان مذکور با لشکر شکست خوردهٔ خود بباڑوه بچندول بکمال ناکامی و محرومی فرار
کرده واپس رفتند و خان شهر لشکر فاتح خود را از انجا رخصت کرده با یک دستهٔ خفیفه بموضع
دار الخلافت دیره برای ملاقات و مبارکبادی فتح جدید بحضور والی فاتح رسید والی فاتح برین
امداد و جانفشانی خان مذکور درین وقت نازک نهایت خوشنود و خرسند گردیده بعد از
چندروز بکمال اعزاز و احترام و تحائف امتعهٔ و اسلحهٔ نفیسه و خلعت فاخره و عطیهٔ سی هزار نقود و در نوکری
او علاقهای ابازی و خادکزی و دوشمیل مقرر کرده دادند و بخانهٔ خود مرخص فرمود و میانگل جان
زیر حراست والی ممدوح و حمایت دولت برطانیهٔ از ڈیره دیره نظر بند روانه کرده شده در موضع جکدره
نشانده شد و مستورات و عیالش که از قلعهٔ مونڈه بحواله کردن سید احمد خان باڑوه خارج کرده شده
بودند آنها بحراست اسکاری در موضع جکدره فرستاده شدند این همان انتقام خدائی بود که در چند
روز مستورات او بیچاره بی پرده و جلاوطن کرده شدند بیت نخندم در اندوه کس برق وار
که از برق من در من افتد شرار * البته میان گلجان را بپاداش عمل خود بکمال رسید که دار الخلافت
معه کل ریاست خداداد زیر بستهٔ خود رسید و قلعهٔ مونڈه معه متعلقات آن سید احمد خان باڑوه
گرفت و قلعهٔ کوټگی در دوران مقدمه فوج امدادی والی ممدوح گرفته بود و علاقجات ابازی و خادکزی

وملکنڈ دره وغیره مواضعات مقبوضهٔ او بسزاء سرکشی او جناب والی ممدوح ضبط کرد پس میان گل جان
بناچاری از بستر نرم بخاکستر گرم در موضع چکدره نشسته از حکام برطانیه گذاره معاش خود
خواست لکن چونکه مزاج سرکشی و احسان فراموشی و ناسپاسی در طینت و جبلت او معجون
مولودی بود لهذا حکام برطانیه هم به استغاثهٔ او گوش ننهاده و ازان جا مایوس و محروم مراجعت کرده
درمیان اقوام اتمانخیل در موضع کولاله مانند یکی از رعایای معمولی در خانهٔ کوچک استقرار گرفت مردمان
آن جا هم او را جواب داده بجای دیگر رخصت کردند و ازانجا به بی عزتی بیرون شده بموضع معیار
زیر سایهٔ سید احمد خان باڑوه درآمد آثار بغاوت خدائی چنین باشد بیت کریمیکه هر که از درش
سر بتافت ٭ بهر درکه شد هیچ عزت نیافت ٭ بار هم گردش فلکی او را آئین آسودگی غربت ار
زانی نداشت تا آنکه از دست یک ملازم نمک حرام خود برشوت ستانی چند هزار روپیه در سنه ۱۳۳۱
یکهزار و سیصد و سی و یک هجری بوقت نیم شب کشته شده شهادت یافت وبعمر
ازین جهان فانی انتقال کرده در مقبرهٔ خاص میان صاحب جمکنی قریب مسجد کلان معیار دفن گردید
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ط والدهٔ مشفقهٔ بازپس ماندگان او از مستورات و اطفال
قدری مده بود و باش و گذاره معمولی کرده آخر الامر آن بانوی خجسته برای بخت و فکر بخته خود معلوم
کرد که پرورش و نگهبانی این باغ تاراج شده را حراس و نگهبان بغیر از فرزندم که پاسبان در
ماندگان ست شخص دیگر نخواهد شد که شرم و حیا و ننگ این خاندان همه عاید باین مرد اقبال مند ست
بنابران طرح موافقت درمیان افگنده با والی فاتح ممدوح مصالحت گزید و همه بیوگان و پس
ماندگان خان مقتول را حواله این والی فاتح نموده بزبان حال گفت [illegible]

مذکور خهل بکوه سرلڑه بخیال گرفتن لعل قلعهٔ میدان حمله کردند مگر لشکر قلعه گیر بکمال شجاعت برای مقابلهٔ ایشان بیرون شدند و لشکر باقی ماندهٔ برول هم با ایشان جمع شده با لشکر جندول جنگ شدید برپا کردند و لشکر جندول را شکست فاش داده هزیمت کرده تا قلعهٔ بارُوه فرار نمودند غرض اینکه درین یک روز بریک وقت در دو جای جنگ شدید برپا شده بود و در هر دو مقام فتح کامل نصیب والی ممدوح ما شد لهذا این روز را ذوالفتحین گویند والله اعلم بالصّواب

جنگ هفدهم بر مقام مانجه با صواتیان بسبب بغاوت ایشان و فتح کردن وطن نیکبخیل

اگرچه این جنگ بحثیت تاریخ برین واقعات قریبه مقدم ست لیکن مقصود این صحیفه تحریر مقابلات و فتوحات این والی ممدوح ست و تعین تاریخ ضروری نیست و همچنین در جنگهای گذشته اگر در بعضی واقعات تقدیم و تاخیر بنظر آید جای اعتراض و محل گرفت نخواهد بود بسبب این جنگ هم بغاوت اقوام صواتیان بود که همه ایشان از اطاعت روگردانی کرده سرکشی نمودند و محصلان و ملازمان نوابی را زدوکوب کرده خارج نمودند و چونکه دران وقت قلعهٔ نَل و غمجبه اباد نبود هیچ جای پناه لشکر در صوات نبود پس والی ممدوح لشکر دیر و برول بسرکردگی خوانین سمکوٹ و باڈل و پسندخان داڑیکند و رضاعی برادر شیر محمد صفدر خان و نائب ریاست دیر قیب الله خان براه قلاگی بعلاقهٔ نیکبخیل فرستاده روز قریب منجه جنگ شدید کرده لشکر دیر بکوه قلاگی واپس رفتند روز دویم جنگ شدید باکل صوات واقع شده بسیار مقتولین و مجروحین از جانبین در میدان جنگ ماند لشکر صواتیان را شکست فاش داده فرار نمودند و لشکر دیر در پس ایشان تعاقب کرده علاقهٔ

نک بخیل را تا جنبنگولی در قبضه و تصرف خود آوردند و جرگهٔ باقی اقوام صوات بالا برای اطاعت آمده
برای انقیاد آمده بودند درین اثنا حکام برطانیه برای اغراض پولٹیکلی لشکر فاتح را واپس کردند این معامله
همان وقت بود که والی ممدوح ماتحت و هم حکام برطانیه بود ورنه در حقیقت این قسم پابندی به
نسبت چنین والی خود مختار خلاف قانون بود چنانچه در زمانهٔ حال آن پردهای و همه از میان دور
کرده شده والی ممدوح بخود مختاری خود اجرای امورات خود میکند والله اعلم بالصواب

جنگ [illegible] سید پاچه گل [illegible] امیر [illegible]

سبب این جنگ این بود که در وقت زوال حکومت والی ممدوح بقدر دو ماه چنانچه مقدم تحریر شده
هر کسی از رعایا اختیار بغاوت کرده سرکشی نمودند پس اقوام صواتیان هم چوکیات سیاسی از
قلعهای نل و کبل بزد و کوب خارج کرده خود مختاری نمودند و چون حکومت از سر نو مقرر و محکم گردید
و اقوام مذکوره باز به اطاعت آمدند و محصلان و عهده داران به قلعهای خود درون شدند و والی
ممدوح طلب مالیه موجوده و گذشته کرده که بقدر یک لاکھ و چند هزار روپیه میرسید و اقوام را طاقت ادای
رقم مقرره یکدفعه نبود و تعمیل این امر بآسانی دستیاب نشد بنابران والی ممدوح هر دو برادران
عبد الرزاق و سید بهاء الدین را که اول الذکر دران وقت مدار المهام امور ملکیهٔ این ریاست
بود و آخر الذکر جنرل ممیز فوجی بود برای رسانی این مهم مقرر فرمودند اقوام صوات بالا با سید عبد الرزاق
هم درین باره آویزش کرده در اقوام دو جنگ خفیفه در میان آمده باز در میانهٔ خود مصالحت
کردند و سید بهاء الدین بعد از وصولی مالیه نیک بخیل از قلاگی و دنخک خیل تقاضا کرده ایشان
بغاوت سخت کرده نوبت بجنگ و جدل رسید اگرچه در دست سید بهاء الدین بغیر از یکدسته

گرچه از سوی شما بر من خطای رفت رفت ❊ ور ز هندوی شما بر من خطای رفت رفت

آتش قهرست اگر باغ دلم را سوخت سوخت ❊ جور شاه کامران گر بر گدائی رفت رفت

گرد لم از غمزهٔ دلدار یاری برد برد ❊ در میان جان و جانان ماجرای رفت رفت

گر ز بدخواهان ملامت ها پدید آید ولی ❊ چون ز دست همنشینان ناسزای رفت رفت

باز عیال و اطفال نور چشمان خان مقتول را به تخصیص از دستها گرفته زیر دامن والی ممدوح نشانده فرمودش قطعه پدر مرد و بی پدر ماندگان ❊ یتیمان ولایت بر افشان دگان ❊ سپردم بدست تو تا پروری ❊ تو دانی و فردا و آن داوری ❊ والی فاتح و ممدوح بعد ازین ماجرا از خطرات واند یشهای خان مونڈه بالکل فارغ البال گردیده به امور ریاست خود متوجه گردید و قلعهٔ کوٹکی که دروازهٔ ریاست جندول ست استحکام تمام کرده نام سابقهٔ او را بدل کرده بزور بندر نامزد کرده شد بایمعنی که قبضهٔ او باستحقاق گاهی نبود بلکه محض طابع زور و غلبه خواهد بود بعد ازین چند مده ریاست برقرار و آرام بود مگر گردون کج رفتار کجا آرام و قرار نصیب اولاد آدم گردانیده چنانچه فرموده اند بیت

درین دنیا نشان خرمی نیست ❊ وگر باشد نصیب آدمی نیست ❊ خصوصاً در نسل افغان که صفحات تواریخ از ناقراری ایشان مملو و مشحون ست این مرض زیاده تر نمودار میگردد بنابران در ریاست خلش دیگر پیدا شد چنانچه اخوندزادگان جهل که در نشیب و فراز انقلاب سابقه ساعی و کوشان بودند و از منزل مقصود از وجه اقبال والی فاتح بکمال محرومی بی بهره شدند و آن کدورات سابقه صفائی کامله نیافت بود از ان جهت جرگهای مخالفه در اقوام شروع نمودند و سرکردگان اقوام را به مخالفت نوابصاحب ممدوح اماده ساختند و ذمه داری مقابله بر سرهای خود گرفتند

جنگ پانزدهم بمقام خهل و شکست دشمن [illegible]

چون این اقوام درمیانهٔ خود خیال بغاوت پخته کردند با سید احمد خان باڑوه جنبه داری کرده قلعهای علاقهٔ سندرا در قبضهٔ خود آورده چوکیات سپاهی والی ممدوح را خارج کردند و درین علاقه تا مقام تورمنگ بیرغهای بغاوت بلند کردند ڈاک سرکاری که بحمایت والی ممدوح از زمانهٔ مسندنشینی والد مرحومش جاری بود درحمایت و ذمه واری خود آوردند ازینجهت والی ممدوح لشکر خود را مرتب کرده از دارالخلافت دیر و براول براه کلپانی و بوطن میدان آمدند اولاً قلعهای سرحدی خود را محکم گردانیده تا خطرهٔ چندون نباشند و بعض قلعهای قومیهٔ سندرا هم در تصرف خود آوردند بعدازان بمقام خهل که مسند اخونزادگان و دارالخلافت ازادگان و مأمن فراریان و پناه گزینان ریاست دیر است جنگ عظیم و شدید آوردند لشکر مقابل از خهل برای مقابله بیرون آمده ساعتی چند در خندقها توفنگ اندازی کردند چنانچه حسین خان سمکوت وغیره جمعداران و ملازمان از لشکر والی ممدوح قتل شدند آخرالامر لشکر مخالف شکست خورده لشکر والی ممدوح را فتح حاصل شد و بلدهٔ خهل و تورمنگ را آتش زدگی کرده خاکستر گردانیدند گویا که بلدهٔ خهل درین زمان قریه یک دارالامان بود که از فوج منصور این والی فاتح مزبلهٔ خاکستر گردید

جنگ [illegible]

این جنگ سرلڑه بهدران روز بود که مقامات خهل و تورمنگ را آتش نداختند چراکه میان خوانین سندو اخونزادگان خهل و سید احمد خان باڑوه معاهدهٔ کامله بود که هرگاه لشکر دیر برای مقابله ما بیاید بیک بار حمله خواهیم کرد ازینجهت خان باڑوه در وقت شروع جنگ

فوج سیاسی چیزی دیگر نبود لکن لشکرکشی اقوام کرده در قرب وجوار توتانو بانڈه با
مردمان قلاگی مجادله کرده ملک جلبندرخان ازینجانب قتل گردید وهمدران روز برادران او
با اقوام دلکنک خیل در مقام ابی شاه جنگ کرده برادرش سید فضل خلاق اینجانب قتل گردید
واقوام در بغاوت خود ماندند باز سرکوبی جدید منعقد گردید

[illegible]

این واقعه هم باعتبار شدت وتوجه مقدمات قریب واقعه سابقه زوال ریاست سبب این
امر عظیم این بود که از دست والی ممدوح در صوبات بالا دو قلعه محکم اباد کرده شده بودند
اول قلعه غم جبه یا قلعه کبل در علاقه نیکپخیل دویم قلعه نل در علاقه شامزی که یک یک دسته فوج
سیاسی و محصلان مالیه وغیره دران متمکن بودند خصوصاً در قلعه نل شامزی مسمی ملک سردار
خان نبیره ملک فهم جهان خان بارون که ارکین مشهورین این ریاست بودند برای اجرای
فرامین حکومت مقرر بود شاید که از دست عمله این قلعه بر اقوام رعایا زور وتعدی شده باشد
ویا از وجه ذاتی افغانان که بغاوت در سرشت ایشان مخلوط باشد چنانچه شیوه عمله بی انصاف این
ریاست سرشت رفته باشد که بسبب آن در اضطراب واختلاج بودند وچاره جوئی دفع این مظالم
میکردند درین اثنا اتفاقاً ملا صاحب ولی احمد معروف سنڈاکی ملا صاحب درین علاقه ورود نموده
در علاقه شامزی امر معروف شروع نمود مردمان اقوام گاه گاهی از مظالم عمله در پیش او شکوه وا
ویلا کردندی چونکه ملا صاحب مذکور در اعتقاد این مردمان جای استغاثه وامداد مقرر شد برای
سفارش یک شخص کاغذ خود بنزد والی ممدوح فرستاد چونکه والی ممدوح را تعدی عمله خود

معلوم بود لکن از ناموزونی اقوام هم بیخبر نبود لهذا سر دست بران کاغذ عمل نکرده بلکه فرمود بیت
رموز مملکت خویش خسروان دانند ؛ گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش بنابران حسد وغصه
ملا حسنا مذکور از حد زیاده گشته درمیان اقوام اصلاح واتفاق کرده به بغاوت والی الملک اماده ساختند وبقلعهٔ
نل حمله کرده افسران قلعه سردارخان وعهده داران را بکشت وخون وزد وکوب خارج کرده قلعه را در قبضه و
تصرف خود اوردند وعلاقهٔ نیک بی خیل را هم ترغیب داد که ازین محصلان ظالمان جان خود رها کنید
الغرض ملا حسنا مذکور از کار شیخی وصوفیت دست خود پاک شسته خود را مخاصم ومقابل والی ممدوح ساخت
ازینجا لشکر والی ممدوح بسرکردگی سید بادشاه کمبر بمقام قلعهٔ غجبه جمع شده جنگ شدید بر مقامات
باندی وننگولی کرده صواتیان را شکست دادند وروز سوئیم از بالای ننگولی جنگ خون ریز
شروع کرده اقوام مذکوره را هزیمت کرده فرار نموده ودر سبیل الشان تعاقب کرده لشکر دیر تا موضع
قلعه شانگواتی علاقه سیبوجنی رسیدند درانجا قرار کرده دهات مفتوحه را در تصرف خود آوردند
والی ممدوح را چون اتفاق وبغاوت صواتیان محکم معلوم شد تجدید لشکر کرده ولیعهد محمد شاه جهان
خان ومحمد صفدر خان را بالشکر باقیمانده در تائید لشکر سابقه راهی ساختند وچون در موضع شانگواتی
لشکر عظیم فراهم شد ارکین ریاست دیر یعنی ولیعهد محمد شاه جهان خان وسید بادشاه ومحمد
صفدر خان وخوانین باڑل وسمکوٹ وسند وسیدان وبرول وغیره علاقجات دسته های فوجیه را
مرتب کردند وازجانب مقابل لشکر شاه مزئی وخزیخیل وجنگی خیل وکوهستان وغیره علاقهای سرحدی
در موضع سنبٹ شاه میزی جمع شده بکمال جان فشانی قصد خون ریزی خود کردند وبتاریخ
چهاردهم شهر جمادی الثانی سنه ۱۳۳۲ یکهزار وسه صد وسی ودو هجری بوقت چاشت آویزش در

لشکر بظهور آمده جنگ خونریز و مقاتلهٔ طوفانی شروع کردند لشکر دیر بکمال شجاعت چون عقابان
صحرائی حملهای پی‌در‌پی کردند و باران توفنگها و ضربات شمشیر و سنان از سواران این لشکر بلا
تحاشا بگروه مخالف رسید لکن لشکر اقوام در ده سنبٹ در مورچها و خندقها جنگی ثابت قدمی کرده آن مقامات
لحدهای خود شمرده پشت نکردند و چند گهنٹه این بارش گولهای خونی از جانبین بر زمین ابدان هر دو
لشکر استقرار گرفت لکن از جانب لشکر دیر معتبران و سرگروهان محمد عزالله خان و محمد عظیم خان
باٹل و غیره جمعداران اعتباری و اعتمادی افتاده قتل شدند ازینجهت لشکر اقوام را جرأت زیاده
شده از خندقهای بیرون شدند و سرهای خود را بکفها گرفته پیش قدمی کردند و با لشکر دیر آویزش
مقابل و شمشیر بازی و نیزه بازی برپا کردند و در میان سنبٹ و خریڑی در مربع چهار میل چون روز
قیامت بر هر کسی آفتاب محرق نیزه وار گردید و سواران و پیادگان چون مورچگان گور بایکدیگر
آویختند و غوغای دار و گیر و کشمکش مقاتلین از زمین زیرین بچرخ برین رسید و از گروه
تماشائیان و نظاره کنان صدای الامان الامان بآسمان انجامید و روی دست و صحرا از مقتولین
و مجروحین پر گردید آخرالامر لشکر دیر بعد از زحمت کشی بسیار رو بفرار نهاده تا بقلعه شانگواٹی
رسیدند و کشتگان خود را در میدان جنگ ماندند و از جانب لشکر صواتیان هم از بعضی معتبران
چون برادر معصوم خان شامیزئی معروف دیری ملک و سردار خان فرزند شاه باز خان یا
بند خیل و امان جنکی خیل وغیره قتل شدند الغرض لشکر دیر در انجا دیگر طاقت مقابله ندید
پس کشتگان و زخمیان خود را که از میدان جنگ بیرون کرده بودند با خود برداشتند و براه
کوه بیاکند و دره نیک بیخیل بمقام ادنزئی شکست فاش رسیدند و همدرین روز جنگ منڈکور یکدسته

یکدسته فوج که در موضع بیکیب بیخیل در قلعه غم جهه مانده بود قوم نیک بی خیل را هم خبر شکست لشکر دیر رسید
بران قلعه حمله کرده و برادر سید بادشاه ملاجان را معه آن قلعه گیر بیرون کرده قلعه را از ایشان گرفتند آنها
کل علاقهای شامیزی و نیک بیخیل درین یکسرشی کرده خود مختاری بدست آوردند و لشکر والی ممدوح را
درین جنگ نقصان جانها و اموال و اسلحه و اسپان جنگی از حد زیاده رسید و ریاستش را کم زوری و ضعف
نمودار گردید مگر چونکه والی ممدوح بذات خود متوکل علی الله قائم مزاج صاحب حوصله کامله ست لهذا باین
شکست عظیم استقامت او بالکل خراب و متزلزل نشده پرورش ریاست خود را بدستور میکرد و در محافل
خود با همنشینا میفرمود که غم مدارید که این قسم بازیهای رنگارنگ برمن بسیار آمده بر چشم خود دیده و بر جان
خود کشیده ام این هم بگذرد باز کامیاب خواهیم شد البته اگر قدری شدید باشد مگر بزوال ریاست دیر
شدید نباشد و چونکه درین فوج کشی جنگهای پنجگانه شدیده بظهور آمده چنانچه از تحریر سابقه معلوم گردیده
لهذا جنگ های والی ممدوح با جنگهای بسی[30] عدد انجامیدند بعد ازین سی و یک[31] شروع خواهد شد

بادشاه کردن صواتیان [illegible] مقابل والی ممدوح

بیت ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ٭ کین راه که تو می روی بترکستان ست ٭
مگر در عرصه جهان رسم قدیم ست خصوصا نسل افغانان را شیوه موروثی ست که بانجام کار نظر ندارند
و برای دفع دشمن حالی هر قسم معالجه که در دل ایشان خطور کند بعمل آرند بنابران اقوام صواتیان که از شکست
دادن لشکر والی ممدوح فرصت یافتند و بمقامات خود مراجعت کردند گونه گونه تدابیر برای نجات از جبر
حکومت سابقه و از خوف انتقام آن والی شیرگیر بعمل می آوردند چنانچه این تدبیر را منتخب کردند که برای
مقابله والی ممدوح بر سر خود بادشاه بگیریم پس در موضع سهپتانه قریب وطن تینول یک خاندان سادات

که جد ایشان سید اکبر بادشاه در حدود یک هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری از دست غوث زمان مولانا عبد الغفور صاحب معروف اخوند صاحب سوات سیدو شریف برای پرورش حدود دین اسلام و انتظام احکام شرع شریف بادشاه کرده چند سال بر ملک سوات حکمرانی کرده بودند ؛ از نسل او درین ایام یک شخص دانا مدبر زمانه شناس سید عبد الجبار نام بود اقوام سواتیان شخص مذکور را ازانجا طلب کرده در سنه یک هزار و سیصد و سی و دو هجری او را در موضع باندئی نیک پیخیل پادشاه کرده بر حکمرانی او اتفاق کردند وقلعه کبل یا عجبه در نیک پیخیل در قلعه نال در شاه میزئی وغیره قلعها که از حکومت والی ممدوح مانده بودند حواله او کردند و عشور و محاصل ذراعتی ملک خود او را تسلیم کرده برای مقابله والی ممدوح پیش خیمه ساختند و رفته رفته بتدبیر جرگه و جنبه داری بعضی علاقهای جنوبی سوات را هم بدست آوردند و علاوه از قلعهای والی ممدوح قلعهای جدیده را اباد کردند مانند قلعه کری خزانه در شموزی و قلعه موساخیل وابا خیل و بابوزی و شموزی ؛ غرض اینکه شخص مذکور بحکمت عملی خود و امداد سنډاکی ملا صاحب هر دو کناره سوات را حکمران گردید و اکثر اراکین قومیه را بدلداری و دلاسه بدست گرفته همراز خود ساختند بودند و آهسته آهسته اسلحه و اسپان جنگی را فراهم میکرد تا مقابله والی با اقبال کنند مگر میان گلان صاحبان نبیرگان اخوند صاحب سیدو شریف که طاقت وافر و استعداد مت کاثر داشتند و خیال این ریاست در دل ایشان اول مصمم بود ازین بادشاه مصنوعی انحراف کرده اطاعت نکردند اقوام سواتیان از ایشان روگردانی کرده بموجب کُلُّ جَدِیْدٍ لَذِیْذٌ عبد الجبار را بر ایشان پسند کرده از موضع سیدو شریف بیرون شدند و در موضع دربار ادنزی علاقه والی ممدوح دیر بخانه کوچی رسیدند و عبد الجبار شاه را عرصه سوات خالی مانده دران شطرنج

تدابیر خود میکردند و والی ممدوح در ریاست خود منتظر وقت بود

جنگ [illegible] دوآب وسوال قلعه با [illegible] سید [illegible] باڑوه

سببش این بود که صفدر خان شیر بهادر والی ممدوح بوطن باجوڑ رفته خان شهر باجوڑ را برای جرگه و مشوره وسلام والی ممدوح می آورد سید احمد خان لشکر خود از قلعهٔ باڑوه و مونڈه بیرون کرده ایشانرا سد راه شده نگذاشتند لهذا لشکر خان شهر و قوم شموزي جنبهٔ والی ممدوح و فوج حسب اقلعهٔ کوٹکی فراهم شده بر موضع سوال قلعه قریب دوآب جنگ عظیم ساختند و لشکر سید احمد خان را شکست فاش داده و یک صد و چهل نفر مردگان و زخمیان و سی و نه راس اسپان زخمی و مرده شدند و اسلحه و اسپان فراوان از و گرفتند و لشکر از انجا متفرق شده خان شهر برای سلام و مشوره والی ممدوح بدار الخلافت دیر آمدند و درین نوبت دوستی و معاهده تابعداري خان شهر با ریاست دیر محکم که تا حال برقرار است والله اعلم ٭

بدگمانی والی ممدوح بر [illegible] زان [illegible] [illegible] [illegible] سن جیسنان

لطیفهٔ عجیبه در باب سخن چینی آورده اند که مالکی غلامی خوب صورت و درست اندام را در بازاري برای فروشی حاضر ساخت خریداري از وی پرسید که قیمتش بگو گفت هزار دینار خریدار گفت میخرم مگر عیبي هم دارد یا نه گفت هیچ عیب ندارد ببین خوبصورتی و درستی او را مگر سخن چین و نمام است ازینجهت میفروشم خریدار گفت اگر عیب دیگر ندارد این هم عیب نیست البته بقیمت مذکور خریدش و بکار و بار درون و بیرون فرمودش روزي زن خداوند خود را گفت خبر شده ام که خداوند ما خیال بانوی دیگر دارد مگر غمگین مباش که چنین عزیمت یاد دارم موي زیرین ریشش به استره تراش کن و بران بخوان البته مانند من غلام تو خواهد شد بعد از دو روز شوهرش را گفت که حق نان و نمک درمیان است

چون خداوند خود را ظاهر نمیانم نمک حرامی ست بانوی ما خیال محبت شخص دیگر دارد و عشقش چنان
مجبور کرده که بقتل شما اماده ساخته اگر باور نداری در وقت فراغت در خانه خود صورت خواب ظاهر کن
بانوی شما استره بدست برای بریدن گردن شما بیاید خواجه همانکرد که در وقت نیمروز سر بر تکیه نهاده
انغاس خوابیده شنوانیده بانوی بیعقل استره بدست برای تراشیدن موی زیر ذقن بر سر ایستاد
چون دست چپ بر ذقن نهاده و دست راست با استره قریب ساخت خواجهٔ شکار شده تمامی را
عین الیقین حاصل شد، برخاست و دست بانوی را گرفته استره ازو دستیاب کرده هرچند
که بانوی ساده لوح اعذار پیش کرد و حقیقت حال ظاهر ساخت مگر خواجه تسلیم نکرد و بهمان استره گر
دنش برید اقارب بانوی عزیزه خواجه را بقصاص کشته خانهٔ ایشان بتاراج غم خالی ماند این بود
اثر غلام بی عیب که سخن چنین بود همچنین سخن چینان مجلس والی ممدوح بدگمانی او بر شیر براد ر و
عم شریک و دولت شریک خود بدینجد رسانیدند که با نوابزاده محمد عالم زیب خان از ریاست
دیر شده بمقام شهر باجوړ رفتند و آل و عیال او بمقام خهل بخانکوچی بیرون شدند درین حالت
خارج
باز توجه مقدمات بر ریاست شده چنانچه در قرب اینواقعه بظهور آمد که حضرت[۳۴] سید اخونزاده
صاحب خهل که در واقعه زوال ریاست دیر از والی ممدوح کدورت دل یافته بود تا حال صفائی
آن نشده اتفاقا خان شهر باجوړ هم از والی ممدوح برای اغراض خود ناراض شده دشمن گردید
و سید احمد خان باړوه خود هر وقت برای دشمنی اماده بود و در علاقهٔ سند ظریف خان رباط
و خوانین رانړی و شهزادی و ملکان بارون و برغولی و ملک محی الدین کهنه ټیرو غیره با سید احمد خان
باتفاق جنبه داری کرده اعلان دشمنی کردند و لشکر عظیم جنډول و باجوړ را بر مقام شهزادی

وغیره علاقهٔ سند فراهم کردند و والی ممدوح سلمه نیز از وجه شدت بلوه از دار الخلافت بیرون نشده بر مقام
جوغانج و واڑی استقرار گرفته و شیر برادر محمد صفدر خان وغیره معتبران قدری دسته فوج محصوره آورد
بترضیه اقوام پاینده خیل و سلطان خیل کوشش کردند بعده فوجداری در لشکر نظامی خود برای مقابله دشمن
بعلاقهٔ میدان فرستاد و سید بادشاه کمپڑرا بالبعض فوج بجانب سند مقرر کرد تاکه ملکانان برغولی
و باروں که مخلصان قدیمی این ریاست هستند ناراضی خود بالای طاق نهاده طرفدار والی ممدوح شدند
ازینجهت در کشتی دشمن قدری سوراخ پیدا شده والی ممدوح بذات خود بموضع برغولی آمده درون
شدند چون برای آمد و رفت مورچه حیاسیر و مورچه برغولی راه عبور نبود از ان موجب بزور لشکر قلعه
کسڈرا را باد کرده براه کوه آمد و رفت جاری شد امداد یکدیگر کرده میتوانست بعد از ان همراه دشمن جنگ
عظیم درمیان شهزادی و برغولی برپای کوه اوڈیگرام نیم شب شده و دشمن را شکست فاش داد
در و شهزادی و کهنه ٹیر شدند و قلعهای رباط و رآنزی را در قبضه خود آوردند و یک جنگ عظیم همرو به
بموضع حیاسیری برابر واقع شده کشتگان و زخمیان از جانبین بتساوی رسانیدند اگرچه درین جنگ
شکست فاش دشمن نشده لکن چونکه درین نوبت هم خیال خام ایشان بسوی کامیابی بود الب
در صورت برابری هم شکست دل شده قلعهای شهزادی و کهنه ٹیر که در دست ایشان بود حواله
مالکان خود کرده بطرف جندول مراجعت کردند و قلعه کوٹکی را که هر وقت سد راه ایشان بود ارا
فتح و کشایش و خرابی و مسماری او کرده توپ قلعه شکن را برای مسماری این قلعه بپیش آوردند
لشکر خود را گرداگرد این قلعه حلقه کردند ازینجا لشکر والی ممدوح فاتح براه ملکنڈ دره بالا شده با لشکر
باجوڑ در موضع حصارک قریب مقام ولی همه روز جنگ شدید کردند و بوقت شب رسیدن هرد

هردو جانب کشتگان و زخمیان خود را باجازت یکدیگر از میدان جنگ برداشته متفرق شدند
مگر صفدر خان بایک دسته فوج شبا شب به قلعهٔ کوٹکی رسیده علی الصباح با خان شهر باجوڑ مشورهٔ
اتحاد و جرگهٔ دوستی کرده لشکر خود را از انجا متفرق کردند و قلعهای سندر اهم در قبضه آوردند و چونکه درین
فوج کشی سه جنگ عظیم واقع شد لهذا تعداد جنگهای والی ممدوح ۳۶ رسید کشمش انجا مید فقط
۳۷ ع
ابادی قلعه بالامبٹ و قلعهٔ چارکی و مرد کوڈیری قریب قلعهٔ کوٹکی اگرچه مزاج والی ممدوح همیشه اصلاح
با دشمنان و معافی از بدخواهان و ترضیهٔ حاسدان ست لکن چونکه بیت بگفتیم در باب احسان بسی
ولکن نه شرطست با هر کسی ؛ لهذا والی ممدوح را بیقین معلوم شد که خرابی ریاست من و رهبری دشمن
همیشه از دست قلعه داران علاقه سند بظهور می آید لازم ست که این راه را بکمال بندش مسدود کنم
و دندان بهادران علاقهٔ سند را برکنده کنم تا دشمن ریاست را موقعه نه دهد پس بحکم جزائی خود
و حضور ذات خود بر موضع بالامبٹ قلعه بهنگی شدید بالا بر مقام سخت و محکم بر کنار سند ا باد کرده
یکدسته فوج سپاهی چهار صد نفر با یک فوجدار دران متعین کردند و قلعهای قومیه علاقه سند را
در هر دو کناره تا موضع رباط مسمار و خراب کرده تا کسی را از قومیان خیال بغاوت و جنبه داری
دشمن در دل نیفتد و لشکر نظامی برای مقابلهٔ دشمن فارغ باشد و از فساد اندرونی
خبر شرع خاطر انبار شد ...... فوج کشی بر ملک صوات و فتح کردن قلعهٔ شوه و غیره مواضعات
از سید عبد الجبار شاه بادشاه صوات و اقوام صواتیان ؛ سابق ازین معلوم شده که غرض
اقوام صوات از بادشاه کردن سید عبد الجبار شاه مقابله کردن والی ممدوح بود ؛ اگرچه والی
فاتح برازی بی پروائی بر دوش انگنده در خواب خرگوش منتظر وقت می بود لکن خام خیالان

کوته اندیش کجا مهلت انتظار داده بادشاه مذکور بر دو کناره صوات را قابض و حکمران شده میان
گلان را از سید و شیر بیرون کرده به علاقه والی ممدوح متمکن و پناگزین و مدد خواهان
نشستند برین هم صبر نکرده علاقه ادنزی را که دروازه ریاست دیر ست بترغیب این قوم
کوته اندیش دست دراز کرده بر مقام شوه قلعه جنگی آباد نمودند و کل لشکر اقوام صوات را تا کوهستان
برین مقام فراهم کرده بیرغ مقابله بلند کردند و علانیه اظهار کردند که امروز یا فردا تالاش و سند
و غیره علاقهای ریاست دیر را بدست آرم و سید احمد خان خان بازه هم با او همراز و متفق شده
مسوده تسخیر ریاست دیر در دل پخته کردند ازینجهت والی فاتح بعد از انتظام قلعه بالامبٹ و دیگر
قلعهای حد جندول و باجوڑ فوج کشی بذات خود بر ملک صوات کرده بر مقام اوچ در مقابله
دشمن رخت اقامت انداختند فردا روز لشکر جرار خود نواز حد کتیاڑی تا مقام تند وڈاگ گرداگرد
قلعهٔ شوه و غیره خندقهای دشمن حلقه کردند و سالار جنگ محمد صفدر خان و میانگل صاحب گل شهزاده
که هر دو مصران جنگ و شیران محاربه بودند مانند شبانان گرداگرد گله فوج جنگی میگشتند
و اتواپ قلعه شکن را در پشته تند وڈاگ نصب کرده وقتاً فوقتاً شلکهای آتشی بار بر لشکر
دشمن میکردند روز اول لشکر دشمن را از مقابله میدان عاجز ساخته در قلعها محصور ساختند
و جویهای آب برایشان خشک کرده بشگن آوردند روز دویم جنگ شدید شروع کرده خواص و
عوام خانخیل و رانیزی و افسران فوج دولت برطانیه برای نظاره و تماشای این عظیم آمده بودند
و والی ممدوح و فاتح بذات باگروه خاصان خود که این مؤلف خیر خواه دولت هم درین جمع حاضر بود
نشسته از قرب میدان جنگ نظاره و ملاحظه بهادران جنگی خود می نمودند و تاخت یلغاری

وشمشیر کشی سواران وپیاده گان فوج جرار خود را بچشم خود وبذریعهٔ دوربین نیگریست تا آنکه چند
خندق ومورچهٔ سخت از لشکر دشمن بجنگ گرفتند وزخمیان ومقتولان فوج خود را مرہم وپٹی ودوجه
گور وکفن بدست خود میداد الغرض از فجر تا شام جنگ خونریز در میان آمد ولشکر دشمن ازین
مقابله ومقاتله نهایت بیتاب شده برای جنگ فردا طاقت نداشتند لهذا در تاریکی شب آهنگ گریز
گرده مانند دزدان خفیه فرار نمودند واکثر مقتولین خود را در خندقها وغله خوراک وغیره اشیأ را
در قلعهٔ گذاشته هردو قلعه را خالی گذاشتند فوج نظامی از گریز ایشان بوقت نیم شب اطلاع یافته
نقارهای فتح نواختند وبلده سُوه را آتش انداخته خاکستر گردانیدند وقلعهٔ نوساخته را صحیح وسالم
بدست آورده مژدگویان دوادو بحضور والی فاتح رسیده صدای ابتهاج بلند دادند که اِنّا فتحنا
لکَ فتحًا مبینًا ۱۳۰۰ھ جنگ لعل قلعه با سید احمد خان باڑوه وشکست فاش لشکرش
همدرین شب فتح قلعهٔ سُوه وشکست دشمن سید احمد خان باڑوه که بار بار دستار خجالت بسر میبرد
لکن گاهی عبرت نگرفت مسودهٔ خام در دل پخته که والی ممدوح با کل فوج خود مصروف جنگ صوات
هستند درین وقت نازک کامیابی خود کنم بنابران کل فوج خود فراهم کرده بر لعل قلعه میدان حمله ناگهانی
کردند فوجدار قلعهٔ خان کوتکی دران وقت خبر یافت که بهادران فوج یلغاری دشمن برچوبهای
قلعه دیوار آویزان بودند لکن دستهٔ قلعه گیر نهایت استقلال وحوصله خود بجا آورده تونفنگ اندازی
شروع کردند وشمشیرها کشیده دستهای ایشان را بریده بخندق قلعه انداختند ودروازهٔ قلعه را
کشاده بشمشیر وتفنگ جنگ قیامت نشان ومعرکهٔ خون ریز شروع نمودند لشکر دشمن از
گرفتن قلعهٔ محروم شده در موضع کوٹکی فراهم شدند وچون خبر این حمله بوالی ممدوح رسید ایشان از فتح

قلعه فارغ شده تدبیر پیش قدمی و تعاقب دشمن میکردند لکن بشنیدن این خبر دشمن پشت را بهم نصیب
گذاشتند بلکه سالار جنگ محمد صفدر خان با یکدسته فوج سواران در پس لشکر سید احمد خان تاخت
نمودند و بوقت عصر در انجا رسیده جنگ شدید بنا کردند خان باڑوه را معلوم شده که قلعه ها را هم فتح
نکردیم و طاقت مقابله تمام لشکر ندارم پس یکدفعه صلح را اختیار کرده ناکام بناچاری بجندول مراجعت کردند
و سالار جنگ معه سواران در مقام اذنری بحضور والی فاتح باز پس رسیدند

جنگ توتانو باندره با لشکر سید عبدالجبار شاه و [illegible] صواتیان و شکست لشکر [illegible] دیر

چونکه لشکر صواتیان از موضع شوه شکست خورده گریز کردند سید عبدالجبار شاه که بادشاه صواتیان بود
و ملا صاحب سنڈاکی که بانی اتفاق اقوام صواتیان بود هر دو در میان اقوام کوشش اتفاق جدید کرده
بجنگ و مقابله والی ممدوح اماده ساختند و در علاقه نیک بخیل جمع آوری خود بکمال استقلال مرتب کردند
لشکر والی ممدوح علاقه شموزی را در قبضه خود آورده قلعه ها را بچوکیات مستحکم داشته کل لشکر قومی
و نظامی براه دره بامبولی در علاقه نیک بخیل داخل شده بر موضع توتانو باندره استقرار کرده یک قلعه
جنگی را هم اباد کردند و والی ممدوح بذات خود قریب لشکرگاه در موضع سر بالا قرار گرفت مردمان آنجا از
قوم دلخک خیل که شاخی از سلطان خیل است با نواب صاحب کمال محبت و اخلاص میکردند و هر وقت
در خدمت آب و نان حاضر می بودند اقوام صواتیان ترتیب پخته کرده و لشکر از کل علاقه ها تا کوهستان
و کانړا و غوربند فراهم کرده هجوم عظیم ساختند و بادشاه خود سید عبدالجبار را که بعقیده مرزائیه قا
دیانیه متهم بلکه ملزم بود برسر ممبر توبه تائب کرده کل امور درونی و بیرونی را درست کرده در روز
جمعه ۱۳ جمادی الثانی ۱۳۳۴ در قرب و جوار موضع توتانو باندره جنگ عظیم برپا کردند لشکر در ابتدا

کمال بهادری کرده یازده خندق جنگی از لشکر دشمن بشمشیر بازی گرفتند لکن در آخر شکست خورده گریز نمودند نوابصاحب بذات خود درمیان راه استاده شمشیر کشیده فراریان لشکر خود را منع میکردند مگر لشکر شکست خورده هرگز ثابت قدمی نکردند و ملک سیدو کے ساکن کهنه ڈیرو خیلی از جمعداران و ملازمان وتیارخواران درین جنگ قتل شدند و نقصان اسلحه و اسپان جنگی هم از جانب والی ممدوح بسیار آمد و والی ممدوح بموضع اوچ مراجعت کرده لشکرش بمقامات ادنزی و شموزی متفرق شدند

ع۲۰ جنگ شموزی و شکست لشکر مخالف

بعد از جنگ مذکور توتانو بانڈه اقوام صواتیان تجاسر یافته بموضع شموزی حمله کردند مگر سید بادشاه کمبڑ با یکدسته فوج نظامی و لشکر قومی که درانجا موجود بودند با ایشان مقابله کرده ایشان را شکست داده واپس گریختند ؛

ع۲۱ آبادی قلعه شموزی بر مقام چونگی و قلعه مانیار و قلعه راموره و مراجعت والی ممدوح با لشکر خود بدار الخلافت دیر ؛

چونکه والی ممدوح بیقین معلوم کرده که اگر اقوام صواتیان درین غلبه برقرار بماند سرکشی و بغاوت ایشان زیاده گردد بنابران در موضع چکدره چند روز اقامت کرده میان گل صاحب که دران وقت دوست و مخلص او بود هر و عمل خود و طرفداری مردم موسی خیل و اباخیل بمقام سید و شریف رسید گویا که سرحد در کناره جنوبی صوات بموضع مانیار رسید والی ممدوح اولاً استحکام سرحدات خود کرده یک قلعه محکم بر مقام راموره سرحد ادنزی اباد نمودند و دیگر قلعه محکم را در علاقه شموزی بر مقام چونگی اباد ساختند چراکه قلعه قدیمه شموزی معروف بقلعه کٹ قبل ازین در حمله مجاهدین صوات به اتوایب فوج سرکاری برطانیه ویران شده مسمار افتاده بود سویم قلعه مانیار قریب ده نیکگرام این قلعه محض برای استحکام میانگل صاحب بود

چراکه والی ممدوح را تاحال ارادهٔ تسخیر کنارهٔ جنوبی صوات در دل نیامده البته با اقوام موساخیل
وا باخیل تعلقات دوستانهٔ نگاه میدارد

ع ۴۲ جنگ ... وشکست لشکر مخالف

چونکه میان گل صاحب بمقام سیدو شریف رسیده وقدری لشکر والی ممدوح را برای استحکام خود و حفاظت اقوام اباخیل و موساخیل درین علاقه دخل و استقرار داده بادشاه صوات در خطره شد که اگر این حراست و استقرار قومی گردد علی الدوام وطن مارا اندیشهٔ پایمالی باشد بنابران لشکر اقوام را فراهم کرده درمیان نیجیگرام و ماینیار جنگ شدید شروع کردند اگرچه اقوام صواتیان از حد زیاده غلبه آوردند لکن سواران دیر ثابت قدمی کرده چند کرت لشکر صوات رو بفرار نهادند وکشتگان وزخمیان ازجانبین بسیار شدند چنانچه نبیرهٔ بارون ملک وغیره ملازمان از لشکر دیر وخیلی از اباخیل و موسی خیل ازینجانب قتل شدند وازان جانب برادر سید عبدالجبار شاه مسمی شاهجهان میان زخمی شده وخیلی از صواتیان بقتل رسیدند وتا وقت عصر جنگ شدید شده بعد ازان لشکر جانبین متفرق شدند

ع ۴۳ حملهٔ دیگر شبانه بر لعل قلعه وشکست مخالف

چونکه سید احمد خان را آتش غصه وخیال دشمن هرگز سرد نمی شد وبوقت انتظار می نگریست و دشمن خانه را همین رد شن باشد پس درین ایام که والی ممدوح با کل لشکر خود در ملک صوات مقیم بودند وفوج مقامی لعل قلعهٔ راهم ازینجهت طلب کرده بود که البته حریف حیادار من را شکست دیروزه یاد باشد وآب تختهای مقتولین وخون زخمهای مجروحین لشکرش تاحال خشک شده نباشد پس قلعهٔ را خالی کرده فوجش را بمیدان جنگ صوات طلب کرده بود خان مذکور بموجب صاحب

الغرض مجنون یک دسته فوج جرار خود تیار کرده وبسیار خفیه حمله شبانه کرده بلانقاره وا علام بوقت
شب بکوه سرلڑه زیر شده در وقتیکه ملازمان قلعه که بقدر یک چوکی حسترا باقیمانده بودند در خواب
غفلت شاد بودند حمله سخت کردند و بدروازه قلعه رسیدند و بدیوارها اویزان شدند بلکه
بعضی چالاکان ایشان بر قلعه بالا شدند دزینوقت قلعه باشان خبر یافته توفنگها بلکه سنگها
وشمشیرها شروع کردند ویلغاریان باڑوه را مانند پرندگان شکار کرده شد از سر قلعه و دیوارهای
قلعه بزیر انداختند که کسی را مرغ روح از قفس بدن در هوا پرواز کرده وبعضی را در افتادن بر
زمین وبرخی نیم بسمل افتان وخیزان وخیلی صحیح وسالم رو بفرار نهادند قلعه باشان بعد از
یکساعت دروازه قلعه را کشاده در پس ایشان تعاقب کردند و درین حمله سخت بقدر
هفتاد نفر از لشکر سید احمد خان باڑوه گرداگرد قلعه و در میدان فرار مانده باقی لشکر بخالت
وهزیمت بجندول باز پس رفتند و والی ممدوح بعد از استحکام سرحدها وعلاقهای مفتوحه
چنانچه قلعه راموڑه را حواله سید محمود جان صاحبزاده صاحب خاص باشنده ده میان کلی
معروف صاحب زاده صاحب بگمیر کرده و قلعه شموزی جمعداران فوجی مقرر کرده و قلعه
باینددار را حراست لشکر قومی علاقه دسند مقرر کرده با لشکر باقیه بدار الخلافت دیر تشریف
آوردند ۱۳۲۴ع تغیر وتبدیل در فوج نظامی : چونکه والی ممدوح در جنگ توتانو
بانڈه علاقه نیک بیخیل بزدلی وبی همتی بعضے فوجیان خود واراکین قومیه بچشم خود مشاهده
کرده بود چراکه در میدان جنگ بر مقام بلند حاضر بود لهذا عهده داران فوج خود بفکر مصیب
خود تغیر وتبدیل داده چنانچه برخی از ایشان را بالکل معزول ساخته که بهیت بیک ناتراشیده

در مجلسی ؛ برنجند دلِ هوشمندان بسی ؛ وبعضی از عهده داری تنزل داده در مد ملازمت داخل ساختند وخیلی را از سواران به پیادگان یا برعکس آن کردند وبکمال تبصر وهوشیاری فوج خود را بآئین جدید مرتب کردند که عیوب سابقهٔ موجبهٔ شکست را بالکل رفع ودفع کردند ؛؛

۴۵ع فوج کشی برای صوات بسبب جنبه داری بیان آشنایان ... عبدالجبار شاه واقوام صواتیان

بتجربهٔ صحیحه معلوم شده که یکی از اسباب این والی ممدوح همین ست که از جانب او وفا و از جانب دیگر عهد شکنی و جفا شد

نظم مواقف برحسب حال اقبال ممدوح

ای منبع مروت و مردمی مدار وجود ‌‌— هر فتح باد همراه تو از گنبد کبود
بر هر طرف که کوکبهٔ لشکر رود — فتح وظفر رسد بتو از خالق ودود
از جاه واحتشام تو در عرصهٔ جهان — تا کست شکست رسد بر سر حسود
پیمان شکن مشو که بدنیا وآخرت — کس نیست که بدتر بود از ناقص العهود

سابقاً معلوم شده که اگرچه والی ممدوح را برای تسخیر ملک صوات وسرکوبی اقوام باغیه از فوج کشی ضرور بود مگر درین حالت مخصوصه محض برای امداد میان گل صاحب بود که باعث ایشان بر والی ممدوح از حد زیاده

بود مگر بعد از مراجعت لشکر عبدالجبار شاه واقوام صوات با میان گل صاحب سازش کرده تبه با بوزی او را داده بدشمنی والی ممدوح اتفاق کردند وبر علاقهٔ مفتوحهٔ شموزی همگروه لشکرکشی کردند از انجا والی ممدوح حکم فوج کشی کرده سالار جنگ محمد صفدر خان وولیعهد محمد شاهجهان خان وسردار محمد عالم زیب خان معه دیگر ارکین فوجیه وقومیه وفوج نظامی وقومی بر قلعه چونگی در علاقه شموزی کمپ فوجی انداختند ولشکر بادشاه صوات از اقوام وغیره با میان گلان صاحبان وبرادران

سید عبد الجبار شاه بکمال غرور و دعوه مقابله بر مقام تیرنگ از شموزی فراهم بودند غرض اینکه
هر دو لشکر رخ برخ وصف بصف در خندقها و مورچها بقدر یک ماه نشسته توفنگ اندازی و گوله باری
میکردند لکن چونکه طاقت شکست دادن یک دیگر ندیدند لهذا در سلخ شهر شعبان ۱۳۳۵ھ صلح میعادی
کرده لشکر بادشاه صوات ناکام از فتح شموزی محروم والبس شدند و لشکر دیر چونکه علی الدوام مانند
عقابان شکاری ایشانرا بغیر از گوشت خوری دشمن روزی دیگر نیست و بغیر از مژده فتح
و شکست دشمن صدای دیگر نمی پسندند لهذا درینجا بصلح کامیاب شدند و در وقت مراجعت
در میان راه فتح عظیم دست یاب خواهند کرد چنانکه اکنون دیگر خواهد شد

٤٦ جنگ گره یا نخو نبو دیری و شکست فاش جندول و تاراج لشکر سید احمد خان باڑوه

چونکه سید عبد الجبار شاه مرد مدبر بود و غرض صواتیان از بادشاهی او دفع و مقابله والی با اقبال بود
لهذا بادشاه مذکور برای این غرض گونه گونه حیل و تدابیر بکار میبرند چنانچه اولاً میانگل صاحب را
راضی کرده طرفدار خود ساخت دیگر اینکه سید احمد خان باڑوه را کارطوس و باروت و مال و زر
فرستاده که بر سر جندول مهیا باشد که لشکر والی ممدوح دو جاله باشد و بوجه این خطره و اندیشه
برای مقابله ما فارغ نباشد بنابران خان ساده لوح که همیشه نفر از سرکوبی در مقابله اینصاحب
اقبال چیزی دیگر نصیب او نشده بود درین نوبت کمال مغروری دستیاب کرده محمد عیسی خان
دارو ڑه را که برادر نوابصاحب ست و درین ایام همرکاب او بود برای جرگه اقوام پاینده خیل
و سلطان خیل فرستاده بود که در انجا جنبه داری حاصل کند و خود با لشکر جندول آمده گرداگرد قلعه
کوٹکی خندقها و مورچها ساخته که عنقریب قلعه کوٹکی را فتح کنم و برجان نیم بسمل خود چنان معتمد بود

که بر مقام غونبو ڈیری قریب گرڑه وقلعه کوٹکی قلعهٔ دیگر برای لشکر خود آباد کرده بود و اقبال این والی
فرح فال   در پیش این دریای مواج گاهی قرار نخورده درین اثنا لشکر قرین ظفر والی ممدوح
از ملک صوات از مصالحهٔ میعادی علاقهٔ اشموزی به قلعهٔ کوٹکی یازور بندر رسیده لشکر دشمن را شکار
دام خود دیدند پس یک دفعه بر ایشان حملهٔ بهادرانه کردند چند ساعت لشکر جندول جانهای خود را نثار کرده
مگر طاقت برداشت نداشتند ناچار رو بفرار نهادند سواران و پیادگان لشکر فاتح از پس ایشان
مانند عقابان گرسنه بر کبوتران پرواز کردند و در هر مورچه و هر مغاک مانند لاشهای بیجان بالیشان
معاملهٔ کشت و خون بکار بردند و سواران و پیادگان این لشکر شکست خورده را بر یک نمط بر سنانهائی
نیزها و پیکانهای شمشیرها مانند کباب بر سیخهای آهنی قطار کردند و قلعهٔ نوساختهٔ مقام قریب گرڑه را
هم در عین دوران جنگ فتح کرده در قبضه و تصرف خود آوردند و خیلی از کشتگان و زخمیان لشکر
سید احمد خان در میدان جنگ مانده شش صد توفنگ و غیره اسلحه و اسپان جنگی بلا تعداد در دست
لشکر فاتح بغنیمت رسیده غرض اینکه لشکر خان باڑوه را درین جنگ طاقت مقابلهٔ دیگر نمانده لهذا این
جنگ عظیم فتح موزون را مقدمه یا فاتحهٔ استفتاح تسخیر ریاست جندول گفتن بجاست پس لشکر فاتح بکمال
کامیابی و فتحیابی بدار الخلافت دیر مراجعت کردند و والی ممدوح از فوج منصور خود نهایت خوشنود شده برای خوشی و دلداری و خدمت شناسی ایشان از مسند خود بیرون شده با جهای خوشی یا
ستقلال ایشان فرستاده و با هر یک از عهده داران و افسران مصافحه و خیر مقدم کرده در ماه رمضان
در مستقر خود باطمینان نشسته مهمات ریاست را با نجام رسانیدند والله اعلم

نظم مؤلف در حسب حال اقبال والی ممدوح

ای گردش [illegible]	دیوار و سقف خانهٔ وی را خراب کن
خفاشش را [illegible]	بر چشم [illegible] آفتاب کن
یک [illegible]	از صدق دل [illegible] الجناب کن
دیگر مشو مقابل [illegible]	او را [illegible] خود را جواب کن
بی فائدست [illegible]	از ماجرا [illegible] خود را [illegible] کن
انصاف را [illegible]	از من همین دعا [illegible] مستجاب کن

اگرچه کارخانه امورات جهان بتقدیر خالق منان جاری ست لکن در عالم اسباب هر چیزی را علتی و هر امری را سببی مقرر کرده ست که متابعت آن موجب کامیابی و مخالفت آن سبب محرومی باشد سعدی شیرازی رحمة الله علیه فرموده ست بیت رزق هر چند بی گمان برسد ؛ لیک شرط ست جستن از درها ؛ ورچه کس بی اجل نخواهد مرد ؛ تو مرو در دهان اژدرها ؛ لهذا یکی از اسباب تسخیر ریاست جندول همین شمرده میشود که عمراخان جندول که در سنه ۱۳۱۲ هجری از پیش فوج سرکار برطانیه در فوج کشی چترال جلاوطن شده بسلطنت کابل رسیده در انجا وفات یافته بود فرزندان او که عمزادگان والی ممدوح ما هم دران بودند و رشتهٔ خویشی هم درمیان رفته بود با والی ممدوح خفیه مراسلت از عرصه دراز میداشتند حتی که فرزند کلان این خان مرحوم مسمی عبد المتین خان که مرد دانا و هوشیار و تجربه کارست بدار الخلافت دیر بملاقات حضور والی ممدوح رسیده رشتهٔ متابعت و انقیاد در گردن انداخت والی ممدوح او را چند مدت در جنب خود قرار داده بعد ازان

از جانب خود در ملک میدان بر لعل قلعه افسر کرده با برادرانش دران قلعه متمکن فرمودند
و فوج درونی قلعهٔ مذکوره زیر کمان کرده و برای گذاره معاش او علاوه از چند کرت انعامی نقدی
و جنسی که تا بیست هزار میرسد غله و جاگیر یک علاقهٔ مستقله مقرر فرمودش خان مذکور که وارث اصلی
ریاست جندول بود و زیر سایهٔ این والی فرخ فال هم آمده و خیلی از نمک خواران و تعلقداران قدیمی
والد او در ملک جندول مانده بودند که از سید احمد خان باڑوه بجان تنگی رسیده بزوال ریاست او مسند
نشینی عبدالمتین خان منتظر بودند و در علاقهٔ باجوڑ از ماموند و سلارزی وغیره علاقها هم
دوستان قدیمی پدری داشت و در ملک مهمند کلان هم در وقت آمدن کابل چند مده بود
باش کرده معتبران آن وطن را برای امداد خود آماده ساخته بودند و سبب اصلی همین بود که
لشکر سید احمد خان باڑوه بسبب شکست جنگ سابقه که او را فاتحهٔ تسخیر جندول نوشته ایم
بالکل ضعیف شده طاقت نداشتند بنابران عبدالمتین خان مذکور اولاً کوشش خفیه در
بعد ازان در ابتدای شهر شوال سنه ۱۳۳۵ هجری در علاقهٔ ماموند داخل شده تدبیر حملهٔ جندول میکردند
از ینطرف سید احمد خان باڑوه هم بدظن شده حفاظت و حراست قلعهای جندول اهتمام زیاده
کرده و فرزندان خود را برای دفعیهٔ تدابیر عبدالمتین خان کابلی و پیدا کردن جنبهٔ خود در اقوام فرستاده
الغرض شب پنجشنبه دوازدهم شوال سنه ۱۳۳۵ هجری عبدالمتین خان کابلی با دو صد نفر ملازمان خاص
و قدری از امدادیان علاقهٔ بابوقره ازان علاقه یلغاری کرده بر قلعهٔ طور تاخت نمودند اگرچه
فرزند و برزادهٔ سید احمد خان باڑوه هم درانجا بوجه بدگمانی و حفاظت این قلعه موجود بودند
و در میان راه هم با یلغاریان عبدالمتین خان قدری تفنگ اندازی کرده جنگ خفیف کردند

و در وقت رسیدن قلعه ها بدروازهٔ قلعه استاده جنگ شروع نمودند چنانچه یکی از خانزادگان گمبیر معه چند نفر از ملازمان در پیش دروازه کشته و زخمی شدند مگر آخر الامر سیّد عبد الخالق خان که از عمّوزادگان عبد المتین خان بود و حاکم این قلعه بود بوعدهٔ خود که با عبد المتین خان کرده بود وفا نموده عبد المتین خان کابلی با لشکرش درون قلعه کردند و امداد سید احمد خان را زد و کوب کرده اسلحه موجوده از ایشان گرفته از قلعه بدر راندند و همدران وقت روئداد حمله و گرفتن قلعه طور را تحریر کرده بحضور والی ممدوح شبا شب فرستادند و امداد لشکر برای استحکام این قلعه نه فقط بلکه برای تسخیر کل جندول از والی ممدوح طلب کردند و سید احمد خان باڑوه هم بشنیدن این خبر عم اثر طلب لشکر از باجوڑ وغیره مقامات کردند و خوانین جار و خار را با لشکر ایشان در قلعه منڈه داخل کردند و بذات خود در هر قلعه تجویز مقابله و تیاری سامان جنگ بشتابی نمود مگر چون آب دریا از سر بالا شود پای محکم کردن چه فائده دهد ازینجانب فوج والی ممدوح با کل افسران و مدبران رسیده بر قلعه طور و حوالی آن جمعیت کردند چونکه طاقت سید احمد خان در جنگ اول و شکست محاربهٔ قلعهٔ کرڑه هم سلب شده و عبد المتین خان کابلی هم شمشیر کشیده بر سر خود استاده دید و طاقت خداداد والی ممدوح را خود بارها مشاهده کرده بود بنا بران خان باڑوه عاقبت اندیشی بکار برده که بلا فائده چرا کشت و خون میکنم و جان خود را بعد از بیعزتی در بدر میکنم بهتر همین باشد که قلعها را حوالهٔ والی فاتح نمایم پس بقدر یک هفته این کشمکش جاری بود چنانچه بر موضع معیار یک جنگ خفیف در میان آمد روز هشتم مورخهٔ ۱۹ شهر شوال سنه ۱۳۳۵ قلعهای باڑوه و صدبر کلی و گمبیر و جنگی و عریف و سینزو و قلعه مونڈه را حواله لشکر و افسران والی فاتح دیر کردند

و کل ریاست جندول را صحیح و سالم نذر زیب التفات حضرت اقبال نمودند و مستورات و عیال خود را در موضع
معیار پناه گزین نشانده و بذات خود با فرزندان خورد ساله بحضور والی ممدوح بدار الخلافت دیر
حاضر شدند مگر دو فرزندان کلانش یعنی یوسف خان و ایوب خان جلا وطن شده باستغاثه
و استمداد در علاقهای باجوڑ رفتند و صدای این فتح بی نظیر و تسخیر ریاست عظیم معه
فتوحات بسیار و غنائم بی شمار اسلحه و اسپان فراوان که نصیب اینوالی ممدوح و فاتح شده
به اطراف مفارقه و اوطان بعیده رسیده اہل زمان و تهنیت گویان نعرهای مبارک باد و کاغذات
و مراسلات پیدرپی میرسانند و بغیر از فقرات موزونه طوبی و تحسین و آفرین گوش گذار نمیگردند
بنابران سرکار برطانیه هم از جانب خود اسسٹنٹ دیر خان بهادر محمد یار خان را با عطیه پنجاه هزار
روپیه برای مبارکبادی فتح ریاست جندول بدار الخلافت دیر فرستاد و یک جلسه عام
و محفل خوش انتظام در انجا منعقد فرموده همه اہل زمان را خطاب باصواب نواب محمد اورنگزیب
صاحب والی ریاست دیر و صوات و جندول مطبوع قلوب و پسند خواطر گردید

تقسیم ریاست جندول و حواله کردن تعلقات آن بعد از فتح و تسخیر — ع ۴۱

اگر چه بلحاظ استحقاق اصلی و دوستی موجوده والی ممدوح و کوشش تسخیر ریاست جندول
گمان غالب بلکه یقین خواص و عام چنین بود که قلعه باڑوه یا مونڈه حواله عبد المتین خان
کابلی کرده خواهد شد لکن چونکه والی فاتح در زمانه سابقه از خوانین جندول خصوصاً عمرا خان
کابلی والد عبد المتین خان که در وقت خود حکمران مستقل ریاست جندول و دیگر علاقهای
وافره بود وعده خلافیها و بی وفائیها دیده چنانچه در منزل اول تحریر شده که ریاست دیر را

در لباس دوستی قبضه کرده و مستحقانی که باوی هم کاسه و هم کاب بودند ایشانرا بالکل محروم و در
بدر ساختند و سر دست اعتماد کلی والی ممدوح هم بعبد المتین خان حاصل شده بود لهذا تقسیم حالی
جندول بمقتضای حال و مصلحت وقت چنان صورت پذیرفت که هر دو قلعهٔ معتبرهٔ جندول یعنی
باڑوه و مونڈه رابرای مخصوص ساخته قلعهٔ مونڈه را با قلعهٔ کوٹکی که دروازهٔ ریاست جندول ست
حوالهٔ فرزند دویم خود سردار محمد عالم زیب خان کردند و قلعهٔ باڑوه را حوالهٔ ملک شاگی که معتمد علیه
اراکین فوجیه ست کردند و قلعهٔ طور را بخانان موجودهٔ طور یعنی عبد الخالق خان و محمد عالم خان
پسران عبد الغنی خان ست خیل حواله نمودند چراکه کلید ریاست جندول باشارهٔ و تسلیم
ایشان کار افتتاح شروع نموده و قلعهٔ کنبیر را بمستحق قدیم شاه محمد خان که بعهدهٔ صوبداری
زیر سایهٔ والی ممدوح عصره گذرانیده بود سپرده شد و قلعهٔ شاهی سید احمد خان را مقرر فرموده
که مسکن قدیمی و دفتر اصلی او بود و باقی قلعجات و دهایعنی کرچ کوٹو و وداً متل و سکینئی
و چاوده به عبد المتین خان کابلی و برادرانش عطا فرمودند اگرچه عبد المتین خان برین
معامله از حد زیاده دل تنگ و ناراض بود مگر از وجه ضرورت چار و ناچار تسلیم کرده بوقت فرصت
نگران می بودند باقی واقعات و حوادثات این فروگذاشته شد تا بملالت نیانجامد

ع ۴۹ معزولی میاں‌گل عبد الجبار شاه بادشاه سوات و خارج کردن وی را از سوات

اگرچه معزولی این بادشاه بجنگ ظاهری ایزوالی ممدوح نبود لکن چونکه او را مردمان و اقوام
سوات برای مقابلهٔ او فاتح کرده و بادشاه کرده بود و این مرد فریفتهٔ شدهٔ اقوام بی و فا هم
نفس خود در حریف و مقابل والی ممدوح می شمرد و هر جا و همه حال دعوهٔ همسری و صدای برابری

اومی نمودند لهذا معزولی او از نتائج اقبال آن فرخنده فال شمرده شده درج فتوحات اقبالیه او

گردید ومعزولی او را دو سبب بود ظاهری و باطنی ظاهری اینکه این شخص در ایام حکمرانی خود

هیچ ذریعه از ذرائع هیبت و حشمت حاصل نکرده و چیزی از اسلحه و لشکر سواران و پیاده دستیاب

نکرده که موجب سرکوبی و گوشمالی مخالف گردیدی بلکه بمثل سائل بلا قدرت نشسته در وقت رسیدن

فصل محاصل عشور و ذکاتها فراهم کردی و بعضی بطور انعام یا تنخواه با قوام تقسیم کردی و بعضے

برای ضروریات خود و برادران خود ذخیره کردی پس اگر قومی یا شخصی مثلاً از وخلاف ورزی کردے

طاقت سرزنش او نداشتی پس چونکه حکومت و امارت بلا هیبت و حشمت باقی نماند لهذا این

حکومت مسخرهٔ خواص و عوام گردید وسبب باطنی اینکه این شخص اگرچه بحثیت خود عاقل و تجربه

بود وحتی الامکان دلداری خواص و عوام هنر و فکر خود میکردی لیکن در اصل از عرصهٔ دراز از

مریدان ومعتقدان غلام احمد قادیانی بود که دعوهٔ نبوت مستقله و رسالت جداگانه برملا کرده

وتصانیف و رسائل وی تا حال ازین احوال مملو و مشحون اند و علماء هندوستان و پنجاب

و پشاور و حوالی آن برین شخص و معتقدین وی حکم کفر و الحاد کرده و بارها فتوهای تقریری

و تحریری و کتب و رسائل درین باب شائع شده چنانچه یک کتاب مسمی محمد اورنگزیبیه در

رد فرقهٔ قادیانیه از تصانیف این فقیر هم بامر همایون این والی میمون تصنیف شده مطبوع گردید

اگرچه بادشاه مذکور برای مصلحت وقت این عقیده را مخفی میداشت لکن بموجب

كُلُّ اِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيْهِ ندیمان و همنشینان وی ازین عقیده آگاه شدند

و به علماء صوات این امر هویدا گردید خصوصاً ملا صاحب سنڈاکی را که بانی مبانی خلافت وی بود

این راز خفیه اظهر من الشمس گردید وچند بار باوی در مجالس و محافل تردید این عقیده باطله کرده بلکه بارها اورا بر منابر بالا کرده توبهٔ لفظی ظاهری ازین عقیدهٔ سخت کشیده لکن باز بهمان مسلک بود چنانچه تجربه مکرره معلوم گردیده که معتقد این عقیده گاهی رجوع بعقیدهٔ صحیحهٔ اهل سنت وجماعت نمیکنند اگرچه بعد قتل رسد چنانچه صاحب زاده عبد اللطیف وتلمیذش ملا عبد الرحمان که از دست امیر مرحوم امیر عبد الرحمن خان ضیاء الملة والدین افغانستان بعد از مباحثهٔ دراز والزام علماء اسلام ایشان را وفتوی اوشان بر قتل ایشان بحکم شرع شریف محمدی قتل شده در میدان عام دار السلطنت کابل رجم شدند وازین عقیدهٔ فاسده توبه ورجوع نکردند بنابران ملا صاحب مذکور تجویز خفیه معزولی او شروع نموده اقوام از و برخلاف کرده حتی که بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده سنه ۱۳۱۱ هجری اورا رخصت داده معزول ساختند و با ملازمان خاص و برادران خود خارج کرده بوطن اصلی خود ستانه قریب تینول مراجعت کردند والله اعلم

ع ۵۰ بادشاه کردن اقوام سوات میان گل صاحب شاهزاده نبیره اخوند صاحب سید و شریف

چونکه دشمنی اقوام سوات با والی ممدوح نظیر گرفتن دم شیر بود که نه طاقت مقابله او داشتند ونه تاب رها کردن لهذا برای مقابله او تدابیر دفعیه بکار می برند چنانکه سابقاً تحریر شده که بادشاهی سید عبد الجبار شاه ستهانوی برای این مطلوب بود چون اقبال و بااقبال همایون والی ممدوح برابری نکرد چنانچه در شکستهای سابقهٔ معلوم وانجام اول بمعزولی رسید لهذا تدبیر دیگر پیش کردند وآن این ست که میان گل صاحب گل شاهزاده نبیرهٔ اخوند صاحب سید و شریف که مرد شجاع بهادر جنگ آزموده صاحب وقار واقتدار بود وقبل ازین

هم خیال بادشاهی ملک صوات در دل داشت بعد از معزولی بادشاه مذکور را قوام صوات خفیه
و علانیه باو متوجه که الحال وقت شماست توقف مدارید و بادشاهی صوات را بدست آرید
لهذا میان گل صاحب ازینجهت که بادشاهی دنیا با اضرار بسیار تکالیف بیشمار کشتن جان
باوقار باشند لکن معشوقه بی نظیر ست همه حوادث سابقه و اضرار لاحقه پس پشت انداخت
و احسانات و امدادهای والی ممدوح را فراموش کرده بدست یابی بادشاهی صوات توجه
نمود و بتاریخ پانزدهم ذوالحجه سنه ۱۳۳۵ در موضع خریړی علاقهٔ شامزی باجتماع اقوام و
حضور علمائ آنجا و باعتنی سنډاکی ملا صاحب دستار بادشاهی بر سر نهاده بادشاه اقوام صوات
گردید و قلعهای صوات را در تصرف خود آورده ملازمان و چوکیهای خود بران نصب
فرمود و هردو کنارهٔ صوات را که از حکومت والی ممدوح دیر بیرون بودند در حکومت خود
آورده والی ممدوح را اعلان مقابله داده و صدای احتجاج بلند کرد والله اعلم بالصواب

علا واقعات [illegible] جندول و [illegible] یوسف [illegible] خان کابلی و حمله باجوړ

و سلامی شدن یوسف خان فرزند کلان سید احمد خان باړوه والی ممدوح دیر را
در موضع قلعهٔ شهی برقرار بامر والی ریاست نشسته لکن خلف کلان او محمد یوسف خان
که ولیعهد ریاست جندول بود بغرور جوانی انقیاد نمیکرد بلکه در اقوام باجوړ و مهمند دربدر گردیده
منت وزاری اغاز نمود که بامن لشکرکشی کنید که خانی پدر خود و ریاست ملک جندول را
بازگیرم . بنابران بعضی اقوام را بمنت وزاری یا دوستی قدیمی و بعضی را بطمع مالی زر اماده
کرده اقوام ماموند و سالارزی و چارمنگ و خوانین خار و ناوگی بلکه بعضی از مهمندان کلان را

برای مقابله والی ممدوح تیار ساختند و نیز بعضے از مصنوفان آن نواحی یعنی ملا صاحب باڑہ وغیرہ زاہدان مشہورہ راہم درین باب ہمراہ خود کردہ مردمان را ترغیب میدادند کہ یکدل و یکجہت شوید و غیرت اخوت و قومیت را در دل آرید چراکہ نواب یوسف زی ملک ترکلانی را چہ وجہ میگیرند بلکہ والی ممدوح را ہم کاغذات از جانب خود فرستادہ کہ دفتر و املاک دیگر انرا بوجہ حرام چرا گیرید واین خیال را دردل نیاوردند کہ تواریخ افاغنہ از آغاز تا انجام بچہ گواہی میدہند واین اوطان را بغلبہ وجنگہائے فراوان از کدام اقوام گرفتہ اند والحال خوانین خار و ناوگی وغیرہ خوانین وملکان خورد و کلان درمیانہ خود ہا چہ طور بی رحمیہا و بی انصافیہا بکار میبرند پس بموجب آیۃ کریمہ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ ہمہ را فراموش کردہ بتاریخ دوازدہم شہر محرم الحرام ۱۳۳۶ ہجری لشکر کل اقوام مذکورہ باجوڑ بر ملک جندول عروج کردہ در قلعہ طور بمشورہ عبدالخالق خان داخل گردیدند از ینجانب فوج ہمایونی بسرکردگی سالار جنگ محمد صفدر خان و ولی عہد محمد شاہ جہان خان ودیگر اراکین قومی و نظامی بملک جندول داخل شد در قلعہای مقبوضہ خود قیام گرفتند واز جانب جندول بآئین سردار محمد عالم زیب خان صاحب کہ گورنر ملک جندول بود از قلعہ مونڈہ بکمال مردانگی بیرغ مقابلہ بلند کردہ اعلان دندان شکنی دشمن نمودند البتہ درمیان ہردو لشکر جنگہا شروع شدہ درحوالی قلعہ طور ودیگر مقامات جندول مقابلات بظہور آید و در ہر نوبت فتح و نصرت بنام این والی با اقبال میگردید و شکست وانہزام بدستور سابقہ نصیب دشمن می باشد

ع ۵۲ فرار نمودن عبدالمتین خان کابلی از نواب صاحب ممدوح وشامل شدن بالشکر دشمن

قبل ازین معلوم شدہ کہ عبدالمتین خان کابلی بتقسیم جندول بوجہ استحقاق اصلی کوشش

حال خود ناراض بود و بانتظار وقت فرصت خود دار الخلافت دیر نشسته بود چونکه کوشش
سابقه او بهر هی اقبال والی همایون فال در فتح جندول کارگر شده بود البته امید او هم قوي بود
که هر وقت که من از سایهٔ این والی ریاست جدا شدم البته ملک جندول را که ملک موروثی
من ست بدست خواهم آورد بنابران درین حالت دوران مقدمه واجتماع هر دو لشکر شبانه
روپوش خفیه از دار الخلافت دیر روبفرار نهاده وارد ملک جندول شده داخل قلعه طور گردید
لشکر باجوڑ را بشامل شدن عبد المتین خان امید کامیابي خود قوي تر گردید ؛ مگر دشمن چه
کند چو مهربان باشد دوست ؛ درین حالت هم هر چند مقابلات که درمیان می آمد نتائج
فتح که موروثی والی ریاست دیر بود از دفتر مملکت او بجانب دیگر منحرف نمیشد ونظم موزون
مؤلف که در حسب حال این والی فاتح گفته شده بود هر وقت بمنصهٔ ظهور جلوه گر میگردید

نظم	ظفر در سفر فتح در جنگ او	دمادم شود زیب اورنگ او
	درخشید بر طالعش از جبین	که نصر من الله وفتح قریب
	عدو گر کند سد اسکندری	هم از تیغ قهرش خورد ابتری

ع ۵۲ [illegible] سلامی شدن یوسف خان ولیعهد [illegible] را درعین دوران جنگ
چونکه محمد یوسف خان که باعث اصلي این لشکرکشی کلان بود عبد المتین خان در
کمال لشکر خود دید که مستحق و تشنهٔ خون هر مدعی ریاست جندول بود ودرین حالت هم مژده
فتوحات جنگی را از فوج همایون والی فاتح جدا ندید دردل عاقبت اندیش خود تصور پخته
کرد که اولاً فتح جندول مشکل است وبتقدیر فرض محال این فتح ناممکن اگر نصیب باشد

وپس عبدالمتین خان کابلی که مجنون وار سر بکف برای دست یابی منصب خود میگرد دمرا کجا بر قرار میگذارد وپس بهتر همین باشد که زیر سایهٔ این همای میمون آیم بنابران کمر بند اطاعت وانقیاد بر کمر تسلیم بسته از میانهٔ لشکر مقابل با دستهٔ ملازمان خود واسلحهٔ موجوده واسپان جنگی بیرون آمده دست تسلیم بر جبین نیاز نهاده برملا گفت مصرع بنده را فرمان نباشد هرچه فرمائی برآنم ؛ برین شکست ناامید پشت لشکر دشمن شکسته شده صلح وفرار را غنیمت شمرده بمنت وزاری مصالحت میعادی درمیان نهاده بمقامات خود متفرق شدند ولشکر دائم الظفر والی فاتح دیر بمقامات وقلعهای خود ودار الخلافت دیر بکمال کامیابی وسرخروئی مراجعت نمودند

ع ۵۳ جنگ دیگر جندول وصوات با عبدالمتین خان کابلی ومیاگل سنا بادشاه صوات وفتح نمایان دیر بهر دو جانبین وگرفتاری عبدالمتین خان با برادران وشکست فاش بادشاه صوات بر قلعهٔ شوه ادنزی

نظم مؤلف برحسب حال موجوده ومدح ممدوح همایون خود

هزار محفل خوبان شود به پیش خجل
چو وقت طوبت گلشن نگار من آید

ستارگان که بشب انجمن بیارایند
کجا روند که خورشید سار من آید

هزار رستم ورؤین تنان پیل دمان
چو رو بنهند چو آن شهسوار من آید

اگر هزبر ستمگر بخون خوری برخاست
بزیر خنجر میر شکار من آید

چه فیل بند واسد گیر هست منعم ما
که در گرفتن شیران خیار من آید

زمانه آفر طالع نهاده برسر او
شود به تیغ قضا این زمان بریده سرش
خورد بدیده سر ناوک قضا و قدر
چه باک گر بحسد آید این جهان یکسر
زغصه دست مخای ای حسود کوته بین
بگو که هست خدا یاور آن همایون را

بفخر و ناز ازان گلعذار من آید
کسیکه دررهٔ انکار یار من آید
چو یک نظر بسدی در بهار من آید
چو خالق همه در انتصار من آید
که هیچ رخنه زدستت به کار من آید
بعکس کار خدائی چه کار من آید

چنانکه قبل ازین معلوم شده که فتوحات و کامیابی این والی همایون غالباً در صورتی باشد که مردمان اقوام و متعلقین نمک حرام در پس خرابی او کوشش نمایند همین نسق این فتح نمایان و تسخیر مکر چندول و گرفتاری عبدالمتین خان کابلی و برادرانش و شکست میانگل صاحب بادشاه صوات بدین صورت بود که جناب والی ممدوح بالقابه درین ایام زینت بخش و مقیم لعل قلعه سیدان بود و هردو نوابزادگان نور چشمان خود یعنی ولیعهد محمد شاهجهان خان و سردار محمد عالمزیب خان و دیگر اراکین فوجی و ملکی دولت خداداد دیر حاضر حضور موفور السرور بود و گاهی بسیر و شکار و وقتی به اصلاح مهمات رعایت خود کوشان می بودند درین هنگام از ملک صوات مراسلات پی در پی میرسیدند که وقت فرصت نیست باید که والی همایون افواج منصورهٔ خود را بسرحدات این نواحی فرستاده ما مطیعان حکم قدیم سرهای خود را پیش انداخته حمله بقلعه جات دشمن مقدم کنیم لکن چونکه والی ممدوح مرد عاقبت اندیش و حوصله

خود را بجا آورده قاصدان بشارت نما را بنرمی رخصت کرده علیحده با چند نفر خاصان خود
مشوره کرده که اولا کار جندول را صفائی مناسبست که خشخشهٔ عبد المتین خان که طماع استحقاق
این ریاست ست با دیگر دشمنان از میان دور شود که در وقت لشکر کشی صوات
خار دامنگیر نشود لطیفهٔ غیبیه بتناسب خار دامنگیر معلوم هر خاص و عام ست که مشاعره
و سخن سنجی را درمیان سلاطین اسلام خصوصًا خاندان تیموریه دهلی قدری و وقاری
و وقعتی بود خصوصا نواب زیب النّساء بیگم که حافظه و عالمه و شاعره در القاب او
یادگار اهل جهان ست وقتی پدرش عالمگیر ازوی ناراض شده از محفل خود جداگانه در
دروهٔ از بستان سرای خود بطور نظربندی سزاوار نشانده بودش اتفاقا علی الصباح
بادشاه جهان پناه برای تفرج و تفریح با وزیر اعظم خود بدروازهٔ آن باغ درون می شد
گلبن خار دار گلاب که موافق عادت بر دروازهٔ آن باغ استاده بود دامنش را از
پشت گرفته از رفتن معطل نمود بادشاه مذکور بتناسب حال این مصرعهٔ موزون بر زبان
راند مصرعه [illegible] گرفته دامن خاری ✢ خاتون فرزانه که بنظارهٔ والد بزرگوار خود
نشسته بوده مینگریست این مصرعه را شنیده بالبداهه برای اتمام گفت مصرعه
ندا ز بلبلان آمد که در دامست مگذاری ✢ بادشاه معنی شناس از استماع این مصرعه
ایجاز از حد زیاده مسرور و محفوظ گشته از جرم او درگذر نموده بقرار سابقه شاملهٔ محفل خود
ساختش بنابران نواب صاحب ممدوح بعد از مشورهٔ خفیه فرامین موکده در پس سرکردهگان
لشکر نظامی خود فرستاده که بروز جمعه مورخه ۲۲ جمادی الاول ۳۶ ۱۳ھ جملهٔ افواج قاهره بر ملک جندول

حمله یلغاری کنند تا بر موضع جنگی و بلوچه گرداگرد قلعه طور که درین ایام مستقر و ملجای عبدالمتین خان کابلی و غیره دشمنان اینجانب ست قلعهای مورچه بندی و خندقهای جنگی ساخته باشند و قلعه طور را بجنگ و قید فتح کنید تا بنیاد دشمنان از میان دور شود سرکردگان چابک رکاب با دستههای افواج فتحیاب بر تاریخ معینه بغایت شتابی بر ملک جندول یلغار ناگهانی نموده بر مقامات مقرره مورچه بندی ساخته و قلعهها را شروع نموده در تسخیر قلعه دشمن تدابیر بکار بردند عبدالمتین خان کابلی بعد از استحکام قلعه طور و دیگر مقامات از اقوام باجوڑ و مهمند استمداد لشکر خواسته برای مقابله والی فاتح آماده ساختند و هر دو لشکر تشنه خون یکدیگر در مورچهای متقابله افتادند و نوبت بنوبت تونگ زنی میکردند و گاه گاهی جنگ میدانی هم میکردندی والله اعلم بالصواب

لشکر کشی میان گل صاحب پادشاه

چون میان گل صاحب بادشاه صوات از مقابله عبدالمتین خان کابلی و لشکر کشی باجوڑ واقف گردید عبدالمتین خان و غیره خوانین باجوڑ مراسلات و پیغامهای زبانی او را تحریص کامل داده که این وقت کامیابی ست بنابران لشکر کشی کرده در علاقه اذنری بر جانب شرقی اوچ غربی بنیاد قلعه جنگی نهادند و با عبدالمتین خان مراسلات جاری داشته که بریک روز جنگ کنیم تا بنیاد والی ریاست دیر از بیخ بر کنیم چرا که وقتیکه ما و شما متفق باشیم نواب بیچاره را چه یارا که با ما مقابله کند مانند سهراب پسر رستم زابلی که در مقابله دیگر پهلوانان میگفت بیت چو رستم پدر باشد و من پسر ÷ بگیتی نماند دیگر تاجور ÷

وناظرین تماشه بین هم این کلمات را برزبان میراندند که میان گل صا وعبد المتین خان
کابلی هر دو شیران جنگ آزموده هستند عنقریب والی ریاست دیر راچون نقطه پرکار در
مرکز دائره بند خواهند کرد عجب تر اینکه علاوه از مردمان صوات و باجوڑ و دیر مردمان
مهمند کلان هم بزوال نعمت خداداد والی دیر منتظر بودند چراکه سرگروهان ایشان غیرت خان
و محصل خان وغیره خوانین وملکان ایشان باوجود مدارات وتلطفات وتحائف
بردن ازینجا اعلان دشمنی کرده اقوام خود را برای لشکرکشی ماده ساخته بودند الغرض
بقدر مده یک ماه لشکر مظفر والی ممدوح در ملک جندول گرداگرد قلعه طور درخندقها افتاده بودند
باوجود اینکه درین ایام بارشهای زمستانی ازحد زیاده می بارید وبرفهای موسمی کوه
وصحرا راصحن مرمری کرده دم بدم مالشهای تازه میدادی حتیّ که اکثر مکانات ودهات
آن نواحی از برف وبارش خراب و ویران افتادند لکن بهادران فوج جرار آن والی
طالع دار معه حرفت رزم بازی وصنعت جنگ وجدل سینزی را تغیر وتبدل نمیدادندی
و وقتاً فوقتاً میان این لشکر مظفر وامدادیان باجوڑ جنگ وجدل بظهور آمدی ولشکر
فاتح موروثه ماخود بجا آوردی تا آنکه چرخ گردون این فتوحات متواتره راطشت از
بام بیکر واقبال میمون والی همایون این خوان نعمت گوناگون را ندر اهل زبان ومائدهٔ
جمله جهان میساخت وقریب وبعید را ازین بُشرای روح افزا وطوبای فرحت نما
محروم نمیساخت که شکست فاش هر دو شیر بچگان وگرفتاری عبد المتین خان
بابرادران نصیب این والی فرخ فال سازد وبعد ازین جای انکار مخالف وموافق نماند

البته بعضی نمک حرامان ناحق شناس که در ملک جندول از دست این منعم خیراندیش
منصب عهده داری بر قلعهٔ باڑوه یا دیگر مقامات دست یاب کرده بود لکن با عبد
المتین خان وعدهٔ خفیه ومشورهٔ سازش پنهان کرده بود که در فلان شب و فلان وقت
شما با یکدستهٔ فوج و ملازمان چابک و برادران شجاعت نشان بطور یلغار بیائید ما
اهل مشوره فرصت ها دست یاب کرده دروازهٔ قلعه را گشاده کرده قلعه باڑوه را که دار
الخلافت ریاست جندول ست بدست شما خواهیم داد بعد ازان کل ریاست جندول
زیر فرمان شما خواهد شد وچونکه میان گل صاحب بادشاه صوات هم طرفدار شماست
یقین ست که کل ریاست در تصرف خود آورده باشید البته خان مذکور همبرین
ترغیب نمک حرامان خام اندیش فریفته شده شب پنجشنبه چاردهم ماه جمادی الثانی ۱۳۴۳
با برادران چابک رکاب و ملازمان شجاعت انتساب از قلعهٔ طور به نیت و ارادهٔ گرفتن
قلعه باڑوه برونشد در دامنهای کوه های جندول بی راه دور از مورچهای لشکر والی همایون
میرفتند لکن دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست بحدی رسیدند که بعضے از سربازان
فوج همایونی از اثر این گروه یلغاری واقف شدند و بتعاقب ایشان رفتند حتی که
در قرب و جوار قلعهٔ کانبٹ با یلغاریان جنگ دلیرانه ساختند و رفته رفته سرگروهان
فوج همایونی یکی بعد از دیگری اطلاع یافته بتدارک این مدعی سرباز چابک رکابی
نمودند حتی که ولیعهد محمد شاه جهان خان و سالار جنگ محمد صفدر خان با دیگر خوانین و
افسران فوجی بدین معرکهٔ جان نثاران رسیدند و بهادران فوج نظامی مانند

جوزیان

عقابان تیز پرواز برای گرفتن آن کبوتران اجل رسیده از چهار جوانب پرواز نمودند عبد المتین خان کابلی از گرفتن قلعۂ باڑوه دست شسته برای خلاص جان خود و برادران خود جنگ بهادرانه بناچاری جاری کردند و اکثر همراهان او کشته شده و برخی از ایشان اسیر شدند و بعضے از خوف قتل رو بفرار نهادند و یکی از برادران شجاعت نشان او مسمی بهرمند خان عرف خان شنجی درین معرکۂ جان سوز قتل شده و عبد المتین خان در مغارۂ کوهی مورچه گرفته تفنگ اندازی میکرد لکن ع چون قضا آید نیاید کار زال از رستم ؛ یکی از بهادران فوج همایون مسمی گوجر جمعدار باچوکی خود مانند نقطۂ پرکار خان مذکور را بند کرده و دست خود خون خود شسته برای گرفتن آن مدعی سر بکف قدم نهادند خان مذکور دانسته که اکنون کوشش من بیفائیده خواهد بود ناچار جان خود را حوالۂ جمعدار مذکور نمود و سلاح نفیس جنگی از دست داده و کمر بند مقابله از میان کشاده با برادران خود کشان کشان پیش والی فرخ فال در لعل قلعه میدان محبوس و محروس آوردند و سکۂ دشمن شکنی بنام والی فرخ فال همایون مکمل شده کل ریاست جندول را بعد از فتح قلعه طور و سلامی شدن عبد الخالق خان که مالک و مدعی قلعۂ طور بود از سر نو تسخیر جدید شده از خس خاشۂ خاسدین خام فکر پاک و صاف کرده شده اضافۂ دولت خداداد دیر کرده شد عجب تر آنکه طالع منصور همایونی چون کتاب فتح و ظفر را بنام والی فرخ فال شروع کرده خاتمۂ او هم بنام نامی او مزین سازد بدینطور که در میدان شرقی و مقابلۂ میان گل صاحب بادشاه صوات هم نقارۂ نصرت بنام میمون او بر نوازد تا که در فتح موروثی او کسی دیگر را دعوۂ اشتراک نماند بدینطور که چون که خبر این فتح دندان شکنی دشمن بوقت نیم شب بگوش میان گل صاحب

بادشاه صوات رسید که از کمال مغروری خود از قلعه جات سرحدی این ریاست عبور نمود
در میانه محروسه این ریاست یعنی در موضع اوچ که صدر مقام علاقه اذنری قلعه جنگ مقابله
والی ممدوح ساخته بود زهرهٔ بادشاه مذکور از استماع اینچنین خبر پاره پاره شده علی الصباح جمله
لشکر خود را بر قلعه شوه که یک دسته کم مایه فوج والی ممدوح بطور چوکی حسب ضرورت دران جا قلعه باشی
میکردند حمله سخت همگروه کردند تا قلعه را ذره ذره و سنگ سنگ کرده لشکر قلعه گیر را بادشمن
خود یعنی امیر محمود مدعی وراثت و پسرے میان گل صاحب عبدالحنان فرزند کلان مولانا
عبدالغفور صاحب مرحوم معروف اخوند صاحب سید و شریف که زیر سایه اقبال فرخ فال
والی میمون آمده با عموزادگان والی ریاست یعنی فرزندان محمد امیر خان بیبوڑ که حسب الحکم
درین قلعه سرحدے برای مقابله دشمن نشسته بودند ته تیغ کرده خوراک درندگان و پرندگان
سازند بعد ازین صفائی بمورچه محکم این علاقه یا علاقه خود استحکام و استقلال کرده
تیاری مقابله لشکر والی ریاست کنیم البته میان گل صاحب بادشاه صوات بغرور قوت
و شجاعت خود برین قلعه مذکوره از هر چار جانب حمله همگروه نمودند و نشانها و بیرغهای
جنگی را بر کناره خندق قلعه زدند همت و عزت یلغاری و قلعه کشائی بکار برده نعرهای
افتحوا الباب بلند کردند یعنی دروازهٔ قلعه را بکشائید ورنه لقمهٔ اجل شدید اما لشکر
قلعه گیر باقبال همایونی بکمال استقلال و اطمینان نشسته تونگ اندازی میکردند و سرانداز
لشکر قلعه کشا میکردند چنانکه خیلی از یشان لقمهٔ اجل شدند و گرداگرد قلعه انبار های گوشت
آدمیان افتاده میدان بیرونی قلعه چون مسلخ قصابان گشت و آب خندق قلعه

رنگ خون گرفت طالع میمون همایونی از لشکر دشمن آواز الفرار بلند کردید یعنے بگریزید که لشکر جرار والی فتاح رسید جمله لشکر بادشاه مغرور روبفرار نهاده کشتگان وزخمیان خود را گرد اگرد قلعه نذر حسرت گذاشتند بار نمت وزاری و استعفا الاشهای نذر کرده خود را بر داشتند و فتح و نصرت و کام یابی و قلعه محصوره بخش والی فاتح گذاشتند و فرار و هزیمت و بار برداری کشتگان وزخمیان حصهٔ خود ها بردند و این شکست فاش و فتح نمایان والی همایون بتاریخ پانزدهم شهر جمادی الآخر روز جمعه سنه ۱۳۳۶ هجری بظهور آمده یادگار اهل جهان خواهد بود درین موقعه خجسته مراسلات خوشخبری و مبارکبادی والی میمون که بدوستان و خیر اندیشان خود فرستاده یکی از انها این مراسلهٔ خوش مضمون بود که بدین خیرخواه آن دولت خداداد فرستاده بود وبسبب تضمین احوال این واقعه و اشتمال خوش اعتقادی والی ممدوح درج این صحیفه گردیده تا مقام عبرت ناظرین کتاب خواهد بود و تسلهٔ دهندهٔ اهل نظر باشد که همه کامیابی این والی خیراندیش از جهت توکل برخالق مهربان خوب باشد

نقل مراسلهٔ والی همایون بنام این خیرخواه بتقریب فتح مذکور

فضائل و کمالات آگاه جناب حاجی الحرمین الشریفین شمس العلماء قاضی صاحب بجمله زاده افضالهم و عم فیضهم.

بعد از السلام علیکم و اشتیاق ملاقات محبت ایات آنکه چون آنصاحب ازینجا روانه شده خیلی کشمکش معاندین بحدات صوات و جندول برپاشده در رائے مردم معاندین بربادی این ریاست خداداد راسخ بود اما چون فضل خداوند قادر

بیچون وحیّ وقیوم شامل نیاز بود از انموجب معاندین و مخالفین روسیاه و دربدر گشتند
که در تواریخ درینه و پیشینه واقع نشده باشد الحمد لله والشکر لله فضل خداوند و توجهات اولیائے
کرام و دعوات عابدان و عالمان و اقبال دوستان شامل حال گردید که عبدالمتین خان
معه امیر خان برادر حقیقی خود و محمد عالم خان و سید اکبر خان عموزادگان خود و خان قندهاری
گرفتار کرده شده به لعل قلعه بحضور اینجانب دست بسته آورده شده محبوس اند و بهرمند
خان عرف شنځی خان قتل شده در جندول دفن گردید و قلعه طور و مسکنی عنقریب فتح خواهد شد
چراکه لشکر ما این گرداگرد قلعه طور نشسته تونفنگ اندازی بند شده و لشکر باجوړ رو بفرار
نهاده هزیمت شدند و لشکر میان گل بادشاه صاحب صوات خود آنصاحب را معلوم و هویدا گردیده
باشد که سر شده و روسیاه بفرار رفته از دست چند نفران قلعه شوه شکست خورده زحمت
بر سر رفته مقتولین و زخمیان خود را بمنت وزاری محصورین و بهادرین قلعه آزاد کرده
برده اند باید که از کوائف آن حدود نویسان باشید زیاده خیریت ۱۶ جمادی الآخر سنه ۱۳۳۶

۵۴ رهائی کردن والی همایون عبدالمتین خان کا او برادرانش را از قید بجرگه و منت

وزاری و امان طلبی طالب الفقیر پناه حاجی صاحب ترنګزئی و ملا صاحب باټره و غیره سفید پوشان
و ستانه داران باید دانسته که این واقعه تصدیق آن مضمون ست که چند بار سابق
تحریر گردیده که یکی از اخلاق و عادات این والی خیراندیش همین ست که از جانب مقابل
دائما بیوفائی و جفا باشد و از جانب وی کرم پروری و عفو و احسان و وفا باشد و غالباً
سبب کامیابی و فتوحات وی بنظر اهل کمال همین خُلق حسن ست گویا که این

که این مقولهٔ مقبولهٔ سعدی علیه الرحمت که بیت بدی را بدی سهل باشد جزا ؛
اگر مردی احسن الی من اسا ؛ در حق وی راست و صدق ست که درین نوبت
درازادی عبدالمتین خان و برادرانش تجربهٔ کامله رسید اگرچه زمانه بامید سماعت این
اداز بود که چنین دشمن صف شکن که در قلب کارزار خونخوار بدستش گرفتار آمده گاهی
خلاصی نصیبش نخواهد شد بلکه گردنهای این محبوسین را بریده نام ایشان از صفحهٔ هستی
محو و نسی سازید چراکه بیت سنگ بردست و مار بر سنگ ؛ خیره رائی بود قیاس و درنگ
لکن چونکه همت والی میمون مانند چرخ گردون از غصهٔ مشتی خاک در تنگنای رنج کشی
و محبت حسد پروری نیست بلکه باعتماد امداد ربانی اقتدار سراندازی حسودان بداندیش
در قبضهٔ خود انگارد لهذا انتقام حسودان گرفتار شدهٔ خود را پس پشت انداخته گاه گاهی
با ایشان گفتگو های تلطف آمیز درمیان آوردی ازین سبب محبوسین ناامید را امید
رهائی قوی گشته بذریعهٔ محبان و دوستان خود جناب شریعت مآب طریقت انتساب
حاجی صاحب تورنگزی مجاهد فی سبیل الله و مهاجر از هشتنگر بمهمند و دیگر ملا صاحب باَبڑه که از زاهدان
مشهورین آن حدود ست با دیگر علما و سادات و غیره سفید پوشان مهمند و باجوڑ بطور
جرگه و منت و زاری و استغاثه و امان طلبی بحضور والی میمون در ملک جندول با جمع کثیر
و هجوم بیشمار حاضر آوردند و بکمال الحاح و تمنا و استعفا بوالی مذکور تعریض نمودند که خان
محبوس عبدالمتین خان کابلی را با برادرانش آزاد و رها فرمایند اگرچه والی میمون در
جواب ایشان بسیار تعلل و تردید نمود که درین میانه دخل و مداخلهٔ شما پیشوایان دین بهتر نخواهد بود

که بموجب کلام ربانی که ان النفس [illegible] تناصوط تائید
بجانب من دهد لکن ایشان باستغاثه محبوسین زبانهای خود را دراز کرده بطرز اول عود
فرمودند و تبرکات و توجهات پیران و مرشدان خود خمس الاوقات خود والی خوش اعتقاد را
پیش کرده ذریعهٔ کامیابی خود ساختند که ما هرگز بغیر از خلاصی این محبوسین ناامید از شما راضی نشویم
وازینجا نخواهیم رفت اگرچه والی ممدوح درین نوبت ارادهٔ حبس دائمی این محبوسین کرده بود لکن
چونکه اعتقاد محبت اولیاء الله و مزارات کاملین و دعوات علما و صلحا و زاهدین برین خاندان
اثر عجیب دارد و تاثیرات ترقی و تنزل و کامیابی و ناکامی خود از دعوات خیر و شر خدا پرستان
می انگارند بنابران والی ممدوح بسبب اخلاق حسنهٔ خود و پاس خواطر آن زاهدان خدا پرست
و گروه سفید پوشان عبد المتین خان را با برادران و ملازمان خود صحیح و سالم از حبس مهیب
آزاد کرده رها فرمودند و آن گروه سفید پوشان را بکمال عزت و خوشی و رضامندی و دعوات
خیریت دارین از والی ممدوح رخصت شدند و نام نیکی و کرم خلقی والی ممدوح از استماع
اینخبر در اقطاع جهان منتشر گردید که جهان باشان قریب و بعید متفرق گشتند که چنین اخلاق
حسنهٔ خدادا د موجب ترقی کامیابی این والی فرخ فال خواهد بود آمین یارب العلمین

ع ۵۵ ذکر ترقی والی [illegible] و تضاعف اعزاز [illegible] از جانب سرکار برطانیه

در موقعهٔ دورهٔ چیف کمشنر صاحب بهادر صوبهٔ سرحدی مغربی و شمالی پشاور و اضافهٔ خطاب جدید

بی [illegible] ای ای کی [illegible]

از انجا که قبل ازین بتکرار معلوم شده که سبب اصلی ترقی و کامیابی و عزت افزائی این والی

ممدوح را کہ فضل قادر بیچون ست اسباب ظاہرہ ہم وقتاً فوقتاً مقارن و معاون ظاہری
می شود خصوصا در چنین موقعہ قابل قدر کہ والی ممدوح در بدلہ شکریہ چنین نعمت غیر مترقبہ کہ
شکست فاش و مجبوری چنین دشمنان عظیم الشان ست اخلاق حسنہ خود بکار بردہ بر مضمون
آیتہ کریمہ وَاَنْ تَعْفُوْا اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی عمل فرمود منتان مہربان برای ترقی و اعزاز
وی سببی ظاہر ساخست بدینطور کہ بعد از ترخیص جرگہ سفید پوشان و رہائی عبد المتین خان
کابلی جناب والی ممدوح در قلعہ باڑوہ ریاست جندول ست برای تفریح و انتظامات این
ریاست نو تسخیر اقامت چندروزہ پسند فرمود درین اثنا از جانب حکام برطانیہ یک پیغام
تحریری استفساری بطور مشورہ و اطلاع دہی بحضور والی ممدوح بہ الفاظ ذیل رسید کہ جناب
سر جارج روس کیپل صاحب بہادر چیف کمشنر صاحب صوبہ سرحدی شمالی و مغربی پشاور
در بسیار شوق دورہ اندو بدل خواہان ست کہ کدام امر مانع این دورہ واقع نشود آن
دوستدار را شاید کہ شنیدہ باشد کہ دستہ عسکر اعزازی ہمرکاب صاحب موصوف نخواہد رفت
چرا کہ بر کوہ لاہوری برف بسیار ست اینجانب امید میکند کہ چونکہ تعداد ہمراہان صاحب
ممدوح کم شدست کدام تکلیف نخواہد بود فقط والسلام مورخہ ۷ می ۱۹۱۸ء دستخط کپتن صاحب
بہادر پولٹیکل ایجنٹ دیر و صوات و چترال مقیم ملکنڈ و قریب بدین مضمون تحریر دیگر
بہ الفاظ ذیل رسید کہ جناب چیف کمشنر صاحب بہادر در بسیار شوق این دورہ ہستند
و شوق دارند کہ شمارا در دار الخلافت شما خواہند دید امید کہ اللہ تعالی خیر و خیریت خوا
ہند داشت و چیزی این واقع نخواہد شد کہ درین دورہ صاحب موصوف مخل شود دیگر

دیگر از ہر باب خیریت ست امید کہ شما بخیریت ہستید مورخہ ۱۶ می سنہ ۱۹۱۸ء
مُہر کین صاحب بہادر پولٹیکل ایجنٹ دیر وصوات وچترال ؛ بنابران والی ممدوح بکمال
استقلال وشجاعت ومردانگی بدین سبب کہ اعزاز مہمان ہر قسم کہ باشد وسلوک
جواب ذمہ واری دادہ کہ امید کہ بکمال

اطمینان وامن وامان تشریف آوری ومراجعت خواہند فرمود کہ در ریاست ما ہیچ
قسم خطرہ واندیشہ چنین رہروان نخواہد بود - وجملہ لوازم وضروریات سفر دورہ و
انتظامات نشیب وفراز مراحل ومنازل وآئینہای حسترا وحفاظت بکمال امن
وامان مرتب ومہیا خواہند بود پس بتاریخ مقررہ ولیعہد شاہجہان خان وسردار
محمد عالم زیب خان وسالار جنگ محمد صفدر خان ودیگر اراکین دولت را در پیش حکام
مذکورین بمقام چکدرہ فرستادہ تا کہ حکام مذکورین منزل بمنزل ومرحلہ بمرحلہ از مہمانی
وانتظامات والی ممدوح فرحان وشادان باشند تا آنکہ از کوہ لاہوری کہ سرحد شماست
والی ممدوح ایشان را بکمال آسایش وامن وامان گذرانیدند وہمچنین در وقت
مراجعت ایشان از چترال سرحد کوہ لاہوری ہمان جمعیت وانتظام وسامان
مہمانی وسفر وحفاظت وحراست بقاعدہ گذشتہ مہیا بود وچون بمقام دیر
رسیدند بتاریخ دویم ماہ جون سنہ ۱۹۱۸ء در دار الخلافت دیر در بارگاہ عام والی ممدوح دربار
گوہر بار منعقد فرمودند کہ جملہ نواب زادگان واراکین قومیہ وافسران فوجیہ دولت
حاضر بودند وحکام مذکورین معہ دیگر افسران برطانیہ دران شامل بودند بعد

بعد از ادای شکریه والی ممدوح و اعتراض خوش انتظامی و مبارکی فتوحات ظاهر نمودند که از
جانب شهنشاه معظم انگلستان جارج پنجم برای شما سند عزت افزای او تضاعف
جاگیر سالانه بمقدار نیم لکه روپیه سالانه و موروثیت خطاب نوابی دائمی رسیده قبول فرمایند و نیز
امتیاز فرزند کلان محمد شاهجهان خان را خطاب ولیعهدی و خان بهادری از جانب سرکار برطانیه
و از جانب حاضرین مبارکباد ؛ چونکه والی ممدوح از حد زیاده مستقیم مزاج و حوصله دارست لهذا
قبول این عطیهٔ نفیسه بکمال وقار و استقامت کرده مزاج مستقل خود را هیجان و خلجان نداد
بلکه توجه بمعز و مذل حقیقی فرمود و حاضرین در نعرهای خوشی و مبارکباد بلند کردند ؛ بعد از ان
نائب ریاست قریب الله خان که عارف و موقعه شناس ست اڈریس یعنی یک کاغذ خوش
تقریر بتقریب و تضمین شکریهٔ رونق افروزی حکام وقت و شکریهٔ عطیهٔ نفیس و عزت افزای والی
ممدوح و دیگر مناسبات ضروریهٔ آن وقت شنوانیده که جملهٔ اهل محفل را مسرور و محظوظ گردانیده بعد
ازان محفل متفرق شده حکام مذکورین در نشستگاه دربار خاص والی ممدوح برای نظاره
و تناول خوراک مناسبهٔ وقت اشتغال نمودند بعد از فراغت همه بمنازل مقصودهٔ خود متفرق شدند
الغرض ختم دورهٔ مذکوره بکمال کامیابی و عزت افزای والی ممدوح بانجام رسیده سندهای
خوشی و رضامندی حکام برطانیه درج این صحیفه گردیده چنانچه از جانب چیف کمشنر صاحب
بهادر صوبهٔ سرحدی مغربی و شمالی پشاور بالفاظ ذیل صادر شده بود
مشفق مهربان نواب بهادر قربان خان صاحب والی دیر و سوات و جندول سلامت باشند
بعد از سلام دوستانه مشهود خاطر آنکه اینجانب بدان مهربان اطلاع میدهند که ما یان

بخیریت و آرام ام صوب اینجانب رسیده ایم و از خان بهادر محمد شاهجهان خان و محمد عالمزیب خان نزد چکدره رخصت شدیم برای تواضع و مهمان نوازی آن مهربان و تکالیف که فرزندان و خانان و ملازمان آن مهربان برای حفاظت مایان دران دوره ریاست شمایان کشیده اند اینجانب مشکور و ممنون هستند فقط والسلام و نیز از جانب پولٹیکل ایجنٹ دیر و صوات و چترال و غیره حکام برطانیه که درین دوره شامل بودند مبارکبادیها و مراسلات خوشنودی می رسیدند غرض اینکه سلوک والی ممدوح در هر قسم قابل تحسین و آفرین ست

فوج کشی [illegible] پولتن سوات و جنگ کردن بالشکر [illegible] شاه [illegible] و اقوام صوات و فتح کردن قلعهای شموزی بجنگ خونریز و قتل شیرین شهزاده معه دیگر ارکین معتبر درین جنگ شدید

نظم مولف بحسب حال والی ممدوح

بیا که نوبت اقبال و فتح شاه زنیم	صدای دولت و رفعت بمهر و ماه زنیم
بچار سوی جهان دست بسته اند دیگر	بمحفلی که درو مدح آن کلاه زنیم
کمند چرخ شکنج و سپهر عالمگیر	به پیش کوکبهٔ آن جهان پناه زنیم
زحل به پیش رکابش نوید فتح کند	زبان مشتری از نصرتش بجاه زنیم
اگرچه کوه شود دشمنش بروی عمل	روان بعقبا قهر او تباه زنیم
جهان بلذت این رزم ست فخر کنان	که دشمنش خجل و فوج او بچاه زنیم

سنت الهی برین رفته که پروردگار معز و مذل که خورشید عزت و اقبال بر جبین کسے از عنایت رسیدگان خود درخشان کند البته وسمهٔ خسوف بر قمر متابعش نمود ار گرداند

تا جلوهٔ آن نیر جهان تاب بر اقطار ربع مسکون منور خاص و عام گردد چنانچه قبل از ین تحریر
گردیده که کسی از مقابلین و مخالفین او نیست که او لا لقمهٔ احسان او در دین آن مقابل ناسپاس
نهاده نشده باشد چنانچه مردمان صوات که از ربقهٔ فرمان سرها کشیده گونه گونه مقابلات و
مخالفات والی ممدوح را در پیش آرند اکنون که میان گل را از دوستی والی ممدوح جدا کرده باد
شاه خود ساختند و همه قلعهای جنگی حوالهٔ او کردند و افسران و عهده داران و معتمدان خود را
بران مقرر نمودند خصوصاً آن سرگروهان میان گان سرداری اولاشاه مدار میان صدر اعظم فوج
بادشاه جدید و سپه سالار آلی میان جرنل جنگی این فوج نو ترتیب و خوانین و رؤسای قومی صواتیان
که درین فوج جدید منسلک بودند این همه افسران بادشاه جدید صوات بکمال غروری و دلاوری
در قلعهای جنگی جابجا برغ های معرکه آرائی بلند کرده بودند که کدام وقت لشکر والی دیر شکار این
نهنگان خونخوار خواهند شد از ینجانب والی میمون حوصله افزای خود زیاده کرده که عنقریب این
گروه سرکشان زیر سایهٔ اقبال من برضامندی خواهند آمد مگر چونکه از هر جانب موافق و مخالف
پیغامهای العجل بگوش او رسانیده که این گروه سفله گان بغیر از سرکوبی و گوشمالی سخت عبرت
نخواهند گرفت البته والی میمون فرمان واجب الاذعان فوج کشی خود به افواج نظامی و اقوام
بروز عید الفطر یعنی اول شوال سنه ۱۳۳۹ داده تیاری سواران و پیادگان مصمم فرمودند حتی که
بتاریخ ۲۲ این شوال مذکور نقارهٔ نصرت خروج و عروج این افواج قاهره و منصورهٔ والی
همایون بمنارهٔ دربار اقبال آثار دار الخلافت دیر نوبت زنی کرده چند بیرغهای نصرت نشان
بارادهٔ استفتاح فوج کشی دیر بیرون شده بتاریخ بیست و پنجم ۲۵ این ماه مذکور کل افواج

نظامیهٔ دیر و برول باندی وافواج سیاسی و حسترا قلعهای میدان وسیند و جندول
وغیره ریاست همه بسرگردگی صدراعظم سالارافخم دولت شریک و شیر برادر صاحب کمال اقبال
نشان عالیجاه محمد صفدر خان صاحب که مالک سفید وسیاه این ریاست ست و حسب نگرانی
وانتظام ولیعهد محمد شاهجهان خان صاحب ولیعهد کل ریاست وگورنر برول و میدان و غیره ارکین عـه
ومیدان وسند وجندول وغیره ریاست بسرکردگی حضرت سید اخوندزادهٔ خهل وعبدالله خان
رباط وغیره خوانین سند ومیدان وبمول وجندول وهمچنین لشکر باجوڑ بسرکردگی خان صاحب خار که زیر
سایه والی میمون یکدل و یکرکاب ست بکمال آرایش وانتظام بموقعه کارزار وارادهٔ تسخیر ملک صوات
بمقام اذنری جمع شدند از انجانب جناب میان گل صاحب بالشکر نظامی خود ولشکر اقوام صوات
بسرکردگی امیر کبیر وسردار باتدبیر برادر حقیقی خود جناب شیرین شاه زاده ووزیر مشیر حضرت علی
میرزا ودیگر افسران فوجیهٔ خود که شهرهٔ ایشان شجاعت اثار میان صاحب شاهمدار ولائی میان
معروف سالار صاحب وبرادران ملک حمروز خان منگوره ونظر خان علاقهٔ متوڑزي وعبدالرحیم
خان موضع بارڑی اباخیل وغیره ارکین قومیهٔ خود بکمال جوش وخروش در موضع علاقهٔ
شموزي بالشکرهای صوات فراهم شده بودند بعد از مشورهٔ مقابله لشکر والی ممدوح وزیر باندی
در قلعهٔ کلان چونگی که از سامان حرب وذریعهٔ خوراک مقاتلین وغیره ضروریات پیش آینده
مالامال کرده بودش - قلعه گیر کرده دیگر فوج را باروسای محرره در قلعهٔ کوچک باندی شموزی
قلعه گیر کرده ونظر خان را بایکدستهٔ فوج در مورچهٔ دیگر که در منفذ راه کوهی فوج دریا موج
اباد کرده بود نشانده بودند وبقیهٔ فوج نظامی ولشکر اقوام اباخیل وموسی خیل را در مورچهای گهرئی

عـه ارکین فوجیه وهمچنین لشکر اقوام ریاست از باینده خیل وسلطان خیل وبرول

وخزانه در کمینگاهها فراهم آورده بودند که برای امداد قلعههای مذکورین وجنگ همگروه بکار آیند ومیان گل صاحب کلان بادشاه صوات با افواج باقیهٔ اقوام صوات بالا تا کوهستان در قلعهٔ کبل علاقهٔ نیک بخیل با نتظار فتح نشسته بودند که کبکان کوهی لشکر دیر کدام وقت شکار پنجهٔ عقابان فوج من خواهند شد لکن بخت واژون با میان گل صاحب بادشاه صوات از اثر اقبال همایون والی میمون درین مخاطبه بود

[illegible] تعالیه بخت واژون با میان گل صاحب بادشاه صوات

منکه مورم جنگ با فوج سلیمان چون کنم
با ضعیفی همسری تا چند با گردون کنم

من گلوخم گر زنی بر سنگ میگردم غبار
قطره ام در بحر گر افتم تن خود دون کنم

سنگ را گر بر سر خود می زنم سر بشکند
ور نهم بر تیغ پایم پای خود پر خون کنم

نشنوی از من نوید فتح و نصرت هیچ گاه
بعد یک دم از شکست افسانهٔ افسون کنم

آتشی هجران بسوزد فوج تو با فوجدار
غیر ازین تا چند این گفتار ناموزون کنم

بر سران فوج تو یک رسد باد خزان
چشم خود زین غم سزد گر گربه چون سیحون کنم

الغرض خون غصه برخاش در دماغهای هر دو فوج دریا موج جوش زن گشته واسیران اجل رسیده راسد مایهٔ عمر گران مایه بسر شده بتاریخ دویم ذوقعده ۱۳۲۱ بروز سه شنبه سالار جنگ ریاست دیر از مقام ادنزی فوج دیر را حکم یلغار علاقهٔ شموزی داده نقارهٔ جنگی را با دیگر سازهای برخاش سازی نواختن اغاز نمودند و تعریض و تحریص بهادران جنگی دو بالا کرده بطرف باندهٔ شموزی که مجمع لشکر مقابل بود یورش نمودند

وقریب وقت زوال نیم روز بمقابلهٔ خون ریز شروع نمودند اول سمایهٔ جان شیرین خودرا
آماج گولهٔ باریهای افواج آتش بار دیر کرده بود نظرخان متوژیزی وهمراهانش بودند که منفذ راه
افواج قاهره دیربسته بودند پس یک دسته فوج مذکور ازیشان مانند دایرهٔ پرکار از نقطهٔ درونی
احاطه کامله کردند ودستهٔ سوران زمین بر لشکر امدادی بیرونی حملهٔ شیرانه کردند لشکر یکه زیر
کمان شهزادهٔ والاتبار شیرین جان صاحب بودند مقاتلهٔ خونریز شروع نمودند ودسته دیگر از
عسکر گردون اثر والی میمون برای کشایش قلعهٔ دیگر گرداگرد شدند غرض اینکه بریک ساعت
در سه جاهای مذکوره معرکهٔ قیامت خیز برپا شد وهریکی ازمقابلین تشنهٔ خون دیگر گشته
پیس دستی میکردند واهالیان افواج متقابلین رابغیر ازدیدن نقاره های قیامت
نشان واوازهای توفنگهای رعد عنوان وشهاب برق نمایان چیزی دیگر بگوشهای نمیرسیدند
وبچشم عبرت رحلت یک زمانی بیک کف زمین زیرپا ویک سپهر آسمان بالای بحسرت الفراق
والوداع بنظر پژمرده میگریستند وهریک نفس آخیری حیات فانی می شمردند وهریک ازیشان خواسته
باخته دیوانه وار بلا اختیار نشیب وفراز می پیمودند بعد از مرور یکساعت دسته که برای گرفتن
قلعهٔ کوچک نظرخان متعین شده بودند سرهای خود برکفها نهاده مانند پرندگان بر آشیانهٔ
قلعه پرواز کردند وچون مورچگان صحرائی بردیوارهای قلعهٔ مذکوره قطار بسته بر سر قلعه بالا
شدند وخیلی را سربریده چون گدوی تر درخندق قلعه بزیر انداختند مگر در آخر قلعه را فتح کرده سردار
قلعهٔ نظرخان را با دستهٔ ملازمانش که بالا وقلعه گیر بودند تهه تیغ کرده قلعه را با قلعه باشان آتش
زدگی کردند وهیچکس ازان اسیران دام اجل نجات نیافت وفوج سواران بالشکر امدادی

نیزه بازی و شمشیر بازی نمودند ولشکر موسی خیل و اباخیل که همیشه داغ بی ایمانی و نامردی بر جبین ایشان نمودارست مانند زنان پرده نشین عورت عصمت خود را پیش نامحرم نگذاشته در کوه سوی گگی رو بفرار نهاده در شعوب و مغاکهای کوه مذکور پنهان شدند و شهزاده شیرین جان را با سرکردگان خود در میدان جنگ خونریز تنها گذاشتند ساعتی چند تفنگ اندازی کرده آخرالامر ناچاری درون قلعه کلان قلعه گڑی خزانه شدند و با فوج قلعه گیر یکجا تجویز نگهداشتن قلعه کردند و بغایت جد وجهد تفنگ اندازی شروع کرده خیلی از محاصرین لشکر دیر را بقتل رسانیدند حتی که بوقت عصر سامان جنگی ایشان باتمام رسید واز فوج بیرونی امدادی نیافتند وجناب میان گل صاحب با لشکر اقوام باقیه در قلعه غم جبه مضطرب الحال نشسته بود از جانب وهم نشانه امداد نمودار نگردید البته ازنجات مایوس شدند ولشکر دیا اثر دیر برایشان حمله سخت آوردند چنانچه بعضی از ایشان بر دروازه قلعه تاخت کردند وبعضی بر دیوارهای قلعه فراز شدند و قلعه را آتش انداخته لشکر درون قلعه را چون هیزم خشک درمیان تنور تفیده شده محصور داشته عذاب حریق برایشان برگماشتند و بران سزای جهنمی هم قناعت نکرده دروازه قلعه را باز کرده یک یک از قلعه باشان را هدف تفنگهای خونین کردند و خیلی از گوی سرهای قلعه باشان اجل رسیده در پیش قلعه مفتوحه از ضرب چوگانهای سیوف لشکر دیر غلطان شدند و قلعه مفتوحه از آتش زدگی مقاتلین آتشبار چون کرهٔ آهنگران شرارهٔ اخگر منتشر میکردنی بلکه بجای اخگر لاشه‌های مقتولین بریان شده گرداگرد متفرق مینمود وبوی گوشت بریان مشام حاضرین را صدمهٔ سرسام می افزود وغوغای الامان از کوه وصحرا گوش هر متنفس آن نواحی میرسید مگر بخت واژون در

جواب استغنائه شنوانیده که این مصیبت را فراموش خواهید کرد که صدمه دیگر عالم سوز چشم دید خواهید
کرد بیت غم ایام را گرمی شمارم ٭ نمی تابم غمی دیگر سر آید ٭ امیر کبیر دولت و مشیر تدبیر سلطنت رستم صولت
شیرین خصلت حشمت نشان جناب شیرین جان الملک شهزاده حبیب الله ضیا که برادر حقیقی بادشاه جدید صوات و
بر کوکبه شاهی بود در در دروازه قلعه محروقه گرداگرد او تیغهای براق خونین رنگ کشیده شده نمود
گردیده چند قدم بیرون دروازه شخص سفله از لشکریان که چشم و گوش زمانه از دیدن و شنیدن نام
چنین اخس ارزل کور و کر باد ضرب تونگ ظالمانه بران تن نازنین از جانب پشت بلاتحاشا کرده
جان شیرین از بدن شیرین موادعت آغاز نموده صدای الفراق بلند نمود سپه سالار فوج
محمد صفدر خان از شنیدن این آواز جان گداز عراز غم و الم گردید شتابانه بر سر آن نازنین اجل
فرود آمد و صراحهای هیهات و تاسف بر شهزاده رخت بسته آغاز نمود شهزاده نیم بسمل از چشم پر خون
چند کلمات فراق و وداع و وصیت حفاظت لاشه بیجان از قیمه ساختن دشمنان سفله کیش با سپه
سالار موصوف بر زبان کلال آمیز راند نعش او برداشتند ساعتی بعد جان بحق تسلیم نمود
علاوه ازین شهزاده مقتول درین معرکه عالم تباه چند کس از اراکین لشکر صوات خسته ناکام
اجل شدند چنانچه شاده مدار میاسرداری که منتظم افواج و صدر المهام بادشاه صوات بود
و نظر خان و وزیر ملک علاقه شموزی و عبدالرحیم خان پاڑی و غیره افسران و فوجیان
لقمه اجل شدند الغرض تا دو صد نفر کشته گاه و چهار صد تونگ رسیل و دیگر اسلحه جنگی درین
معرکه شدیده و فتح قلعهای علاقه شموزی و تسخیر این علاقه معموره و فتح نمایان شهره جهان
نصیب والی میمون در گردید و از جانب لشکر دیر هم تا دو صد نفر کشته و زخمی شدند مگر کل علاقه

فتح کردند چراکه وزیر بادشاه صوات مسمی حضرت علی خان باسامان حرب و یک دسته فوج قلعه گیر شده بود از شنیدن شکست فاش وقتل شهزاده شیرین هراس و وسواس در دلش غالب شده قلعه را خالی کرده رو بفرار نهادند لشکر همایونی علی الصباح قلعه را نه فقط بلکه کل علاقه شموزی قبضه کرده در تصرف خود آوردند و با انتظار جنگ دیگر با پیش قدمی بجانب صوات بالا در علاقه شموزی مطمئن شدند و تا ده روز برین نمط در انتظار پیش قدمی بودند بعد از آن لشکر خود را از انجا متفرق کردند و باعث تفرقه لشکر بغیر از ماتم کشی میان گل صاحب شیرین شهزاده مقتول چیزی قرار نداد ند چراکه قتل او موجب ماتم کشی دوست و دشمن بود

۵۷	جنگ دیگر با اقوام باجوڑ و [illegible] کلان و فتح نمایان دیر	

هرگاه که لاش شهزادهٔ مقتول را از میدان جنگ برداشته بمقام سیدو شریف رسانیده بکنارهٔ غربی جدامجد مرحوم خود دفن کردند واکثر مقتولین دیگر را هم از دامن همان کوه آتش فشان دستیاب کردند و بعضی از ایشان خوراک درندگان صحرائی و سگان خانگی شدند و مقتولین و مجروحین لشکر فاتح که تا دو صد نفر می انجامیدند بخانهها و مقامات خود رسانیدند اقوام باجوڑ بیا عثی ملا صاحب بڑه و دیگر ماذونان طریقهٔ اخوند صاحب سیدو شریف قدری برقتل پیرزادهٔ خود غصه کشیده و برخی بر معاملات وطن داری ناراض شده چنانچه شیوهٔ زاهدان زمانهٔ حال ست که معاملات وطن را درون خلوت هم گاهی از دست ندهند و اغراض نفسانی خود را بلباس شریعت جلوه نمائی کنند در میان اقوام باجوڑ و مهمند مشورهٔ و جرگهای پلٹیکل شروع نمودند و اتفاق اقوام را بدست آورده بدهات خانخان صاحب شهر باجوڑ

که یکی از افسران امدادیهٔ والی میمون بود حمله کردند خان صاحب موصوف که قبل ازین از لشکر فاتح رخصت شده مقامات معرکه سازی را مستحکم کرده بود بدوران این حمله منتظر میبود تا آنکه بتاریخ ۲۶ ماه ذی القعده ۱۳۴۶ هجری معرکهٔ سخت بر مقام گلوکخ وقرب وجوار آن شروع نمودند اولا لشکر خان شهر را شکست داده از خندقهای خود برخاست کردند مگر چونکه لشکر جرار فاتح همایون از علاقهٔ جندول در عین مقابله ووقت شکست افسر امدادی خود بمیدان جنگ رسیده مقاتلهٔ خونریز شروع نمودند تا آنکه لشکر باجوړ و مهمند تاب برداشت آن جان بازی نکرده رو بفرار نهادند وخیلی از مقتولین ومجروحین را در میدان جنگ گذاشتند وهمچنین محبوسین زنده واسپان جنگی واسلحه وسامان حرب که وظیفهٔ مقررهٔ لشکر دیر است دست نمودند وچند کس از اراکین مهمند کلان چون پسران میرباز خان وهمچنین از ملکان مهمند وسلارزی ته تیغ لشکر دیر شدند

	[illegible] با اقوام باجوړ و مهمند [illegible]	۵۸

مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد* چونکه اقوام باجوړ و مهمند در معرکهٔ سابق شکست فاش خورده باز ماذونان رسمی وخلوت نشینان فوجی برای اغراض نفسانیهٔ خود درمیان اقوام کوشش فرقه بندی واتفاق کرده وبرای انتقام کینهٔ دیرینهٔ خود وتدارک هزیمت سابقه غیرت ناجائزه درمیان عوام بلکه جمله اقوام انداخته برای کامیابی خود صورت جهاد شایع کرده لشکر اقوام مهمند معهٔ توابع ولواحق آن از علاقهٔ میتی وغیره اقوام مهمند وسلارزی وغیره باجوړ جمع کرده بکمال جوش وخروش حمله بر علاقه خار کرده مگر والی همایون قبل از دست اندازی اینها

تجویز استقلال بکار برده بود که جمله عساکر خود را کمربسته مهیا ساخته بانتظار جواب دهی بادشاه صوات مرتب ساخته بودند ولشکر مقامی جندول راحکم شمولیت میدان داده چنانچه بتاریخ سویم ماه محرم سنه ۱۳۳۷ جنگ شدید درمیان لشکر اقوام مذکوره ولشکر خان جار شروع گردید اگرلشکر خان جار بدستور سابقه قدری شکست خورده لکن بقرار سابقه در عین موقعهٔ دوران جنگ لشکر فاتح جندول شریک معرکه گردید واز تو فنکهای آتش بار وسواران چابک سوار وجان نثار خود لشکر باجوڑ ومهمند را شکست فاش داده هزیمت ساختند واسپان واسلحه از ایشان بدست آوردند وآتش غصهٔ ناعاقبت اندیشان خام فکر درین باره سرد شد اگرچه فتوحات ومحاربات این والی همایون از جهت وفرت وکثرت قابل انحصار وانقباط نیست لکن چونکه عاقل را اشاره بس است لهذا برینقدر اکتفا کرده شد تاکتاب بطوالت موجبهٔ ملالت نیانجامد وبرای اختصار وسهولت اختصار جملهٔ مقابلات مندرجهٔ والی میمون را درین جدول محدود مندرج کرده شده تادروقت ملاحظه موجب تکلیف نباشد: جدول مقابلات ومحاربات وفتوحات والی ریاست دیر وفتوحات جندول [illegible]

نمبر	نام جنگ بحیثیت مقام [illegible]	مقابلین [illegible] که باو جنگ شد	نتیجه یا حاصل [illegible] جنگ
۱	جنگ کوهستان	با اقوام کوهستانیان	گوشمالی این اقوام ومسخر کردن ایشان
۲	جنگ بلوسی در جندول	با اقوام وخوانین کل باجوڑ	فتح ریاست دیر وشکست مخالف
۳	جنگ صوات بمقام بانڈگان	با اقوام صوات بعد از بغاوت ایشان	بعد از گوشمالی باز اطاعت ایشان
۴	جنگ صوات بمقام شامیزی	با کل اقوام صوات بالا با فقیر سعد الله عشی	فی الحال شکست اینجانب باز اطاعت ایشان
۵	جنگ توره غونڈی	با خانان کل جاموندو وکل باجوڑ	شکست دشمن وفتح کردن دیر وکل قلعهارا
۶	لشکر عام برائی قلعه طور	با رحیمدل خان باڑوه وکل امداد یان او	صلح کردن وواپسی لشکر بلا جنگ

۷	جنگ قلعهٔ شهی دربرول	بالشکر سید احمد خان خان باڑوه	واپسی لشکر بلا گرفتن قلعه
۸	جنگ میدان بانڈی	با سید احمد خان باڑوه و میان گل جان مونڈه	گردشمن قلعه را و قتل افسر دیر در قلعه
۹	جنگ کوه سرلڑه	با سید احمد خان و میان گل جان و خان شهر جوڑ	شکست لشکر مخالف و کامیابی دیر
۱۰	جنگ دیگر کوه سرلڑه	با سید احمد خان باڑوه و کل جندول	واپسی لشکر دشمن بناکامی
۱۱	جنگ شهزادی در علاقه سند	با میان گل جان منده و سید احمد خان باڑوه	شکست دیر از وجه بی خرچی لشکر
۱۱	جنگ حیاسیری	با میان گل جان مونڈه و سید احمد خان باڑوه	کامیابی دیر و شکست فاش دشمن
۱۳	جنگ قلعهٔ بارون	با خونزادگان جهل و اقوام سند	فتح قلعه و کل علاقه و شکست فاش دشمن
۱۴	لشکرکشی بر قلعهٔ کوټکی	مقابله با میان گل جان و سید احمد خان	صلح بلدا خلت سرکار برطانیه بمنشای دیر
۱۵	جنگ کوه کلپانی	با اقوام میدان بامداد میان گل جان	شکست دیر باز فتح بلا جنگ
۱۶	جنگ دیگر کوه سرلڑه	با سید احمد خان و کل جندول	شکست دشمن و گرفتاری خان سید احمد بدست والی دیر
۱۷	جنگ سند و قلعهاسیش	با میان گل جان و کل جندول	گریختن لشکر دشمن و شکسته شدن بنای سید و ملکی
۱۸	لشکرکشی کل باجوڑ	برای ازادی سید محبوب احمد خان اس	هزیمت شدن و گریختن لشکر مخالف
۱۹	جنگ بالام بټ	با میان گل جان و سید احمد خان بعد ازادی	فتح دیر و شکست مقابل با کل باجوڑ
۲۰	جنگ بمقام منجه اول	با اقوام صوات	فتح دیر و شکست اقوام
۲۱	جنگ دوم منجه	با اقوام باغی شده	فتح دیر و شکست باغیان
۲۲	جنگ اخگرام	با سید احمد خان و میان گل جان و کل اقوام	شکست فاش دیر و انقلاب ریاست از والی میمون
۲۳	جنگ بل شرینگل	با میان گل جان وقت مسندنشینی دیر	رجوع هر دو لشکر بناکامی
۲۴	جنگ ببیوړ اول	با میان گل جان وقت مسندنشینی دیر	مراجعت لشکر والی ریاست بناکامی
۲۵	جنگ ببیوړ دوم	با میان گل جان وقت مسندنشینی دیر	شکست لشکر میان گل جان و فتح والی میمون و امید زوال انقلاب

۲۶	جنگ چوکیا تن	با میانگل جان وقت مسندنشینی دیر	فتح قلعه چوکیاتن و مسندنشینی دار الخلافت دیر از سر نو
۲۷	جنگ درمیان کهنه دیر و شهزادیا	با سید احمد خان و بعضی اقوام	شکست لشکر مقابل و مراجعت ایشان بجندول بناکامی
۲۸	جنگ خهل و تورمنگ	با خونزادگان و اقوام سند وغیره	فتح دیر و سوختن خهل و تورمنگ وغیره
۲۹	جنگ سرلڑه دیگر	با سید احمد خان باڑوه، و ممدران رون	شکست فاش باڑوه تا قلعه باڑوه
۳۰	جنگ قلاگی و دلنک خیل	با اقوام قلاگی و دلنک خیل	فتح دیر و شکست اقوام مذکوره
۳۱	جنگ قلعه نل در شامیزی	با اقوام شامیزی صوات بالا	گرفتن قلعه و خارج کردن عهده دار، ملازمان قلعه
۳۲	جنگ سنگولی اول	با اقوام صواتیان	فتح دیر و شکست اقوام صوات
۳۳	جنگ دویم سنگولی	با اقوام صواتیان	شکست اقوام و فتح دیر تا موضع شنگواٹی
۳۴	جنگ سنبٹ	با اقوام صواتیان	شکست فاش لشکر دیر تا علاقه ادنزی
۳۵	جنگ سوال قلعه	با سید احمد خان باڑوه	شکست لشکر سید احمد خان و کل جندول
۳۶	لشکرکشی بر سند و میدان	با خان شهر و سید احمد خان و اقوام سند	فتح دیر و گرفتن قلعهای رباط و آتنی و را از اقوام سند
۳۷	جنگ حیاسیری میدان	با خان شهر و سید احمد خان و اقوام سند	فتح لشکر دیر و شکست و تفرقه و گریختن لشکر مخالف
۳۸	جنگ حصارک	با لشکر خار و باڑوه	فتح لشکر دیر و شکست دشمن
۳۹	جنگ شوه و کتیاڑی	با سید عبدالجبار شاه و کل لشکر صواتیان	فتح دیر و گرفتن قلعها و سوختن دهات جنگ نمایان میدان
۴۰	جنگ لعل قلعه میدان	با لشکر سید احمد خان باڑوه	شکست لشکر سید احمد خان و گریختن از دستان قلعه باشتا
۴۱	جنگ توتانو بانده	با بادشاه صوات و کل لشکر صوات	شکست لشکر دیر بوجه خیانت و سازش
۴۲	جنگ شموزی	با اقوام صواتیان	شکست اقوام و گریز ایشان از شموزی

۴۳	جنگ مانیار و پنجیگرام	باکل اقوام صواتیان	فتح دیر و شکست اقوام و زخمی شدن برادر عبدالجبار بادشاه صوات
۴۴	جنگ دیگر لعل قلعه	بایلغاریان لشکر سید احمد خان باڑوه	شکست و هزیمت یلغاریان از دست قلعه باشان دیر
۴۵	لشکرکشی بمقام شموزی	در مقابلهٔ عبدالجبار و میان گلان و صواتیان	تفرقهٔ هر دو لشکر بطور صلح میعادی
۴۶	جنگ گڑه یاغوبنو ڈیرے	بالشکر سید احمد خان باڑوه	فتح دیر و تاراج کردن اسلحه و اسپان لشکر سید احمد خان باڑوه
۴۷	جنگ قلعهٔ سیرنگ شموزے	بابدرقهٔ صواتیان و جوستان گیا میا گل صاحب	فتح کردن دیر قلعه را از دشمن و گریختن لشکر دشمن
۴۸	جنگ جندول در متفرق مقامات	بالشکر سید احمد خان و امدادیان او	فتح نمایان دیر و تسخیر کل ریاست جندول و سلامی سید احمد خان شدن
۴۹	جنگ جندول دیگر بار	بایوسف خان و عبدالمتین خان کابلی	فتح لشکر دیر و سلامی شدن یوسف خان والی دیر را میمون
۵۰	جنگ جندول در متفرق مقامات	بالشکر کل باجوڑ امدادیان عبدالمتین خان	فتح نمایان دیر و گرفتار شدن عبدالمتین خان با برادر و قتل خان برادر شدن بهرمند
۵۱	فتح کردن قلعهٔ طورو غیره	از عبدالخالق خان وغیره امدادیان عبدالمتین خان	تسخیر مکرر کل جندول و پائمال شدن بدرجهٔ کامل
۵۲	جنگ قلعهٔ شوه در علاقهٔ ادنزے	بامیان گل صاحب بادشاه صوات و کل لشکر او	شکست فاش لشکر میان گل صاحب قلعه باشان دیر از دست و اپسے
۵۳	جنگ قلعهٔ بانڈهٔ شموزے	باشیرین شهزاده و کل لشکر نظامی و قومی او	قتل شیرین شهزاده و فتح کردن کل قلعهها و علاقهٔ شموزے
۵۴	جنگ گلگوس در علاقهٔ شهر باجوڑ	باکل باجوڑ و مهمند کلان وغیره علاقهها	فتح نمایان دیر و شکست فاش دشمن
۵۵	جنگ دیگر در علاقهٔ شهر باجوڑ	باکل باجوڑ و مهمند کلان	فتح نمایان دیر و شکست فاش دشمن
۵۶	جنگ پنجاه و ششم	با اقوام صواتیان و میان گل صاحب.	بمقام توتانو بانڈه علاقهٔ نیکبخیل
۵۷	جنگ پنجاه و هفتم بمقام قرب	و جوار شهر باجوڑ با اقوام ماموندان	و سالارزیان بامداد محمد جان خان صاحب شهر باجوڑ
۵۸			

خاتمة الکتاب

دربیان اخلاق و [illegible] اعتقاد و اعمال و احوال [illegible] والا [illegible] همراه [illegible] زیب [illegible] آستانه والی ریاست دیر
و تصویرات [illegible] الزمان فیه [illegible] و [illegible] فیه و آبادیها و

وتبیان روش موجودهٔ این ریاست خداداد و تسطیر عیال و اولاد این والی ممدوح بالقابه و تحریر محاصل این ریاست محروسه و تشریح افسران و عهده داران جنگی و ملکی و فوجی و نظامی و ارکین قومی وغیره احوال عارضهٔ درونی و بیرونی و تعلقات قبر و جوار خارجیه حکومت و قوانین مرتبهٔ فوجیه و سیاسیه برای دستور العمل این ریاست خداداد حفظها عن الخلل و الفساد اعتقاد و اعمال مذهبی او

دین وی اسلام مذهب وی حنفی عقیدهٔ وی عقیدهٔ فرقهٔ ناجیهٔ اهل سنت جماعت دارد طریقهٔ وی بیعت از حضرات نقشبندیه و قادریه دارد چنانچه جد اعلی او مرید خاص حضرت شیخ آدم بنوری بود چنانچه سابق مفصل تحریر شده و والد مرحوم او بذریعهٔ پیرزاده عبد السلام صاحب بغدادی از اولاد و مریدان غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی بود و او خود بعد از بجا آوری اَطِیعُوا اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ مرید و معتقد بهان آستان فیض نشان ست در نمازهای فرائض دائما مقید باشد و برای ادای جماعت فرائض مسجد جامع هم حاضر می شود خصوصا برای ادای جمعه و عیدین بالفرور باستثنای عذر شدید بمسجد جامع شامل عامهٔ مسلمین میگردد و صیام ماه رمضان مبارک بکمال احتیاط بانجام میرساند و نماز تراویح اهل سنت در بنگلهٔ خاص خود با جماعت میگذارد و غالبا ختم قرآن شریف هم در تراویح میکند و صیام نفلیه در ایام متبرکه مانند عاشوره و عرفه و روز جمعه در تمام سال میدارد و زکوة و صدقهٔ فطر از اموال خود بیرون کرده بفقرا و

ومساکین میدہد وچند بار مردمان را بخرچ اموال خود بحج بیت اللہ شریف فرستادہ ست
وبرای دفع مشکلات بدعوات وصدقات اعتقاد تمام کامیابی خود دارد ۔ چنانچہ در وقت
توجہ حوادث وعروض امراض بذات خود ویا اہل دربار خود فقراء ومساکین را از صدقات
نقدی وجنسی وخوراک باادان ومالامال سازد وبمزارات اولیای کرام وصالحان وزاہدان
اہل اسلام اعتقاد تمام دارد وخیلی از نذور وشکرانہہا وصدقات بمزارات متبرکہ واہل اللہ
نذرانہ میفرستادند ۔ چنانچہ در شکرانہ فتح جنیدول وتسخیر آن ریاست بمبلغ بیست ہزار
روپیہ نذ فقراء وصالحین کردہ بود ؛ ونذرانہ یازدہم ہر ماہ چہل روپیہ ماہواری بروح پر فتوح
حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سرہ بپیرزادگان گیلانیہ میدہند

اخلاق وعادت این والی ممدوح

خاکسار بردبار زحمت کش واحسان بردار ہمدرد وغم شریک خواص وعوام اہل اسلام
چنانچہ در عیادت وتعزیت یعنی بیمارپرسی وفاتحہ خوانی بیماران ومردگان رعایت خود
حتی المقدور بشرط اطلاع تکاسل وتغافل نکنند بلکہ بحسب حیثیت ومناسبت شمولیت
ومشایعت کردہ در تکفین وتجہیز بذریعہ خدمت ابدان واموال دریغ نکنند ؛ ودر خوراک
وپوشاک نہایت بی تکلف ست حتی کہ اگر ادنی ترین بندگان او را دعوت کند دریغ
ندارند وبا ادنی ترین بندگان از شرکت خوراک استکبار نورزد ودر باب پوشاک
اگرچہ در اوقات مخصوصہ لباس فاخرہ پسند کنند لکن بسیار اوقات بلباس معمولی غریبانہ
کفایت کردہ ہیچ عار نینگارد ؛ وباخواتین حرم خود رغبت کم میدارد بلکہ نشست

و برخاست در شب و روز در دربار اجلاس خاص یا عام میدارد و در حین توجه مقدمات و حوادث
درونی یا بیرونی سختی و زحمت بر نفس خود بسیار میکشد مثلاً اگر بر سنگ خارا در گرمی آفتاب تموز
برای مطلبی نشیند جزع و فزع و واویلا نخواهد کرد و در پرورش مظلومان انصاف صاحب بسنده
بسیار مرغوب دارد حتی که اگر شخصی از عمله خود به بی انصافی معلوم کند و بوجه منفعت دنیوی
خود یا بلحاظ داری آن شخص که از ضر ریاست وقت باشند او را سرکوبی یا گوشمالی نکند لکن
بچشم او آن شخص بی اعتبار و بی وقار باشد و بموقعه مناسبه او را عملی یا غیر عملی یاد داشت
آن مظلمه ضرور خواهد کرد و در اجرای شرائع و امر معروف و نهی و منکر شوق بسیار دارد چرا که
بارها زاهدان خلوت نشین و عالمان عاملین خود را مامور و مجبور این امر مستحسن داشته
لکن بوجه تمرد عمله و ناموزونی ار اکین قومیه رعایا این امر بانجام نمیرسد و در راندن
زانیان و سارقان و بدمعاشان از ریاست خود بتکرار و اصرار امر مصمم فرموده و میفرماید
و به پیش کردن اینچنین امور بسیار خرم باشد: ایجاد های این والی ممدوح بالقابه
اگر چه این والی همایون را از زمانه ولیعهدی تا زمانه حال هیچگونه فراغت و ارام دستیاب
نشده چنانچه از ملاحظه واقعات گذشته هویدا گردد لکن با وجود چنین بی ارامی و
اضطرابی ایجاد هائیکه از دست این والی صاحب اقبال بر آمده است یقین است که از دست
هیچکس از فرمان روایان این خاندان گرامی نیامده باشند چنانچه اولاً ابادی حرم خاص
دربارگهه بار دیز حجرات و مقاصیر و دالانهای بی نظیر تاحال از دیگر کس سرزد نشده و در
بار خاص و بنگله محکمه اجلاس خاص چند طبقه نادره که چشم ناظرین عرصه جهان نظیرش

دیده نباشد و در بار عام برای مهمانان و حاصه داران با بروج بلند و فصیل داخلی و خارجی که در
وقت ضرورت اوراقلعه جنگی هم تواند خواند دیگر کارخانه اسلحه اتواب و تفنگها که علی الدوام
دران اتواب اژدها وار و توفنگهای آتش بار و کارطوس و غیره آلات حرب بسیار باطوار مختلف
مهیا کرده میشود و در وقت ضرورت جنگی انبار انبار بمیدان جنگ حاضر کرده میشود و بدین
سبب همیشه بر دشمن ظفر و نصرت نصیب این والی فرخ فال میشود و همچنین ابادی بازار زیر
بترتیب بازیب از فرموده اوست وکندن نهر کلان بطرف شمالی دار الخلافت که هیچ فرمان
روای دیر بدان توجه نکرده بود و بدین سبب در بارها و منازل دار الخلافت همیشه در تکلیف
برداشت آب از چشمه بعید یا از رود جنوبی در مشقت بودند این والی خیر اندیش بدان توجه ها
نافعانه کرده از مقام بعید این نهر را کنیده مرتب کرده بطرف شمالی بازار و در بار عام باندک
فاصله گذرانید که همه خواص و عوام و خدام و کنیزان ازان برداشت آب و جامه شوئی بوجه اسهل
میکنند و امید است که بشرط فرصت و خیریت این نهر باعث اجرای کارخانه های عجیبه خواهد شد
و یادگاری نهر شاهی او را اسم بامسمی موافق خواهد شد و نیز از جهت صفت کحالی و ادویه
سازی کحل الجواهر در چند قسم و معجون شاهی چند نسخه از ایجادات اوست دیگر سرک شاهیه
از موضع چکدره تا مقام تیرات و از انجا بکوه ملاگی تا سرک سرکاری هم ایجاد کرده اوست دیگر
ابادی قلعهای سرحدی جنگی چنانچه لعل قلعه ملک میدان و قلعه بالامبٹ در علاقه
سند و قلعه کوٹکی بازوربندر و قلعه مردکوڈیری قلعه مونڈه بترتیب جدید و قلعه
شوه و اورنگ آباد و قلعه رامورہ در علاقه ادنزی و قلعه چونکی در شموزی و قلعه

کبل یا غم جبه دزیک بیخیل و قلعه بلد رشامیزی از ایجادهای اوست و دیگر اختراع وانتظام باجه که قبل ازین درین ریاست هرگز نشده بود این والی میمون بکمال آرایش و ترتیب احسن از کل انواع واصناف مرتب کرده بحدی رسانیده که از باجهای دُول عظمی تفوق گیرد ولباس وردیش باجه نوازان بالباس و دریش ترکان رومی برابرست این هم از درستی خیال این والی نیکفال ست که حتی المقدور پاس و رعایت اصول اسلامی نگهدارد چنانچه یکشاعر لطیفه شناسی گفته: بهر رنگی که خواهی جامه می پوش:

: من انداز قدت را می شناسم :

اولاد و عیال این والی فرخ فال

فرزند اول شاهجهان خان بهادر ولیعهد دیر و صوات وجندول ست و بشکیل جمیل سلیم حلیم اثار سخاوت و شجاعت و فتوت و مروت از جبین خوش آیین او پیدا و هویداست از زمانه خورد سالی بقواعد حکمرانی هوشیار و تجربه کارست و در تدابیر مقابلات و محاربات هم بینده واز مودهست از جانب والد ماجد خود علاوه از اختیارات ولیعهدی ریاست و گورنری علاقهای برول و میدان بدو عطا شده ست در مقام برول باندی که بعد از دار الخلافت دیر صدر مقام کل ریاست خواهد بود اقامت گیر و سکونت پذیرست و بوجه لیاقت ذاتی خود از جانب سرکار برطانیه اور اخطاب خان بهادری و صوبداری مجری عطا شده علی الدوام امورات ولیعهدی ریاست و مهمات گورنری خود و انتظامات تحویل شده سرکار برطانیه بانجام واتمام میرساند: فرزند دویم سردار با وقار محمد عالم زیب خان صاحب

نهایت مردانه همت وفرزانه طلعت رستم هیبت شیر خصلت حاتم عطیت عالمگیر جبلت
درکار کمرکشی نهایت چست وچابک در سن کم عمری آثار بزرگی در ناصیهٔ او نمایان ست
ودر احوال ملازمان وسپاهیان خود بکمال امتیاز نگران ست ودر امور رعایای خود نهایت
انصاف پسند ست ودر باب غربا و محتاجین ترحم ودلسوزی از حد زیاده بکار میبرد
امید که بشرط وفائی حیات مستعار یادگار محافل اهل دیار خواهد شد فی الحال بوجه
لیاقت والی خود ومنظور النظر والد ماجد خود گورنری جندول با بان وحکمرانی شرینگل
وملکنڈ دره بدو عطا شده در قلعهٔ مونڈه که دار الخلافت درجه دویم ریاست جندول ست
اقامت گیر وسکونت پذیر ست وهر دو این شهزادگان از شکم صدف شیم بانوی بی نظیر
وخاتون لیاقت سریر بیگم صاحبه مرغوبه نواب صاحب والی ریاست بوده اند که عنقریب ذکر آن
درج این صحیفه خواهد شد معه فرزند که در شیرخوارگی وفات یافته ویک دختر نظر قمر که در
خورد سالی در جوار والدهٔ مرحومهٔ خود بحق پیوسته در مقبرهٔ شاهی دیر دفن کرده شده اند
فرزند سویم شهزاده شیرخواره معه یک دختر از بطن خاتون خونزا صلبیه مهتر صاحب امان الملک والی
الملک چترال ؛؛

	ازدواج وخواتین والی ممدوح بالقاب	

اگرچه در رواج وعادات افغانان ذکر مستورات واهل حرم در محافل ومجالس یا تحریر
آن در کتب تاریخی از جادهٔ حیا قدری دور میدانند واین چنین اشاعت واظهار را
موجب بی حیائی می شمارند اما چونکه باوجود این چنین کتاب سوانح عمری عا

عالیجاهان که متضمن و متکفل جمله سیاه و سفید ریاست باشد و هیچ دقیقهٔ کلیه و جزیه از آن
بیرون نباشد چنین گنجهای مخفیه را مدفون گذاشتن موجب کمال اشتباه و تحیر خواهد بود
و نیز در کتب تواریخ ملوک و امراء پیشین ازین سخن چشم پوشی نشده بلکه بکمال بی پروائی
اظهار آن بتقریر و تحریر طریقهٔ مستمره گردیده لهذا باین امر با خطر بموجب فرمایش والی
الملک توجه کرده شده داخل مسوده گردانیدم و چون بحث داخلی دربار را ترک ادب دانستم لهذا
از جانب خود درین باب هیچ قلم فرسائی نکردم بلکه بتحریر محرر خوش تقریر جواهر التسطیر دبیر حضور
والی الملک تیرا ملا صاحب اکتفا کردم و تقریر و تحریر او را هیچ تغیر ندادم بلکه بعینه مسودهٔ او را که بحضور
والی الملک مرتب شده بود مشمولهٔ مسودهٔ کتاب خود گردانیدم و آن این ست که زوجهٔ
اولیهٔ والی ممدوح و خاتون سابقه از همه دختر نیک اختر عالیجاه عمرا خان خان باڑوه که از اولاد
فیض طلب خان خان باڑوه بود بطور شکرانه روضهٔ منورهٔ اخون الیاس بابا صاحب لا
ج بوک داده نسبت کرده بود و عمرا خان ممدوح این نسبت را ذریعهٔ اختلاط و ارتباط با خان
دان دیر ساخته بسیار از بسیار فواید او را حاصل گردید اما چونکه اصل خاندان متخیلان
ناأهل و ناعاقبت اندیش و احسان فراموش ست قدر آن امدادات و اعزازات و
مدارات خاندان ذیشان دیر نکرده و کفران نعمت نموده بدانموجب تباه و برباد و بادیه
پیمای کربت و صعوبت گردیده خراب گردید و آن نسبت تا حال همچنان نا کتخدا و بجا مانده ست
خاتون دویم دختر سعادت اختر سردار نامور و ملک عالیقدر ملک اکرم جان که از نسب
و حسب و قومیت از قریش عرب اند والد ماجد نواب صاحب مرحوم نسبت فرموده در عهد

سعادت عهد کتخدا فرموده رونق افروز مشکوی والی الملک والا گردیده بود خاتون سویم صبیهٔ خوش نصیبه لیاقت اثره عالیجاه محمد اشرف خان صاحب مرحوم خان پنکوٹ برادر خورد جناب غفران مآب نواب صاحب مرحوم در عهد خردی و طفلی برای والی الملک نسبت فرموده بودند و هم آغوش والی الملک فرموده بود؛ خاتون چهارم؛ بنتهٔ خوش سلیقه عالیجاه شیر محمد خان صاحب مرحوم اتی که برادر از یک پدر و مادر جناب نواب صاحب بهادر مرحوم بود در حالت بیجائی صوات چنانکه جناب نواب صاحب بهادر مرحوم از سفر کابل وارد صوات و دولت خانهٔ خود شده بود و این ماه رو دلجو بغرض ادای سلام ملاقات عم خود یعنی نواب صاحب مرحوم آمده دران حین در نظر فیض اثرش مرغوب و محبوب و زیبا دل آرا آمده همان دم جهت فرزند دلبند خود یعنی والی الملک نسبت فرموده بکمال کر و فر و هزار زیب و زینت شادی کتخدائی فرموده هم خوابه و هم آغوش والی الملک گردانید؛ در زمانهٔ خردی و کم عمری اوقات گذاری والی الملک از زمانهٔ بیجائی صوات تا عهد بجا شدن و رسیدن بمقام برول باندی معه این بانوی مکرمه معظمه بود خاتون پنجم از قوم مشوانی که مشوانی از نسل و اولاد محمد حنیفه رضی الله عنه اند در عهد ولیعهدی و مسند نشینی برول باندی از اتفاقات حسنه در نظر کیمیا اثر والی الملک آمده یکایک از تیر مژگان آن عشوه گر کرشمه سنج با ناز و طناز مرغ دل عشق منزل والی الملک بسمل گردیده بر فرش بیچارگی محبت و الفت و موانست صاحب الفراش گردیده و چون در تقدیر رب القدیر مقدر بود بعد از جد و جهد و کوشش فراوان

آن کبک رفتار طوطی منقار غارت گر متاع دل و هوش را بدست آورده ادویه و مرهم زخم جگر وریش نیش عشق دل سوزش گردیده مرفه الحال و فارغ البال گردید اوصاف این بانوی نجمین از احاطه تحریر و دائرهٔ تقریر افزون و بیرون ست ولیاقت و قابلیت او از رقام اقلام با هر اوصافیکه شایستهٔ ماهرویان دلربا و خوبرویان دل آرامی باشد در وجود گرامیش موجود بمجرد داخل شدن بمشکوئی والای جهان آرای متکفل جمیع امورات خارجه و کاروبار داخله گردیده روز و شب در مرجوعات ماموره خود و دل جوئی و رضاطلبی و دل داری والی الملک چنان شاغل و بیدار و هوشدار بود که دمی و ساعتی از امورات خود غافل و بی پروا نبود گویا که درّ مکنون بود که محض بفضل الهی و عنایت لم یزلی بدست والی الملک آمده تمامی امورات دنیاداری و جهان داری بموجب سعادت و نیک اختری او رو بظهور و انتظام آورد و از هرگونه آثار ترقیات و آبادیات ریاست و رعیت پروری و فوج و لشکر نوازی ظاهر و باهر گردید الغرض از بطن این بیگم عدیم المثال جهان دو فرزندان سعادت توامان محمّد شاهجهان خان : و محمّد عالم زیب خان تولد گردیده باعث خرّمی و خوشنودی عالم و عالمیان گردیدند : و بفضل ایزدی تا زمانه حالی بر ریعان جوانی و عالم توانائی رسیده بخوب روئی و خوب صورتی و زیبائی و دانائی و جوان مردی و نیک خلاقی و طالع ارجمندی شهرهٔ اطراف جهان و اکناف عالم گردیده باعث مسرت و انبساط خواطر باشندگان ریاست و باغ و بهار گلشن خاندان امارت اند و یک صبیه ماهرویه و یک پسر مثل قمر دیگر از بطن همین بانوی نیک اختر زائید بعد از حیات چند روزه راه پیمای عالم برزخ گردیدند : چند سال بدینمنوال بوصال سراسر مسرت و نشاط مالامال

آن خاتون خجسته افعال و زیبا خصال بکمال عیش و آرام زندگانی و کامرانی و حکمرانی کرده داد
هرگونه عیاشی و کامیابی و استیعاب لذایذ جسمانی و روحانی ادانی نمودند چون دور دوّار
کجرفتار و زمانهٔ دون و واژون نازپروردگان مهد عیش و کامرانی را تا دیری بر یک قرار نمیگذارند
در عوض شربت جان فزای کامرانی چندروزه پیالهٔ زهرآب ناکامی ابدیه میچشانند بنابران
در سنه یک هزار و سه صد [۱۳] و بیست [۲۵] و پنج هجری پیک اجل ناگهانی بکمال جلدی و شتابی در رسیده
جوابی که هیچ شتابنده عنصر خاک را ازان چارهٔ نیست ببانوی خوب رو رسانید و
بانوی پیوسته ابرو ها و لبیک گفته و دیعت جان بدستش داده داغ فرقت و هجران بدل محبت و تعشق
منزل والی الملک نهاده در ماتم امر ناگزیرش شور و شغف ناله و گریه خویش و تبار و همه اهل دربار
با وقار و سکنهٔ دیار جنت آثار بچرخ کجرفتار رسید و خاطر فیض مناظر والی الملک در هجر و فراق
آن خاتون شایسته اخلاق مسکن گزین مینو و رواق چندان از صبر و شکیبائی طاق بود
که دمی و زمانی آرام نمیگرفت بلکه آناً فاناً از دست می رفت درچنین حالت بیتابی دل و نا
قراری خاطر باخود عهد بست که تا میعاد مرور سه سال نام جفت و همخوابهٔ دیگر بزبان نیاورم و رو
ویش نمی بینم چون میعاد موعود پوره گردید و دران حین دربار فیض مدار دیر که سابق از آتش گیری
اتفاقی سوخته خاکستر گردیده بود از سر نو بکمال زینت و آرایش که ایوانهای خلد برین بران
رشک میخورد تیار و مهیا گردید درخاطر دریا مقاطر اعلیحضرت والی الملک خیال شادی کتخدائی
دختر مهتر جوامان الملک والی چترال که سابق والد ماجد بزرگوار والی الملک را نسبت درست کرده بود
گذر نمود تا باشد که مانند خاتون مرحوم پنجمین مرغوب و محبوب خاطرش افتد و متکفل جمیع

امورات ریاست وامارت گردد بنابران سامان واسباب کتخدائی از لاکهار وپیه جمع
کرده وسرداران وخانان وملکان وعامه مردمان از اوطان پیشاور وهشنگر وسمه وبا
جوڑ وصوات وغیره هزارها هزارها بدار الامارت دیرطلب کرده شدند وبچنان آرایش
وزیبایش ودهوم دهام کار خیرشادی کتخدائی این بانوی جترالی بانجام وسرانجام رسید
که هیچ احدی از سرداران وامیران وحاکمان ربع مسکون باینطور کار شادی کتخدائی نکرده
باشند ونه این قسم سامان عیش وعشرت دیده باشند لاکهار وپیه بانجام دهی این
شادی صرف گردید چون خاتون موصوفه داخل مشکوی معلّی گردید اکثر معتبران اهل
دربار بوالی الملک گفتند که اختیارات لنگرخانه وغیره امورات داخله وخارجه تفویض او
کرده شود لکن والی الملک فرمودند که سردست بلاتجربه وازمود کاری تفویض این
قسم اختیارات پسندیده خرد خرده بین نباشد چون تجربه کامل حاصل آید آنگاه دیده
خواهد شد دفعهٔ اول که والی الملک معه این خاتون واژون بخت دوچار گردید امیدش
بیاس مبدل گردید وآنچه خیالش بود بوی ازان در وجودش نبود فی الحال خاطر
فیض مآثر والی الملک پژمرده وافسرده وآلودهٔ غم والم گردید باوجود این خیال باز نیز یک
گونه رجای در خاطرش باقیماند که شاید آهسته آهسته ورفته ورفته در عرصهٔ دوسه ماه
از باعث صحبت وموالفت حضور والی الملک ودیگر خاتونان دربار دربار چیزی لیاقت و
قابلیت در وجودش پیدا وهویدا گردد اما چون عرصهٔ مأموله بلکه زیاده ازان درگذشت
روز بروز جوهر ناقابلیت وبیخردی ونادانی دروظاهر می شد تابحدیکه همه اخلاق ذمیمه

وخصلت های رزیله که در کمینه ترین طایفه اناث میباشد در وجودش ثابت گردید
الغرض این قسم دختر سیاه اختر ناشایسته اثر موجب شرم و ناموس پدر و مادر
خداوند کریم هیچ کسی را ندهد بدینموجب خاطر دریامقاطر والی الملک از همه وجوه از
الفت این خاتون واژون بالکل مایوس گردید وهرگز در خور تفتیش نیامد آخرالامر
برای ارام خاطر در جستجوی بانوی قابل و لایق و فایق دیگر افتاد واز خوش تسمیتے
وطالع نیک یک خاتون مسماة بی بی خارو که در اصل از قوم هواتی بود بدست افتاد
واگرچه در همه اوصاف با بانوی پنجمین مساوی و برابر نبود لیکن نسبت او در نمبر دویم دم
مساوات می زد ومرغوب و محبوب و دلپذیر خاطر والی الملک گردید و باعث اطمینان
وارام ودلجمعی حضور والی الملک گردید در همه خواتین عفت و عصمت آمین اول
مرغوب ترین و خاطرگزین والی الملک خاتون پنجمین والدهٔ محمد شاهجهان خان ؛ و محمد
عالم زیب خان بود ؛ وپس این خاتون ششم نمبر دویم وبعدش مسماة نور
جهان بیگم شیخه که واپس ترین همه خاتونان ست در درجه سویم باوجود این خاتونان
ماهرویان هنوز نیز حضور والی الملک در طلب و جستجوئی یک محبوبه مرغوبه دل مطلوبه
دیگر که بمثل والدهٔ محمد شاه جهان خان و محمد عالم زیب خان بحله عصمت و عفت وجوهر
لیاقت و قابلیت وذر ذر درایت و کفایت وزیبائی و دانائی و هوشیاری و دلربائی
ورضائی و خوشگوی و نیکخوئی آراسته و پیراسته باشد ساعی سرگرم ست وخیالش
بحسب و نسب و اصلیت نیست بلکه غرض و درا ثبات اوصاف و اخلاق حسنه و شایسته

ونفی اوصاف ذمیمه و رزیله ست خداوند کریم زود این تمنایش بانجام رساند و کام دلش حاصل گرداند

مختصر احوال اخوة واخوات والی الملک

تاحال دو برادر و دو خواهر از یک پدر و مادر حضور والی الملک از دار فنا بدار بقا رحلت فرموده اند خواهرانش یکی موسومه به بی بی پشاور و دیگری به بی بی جهان بٹی و برادرانش یکی میان گل جان خان مونڈه و دیگر منصور خان وسویم ایضاً منصور خان دویم که از والی الملک کلان عمر بود و در خردی وفات یافت و چهارمین اسم نامعلوم و خواهره سویم اتن بی بی زنده ست

تتمه حال دیار متعلق حدبندی میان دیر و چترال

قبل از سال ۱۸۹۵ء لام ملکنڈ اگر دهات و علاقجات چترال تابع و رعیت خاندان دیر بود از هر قسم مالیه پیداوار آن دیار بدربار فیض مدار دیر می آمد تحایف و هدایای اشیای عجائب و غرائب چترالی راهی دیر میگردید در سال لام ملکنڈ چون تصرفات دولت سرکار برطانیه درین دیار مستر بیز پیدا گردید و بطور سرکاری مسئله فیصله حدبندی میان حدود علاقه جات دیر و چترال بمیان آمد دران حین بموجب ترغیب و تحریک و دخل خان بهادر میان رحیم شاه کاکاخیل که پیش رو و راه نمای فوج سرکاری بود و از مهتر چترالی چیزی رقم بطور رشوت خورده هضم کرده بود محاذ حدبندی دیر و چترال آب زیر سلسله کوه لاهوری که میان دیر و چترال شرقاً و غرباً ؛ طرف شرقی قدری مائل بصوب شمالی ست ؛ حائل ست مقرر نموده والد ماجد بزرگوار مرحوم والی الملک از امر لاچاری جبراً و کرهاً از منظوری این فیصله سکوت ورزیده لا و نعم ظاهراً بزبان نیاورد و چون فیصله نامه برای ثبت مهر

ودستخط بحضور والی الملک که دران روزگار بشاشت اثار بعهدهٔ فروره ولیعهدی وبمقام بروال بانک
قیام پذیر وسرفراز بود پیش کرده شد آشکارا مردانه ازمنظوری آن فیصله نامه آن کار فرمود وگفتند
که حقوق ابائی واجدانی خود که درحدود علاقجات چترال ست هرگز هرگز نمیگذارم وباتلاف آن
ظلما راضی نمیشوم اگرهنوز بامر لاچاری وحکم سرکاری که خلاف قانون عدل وانصاف ست بلکه سراسر
ظلم وستمگاری ست آن علاقجات ازدست من رود باک نیست هروقت که تاب وتوان یابم
بازطالب قبضه وتصرف حقوق خود خواهم شد وتاهنوز این واقعهٔ حدبندی میان دیر و
چترال مجمل ونامکمل مانده ست وبحکم زبردستانه جابرانه سرکار برطانیه دست تصرف والی الملک ما
ازدهات رعیتی قدیمی خود واقع علاقهٔ چترال کوتاه ومنتظر وقت وموقعه ماندست وآنچه ازغور
وتحقیق وتدقیق وعدل وانصاف سرکار دولت مدار برطانیه گفته وشنیده میشد درین موقع
حدبندی میان دیر وچترال بالکل خلاف ثابت گردید بلکه ازین واقعه بظهور پیوست که
مداخلات وفصل مقدمات سرکار انگریز خالی ازظلم واعتساف وخودغرضی وخودکامی نیست
روش موجودهٔ این ریاست چنین ست که درحکمرانی وفرمان فرمائی ریاست خود مطلق
العنان وخودمختار ست اگرچه درعملداری سرکار برطانیه درریاست محروسهٔ او یک سرک کلان
ازپل چکدره تاحد جنوبی ریاست یعنی آبریز کوه لاهوری گذرانیده شده وجابجا بران
قلعها وچوکیهای حسنة آباد کرده شده که ملازمان سرکاری ملیشه یا هرکاره یا خاصه داران
برای نگهبانی ونگرانی راه بود وباش میکنند لکن ازین خطر درخودمختاری والی میمون
هیچ قدری نقصان واندیشه دامنگیر نشده بلکه بقاعدهٔ سابقه فوج کشی ومقابلات اقوام و

ملاحظه
از صفحه ۱۹۲ لفظ بود جرا ولیعهد
تا صفحه ۲۰۰ تا لفظ
والی ممدوح
روش موجودهٔ این ریاست
تقریر [illegible] محرر حضور والی [illegible]
است فقط ۱۲

اقوام وکشان میکنند و رعایای خود را در قبضهٔ اقتدار خود نگاه میدارد و اگر قومی بغا
وت و سرکشی کند گوشمالی و سرکوبی ایشان بجنگ و جدل و غارت و خونریزی میکند و
سرکار برطانیه هیچ قسم مداخلت و مراسلت وغیره دران ندارد البته در وقت تبدیلی
افواج برطانیه در ریاست خود نگران امن و امان میباشد و علاوه از افسران
و عهده داران فوجیه در هر قوم از اقوام ریاست خود اراکین و پیشوایان مقرر کرده که حسب
لیاقت خود مواجب یا برات سالانه یا فصلانه از دولت شاهی میخورند و فصل و مقدمات
و خصومات در اکثر منازعات بموجب شرع شریف محمدی میکنند که علاوه از دار الخلافت
در هر علاقه قاضیان مقرر کرده تا که قطع منازعات و فصل خصومات بحکم شرع شریف
میکنند البته اگر معامله رسمی یا رواجی افغانیت باشد بقانون قدیم و جرگهٔ افغانان آنرا
فیصل کنند و برای سرزنش و سرکوبی بدمعاشان بمناسبت هر یک گناه مانند قتل و راهزنی
از جانب والی ریاست جرایم و تعزیرات مالیه مناسبه مقرر اند که حاکم تحصلدار یا عامل آنها
دار آنرا وصول کند و چونکه خمیرهٔ افغانان از قدیم الایام از مواد سرکشی و طغیان و بغاوت
معجون شده لهذا والی الملک این ریاست همه جا و همه حال و همه وقت و همه سال در لشکرکشی
یا در تجویز آن مصروف باشد و فوج این ریاست دو قسم ست نظامی و قومی نظامی بر دو نوع
منقسم شده تیارخواران و ملازمان یا نوکران تیارخواران خوراک از لنگر شاهی میرسد و برای
پوشاک تنخواه ششماهی حسب لیاقت و حثیت داده میشود و این قسم فوج تا وقتیکه بر خدمتی
خاصه معین و مصروف نباشد در دار الخلافت دیر یا در بروال باندی نزد ولیعهد ریاست

یا در مقام مونڈ نزد نواب زادهٔ خورسردار محمد عالم زیب خان صاحب بود و باش میکنند و فوج
دیگر فوج نظامی که آنرا ملازمان یا نوکران میگویند ایشان را تنخواه سالانه یا ششماهی یا ماهانه
حسب حیثیت از نقود و غله داده و بعضی را زمین هاهای سرکاری مقرر شده که از محاصل آن تنخواه
خود برآمد میکنند و چونکه هر یک از نواب زادگان بجای خود گورنر علاقه‌های معینه اند پس هر یکی از
ایشان علاوه از فوج سرکاری برای خود دستهای فوج نظامی مرتب کرده از سواران و پیادگان
چوکیهای مستقله منتظم نموده اند و جمله فوج نظامی از سواران و پیادگان بحساب نفری منقسم
اند چنانچه بیست نفر را یک چوکی میگویند و بر سر هر چوکی یک جمعدار و ماتحت او یک یا دو حوالدار
میباشد و بالای پنج جمعداران یعنی بر سر یک صد نفر یک صوبیدار میباشد که او را افسر
هم میگویند و در وقت مقابلهٔ دشمن یک یک صوبیداری یا افسری بکمال امتیاز جان فشانی
میکنند و بر جمله فوج نظامی یک افسر اعلی کمانیر مقرر باشد که آن را بزبان اسلام سالار جنگ
میگویند که درین ایام سردار باوقار ممیز و تجربه کار بهادر و شجاعت نشان شیر برادر
خانصاحب محمد صفدر خان سالار جنگ کل ریاست خداداد مقرر است که فتوحات او در ماسبق
معلوم شده و فوج قومی اینکه در رعایت والی ممدوح همه خوانین و ملکان حسب حیثیت
خود تیار خواران و ملازمان تنخواه خود نگاه میدارند و اسلحه اصلی انگریزی حتی المقدور با خود
ملازمان علی الدوام میدارند و همچنین عامهٔ افغانان رعایت بنا بر عادت شجاعانه
خود از اعلی تا ادنی با خود و فرزندان و عیال خود اسلحهٔ ممکنهٔ ایشان بکمال اهتمام پیدا میکنند
که بعد از خوراک و پوشاک ضروری چیزی دیگر ازین تیاری ضروری نه انگارند و در وقت فوج

فوج کشی والی این ریاست کل اقوام رعایت یا معتبران و پیشوایان با اسلحه و بیرغهای خود بمقام
جنگ و مقابله میروند و بموجب ننگ و غیرت افغانیت و همسری یکدیگر نهایت عرق ریزی و جان
فشانی میکنند گویا که این قسم فوج در باب امداد و کامیابی والی ریاست نهایت کار آمد
میباشند و در پرورش ایشان والی ریاست را هیچ قسم تکلیف نباشد سوای اینکه کلانان
و سران ایشان را انعام یا مواجب سالانه بقدر مرتبه و قوت ایشان از ریاست مقرر باشد
و در وقت دوران جنگ خرچ و خوراک و کارطوس و غیره ضروریات جنگ و پٹی و مرهم زخمیان
و کفن کشتگان از خزانهٔ ریاست مقرر باشد خلاصه اینکه اگرچه والی ریاست از بغاوات
و دست اندازی های این اقوام در اکثر اوقات ناقرار میباشد لکن در وقت موافقت
و لشکرکشی امداد کامل بجانفشانی و سربازی هم میکنند ازینجا والی ریاست را از ضروریات و لوازم است
که با اینچنین قوم دلاور و بهادر از هرگونه دلداری کرده دل خواص و عوام را بدست آرد تا از شرانگیزی
ایشان محفوظ باشد و در وقت مقابلهٔ دشمن بیرونی جانفشانی میکنند چنانچه سعدی شیرازی
فرموده بیت با رعیت صلح کن وز جنگ خصم ایمن نشین ٭ زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است

(لطیفه [illegible] در بیان نصیحت [illegible])

اسکندر رومی چون در عالمگیری ربع مسکون پریشان و سرگردان شد از مجمع وزرای خود
پرسش کرده مشوره خواست که چه تدبیر مناسب است که موجب آرام و قرار حضور باشد وزیر
فرزانه جواب داد در مجلس دشمن کمند احسان انداز تا بمقاومت و مخالفت برنخیزد و با رعیت
خود نکوئی کن تا در وقت مقابلهٔ فوج جان فشانی تو باشد اسکندر کمند احسان مجلس

دشمن اینست که اراکین اورا باحسان خفیه پابند گردان تا مشورهٔ مخالفت تو در انجا غا
ئبانه مضمحل کنند ونکوئی با رعیت اینکه مفلسان ایشان را وجه معاش دهید تا از وجه تنگی
بد معاشی خیال نکنند و بدمعاشان را بعد از سرکوبی آباد ان گردان تا بفساد معاودت
نکنند و اغنیا را تقدیت بدهید تا در زیر سایه شما بر نعمت خود شاکر نشسته در معموری خود
کوشان باشند البته جمله رعیت لشکر جانفشان و خیرخواهان سلطنت شما خواهد بود تاریخ
قدیم مگر افسوس و هزار افسوس که اگر با اقوام افغانان این روش بکار برده شود هرگز از جبلت
خود باز نمی آیند چنانچه از ملاحظهٔ تواریخ ایشان از اغاز تا انجام ظاهر میشود : اقسام فوج این
ریاست معتبر ... ادحال آن فوج نظامی سواران تا یک هزار پیادگان تا پنج هزار توپ خانه
کلان توپ خانه میانه توپ خانه خورد توب خانه اعظم زیر تجویز ست که انجیران کاملین
دران در خانهٔ دار الخلافت دیر مصروف و اشتغال اند فوج ... سواران تا یک هزار پیادگان
تا پنجاه هزار میباشند اوطان و علاقهای مقبوضه این ریاست بالا جم پایین جم بروول
سلطان خیل پاینده خیل میدان سند کل ریاست جندول : تالاش هر دو کناره
صوات اگرچه بغاوت حالی بعضے از صواتیان کناره کش هستند : علاقهای بلحاظ حقیت
و استحقاق قدیمی بوقت مناسبه تجویز آنها کرده خواهد شد چترال تا گلگت و زیباک
باجوڑ و اتمانخیل و مهمند تا حدود دقشیره کابل و بنیر و کانڑا و غوربند و پورن
و چکیسر و چغرزی و کوهستان صوات و اباسند و الائی و پکلی و اگرور و چچ و هزاره
تا اٹک و سمه و هشنگر و پشاور وغیره اوطان مقبوضهٔ افغانان

تفصیل حاصل این ریاست خداداد

از همه اراضی زراعت عشر یعنی دهم حصه حاصلات زمین بقاعدهٔ اسلام میگیرند و بابت چرائی کوههای رعیت از گوجران وغیره خداوندان مواشی تلنگ سالانه میگیرند و همچنین از درختان میوه‌دار مانند چهارمغز حصه سالانه مناسبه مقررست و همچنین از دیگر محاصل زمین نقود اجارها و جرائم باسالانه تجارتی درختان کوهستان تا ده لاک روپیه می رسند گندم تا پنج هزار خروار یک خروار هشت من و یک من ده دڑی و یک دڑی چهار سیر یک صد و شش توله وزن شالی و برنج تا پنج هزار خروار جو تا شش هزار خروار جوار تا چهار هزار خروار ماش و عدس و کولت مختلف اقسام تا یک هزار خروار وغیره اجناس نامعلوم روغن کوهستان تا یکهزار خروار چهارمغز تا دو هزار خروار گوچی وغیره ترکاریهای بلاتعداد و شهد و گوسفندان و مرغان همه سال کفایت لنگر می شود که تعداد آن باندازهٔ قدر لنگر بحسنا کلان میرسد

تفصیل معادن و کانهای این ریاست خداداد

در همه جبال کوهستان این ریاست درختان دیار اند نهایت نفیس که همیشه تجارت آنها جاری میباشد و لکوکها روپیه ازان دستیاب ریاست می شود و کان آهن هم ظاهراً موجودست اگرچه از وجه بی اهتمامی نظرانداز ست و باز و چره و شاهین و باشه و پوستهای سمور و سگ آبی و آهو و نافهای قیمتی و مامیره وغیره ادویه مانند بنفشه و حب الآس و زرشک بلوط و سنبل و گلاب و گل سوسن و بیخ سعلب و نور عالم وغیره ادویه نادره قیمتی درین کوههای آبادان دستیاب می شود وغیره کانهای

مصارف این ریاست خداداد

پانصد و پنجاه خروار غله گندم و برنج باریک کلان و مناسب آن مرغان و گوسفندان و ماده گان و گاومیشان گوشتی و روغن صرف سالانه لنگر شاهی ست که بفقراء و مساکین و مهمانان ریاست بنام خدا و طعام الفقیر غریب نوازی واجب طریقه لنگر اخون الیاس باباصاحب علیه الرحمت که جد اعلی و بانی بنائی این ریاست خداداد ست روزمره صبح و شام بلاناغه داده میشود علاوه ازین خرج و مصارف خواتین دربار و کنیزان و دایگان و غیره وابستگان تخمیناً چار هزار روپیه ماهواری از مصارف لباس و خوراک و غیره ضروریات می رسد و تنخواه امرا و رؤسا و فوجیان نظامی و قومی از نقود و خروارهای غله و زمین های انعامی و تبره اسپان حسب حیثیت باندازهٔ کلان می رسد انعامات و وظائف خوانین و علما و سادات تا حدود ماموند و سلارزی و شموزی و مهمند و صوات و بونیر و سمه و هشنگر و پشاور و ختک و پنجاب و هندوستان و غیره اوطان بیرونی بعیده حسب لیاقت و استحقاق جاری هستند علاوه ازین تعینات صرف صدقات نقد و غله و شکرانهٔ زاهدان و علماء و فقرا و مساکین از یک صد روزانه کم نخواهد بود والله اعلم بالصواب

امرا و رؤساء و عهده داران این ریاست خداداد

خانبهادر محمد شاهجهان خان خلف کلان والی الملک و ولیعهد ریاست دیر و صوات و جندول و گورنر برول و میدان سردار محمد عالم زیب خان صاحب خلف دویم والی الملک و گورنر جندول و شرینگل و غیره علاقهای تحویل شدهٔ خانصاحب محمد صفدر خان شیر برادر والی ریاست

شیر برادر والی ریاست وسالار جنگ و منتظم افواج کل ریاست حیات اللہ خان معروف
خان صاحب ڈوڈ باعم والی الملک حاکم حالا قلعہ طور ؛ سید خان بہادر جان صاحب گنوڑی رکن
وزارت داخلیہ ؛ و قریب اللہ خان صاحب نائب الریاست و منتظم امور داخلیہ و خارجیہ ؛ شاگے
ملک منتظم افواج حدود نو مسخر حال مقیم قلعہ باڑوہ دار الخلافت ریاست جندول ؛ سید بہاد
الدین معروف سید بادشاہ کمبڑ میدان سابق جنرل ممیز صوات حالا مدبر مہمات فوجیہ ریاست
و عبد الرحیم خان سنکوٹ و فرزندش تاٹی خان و محمد عزیز خان باٹل و دولت خان وغیرہ خوانین
باٹل و سمکوٹ و خوانین بیبوڑ وغیرہ اخونخیلان ؛ و عبد الکریم خان معروف خان کوہستان
سابق خزانچی خزانہ نواب صاحب حالا نگران امور متعلقہ دربار حشمت اثار سید محمود جان صاحب
زادہ صاحب میاں کلي ؛ و شیخ عبد اللہ ملک سابق خزانچی خزانہ نواب محمد نفیس خان صاحب مرحوم
حالا نیز منتظم اموال ریاست دیر ست ؛ عجب الحسن خان از خانہ زادان و خدام خاص والی مرحوم و ندمائي
والی موجود جناب صاحب زادہ صاحب فضل عظیم ساکن اوچ ؛ کل صوبیداران و افسران
و جمعداران و حوالداران و عہدداران فوج نظامی حسب لیاقت و مراتب مختلفہ ؛ ارکین
قومیہ یا معتبران رعیت ؛ حضرت سید اخونزادہ صاحب خہل رکن اعظم اقوام و صدر انجمن
مجلس شورای ریاست عبد اللہ خان صاحب خان رباط مبصر و تجربہ کار جنگ و قیافہ شناس
مشورہای اقوام محمد عمر خان معروف سردار خان خان بانڈي میدان و ہر دو فرزندانش
حاجی خان و تاشقار خان و ہر دو خوانین دوکڑي میدان و خوانین شاہزادي و ملکان
کہنہ ٹیر خصوصاً ملک حکیم خان و سردار خان و رحمۃ اللہ خان بارون و ظریف خان رباط

ومحمد زرین ومحمد امیرجان وعبدالجلیل اخونزادگان خھل وغیره خوانین وملکان سلطا
خیل و پاینده خیل وغیره اقوام وہمچنین خوانین وملکان کل ریاست از ملیزی وصوات باجر
حاضری میدان جنگ که هریکی از ایشان باعتبار سبقیت نمود در جان فشانی مقابلات وال
ریاست درجه افسران فوجیه میدارند چنانچه شیر ملک پنجکوړه دره وملکان بڈالی وغیره ملک
سلطانخیل و پاینده خیل وخانزادگان بیبیوړ واتڼ واملوکڼا، رو دیرخان وبادشاه خیل مانند آن

جلسه تھوا یا جرگه وزارت [illegible]

همه ازین امرای مذکوره ورؤسای سابقه واراکین قومیه در وقت ضرورت منتخب کرده میشو
که غالباً از نمبر اول تا هشتم خالی نباشد وہمچنین از اراکین قومیه حضرت سید اخونزاده صاحب خهل
وعبدالله خان وہمچنین عبدالجلیل اخونزاده خهل وغیره خوانین وملکان میدان وسند ودیگر علاقه
ریاست بمناسبت وقت چراکه درین ریاست از آغاز تا زمانه حال پابندی یک قسم کارروائی
براراکین وعمل نشده بلکه انجام رسانی مهمات فوجیه وملکیه وخارجیه وداخلیه مشترک کرده میشو
بمناسبت وقت وضرورت دبیران حضور یا دفتر این دارالخلافت میرزا عبدالحق صاحب منشی وغیره
تیر املاء صاحب مردلائق وخوش تقریر : وعمر محمد میرزا صاحب وغیره محرران بیرونی را تعداد نیست
قاضیان وعلماء که در فصل خصومات وانجام رسانی شرائع تعلق دربار حشمت آثار دارند
لالا قاضی صاحب مرحوم قاضی قدیم خاندان دیر شمس العلماء حاجی الحرمین الشریفین قاضی
محمد عرفان الدین صاحب مصنف کتب تحفه تفسیر داورنگ زیبیه وجامع این تواریخ که از
خیرخواهان قدیمه این خاندان گرامی ومتکفل خدمات علمیه ومنتظم شرائع این ریاست

ریاست ست قاضی خادم الله سابق قاضی خاص و مشیر مجلس دار الخلافت بود معزول ست وهمچنین در هر علاقهٔ ریاست قاضیان از علمای معتمدین از جانب والی ممدوح مقرر هستند که فصل خصومات بقاعدهٔ شرع محمدی میکنند و حاکم و رعایا بران عمل نمایند

زاهدان و خلوت نشینان این ریاست

خواجه معین الدین صاحب معروف خواجه صاحب تیمور گره در علاقهٔ سند و پالام بابا صاحب در علاقهٔ عشیر دره این هر دو از زمانهٔ قریب رحلت فرموده اند : صاحبزادگان ریحانکوٹ یعنی شاهزاده صاحب : وگل صاحب : وجان صاحب : وگل صاحبزاده صاحب : وباچه صاحبزاده صاحب : این هر پنج فرزندان زبدة العارفین جناب باباصاحب علیه الرحمة دیر اند ودر طریقهٔ قادریه بیعت از مرشدان جدا جد اکرده اند و بر جادهٔ زاهدان خلوت نشین در حجرات خود گوشه نشین اند

حکیمان متعلقین دربار حشمت مدار

حکیم امین الحق معروف حکیم صاحب گنڈیری مرد لائق و صاحب کمال : حکیم فضل هادي خان معروف خوندزاده صاحب بانبولی : وحکیم صاحب لنڈي : وغیره حکما و اطبا که در وقت ضرورت شاهی از مقامات قریبه و بعیده طلب کرده می شوند غیر محصور اند

شعرا و مداحین حضور والی ممدوح

ملا فضل الرحمان شاعر مصنف کتاب جنگنامه دیر وغیره شعرا و مداحین اطراف غیر محصور اند

حیاتانی دربار گهربار

ماسٹر عالیجان پشاوري معه دیگر عمله کاملین که دائم الحضور دربار اند

[illegible]

خلیفه شیرجان کابلی و استاد فقیر شاه پشاوری وغیره

[illegible]

در بیان امامت و وزارت و شروط و فرایض منصبی این هر دو که اهل اسلام را درین باب چه باید کرد اگرچه این بحث درین جا بنظر جلی خارج از مقصود نمودار میگردد چراکه مقصود ما بیان واندراج احوال تاریخیست ـ لکن چونکه امرا و رؤسای اسلام هر وقت دعوهٔ این امر عظیم میکنند البته ضروریست که بشروط و فرائض منصبیی آن واقف شوند و حاکم و محکوم ازان تجاوز ننمایند

بحث اول در بیان امامت

بدان ای عزیز که اکمل درجه در اقسام امامت خلافت ست بوجه اینکه خلیفه در زمین نائب خداوند عالمین باشد واز احکام خداوندی برای هوای نفسانی سرمو تجاوز نباشد چنانچه الله تعالی اولاً حضرت آدم علیه الصلوة والسلام را از جانب خود خلیفه کرده بود چنانچه در کلام مجید خود فرموده وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً ط یعنی یاد کن ای محمد وقتیکه فرمود پروردگار تو فرشتگان را که من گرداننده ام در زمین از جانب خود یک خلیفه را که حضرت آدم علیه السلام ست تا آخر قصه باز در هر وقت و هر عصر یک نبی مرسل مامور من الله را برائی اصلاح آن قوم خلیفه گردانیده چنانچه در حق حضرت داؤد علیه السلام فرموده یَادَاوٗدُ اِنَّا جَعَلْنٰكَ خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ یعنی ای حضرت داؤد علیه السلام هر آینه ما گردانیده ایم شما را خلیفهٔ خود در زمین ؛ وچونکه خلافت نبوت

ورسالت حقیقی بجناب رسالت مآب حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه السلام ختم شد :
البته اثر خلافت حقانی بذریعهٔ ولایت و کمال خداپرستی که از نتائج قریبهٔ انبیا علیهم السلام ست
باقی ست که جناب رسول ما علیه الصلوة والسلام بزبان معجز نشان خود ازان خبر داده که :
اَلْخِلَافَةُ مِنْ بَعْدِیْ ثَلٰثُوْنَ سَنَةً یعنی خلافت حقانی بعد از وفات من مقدار
سی سال خواهد بود چنانچه هر چهار خلفاء راشدین آن حضرت صلی الله علیه وسلم ازین خدمت
اسلامی را بدرجه کمال تمام فرمودند بدینطور که جناب صدیق اکبر حضرت ابوبکر الصدیق رضی الله عنه
بقدر دو سال این خدمت اسلامی را بکمال بی تعلقی و بی غرضی بانجام رسانید بعد ازان
در حیات خود حضرت عمر فاروق رضی الله عنه را ولیعهد و خلیفهٔ خود گردانیده بقدر ده سال
این خلافت خدائی را بنهایت احتیاط و اهتمام اجرا نموده باوجود کمال طاقت و قدرت
ظاهری و فتوحات اوطان قریبه و بعیدهٔ شام و عراق عرب و عراق عجم و ایران و مصر
وجزائر وغیره آفاق مغربیه و مشرقیه همه جا و همه حال از خاکساری و خداپرستی جدا نبود
و میان خویش و بیگانه در اجرای احکام ربانی فرق درمیان نیاورد قصهٔ کشتن او فرزند
دلبند خود را بسبب الزام گناه موجبهٔ رجم معروف و مشهور ست و باوجود چندین خزائن و اموال
بهیچ گونه لذت نفسانی التجا ننموده چنانچه بطور نمونه نمونه خروار از کتب سیر او نقل کرده می شود
که روزی فرزندش بروز عید الفطر عرض نمود که ای پدر مهربان من اطفال کفار با من استهزا
و مسخره بازی میکنند که قمیص فرزند امیر المؤمنین را ببینید که چند پارچه دران دوخته اند
اگر قمیص من درین روز عید جدید کرده شود بعید از مهربانی نخواهد بود ایشان بجانب

تاریخ الخلفا از امام سیوطی ۱۲ منه

... رقعه نوشت که مبلغ سه روپیه از مخزن بدست عبدالله
... شید بعد از ماه و حال در وظیفه مشاهرهٔ من ماهوار
... مین بیت المال که یکی از صحابهٔ کرام بود رعایت
... در جوابش نوشت که امیر المؤمنین را وفای حیات خود قطعا معلوم ست
که در وظیفه مشاهرهٔ ماه روان منظور کرده شود باید که مرا ازین خدمت معزول فرمایند
که روز قیامت ذمه وار جواب نخواهم شد جناب امیر المؤمنین ازین جواب نهایت خوشنود
شده فرزند خود را قناعت فرمود پس ازین ماجرا قیاس باید کرد که حاکم اسلام را در حکومت
اسلامی نصیبه بغیر از برداشت خدمات اسلام و انجام رسانی مهمات مسلمین چیزی
دیگر نباشد و گذارهٔ و معاش او از دیگر رعایا چندان فائق نباشد که موجب بربادی رعایا
و گرفتن اموال ایشان گردد پس بنظر عبرت باید نگریستن که وقتیکه اهل اسلام را همین قسم
سلوک بود چه قسم ترقی شامل حال ایشان بود که در جمیع اطراف و اکناف عالم شوکت و حشمت
اسلام درمیان بود و درینوقت چه حالت ست غرض آنکه این خلیفه عادل خداپرست
بقدر ده سال حکمرانی کرده فتوحات بانجام رسانیده از دست یک ظالم مجوسی الاصل آتش پرست
فیروز نام که به ابو لؤلؤ شهره داشت و غلام یکی از صحابهٔ کرام بود در وقت صبح صادق
در مسجد نبوی مدینه منوره بزدن کارد دو دشنه زهرآلوده زخم جگر خورده مورخه ۲۲ سال
هجری شربت شهادت چشید بعد از دفن آن خلیفه عادل در روضهٔ خاصهٔ
شفیع المذنبین جناب حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه را باتفاق صحابهٔ

کرام رضی الله عنهم خلیفه اسلام ساختند و مسجد و دمعتوحه فاروقیه بکمال احتیاط و انصاف تا عرصه دوازده
سال حکمرانی فرموده بعدازان بوجه سخن چینی ناجائز و بدگمانی ناحق اختلاف قوام پیدا شد بیاعثی
محمد بن ابی بکر از دست اقوام قریش قتل شده مورخه سنه ۳۴ هجری بشتبه شهادت چشیده در مقبره
جنة البقیع مدینه منوره مدفون گردید بعدازان جناب شجاعت ایاب حضرت علی مرتضی کرم الله
تعالی وجهه باتفاق اقوام حاضره قریش و بوجه استحقاق اصلی خود بر مسند خلافت رونق افروز
گردیده خدمت اسلامی را بکمال درستی و احتیاط بانجام رسانیده وجمله اوهام خودغرضی و هوائی
نفسانی را از صحابه کرام آنحضرت صلی الله علیه وسلم درکردار و گفتار خود دور ساخته و اختلافات عارضه
اسلامیان را که بوجه مداخلت اقوام خوارج دامنگیر اتفاق اهل حق بود جمله محو و منسی ساخته بقدر
شش سال اجرائی خلافت حقه و فرمان روایی بانصاف کرده در شهر کوفه عراق عرب از دست عبد
الرحمان ابن ملجم خارجی که او را شیطان طاق هم گفتندی بضرب خنجر زهرآب خورده بر سر مبارک
زخم شدید خورده مورخه سنه ۴۰ هجری بشتبه شهادت چشید و در بیابان کوفه که فی الحال آنرا
نجف اشرف گویند بطور بقعه نامعلوم دفن گردید تاآنکه در دور خلافت هارون رشید عباسی
خلیفه بغداد در سنه ۱۷۵ هجری آن قبر مخفی توجهی معلوم گردیده قبر منوره نمودار شده تاحال روز بروز
ترقی گرفته نجف اشرف یک شهر بی نظیر گردید و نیز نشانه قبر و تابوت آنحضرت بعداز زمانه دراز
درمضافات بلخ بسبب کندیدن زمین نمودار گردید روضه مطهره او در انجا ساخته شده مزار پرانوار
معروف مزار شریف مرجع خلایق است والله اعلم بحقیقة الحال الغرض دور خلافت حقه بموجب
پیشینگوئی و خبر صادق خیر البشر برین خلیفه چهارم ختم گردیده بعدازان امام حسن بن علی رضی الله عنهم

چند ماه وبعدازان حضرت معاویه رضی الله عنه تا بیست سال خلافت کرده وبعدازان خلفای
مروانیه وبنی امیه تا حدود سنه ۱۳۲ هجری به اطوار مختلفه اجرای سلطنت اسلامیه کرده این سلاطین مروانیه
وبنی امیه بگونه گونه مظالم وخواهشات نفسانیه درچادر پاک سلطنت اسلامیه مندرج کرده بغیراز خلیفه
عادل عمر بن عبد العزیز آنکه نام ونشان ایشان از لوح وجود محو گردید وچون لگام سلطنت اسلامیه
از دست بنی امیه در سنه ۱۳۲ هجریه در دست بنی عباس بحکم قادر قیوم داده شد تاج دار اول ایشان سفاح
عباسی بود قدری روش مظالم را کم کرده بعداز مرور چهار سال رحلت ازین سرای فانی کرده برادر کلان
او ابو جعفر خلیفه منصور عباسی تاجدار دویم خلفاء عباسیه اصول مظالم را طی نموده بترمیم محاسن اسلام
زیاده توجه نمود این همان خلیفه بغداد است که شهر بغداد را دار الخلافت ساخته واین شخص همان خلیفه
عباسی ست که او را با حضرت سراج الامتین مصباح المسلمین نعمان بن ثابت ابو حنیفه کوفی امام
اعظم صاحب صوفی قافله سالار اهل سنت والجماعت ومقتدای مذهب پاک حنفی مخالفت افتاده بود
بوجه آن غصه دیرینه وانکار قضای سلطانیه آنحضرت را در قیدخانه بغداد محبوس ساخته همدران حبس
در سنه ۱۵۰ هجری وفات یافته درمقبره خیزران دفن گردید روضه منوره او تا حال مرجع خلائق ست منصور
عباسی در سنه ۱۵۸ رخصت سفر آخرت بسته فرزندش خلیفه مهدی بعدازان فرزند او هادی بعدازان
برادر خورد او هارون الرشید نوبت بنوبت خلافت وسلطنت اسلامیه کرده خصوصًا در وقت این
خلیفه آخر الذکر رونق اسلام جلوه گر گردیده این زمانه سعیده درحق پرورش اسلام وتهذیب مسلمین
قریب بزمانه حسنه خلفاء راشدین گردید بعداز رحلت او فرزندش امین الرشید اگرچه
درکار خلافت بی احتیاط بود لکن چونکه علماء او همه مهذب وهمدردان اسلام بودند لهذا د

در پرورش اسلام خلل نمی آید خصوصاً والدهٔ عفیفهٔ او بی بی زبیده که در عفت و صلاحیت ضرب المثل جهان ست مولانا نظامی گنجوی دربارهٔ او فرموده بیت نه انجیر شد نام هر میوهٔ ؛ نه مثل زبیده ست هر بیوهٔ ؛ نهر زبیده در مکه معظمه که موجب حیات حجاج بیت العتیق ست و از کوههای بعیده بمشقت بسیار و صرف مبلغ کثیر المقدار یعنی هفت کروڑ دینار و پنجاه هزار مرتب شده از نتائج اعمال حسنهٔ اوست و چون نوبت خلافت بعد از پنج سال بخلیفهٔ لائق و فائق بران مزید اهتمام کرده رونق سلطنت و عمل و علم و دیانت و امانت ده چند ترقی گرفت حتی که اخلاق و عادات خلفای عباسیه در زمان اهل جهان گردید و خلفائی دیگر این خاندان پیروی آن قوانین حسنه کرده تا آنکه در ۶۵۶ ھ هجری خاتمه این خاندان گرامی شده از عروج و تطاول ظالمانه تاتاریان صحائف اسلامیان پاره پاره شده و بر آتش ظلم آن ناحق شناسان خاکستر شده شیخ سعدی علیه الرحمته در بیان این مظالم بی نظیر قصائد درد انگیز مرتب کرده در یک بیت فرموده ؛ ای محمد در قیامت چون بر آری سر ز خاک ؛ سر بر آر امروز و حال این قیامت را ببین ؛ از مشاهدهٔ این واقعهٔ قیامت خیز از قلوب افراد بشر این نقطه محو گردیده که اسلام بار دیگر هم جلوه گر شود و برین لوح خاکی جهان نام ایشان در فهرست امرا و سلاطین منسلک گردد لکن چونکه پروردگار معز و مذل معافی سیئات اسلامیان کرده در دورهٔ دیگر جابجا خاندانهای سلطنت اسلامیه منعقد گردیده مانند خاندان تیموریه و عثمانیه وغیره غرض ازین سرگذست این که ناظرین این کتاب را از امرا و رؤسا و عامه اهل اسلام ضروری ست که معتقد و ذهن نشین خود گردانند که موجب ترقی

حکومت اسلامی پیروی و متابعت قوانین اسلامی ست و تتبع آثار خلفاء راشدین و تمسک شرائع
حضرت سید المرسلین ست و موجب تنزل مخالفت ما سبق ست و نیز باید دانست که خلافت
اسلامی خدمتگذاری اہل اسلام وغیرہ رعایاست نہ آنکہ خود غرض و فراہمی اموال غربا و رعایا بوجہ
حرام و ناجائز چنانکہ عادت اکثر عملۂ ریاست ماست اَصلَحَ اللہُ تعالیٰ حالہم و مالہم و ہمچنین
باید دانست کہ خلافت حقانی منصوصی بر خلافت خلفاء راشدین تا علیہم الرضوان ختم شدہ بعد
ازان اطلاق خلافت بر دیگران مانند خلفاء عباسیہ و مثل ایشان بر سبیل تشبیہ و مجاز ست نہ
سبیل حقیقت بلکہ ایشان از قسم ملوک و سلاطین بودند نہ از قسم خلفاء اسلام و باللہ التوفیق

	قسم دوم از اقسام امامت ...	

و درین قسم دو بحث ست بحث اول در نصب امام بر اہل اسلام بدانکہ اہل اسلام را از نصب و تقرر
امام کہ آنرا بادشاہ یا سلطان یا والی یا خلیفہ یا امیر بلحاظ محاورہ یا مرتبہ گفتہ شود ضرورت و ناچاری
ست تا کہ اقامت شرائع و امور دین کنند و انصاف مظلومین ستانند بدلیل نقلی حکم قرآنی
و حدیث نبوی این قول خداست اَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ
یعنی فرمان برید خدا و رسول را و خداوندان امر و تصرف را از شما چراکہ مراد از اولی الامر حاکمان نہ
اسلام اند بنابر قول اکثر مفسرین کرام پس معلوم شد کہ نصب امام بر اہل اسلام ضروری ست و اطاعت
او لازم ست و حدیث تفسیر اینکہ فرمودہ ست رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ مَن مَاتَ وَلَمْ
يَعرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ فَقَدْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً یعنی ہر کہ بمرد از اہل اسلام و نشناخته
بود بادشاہ زمانۂ خود پس بمرد آن شخص بمرگ جاہلیۃ پس معلوم شد ازین حدیث شریف

که اهل اسلام را از تقرری بادشاه ضرورت ست و معرفت و اطاعت او لازم ست نه بینی
که دفن رسول الله ما صلی الله علیه وسلم مصمم نمیشد تا آنکه تقرر خلافت اسلامی بر حضرت ابو بکر صدیق
رضی الله عنه نشده بود و دلیل عقلی اینکه مادهٔ انسان از طغیان و نافرمانی ست پس اگر تقرر
بادشاه لازم نشود بر پا شود فساد و دست اندازی بر اموال و امتعه و انفس یکدیگر پس واجب ست
بر افراد انسان که نصب و تقرری امام بکند و در کتب شریعت این را فرض کفائی شمرده ؛ تا آنکه
اگر کسی جامع شروط امامت باشد و در وقت او دیگر کس جامع شروط یافته نمی شود و برین شخص جا
مع طلب امامت لازم ست و اگر طلب نکرد گناه گار ست چنانچه در کتاب تنقیح التحریر بتصریح مذکور ست
بحث دویم در اقسام و طرق امامت بدانکه طرق و اسباب امامت چهار اند نصب
و استخلاف ؛ و شوری ؛ و استیلا ؛ نصب اینکه اهل اسلام یک اقلیم یا اندک یا زیاده اتفاق
کنند بر امامت و بادشاهت یک شخص معین پس این امامت همان وقت صحیح و منعقد گردد
و آن جامع شروط امامت باشد بدینطور که بالغ عاقل مسلم عادل حر عالم مجتهد ذو رای
شجاع مدبر قریشی بینا شنو گویا سلیم الاعضا که قادر بحرکت و سرعت تمام باشد و بعد از
اجتماع سیزده شروط مذکوره شب کوری و ضعف بصر و فقدان قوه شامه و ذائقه مانع نیست
و همچنین عصمت و هاشمت از امام شرط نیست و اگر قریشی جامع شروط مذکوره دستیاب
نمی شد پس مستجمع شروط مذکوره از قوم بنی کنانه منصوب کنند و اگر از قوم بنی کنانه هم پیدا
نمی شد پس مستجمع شروط مذکوره از اولاد حضرت اسمعیل علیه السلام یعنی از قوم عرب
منصوب کنند و در تهذیب گفته که اگر از عرب این قسم شخص پیدا نمی شد پس از اقوام عجم

متعین کنند ؛ واگر درصورت اجتماع شروط دو شخص موجود شدند لکن یکی عالم فاسق بود و دیگر جاہل عادل پس جاہل عادل اولی ست از عالم فاسق درحق منصوب کردن برای امامت چراکه غرض از نصب امام اصلاح خلق اللہ ست واین غرض درامامت عادل خاطرخواه میسر می شود ومعرفت مواضع اجرا وتمیز مقامات سزا وجزا از ضد آن بذریعہ وزرای ذی علم وقضات ومفتی ہم حاصل میشود ؛ ودروقت نصب وتقرر امام اتفاق جمیع اہل حل وعقد درجملہ بلاد اسلام شرط نیست بلکہ چون دریک قصبہ وعلاقہ اتفاق اہل اسلام برامامت یک شخص میشد پس اہالی اوطان بعیده را که خبر امامت این امام مستجمع میرسد موافقت واطاعت ایشان امام مذکور را لازم ست ونیز دروقت اتفاق مقداری وعددی متعین درمبائعین شرط نیست بلکہ آن قدر جمعیت ضروری ست که دراصلاح امور مناسبہ وتدابیر لائقہ آن وقت کفایت میکنند ونیز در مبائعین شرط نیست که جملہ مبائعین بصفت شہادت موصوف باشند بلکہ غالب ایشان اہل علم وصلاحیت باشند وامام الحرمین فرموده که اصحاب فرموده اند که حضور شہود دروقت بیعت ضروری ست لکن صاحب روضہ گفتہ که این شرط وقتی ست که یک یک نفر گواهان اند وجائز نیست منصوب کردن دو امام دریک وقت وبریک علاقہ ازجہت خوف فتنہ وفساد بسبب اختلاف ایشان چراکه جائیکہ خوف فتنہ نباشد مانند اجتماع دو نبیان یا انبیاء دریک وقت پس جائز ست ازینجہت که انبیا علیہم السلام معصوم اند ازخواہشات نفسانیہ واگر درتصرف یک امام مسلم بلاد دوافره وبقاع بعیده درآمد باید که

مفتی جمع مفتی ست ۱۲ حاشیہ

که از جانب خود امیران و نائبان مقرر کنند تا خدمت اسلامی و پرورش خلق الله بقانون شرع محمدی بانجام رسانند واگر دو شخص را بیعت در یک وقت معاً منعقد گردید پس هر دو باطل ست از جهت دلیل مذکور واگر بترتیب یکی بعد از دیگری بود پس ثانی باطل ست واول حق ست واگر مبایعت کننده گان بر بیعت اولی عالم باشند و با وجود علم بغیر از اعذار قابله عزل بیعت کرده باشند ایشان قابل تعزیر اند از جانب شرع شریف تا که این امر موجب اختلاف اسلام گردد

طریقه دوم از طرق و وجوه و اسباب امامت استخلاف ست

بدینطور که خلیفه یا امام در حین حیات خود فرزند یا برادر خود یا شخص اجنبی را از جانب خود قائم مقام خود گرداند وتفویض خلافت یا امامت بدو کند واین قسم امام را در عرف موجوده و محاورهٔ حال ولیعهد گویند چنانچه خلافت حضرت عمر فاروق در حین حیات حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنهما و در چنین شخص هم اجتماع شروط مذکوره ضروری ست واگر امام در حین حیات خود تفویض امامت بشخصی نکنند لکن بعد از مرگ خود وصیت امامت بنام یکی از اولاد خود یا دیگر کس بکنند پس در صحت این وصیت اختلاف ست مگر قوی تر این قول ست که وصیت را هیچ اثر نیست چراکه ارث در امامت جاری نمیشود پس وصیت هم درو کارگر نمی شود

طریقه سوم از اسباب و وجوه امامت شوری ست

وشوری بمعنا مشورت و مصلحت ست بدینطور که امام سابق یا قوم امامت میان

دو یا سه نفر یا زیاده ازان مشترک بگذارد که ایشان را تفویض مشوره و اختیار مصلحت ست هر که را برای امامت پسند کنند آن شخص امام خواهد بود چنانچه امامت حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه چرا که حضرت عمر فاروق رضی الله عنه میان شش نفر از اصحاب کبار خلافت را زیر مشورهٔ ایشان گذاشته بود ایشان بعد از مشوره حضرت عثمان بن عفان را منتخب ساختند و درین قسم اتفاق دیگر اہل حل و اہل عقد ضروری نیست و فرق میان این قسم و استخلاف و وصیت بدینوجه ست که در اولین مفوض الیه شخص معین باشد پس اگر در حیات بود نافذ ست از جهت بقای اختیار و حقیت که او را استخلاف و ولیعهد گویند و اگر بعد از وفات بود او را وصیت گویند و نافذ نیست از جهت عدم بقای اختیار و حقیت و در قسم اخیر تعین شخص نباشد و درین صورت یعنی جائیکه تعین امامت یا خلافت بعد از موت این خلیفه باشد؛ شروط امامت دران شخص در وقت عهد کردن ضروری ست حتی که اگر این شخص در وقت انعقاد این عهد نابالغ باشد باز در وقت موت خلیفهٔ اول بالغ باشد آن عهد و انعقاد را اعتبار نیست تا آنکه تجدید معاهده نکرده شود و اگر معاهدهٔ امامت برای شخصی غائب کرده شود پس اگر این غائب معلوم الحیات بود درست ست و اگر مجهول الحیوة بود جائز نیست و اگر دو شخص که مستجمع شروط بودند در امر امامت منازعه کردند آیا ایشان قرعه خواهند کرد و یا اختیار ست اہل حل و عقد را که یکی از ایشان را منتخب کنند درین امر اختلاف ست اصح قول اخیر ست

یعنی غلبه کردن یک شخص بذریعه عساکر و اموال بر اوطان و علاقهای ایشان برای غرض امامت
وسلطنت و تسلط وی بر ایشان بلا اختیار و این قسم غالب الوقوع ست درین ازمان اخیره
ازجهت احاطه خواهشات نفسانیه بر نوع انسانی ؛ و در قسم امام ایچ قسم از شروط مذکوره شرط
نیست پس اگر شخصی در صورت موت سلطان یا دیگر حالت بر اوطان اهل اسلام غلبه کند
و خود را بلا بیعت و اتفاق بذرائع مهتر و تسلط امام و بادشاه سازد و امامت و بادشاهت او صحیح و
منعقد گردد و اجرای احکام امامت و سلطنت مانند اقامت جمعه و اعیاد و اخذ عشور و
صدقات از دست او صحیح باشد خواه قرشی یا دیگر عربی جامع شروط باشد و یا عجمی غیر مستجمع
شروط باشد و خواه عالم عادل باشد یا فاسق جاهل باشد در فتاوی در مختار و حاشیه
ورد المختار مذکور ست که وصح امامة المتغلب للضرورة و این مطلق گفته و
همچنین در شروط جمعه که یکی از ان امام ست تعمیم کرده که عادلاً کان او ظالماً بلکه در جامع الرموز
درین مقام نوشته یعنی خاص در حق امامت جمعه و اعیاد گفته که والاطلاق مشیر الی ان
الاسلام لیس بشرط یعنی اگر کافری تسلط و غلبه کند بر اوطان اهل اسلام و خود را بادشاه سازد
پس احکام متعلقه امام از دست او جاری کردن درست ست تا که حرج در اجرای احکام
عائد حال مسلمین نگردد پس در صحت امامت تغلب مسلمان چه شک و اشتباه ست
البته علما و صلحا را ضروری ست که سیر و لوازم امام را برو ظاهر کرده تا بران عمل کند —
و اگر شخصی را امامت بقهر و غلبه منعقد گردید و شخصی دیگر برو استیلا و غلبه کرده او را مغلوب
ساخت پس متغلب ثانی امام ست و اول معزول گردید و اگر امام اول بذریعه بیعت

مسلمین امام گشته بود پس بوجه غلبهٔ متغلب معزول نگردد و ثانی امام نشود مگر اهل اسلام را جائز ست که با ثانی سلوک امامت کنند برای دفع فتنه و انسداد فساد و اگر امام نفس خود را از جهت پیری یا مرض بیماری معزول سازد عزل او درست ست و بلا عذر درست نیست لکن اگر شخص دیگر را پیش از عزل خود والی ساخته ولایت او صحیح و منعقد ست و اگر بعد از عزل بود درست نیست و اگر شخصی سلیم الاعضا امام کرده شده باشد پس بعروض آفت جسمانی مانند کری و کوری و گنگی زبان و جنون و مرض کثرت ذهول و نسیان قابل عزل گردد و بسبب اغما و ثقل سمع و لکنت زبان معزول نگردد و اگر در اطراف و اکناف سلطنت امرا و نوابان مقرر کرده باشد بموت و عزل او آن عمله معزول نگردد والله اعلم ۱۲

تتمه تکمله مسائل

واجب ست بر اهل اسلام اطاعت امام در اوامر و نواهی عادل باشد یا ظالم و واجب ست بر علما و صلحا حسب قدرت نصیحت او تا باز گردد از مظالم خود — و جائز ست که خوانده و گفته شود او را لفظ امام یا خلیفه و یا خلیفه رسول الله مگر خلیفة الله گفتن جائز نیست که این لفظ مختص به انبیاء علیهم السلام ست چرا که خلفاء راشدین رضی الله عنهم خود را خلیفة الله گفتندی و نوشتندی — و اگر امام فقیر باشد جائز ست او را گرفتن از بیت المال بقدر کفایت مناسبهٔ خود از ثیاب و دواب و ماکول و مشروب خود و غیره ضروریات و اگر غنی باشد و امامت را بغیر از عوض نمیکند بقدر اجر مثل گرفتن درست ست و این امر مفوض ست به اهل رای آن وقت

خدمات لازمه بر امام یا بادشاه وقت اینست

که نگهبانی دین مطابق اصول و فروع مقرره شرع شریف کند وحفاظت حقوق مستا
جرین خارجه و داخله باحتیاط تمام کند وقطع خصومات رعایا بانصاف کامل نماید ونگرانی
مقامات خطر درونی و بیرونی وسرحدات بصفائی کند تاکه مسافرین وتاجرین را درآمد
ورفت تکلیف نرسد ودر احوال غربا ومساکین ویتامی وبیوگان بتخصیص نظر پرورش
کند ومعالجۂ بیماران بلا مربی وتکفین وتجهیز اموات بلا وارث از بیت المال کند واقامت
حدود وزواجر نفسیه ومالیه حتی الامکان فرونگذارد ودر هر علاقه حکام باتمیز وقاضیان
بانصاف برای اصلاح امور رعایا مقرر فرمایند ودر احوال ایشان وقت بوقت تجسس ونگرانی
نماید ونیز در هر علاقه محتسبان معتدین مقرر فرمایند تاکه در احوال بلاد وقوارع نظر کند
وگز ومیزان وپیمانه ونرخ بازاریان وتاجران را ملاحظه نماید ورزق وکفایت جمله
متعلقین را از بیت المال حسب حیثیت ولیاقت مقرر فرماید ودر استغاثۂ مستغیثان
هیچقدر تغافل وتهاون روا ندارد ودر وقت نقل وحرکت افواج رعا تکلیف ومظالم روا
روا ندارد ودر حالت طاقت قدرت واستعداد با دشمنان خدا مجاهده ومقابله کند
غرض اینکه در جمله امور حتی الامکان تجاوز از حدود شرع محمدی نکنند ٭ واز ین تحقیقات
سابقه معلوم گردید که ولایت والی ممدوح ما از قبیل قسم اخیر ست یعنی از قسم استیلا ست
چراکه رعایای او اقوام افغانان یوسف زی اند وجبلت قدیمی افغانان اینست
که آرد وجود ایشان از مخالفت وطغیان وبغاوت ونافرمانی معجون گشته که گاهی بر ولایت

وحکومت والی خود انقیاد نمیکنند و غالبا بلکه علی الدوام در وقت فرصت و یافتن طاقت از انقیاد روگردانی میکنند لهذا حاکم و والی ایشان را بغیر از استیلا چاره دیگر نباشد چنانچه از ملاحظه تواریخ ایشان روشن و هویدا میگردد و چونکه ولایت این والی ممدوح از قبیل قسم استیلا گردید پس فوات شروط امامت بسبب بودن او عجمی الاصل و ناخوانده و لکنت زبان و گرانی گوش و جور عمله او و مخالفت او در بعضی امور از قوانین شرع شریف مخل بصحت امامت او نگردد بلکه امامت او درست و صحیح ست و آنچه لوازم امامت ست از اقامت جمعه و اعیاد و ذکر و دعای او در خطبه و اخذ عشور و صدقات از دست او درست و صحیح ست اگرچه امور ظالمانه نفس او و عمله او از قسم اخذ جرائم نامشروع از رعایا و غله خوری بر ایشان و علف و تبره اسپان و دیگر قسم نوائب و جبابات ناجائزه رسمیه و عرفیه بناچاری و ناعلاجی جمله ناجائز و نامشروع و ظلم و بی انصافیست و این قسم والی و بادشاه را بادشاه عادل و خلیفه اسلام و مسلمین نباید خواند لکن از صحت امامت او انکار هم نباید کرد البته او را بادشاه وقت مقرر باید کرد تا در اجرای امور عشره متعلقه والی اسلام یا امام مسلمین توقف و تعطیل نیفتد و نیز بر مالکان مزارع و اراضی تکلیف اعاده عشور و صدقات اموال ظاهره عائد و راجع نخواهد شد اگرچه در مصارف زکوة صرف نشود لکن چون مالکان در وقت دادن نیت صدقه بر ایشان بکنند هم بجهت فقر ظلمه سلاطین این زمانه بر مالکان اعاده نیست مگر احتیاطاً نه بینی که خیلی از خلفاء بنی امیه و مروانیه گونه گونه مظالم و قتل سادات و علماء ایشان خود ساخته بودند و علماء آنوقت که غالبا از صحابه کرام و تابعین بودند انکار از امامت ایشان نکرده اند بلکه جمله امور لازمه امامت را از دست ایشان

قرار داده اند و همچنین بعضی از خلفای عباسیه بغداد جیلی از اهل حق را بسبب انکار ایشان از خلق قران که خلاف عقیده جمهور اهل اسلام ست بقتل رسانیده اند و با وجود این مظالم هیچکس را از اهل اسلام از خلافت ایشان انکار نیست پس امید ست که بعد از ملاحظه تحقیقات گذشته منکر صحت امامت والی ممدوح را برای انکار خود هیچگونه حجت بغیر از تعصب و هوای نفسانی یا سوای جهل و نادانی نخواهد بود مگر دو وجه ظاهر که باعث انکار منکرین خواهد بود : اول اینکه رقبه حکومت او کم ست که موجب استحقاق نسبت امامت نخواهد شد دویم اینکه قدرت او از نفس ذات خود بالاستقلال نیست بلکه از جهت استمداد سرکاری برطانیه ست جواب سوال اول این ست که در هیچ کتاب از کتب شریعت محمدی بنظر نیامده که برای انعقاد امامت اسلامی نصاب یا مقدار رقبه معین کرده شده باشد که در صورت کمی از ان والی منصوب یا متغلب مستحق منصب امامت نگردد واگر بالفرض والتقدیر دیده شود آن مخالف از شرع محمدی خواهد بود نه بینی که خلیفه اول در امت محمدی باتفاق که حضرت صدیق اکبر ابوبکر صدیق رضی الله عنه ست رقبه حکومت او از دار الخلافت مدینه منوره در ملک حجاز باعتبار محاصل و مردمان به نسبت رقبه حکومت این والی ممدوح بمراتب کثیره کمتر بود با وجود آنکه خلافت او منصوصی و اتفاقی ست قطعاً و یقیناً وجواب سوال دویم اینکه وقتیکه والی اسلام را طاقت مقابله حاکم غیر مسلم نباشد از جهت عدم کفایت لشکر و خزانه و نبودن سامان حرب پس درآن وقت بادشاه اسلام یا اقوام مسلمانان را مصالحه و مسالمه و آشتی کردن بلا معاوضه یا بمعاوضه گرفتن جائز ست و نیز گرفتن فتوحات و هدایات از دست حاکم غیر مسلم یا قبول ضیافت او وقتیکه مخل و مضر به اصول و فروع اسلام نباشد در کتب احادیث و سیر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مرقوم ست که آنحضرت صلی الله علیه السلام در ابتدای

اسلام قبل از ہجرت با اقوام کفار مشرکین واہل کتاب روش مسالمہ و مصالحہ کردی وبعد از ہجرت و خود یعنی جرگہای ایشانرا ملاطفت کردی و دلداری و ضیافت فرمودی و تحائف و ہدایای ایشان راقبول فرمودی تا باعث تالیف قلوب ایشان گردد — چنانچہ یکبار دشاہ یہودی مقوقس نام سہ چیزہای قیمتی بیش بہا بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطور تحفہ و ہدیہ فرستادہ بودند — اول سیف ذوالفقار یعنی شمشیر خداوندسوراخہا چرا کہ قریب دستہ او در تیغ او سہ سوراخہا بودند بقدر سوراخ انگشت ؛ بہر چیز کہ ضرب او رسیدی از و درگذشتی دوئیم مرکب دُلدُل کہ مادیان یا بغلہ خاکی رنگ بود بنابر اختلاف کہ در کوہ و بیابان مانند آب دریا یکسان ہموار رفتی سویم یک کنیزک نفیس یعنی بی بی ماریہ قبطیہ کہ علاوہ از حسن صورت وشائستگی سیر عالمہ کتاب توراۃ بودہ پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن تحفہ و ہدیہ را بغرض استیلائی قبول فرمودہ ذوالفقار و دُلدُل را بجناب علی مرتضی کرم اللہ تعالی وجہہ بخشیدند وحضرت ماریہ قبطیہ را در سلک ازواج مطہرات خود منسلک فرمودند کہ جناب سیدنا شہزادہ سید ابراہیم صاحب فرزند ارجمند جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم از نتائج آن عفیفہ بود — وہمچنین امیر المومنین جناب عمر فاروق رضی اللہ عنہ را در ابتدای فتح بعضی صوبہای ملک شام با پادشاہ انطاکیہ ہرقل نام کہ عیسائی مذہب بود تجویز صلح شدہ بود باز در وقت ترقی و زیادت اقتدار اسلام و تیقن خذلان مخالفین طرح جہاد را پیش کردہ شدہ بر نام و نشان مخالف اسلام خط النسخ کشیدہ — ہمچنین دیگر خلفا و ملوک اسلام بمناسبت وقت با حکمان غیر مسلمین ہا صلح اختیار کردہ اند بنابران

بنابران والی ممدوح ما که درحکمرانی وفرمان روائی خود کامل خودمختاری بدست آورده و هر گوشمالی و سرکوبی دشمنان و باغیان از نفس خود صاحب اقتدار واختیارست اگر با سرکار برطانیه مصالحت ازجهت کم طاقتی اهل اسلام اینواجی کرده باشد یا از ومعاوضهٔ ساختن سرکهای سرکاری ورقبهٔ حکومت خود گرفته باشد و یا بوجه نگرانی و ذمه واری امن وامان دروقت آمد ورفت افواج سرکاری در ریاست ومملکت او که از فرائض هر حاکم ست در رقبهٔ حکومت خود چیزی رقم سالانه قبول کرده باشد مگر بسبب این وجوهات وعوارض ضروری الوقت ومناسب الحال درصحت ولایت او وانعقاد امامت او هیچ نقصان وخلل متوجه نگردد واگر بعضی از علمای وقت ازین امر ممانعت بلا دلیل کنند ومدافعت بلاحجت نماید قول ایشان قابل اعتبار نخواهد بود چراکه درین ایام میان این حکومت والی ممدوح ما ومیان سلطنت اسلامی کابل در حق سلوک وتعلقات دوستانهٔ سرکار برطانیه بمناسبت حال ومصلحت هیچ فرق نیست

[illegible] بیان وزارت وشروط آن واقسام آن

بدانکه قاضی القضات ماوردی درکتاب احکام سلطانیه وزارت را بر دو قسم قرار داده اول وزارت تفویضی دویم وزارت تنفیذی وزارت تفویضی اینکه امام وقت شخصی را وزیر صاحب اختیار گرداند وتفویض امور سلطنت بفکر ورای او نماید ودرین قسم آن شروط مرعیت که در امام مرعی باشد چنانچه سابقا ذکر شده بغیر از تعین نسبت که آن دروشرط نیست بلکه در وشرط دیگرست که در امام مرعی نبود وآن این ست که درباب تدابیر حروب ومقابلات وتحصیل خراجها وغیره محاصل هوشیار وتجربه کار باشد واین قسم وزارت حاصل میشود

بدادن اختیارات عامه یا خاصه مانند وزارت داخله یا خارجه یا ملکی یا فوجی یا مالی یا انتظامی
وهم چنین حاصل میشود بلفظ وزارت ونیابت وغیره الفاظ تفویض واختیار مناسبهٔ وقت واحوال
وعرف وزبان — وهرگاه که وزارت صحیح ومنعقد گردید پس لازم ست بر وزیر مقابلهٔ امور گذشته وموجوده
وآینده واصلاح مفاسد متوجه امامت ورعیت واطلاع امام خود بر جملهٔ امور عارضه وحاصل ست
اورا جملهٔ اختیارات مگر بغیر از سه چیز — تفویض امامت ووزارت بامام دیگر ووزیر دیگر واستعفا
امت ورعیت از امام وامامت وعزل آن که اشخاص که امام قائم کرده باشد بلا سبب موجبه ومرضای
امام — وامام را ضروری ست که در افعال واقوال وتعمیل او نگرانی وامتحان کند تا غفلت او موجب
مظالم رعایا وخرابی سلطنت نشود — قسم دویم وزارت تنفیذ ست وآن اینکه بادشاه وقت
شخصی را برای اجرای احکام صادرهٔ خود مقرر گرداند واین قسم وزارت شرط نیست حریت وعلم
واسلام ومعرفت به امر حروب وغیره مگر شرط ست اینکه امین غیر خائن باشد وصادق الاخبار
وقلیل الطمع باشد تا مردمان را به اخبار کاذبه یا رشوت ستانی برباد نسازد ووزیر اول را
تصرف در احوال بیت المال جائز ست بصرف واخذ در وقت ضرورت دویم را وجائز ست بادشاه را
قائم کردن دو وزیر یا زیاده ازان بقدر حاجت ۱۲ والله اعلم بالصواب

[illegible] در بیان امارت واقسام [illegible]

بدانکه امارت بر دو قسم ست عامه وخاصه عامه آنکه بادشاه وقت شخصی را
از جانب خود بر اقلیمی یا بر شهری از جانب خود امیر مطلق گرداند بلا تعیین وتخصیص پس
جائز ست اورا تصرف در جملهٔ امور راجعه سلطنت ولازم ست برو نظر وتامل در امور رعیت

رعیت و تدبیر جیش و تقدیر ارزاق لازمهٔ متعلقین از رعایا و عساکر و قضا و اجرای جرائم جروح
و قصاص و تنفیذ حقوق مستحقین و اخذ مظالم رعایا و رسانیدن آن بمستحقین و اقامت
جمعه و اعیاد و استخلاف دران و امارت خاصه اینکه بادشاه وقت شخصے را در کاری معین
صاحب اختیار گرداند مانند تدبیر جیش یا انتظام قوافل حجاج و یا مطلق قوافل سرحدی وغیره
پس تصرف او در دیگر امور نافذ نیست بلکه مخصوص بدان امرست :

بحث جهاد یا محاربین و مرتدین و ذمه و باغیان و احکام فقط

اگرچه این ابحاث در کتب فقه وغیره فنون شرعیه بکمال تفصیل مذکورست لکن چونکه سلطنت را
بدین امور آویزش زیاده افتد لهذا قدرے احوال ایشان درج این صحیفه گردید تا ناظرین و مستمعین
این کتاب را موجب اندک بصیرت باشد بدانکه محاربین آن کفار اند که بیرون از رقبهٔ حکومت
اسلامیه مستعد محاربه و مقابله باشد پس اگر والی اسلام یا اقوام مسلمین را طاقت مقابله و مغلوب
کردن ایشان باشد جهاد با ایشان فرض کفائی ست و اگر آن محاربین بر رقبهٔ حکومت اسلامیه
یا اقوام مسلمین دست اندازی کنند جهاد کردن با ایشان فرض عینی گردد پس بر هر کس از
مرد و زن و بنده و آزاد صرف کردن کوشش و طاقت بدنی و مالی خود درین موقعه فرض قطعی ست
و بتقدیر غلبه کردن بران کفار مال ایشان غنیمت ست و اسیران ایشان غلامان
و کنیزان اند اهل اسلام را و بر ملک ایشان دست اندازی هم نکنند و بتقدیر آویزش با
ایشان قطعاً ذلت و خجالت مسلمین باشد پس دران صورت مقابله کردن و آویزش نمودن
درست نیست چراکه در صورت قائم کردن یک حکم اسلامی که آن هم داخل امید کامیابی نباشد

هزار ها از اراضی اسلامیه مانند هدم و احراق مساجد و مصاحف و هتک محرمات اسلامیه خلاف اصول شرعیه و قوانین عقلیه است بلکه در مثل این صورت مصالحه و مدارا از ضروریات است چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجود کمال امداد ربانی در ابتدای اسلام صورت مسالمه اختیار فرموده بودند مضامین قرآن کریم و واقعات [illegible] نبویه و جهادهای ایام را ملاحظه باید نمود

و مرتدین آنانکه بعد از قبول اسلام اصلی یا عارضی باز بکفر عود کنند نعوذ بالله منها حکم ایشان در شرع شریف محمدی اینکه اولا اشکال و شبههٔ ایشان بخوبی زائل کرده شود که بکدام وجه از اسلام پاک اعراض کنند بعد از آن اگر به اسلام راجع شدند بهتر است ورنه قتل کرده شود وزوجهٔ مرتد و زوج زن مرتده فی الحال ازو جدا است واگر کافر زن و شوهر باسلام مشرف گردید دیگر را عرض اسلام کرده شود اگر انکار از اسلام نمود بعد از آن بطلان نکاح ایشان شود و مرتد را در ارتداد خود گذاشتن درست نیست بلکه جبرا او باسلام راجع کرده شود یا قتل کرده شود و اگر درین حالت ارتداد بمرد یا قتل کرده شد پس مالی که در حالت اسلام کسب کرده باشد وارث مسلمان بگیرد و آنکه در حالت کفر کسب کرده باشد وارث کافر او بگیرد

اهل ذمه یا ذمیان آن کفار را گویند که با پادشاه اسلام یا قوم مسلمین عهد و پیمان کرده باشند که در ملک شما و زیر سایهٔ شما سکونت و بود و باش میکنیم و از اراضی خود خراج و از سرهای جزیه بدهیم چنانچه امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه بعد از فتح ملک شام در علاقه های حمص و فلسطین و دمشق وغیره با اهالی آنها که یهودیان و عیسایان بودند این عهد و پیمان کرده بودند و بر املاک و اراضی خود برقرار گذاشته بودند و همچنین

وہمچنین سواد عراق کہ در خلافت فاروقی بہ غلبہ فتح شدہ بود وحکم اہل ذمہ یا ذمیان یا ہندوان
چنانچہ در علاقہ ریاست والی ممدوح ما یا دیگر افغانستان و یا دیگر اوطان اہل اسلام بودوباش
میکنند این ست کہ سر و مال ایشان محفوظ و مامون ست بلا وجہ تعرض کردن بر ایشان حرام ست
ومناصفہ ایشان در میانہ خود ایشان یا با اہل اسلام بطریقہ انصاف اسلامی لازم ست وایشانرا امتیاز
وجدائی در لباس وخانہای خود ومرکب ومنبع آب اگر ممکن بود ضروری ست وبتقدیر مخالفت محتسب را
لازم ست کہ ایشان را منع کردہ تعزیر بدہد وہمچنین منع کردہ شوند از نو آباد کردن عبادت خانہ خود
وبت خانہ خود در بلاد مسلمین واگر در دست ایشان قدیمی ماندہ بود برقرار گذاشتہ شود وہمچنین
منع کردہ شوند از آشکارہ کردن مناہی اسلام ظاہراً تا اہل اسلام بدان اعتبار نگیرند مانند
سرود وشرب خمر ظاہراً و بیمار پرسی ہندوان جائز ست بہ ارادہ کہ الفت ورغبت او بہ اسلام پیدا
شود مگر تعزیت وفاتحہ خوانی او جائز نیست واگر اتفاقی طور و یا بنا چاری برین امر شخصی مبتلا گردد
از استعمال آن الفاظ احتراز کند کہ رجع آن بمغفرت باشد اللہ تعالیٰ جل شانہ فرمودہ ست
مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي
قُرْبَىٰ یعنی نیست جائز پیغمبر را وآنانرا کہ ایمان آوردہ اند کہ ایشان طلب مغفرت کنند برای
مشرکان ونیز اجابت دعوت وخوردن طعام ایشان جائز ست مگر خوردن مذبوحات
ایشان حرام قطعی ست واحتراز از مائعات ومیوہای خود ساختہ ایشان از قسم احتیاط و
تقوی ست واز اراضی ایشان خراج گرفتہ شود یعنی مالیہ غلہ فصلانہ واین را خراج مقاسم گویند
کہ بطاقت زمین گرفتہ شود ونصف حاصل نہایت طاقت ست یعنی از نصف حاصل زیادہ گرفتن

جائز نیست یا نقد بحساب جریب و این خراج موظف گویند و این را نیز مقداری معین در دین اسلامی نیست
بلکه بطاقت زمین و احوال مالک و کاشتکار نظر کرده شود چنانچه در خلافت فاروقی بر اراضی سواد عراق بر سر
هر جریب از فصل خود دو درهم خراج سالانه بود و از گندم چهار درهم و از درختان و قصب الشکر شش درهم
و از باغ تمر یعنی نخلستان ده درهم بود و از درختان زیتون که تیل قیمتی ازان کشیده میشود دوازده درهم
بود و جریب اسلامی فاروقی شصت گز در شصت گز مربع زمین را گویند و گز اسلامی فاروقی یک ذراع یعنی
یک دسته از سر انگشتان تا بند ساعد و یک قبضه و یک انگشت ست و دیگر گزهای اسلامیه ازین مقدار چندان
متغیر نبودند بلکه بقدر یک انگشت زیاده و کم بودند مشهورترین این ها و ذراع هاشمی قبض هارونی یوسفی
مأمونی و صاع پیمانه اسلامی فاروقی چهار سیر شرعی بود که بحساب زمانه حال سیر اسلامی پشاوری میرسد
و سکه درهم و دینار اسلامی غالبًا درمیان وزن یک مثقال تا نصف مثقال بود و مثقال وزن بیست قراط ست
و هر قراط وزن پنج دانه جو را گویند مگر درین باب از جانب دین اسلام مقداری منصوصی معین نیست بلکه بادشاه
وقت را اختیار ست که تقدیر گز و سیر و پیمانه صاع و سکه درهم و دینار باندازه خود و مناسب وقت کند
البته نگرانی این اشیا وقت بوقت بذریعه محتسب از ضروریات ست تا عامه مسلمین را از دست تاجران
و بازاریان مظلمه خساره نرسد غرض اینکه اصل اصول اسلام این ست که حق تلفی خدا و رسول با خلق
الله در باب فرزند خود جائز نیست و ظلم و بی انصافی در حق کفار معاهدین هم جائز نیست درین باب
فرمان فاروقی بزبان عربی بعد از فتح بیت المقدس با اقوام یهود و نصاری ترجمه نقل کرده می شود
هذا ما اعطى عبد الله عمر امير المؤمنين اهل ايلياء من الامان الخ یعنی این نامه
امان ست که بنده خدا حضرت عمر امیر المؤمنین به اهل ایلیا داده بود داده ایم ایشان را امان بر انفس

ایشان واموال ایشان وگرجهای وصلیبهای ایشان وبیمار وتندرست ایشان ودرگرجهای ایشان سکونت کرده نمیشود وویران کرده نمیشود ونه دران نقصان کرده میشود ونه در مال ایشان دست اندازی ونقصان کرده می شود ونه ایشان را ضرر جانی ومالی رسانیده شود وبر ایشان لازم ست که از زمینهای خود خراج واز روس خود جزیه بدهد تا آخر کتاب امان پس معلوم شد که رعایت حقوق معاهدین با اهل اسلام برابر ست واز روس اهل ذمه یعنی از سرهای هندوان جزیه گرفته شود وجزیه در حقیقت جزای محاربه ایشان ست که با اهل اسلام کرده باشند حقیقتاً یا حکماً یا جزاء وبدل این قتل ایشان ست چراکه بقبول کردن جزیه ایشان از قتل آزاد هستند واصح این ست که جزیه بدل محافظه معاهدین واجرت مناصفه بادشاه اهل اسلام ست وداد ستانی مظلومین ایشان از ظلمه قوم ایشان ودیگر اقوام واین وجه آخری قرین شرع وقیاس ست چراکه از تواریخ فتوحات اسلامی فاروقی ظاهر ست که وقتیکه بعد از فتح اول ملک شام بوجه بغاوت اقوام وتحریک بادشاه عیسائیان هرقل نام که بر دار الخلافت انطاکیه که قابض بود فتنه عامه برپا شد صحابه کرام رضی الله عنهم بفرمان امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه جانب مغربی شام را خالی کرده بدمشق جمعیت خود مرتب کردند پس سالار فوج حضرت ابوعبیده ابن جراح که از صحابه کبار وعشره مبشره علیهم الرضوان بود گاهیکه از علاقه حمص شام اراده واپس فرمود بعد از مشوره اهل مشوری باشندگان حمص را که یهود ونصاری بودند فراهم کرده از خزانه بیت المال یعنی حبیب بن مسلمه را فرمان داده که اهل حمص را رقم جزیه گرفته شده این سال باز پس بدهید ایشان گفتند که ما بالکل تقاضا نداریم چراکه سلوک حکومت شما در نهایت موزون وبا انصاف بود در جواب فرمود که جزیه گرفتن ما بدله حفاظت شما بود از دشمنان

وانصاف مظلومین از ظلمه قائم کردن امن در شما وچون این امور فی الحال در دست ما نماند پس جزیه گرفتن
حق ما نیست پس معلوم شد که تسمیهٔ جزیه وجه آخیری مناسب تمام دارد ودر جزیه از پنج ارکان ضرورت
وناچاری ست صیغهٔ جزیه وعاقد ومقصود علیه ومکان انعقاد ومقدار جزیه پس صیغهٔ
تقرری جزیه این ست که بادشاه اسلام هندوان را بتقریر یا بذریعه تحریر مخاطب واگاه کند که شما را
اجازت سکونت دار اسلام نیست هر آنکه شما بر مقابلهٔ هر سر این مقدار سالانه جزیهٔ اسلامیه ادا نکنید
وایشان قبول کنند بقول یا بفعل که سکونت ایشان بعد ازین اطلاع دلیل رضاست وعاقد
جزیه نباشد مگر والی اسلام یا آنکس که اورا از جانب او تفویض کرده باشد پس اگر یکی از رعایا
بغیر از تفویض والی تقرری جزیه کند درست نیست ومعقود علیه اهل ذمه یعنی هندوان باشد
بشرط عقل وبلوغ وحریت وذکوریت پس مجنون ونا بالغ وبنده وزنان اهل ذمه
جزیه نیست وهمچنین بر کور ولنگ وراهب تارک الدنیا وشیخ فانی که ایشان طاقت محاربه
ندارند جزیه نیست وشرط پنجم معقود علیه این ست که آن ذمی از جنس اهل کتاب باشد
یعنی یهود ونصاری ویا مجوسی ویا بت پرست عجمی چراکه بت پرست عربی وبر مرتد اسلام
تقرر جزیه نیست چراکه ازین هر دو قسم قبول کرده نه شود مگر اسلام یا قتل ومکان انعقاد
وجزیه دار اسلام ست چراکه ابتدای آن در حجاز ویمن شده بعد ازان در عراق وشام
وغیره بلاد اسلام جاری شده پس اگر حربی مستامن از وطن کفار برای تجارت یا دیگر
امر آمد ورفت میکند بر تقرر جزیه درست نیست ومقدار جزیه بر فقیر وتاجر یا کسب کننده
بر هر سر دوازده روپیه سالانه که باین حساب چهار روپیه سالانه انگریزی می شود وبر متوسط

الحال بیست وچهار روپیه شرعی سالانه نهاده شود و بر هندوی توانگر فی راس چهل وهشت روپیه شرعیه سالانه گرفته شود که بشانزده روپیه انگریزی سالانه می رسد وغنی درینجا آنکه طاقت سه هزار درهم شرعی دارد ومتوسط الحال آنکه طاقت دوصد روپیه شرعیه دارد وفقیر آنکه کم ازین دارد واین قول امام کرخی ست وبرین قول فتوی واعتماد ست وجزیهٔ هندوان درحق والی اسلام بشرطیکه در گرفتن او از حدود مقرره مسطوره تجاوز کرده نشود طیب واحسن اموال و درعرف سلطنت اسلامیه کابل خزینه این قسم اموال راعین المال گویند که بمصارف مخصوصه صرف نمایند وباغیان قومی باشند از اهل اسلام که از اطاعت وانقیاد امام حق انحراف واعراض کرده باشند وحال آنکه اعراض ایشان بنا بر تاویل باشد پس اقوام غیر مسلمین را باغیان گفته نشود وهمچنین قومی را از اهل اسلام که انحراف کنند ازان امام که اطاعت او شرعاً لازم نباشد بوجه ظهور بوجبات عزل در و باغیان گفته نشود وهمچنین اگر بادشاه غیر مستوفی شروط متغلب باشد و در وقت سلطنت او ایشان اتفاق برضا بر سلطنت او کرده باشد پس در وقت زوال غلبهٔ او انحراف ایشان بغاوت شمرده نشود بلکه در وقت غلبهٔ او سلطنت او صحیح ست واحکام امام برو مرتب ست وبتقدیر مخالفت اقوام از و اختلاف ومقاتلهٔ ایشان درمیان خود مقاتلهٔ دو طائفه ست از اهل اسلام وهردو طائفه درین مقابله ومقاتله مستحق عقوبت هستند پس عامهٔ اهل اسلام را که ازین دو طائفه خارج باشند ضروری وناجایست که این هر دو را نصیحت کرده میان ایشان صلح کنند واگر ایشان قبول نکردند با یکی امداد نکنند ورنه در عقوبت لائقهٔ ایشان شامل شوند الله تعالی جل شانه در کلام مجید فرموده وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا

الَّتِي تَبْغِي حَتّٰى تَفِيءَ إِلٰى أَمْرِ اللّٰهِ ؕ یعنی اگر دو طائفہ از اھل اسلام در میانۂ خود مقاتلہ کنند
پس شما ای اہل اسلام دیگر۔ در میانۂ ایشان کوشش کنید و فتنہ و فساد ایشان دفع کنید
پس اگر شمارا معلوم شد کہ یکی از ایشان بغاوت کردہ بود بر دیگری چنانچہ در یک طائفہ امام حق
لازم الانقیاد موجود بود کہ طائفۂ دیگر را نسبت بغاوت بموجب شرع محمدی درست پس از جانب
امام حق بآن طائفہ باغیہ جنگ کنید تا آنکہ باغیہ بجانب قبول کردن حکم خدا و رسول و اطاعت امام
حق رجوع کنند فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ
الْمُقْسِطِينَ یعنی اگر طائفۂ باغیہ از بغاوت خود رجوع کردند و باطاعت امام حق منقاد شدند
لکن با طائفۂ امام حق مخالفت در رعایت حقوق داشتند پس شما ای اہل اسلام منصفین در
میان ایشان صلح بعدل و انصاف کنید چرا کہ اللہ تعالیٰ انصاف کنندگان را دوست میدارد
یعنی امام حق و طائفۂ اورا از فرائض منصبیۂ خود در رعیت آگاہ کنید کہ تجاوز از حدود اللہ تعالیٰ
نکنند و طائفۂ باغیہ را از لوازم فرمانبرداری آگاہ کنید تا کہ فتنہ فرو نشیند و اصلاح مسلمین
پدید آید باز اللہ تعالیٰ جل شانہ در باب صلح بین المؤمنین تاکید فرمودہ کہ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ؕ یعنی جملہ مؤ
منان برادران دینی ہستند پس شما ای مؤمنان منصفین در میان ایشان صلح کنید
و بترسید از خدای تعالیٰ یعنی در تغافل صلح ایشان اگر ممکن بود یا در تقویت فساد در میان
ایشان بترجیح و امداد یک فریق امید ہست کہ اللہ تعالیٰ بر شما رحم کند پس بنظر انصاف و تأمل
ملاحظہ باید کرد کہ این آیتہای کریمہ بمطابقت سیاق و سیاق و اخذ معانی صحیحہ در کدام موقعہ

نازل شده و مفهوم بغاوت شرعیه بتصریح کتب مفسرین فقهاء رحمهم الله تعالی در کدام مقام صادق و درست
آید پس ہزار تعجب ست کہ از بعض زاہدان خشک و تصوفین خام اندیش کہ برای ترقی اغراض نفسانیہ خود ہ
مضامین قرآنیہ را ذریعہ کامیابی خود ساختہ و اقوام افغانیہ صوات و باجوڑ و غیرہ را مخالفت والیدیر
آمادہ ساختہ بنیاد فساد در احکام میکنند و طائفہ والیدیر را مصداق آیۃ کریمہ فَإِنْ بَغَتْ ساختہ عوام
الناس را تحریص جدال و تحریص قتال میدہند و این فعل محرمہ را بنام جہاد موسوم گردانیدہ ذہن
نشین و معتقد آن سادہ لوحان سازند و مقتولین این قسم واقعات را شہید شمردہ بلا غسل و کفن
دفن کنند و نیز حیرت ست بتجاسر بعض علمای طمع پرست کہ از جانب والیدیر بر این اقوام سرکشیدہ
حکم بغاوت می کنند چرا کہ امامت والی مذکور از قسم طریقہ تغلب و استیلاست بغیر از رعایت و
اجتماع شروط نہ از قسم نصیب جامع شروط پس حق و انصاف اسلامی در مثل چنین مقابلات
و مقاتلات این ست کہ ہر دو فریق را نصیحت و اصلاح پیش کردہ شود تا فتنہ و فساد فرو شود و اگر عمل نکردند
پس نصیحت مؤمن کنارہ کشی ست بموجب مقولہ مقبولہ بَاخِعٌ سَاعَاتٍ فَإِنْ لَمْ يَقْبَلُوا فَإِنَّمَا
عَلَيْك واشتراط تاویل در تعریف باغیان اشارہ باین ست کہ اگر انحراف ایشان بلا تاویل باشد
حکم باغیان از نفوذ بعض تصرفات و نصب قاضیان و غیرہ بر ایشان مرتب نمیشود و مثال تاویل
چنان باشد کہ جناب معاویہ رضی اللہ عنہ و طائفہ او کہ از حضرت عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ
بمشورہ او قتل شدہ و قاتلین او را می شناسد و بر استیفاد قصاص از ایشان قادر ست
و نمیگرد پس ہرگاہ کہ ایشان را صدق و حقیت و پاکی او از عیوب مذکورہ مانند شمس ہویدا گردید
از بغاوت رجوع کردہ فرمان برداری کردند حکم باغیان چنین ست کہ امام و طائفہ او بالای ایشان

بر امیرالمؤمنین علی کرم اللہ وجہہ بغاوت کردہ بودند باین تاویل اعتقاد کردہ بودند

اولا تقریری و تحریری تصفیه کنند و تاویل ایشان را جواب داده ازاله کنند اگر عمل نکردند و ایشان را طاقت مقابله بود با ایشان مقاتله کنند و باغی کافر نیست مگر اهل عدل جنازهٔ ذجر او تعزیر انکنند و اجرای احکام شرعیه متعلقهٔ امام مانند اعیاد و جمعه و نصب قاضیان و مفتیان و اخذ عشور و صدقات ظاهره از دست ایشان جائز ست تا که تعطیل احکام اسلام نیاید و عامه مسلمین از اهل عدل امداد ایشان نکنند بلکه تدابیر مغلوبیت ایشان بکار برند تا فتنه فرو نشیند فقط والله اعلم بالصواب

تکملهٔ خاتمهٔ کتاب در بحث احتسا[illegible] اسلام

بدانکه ای عزیز که احتساب بمعنای حساب کردن فرائض منصبی انسان ست و در محاورات بمعنی تبادی وانکار هم مستعمل میشود - پس اگر احتساب شرعی ازین محاوره ماخود شود بعید نخواهد بود چرا که محتسب خلق الله را بر قواعد شرعیه آماده سازد و از ارتکاب مناهی بر ایشان انکار کند - و محتسب بر دو قسم ست متطوِع و منصوب متطوع آنکه برای رضای خدای تعالی بنا بر جبلت اسلامی خود بغیر از تفویض والی امر معروف و نهی منکر کند و این امر مختص بیک شخص نیست بلکه وظیفهٔ هر مومن ست چنانچه در [illegible] آمده و ان لم یستطع فبلسانه و [illegible] فبقلبه یعنی وقتیکه دید یکی از شما ای اهل اسلام امری ممنوع را پس لازم ست که بدل کند آن امر را بدست اندازی خود این مرتبه در حق سلاطین و امرا و ذوی الاقتدار ست و اگر طاقت دست اندازی نداشت پس دهد آن را بزبان خود - و این درجه در حق علما ست که وعظ و نصیحت و تخویف و تهدید و وعیدات در انجا پیش کنند و اگر این امر را هم طاقت نداشت از جهت ضیقت وقت یا خوف نفس یا مال پس باید که آن امر را بدل مکروه انکار و یعنی دل خود بدین واقعه مغموم و محزون

سازد که یکی از مسلمین بر گناهی مبتلا گردد و مستحق قهر و عذاب خداوند تعالی میگردد محتسب منصوب
آنکه والی اسلام یا جمهور مسلمین شخصی را برای اجرای امور شرعیه بر خواص و عوام اهل اسلام مقرر سازد
و درین قسم شخصی لابدی ست که اجتماع شروط ذیل باشد علم تقوی سیاست تا که بسبب جهل در مهالک نامشروعه افراط و تفریط ز واجر نیفتد و از وجه فسق خود بمناهی و منکرات از جهت ضعف ایمانی و یا
بسبب طمع دنیوی رضامند نشود و نیز از جهت نبودن رعب و داب و هیبت در چشم مردمان و در عزتی
و وقاری باشد تا که از خوف او تجاسر منکرات نکنند و وقتیکه تفویض احتساب بدو کرده شود و از تقرر
اعوان او را اگاهی داده شود چراکه بغیر از اعوان انجام رسانی احتساب از مشکلات ست پس اگر
ذی علم باشد واقفیت قوانین شرعیه او را کافیست و اگر ذی علم نباشد و از جهت ضرورت غیر ذی علم
مقرر کرده شده باشد استفتا و استمداد علماء ربانیه او را تفویض کرده شود و برای یاد داشت و سهولت
استحضار باید که فهرست فرائض منصبه احتساب او را ادا شود که مشتمل باشد بر نگرانی مناهی و
منکرات خواص و عواص و شوارع و اسواق و تاجرین و مسافرین در محافل و مساجد و مصائب
و عرائس و سکها و مقادیر و موازین و عقود و فسوخ و کنیزان و غلامان و غیره حقوق و عبادات
و معاملات دینیه و دنیویه و بر انواع مناهی تفویض و تقدیر سزا و جزا کرده باشد و علاوه ازین احتساب
عامه احتساب بر خواص ست ادا کرده باشد از انجمله احتساب بر والی اسلام ست که بعد از استقامت
عقیده صحیحه پابند شرائع علمی و عملی باشد که این امر موجب کام یابیست بیت تو هم گردن حکم داور مپیچ ؛
که گردن نه پیچد ز حکم تو هیچ ؛ و در استفسار احوال رعایا جد و جهد کامل کند و حتی المقدور استغاثهٔ
مستغیثان را گوش گذار خود کنند و کم از کم در شب و روز یکدفعه در دربار عام یا در خروج و برون

خود عوام رعایا را اجازت دهد وازان دخل عام عوام الناس را آگاهی دهد چراکه یکی از اسباب
عزل حضرت خالد بن ولید فاتح شام از جانب امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنهما این بود که بدر
بار خلافت این سخن رسیده بود که عرائض سائلین را بخود نمیشنود سوم اینکه در تدارک استغاثه
مستغیث بلا تحقیق شتابی نکند بلکه اولاً از بصیرت و تجربه خود صدق و کذب آن استفا نموده
بعد ازان بقواعد شرعیه و عرفیه توجه نماید چراکه بسا اوقات مستغیث در استغاثه خود پیش دستی کند
که نتیجه آن معکوس باشد وخیلی ازین قسم واقعات ببصیرت علمیه و باتجربه هم حل میشود چنانکه در تواریخ
خلفای عباسیه مرقوم ست که در عهد خلافت مامون الرشید عباسی روزی زنی سائله در بارگاه
عدالت استغاثه کرد که در شهر کوفه برادرم وفات شده مبلغ ششصد دینار ازوی ترکه مانده
مگر اهل کار بی انصاف بانی ظلم بی غایت کرده بغیر از یک دینار ازان زر بسیار بمن هیچ نداده
مامون الرشید اندیشید که در مجرای چنین خلافت اسلامیه چندین ظلم فاش هرگز نشد شاید که در
استغاثه سائله کذب یا مغالطه باشد پس در تصویر فرائض و تقرر ورثه و تقسیم ترکه معروضه توجه نمود
اولاً اندیشه کرد که شاید که این میت مذکوره را مادر هم موجود باشد که در چنین صورت مستحقه سدس
کل مال باشد پس یک صد دینار از ششصد دینار حصه فرضیه او مقرر شد وشاید که این میت را دختران
صلبیه او دو یا زیاده هم باشد پس ثلثان ازان ترکه که چهارصد دینار می شود حصه فرضیه آن دختران
صلبیه میشود وشاید که زوجه او هم موجوده باشد که حصه فرضیه آن درینصورت ثمن ست یعنی هشتم
حصه کل مال ست که در رقم مذکور هفتاد و پنج دینار می شود باقیماند بیست و پنج دینار درمیانه عصبات
پس در عصبات چه طور سائله را یک دینار داده شده ست که حقیقت او باشد نه زیاده — وچونکه

مسئلہ ۲۴ ام ۱ بنات ۴ زوجہ ۳ اخوة ۱۲ اخت عصبات [illegible]
باقی مال کہ [illegible]

وچونکه اینصورت محتمل چند وجوه بود درینجا بطرف سائله توجه فرموده آلآنَ اِثنَا عَشَرَ اَخًا : ایایست
ترا ای سائله دوازده برادر زنده سوای میت گفت نعم یا امیر المؤمنین بی شک ست مرا ای
امیر مسلمانان - فرمود ترا حق وحصهٔ خود پوره رسیده چرا که یک برادر در عصبات برابر دو خواهران ست
برابر دو زنان ست بعدازان حاضرین مجلس را اظهار سودهٔ قلبی خود وتصویر ورثه وتقسیم ترکه
ظاهر نمود جمله انگشت حیرت بدهان ماندند ببین خلفای سابقهٔ اسلام چه طور خداوندان بصیرت
واستقلال بودند چهارم اینکه برای استفسار احوال خفیه رعایا جاسوسان را بر گمارد تا که در کشف احوال
مخفیه در مغالطه نیفتد چنانکه منقول ست که معاویه در وقت ولایت خود خیلی از جواسیس برای اظهار
مخفیات گماشته بودند پنجم اینکه گاه گهی در لباس غربا و مساکین بر بعضی مقامات شب گردی
کند تا بعضی از مظالم واحوال چشم دید خود را معالجه کند چنانچه در سبب تبدیلی افواج وتقرر جوٹی ورضا
که در افواج سلاطین زمانهٔ حال جاری ست در تواریخ خلفای اسلام ست مرقوم ست که حضرت
فاروق اعظم شبی در کوچهای مدینه شب گردی میکرد زنی از قوم قریش در دورهٔ غزل رشتها بزبان
عربی زمزمه کردی ودر مفارقهٔ شوهر سفر رفتهٔ خود که در لشکر اسلام به اوطان بعیده وازمنهٔ وافره از وی
مهجور بود اشعار فراقیه در آواز حزین ونالهٔ غمگین میگفتی که ای شوهر محبوب من وقتی بود که میان ما
وشما جدائی یک شب موجب هلاکت من بودی اکنون وقتی رسید که خلیفهٔ دستهای خود دراز کرده
اطراف دنیا را در قبضهٔ خود آورده سالهای هجران جانگداز نصیب من شد خلیفهٔ عادل از شنیدن
این مضمون نهایت غمگین شده فردا روز تقرر تبدیلی افواج وتقرری جوٹی ورضا جاری فرمود
که تا زمانهٔ حال دستور العمل کل سلاطین ست - وهمچنین خلیفهٔ هارون الرشید عباسی با

[illegible] و دو زنان ست

باوزیراعظم خود جعفر برمکی ومعتمد خاص وجلاد با اخلاص مسرور غلام در اکثر اوقات در لباس
غربا ومساکین شب گردی گردی که در تواریخ عباسیه ازان واقعات عجیبه وحکایات غریبه بنظر می آید
وازانجمله احتساب ست بر وزرا وهمنشینان ست اول اینکه والی را از حقیقت واقعهٔ واستغاثهٔ خوب
مطلع گردانند وبرافواه عامه واخباراتیکه بتحقیق وثبوت نرسیده باشد آماده نسازد وتا اجرا ابلا قصور
وتعذیب غیر جانی بدو منسوب نشود الله تعالی در باب اخبارات کاذبهٔ فساق فرموده ست یا ایها
الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی
ما فعلتم نادمین ۞ یعنی ای مؤمنان اگر اخبار کند شما را یک فاسق بخبر که ثبوت دیگران بیقین
معلوم نباشد پس باید که اظهار واثبات وحقیقت حال آن بطریق دیگر معلوم کنید تا ضرر ونقصان
نرسانید قومی را بوجه بی خبری پس فردا بکردار خود پشیمان باشید دویم اینکه در وقت غضب
گیری وپیش کردن مجرمان در گفتار وکردار آن طریقه را اختیار کنند که غضب او را فرونشاند چنانکه
سعدی شیرازی در باب وزیر نیک محضر نقل کرده که دشنام را به پیش کردن آیهٔ استعفا
بیان کرده و در تواریخ عباسیه مرقوم ست که وقتیکه میان منصور عباسی خلیفهٔ بغداد ومیان
ابوحنیفهٔ کوفی حضرت امام اعظم صاحب صوفی رحمة الله علیه بسبب فتوی دادن برخلافت سید
ابراهیم که مقابل ومعارض خلیفهٔ منصور بود رنجش عظیم افتاده بود تا آنکه مفاجاتاً حکم حاضری
او زیر حراست شاهی بدار الخلافت بغداد نمود امیر حراست چونکه اطلاع حاضری امام
اعظم صاحب گوش گذار خلیفهٔ منصور گردانید اشتعال سابقهٔ زیاده التهاب میگرفت لکن حاجب
بارگاه که مرد خیر اندیش وحق پرست ودیانت پسند بود اطلاع امیر حراست را بدین الفاظ

بگوش خلیفه رسانید که این آن ابوحنیفه ست که سکّان ربع مسکون ممنون بار منّت علوم نافعهٔ اوست
واین آن ابوحنیفه کوفی ست که قافلهٔ سالار مراحل خداپرستی وحق شناسی ست وآین آن ابو
حنیفهٔ کوفییت که کشتگان حقیقت ومعرفت از بحار فضائل او سیراب وشاداب اند تاآنکه
نائرهٔ غضب خلیفهٔ منصور باستماع مضمون مذکور سرد شده ترقّی بجانب دیگر خدمات نامشروعه نکرده
بلکه از طریق مسالمه ورضامندی چند مخاطبات باامام صاحب مذکور کرده که درج کتب تواریخ ست
سویم اینکه اگر خیال والی بوجه بی علمی یا بموجب هوای نفسانی بجانب غیر حق میلان کند باید که
وزرا وهمنشینان از کلمهٔ حق عدول وخاموشی نورزند ونرمی وگرمی تاآنکه خطرهٔ جانی عائد ایشان نشود
توجه والی بجانب حق کنند ورنه سزاوار ندمت دنیا وآخرت خواهند شد واگر بواسطهٔ اظهار حق متحمل
عقوبت والی الملک شوند عزت دنیا وآخرت ست وازانجمله احتساب ست بر قاضیان که اولا والی را
ضروری ست که شروط قضا را مرعی داشته که علم قران وحدیث ست واحکام اجتهادیه واصول
وفقهاء مقلدین وفرق میان اقوال قویه وضعیفهٔ مرویه واحوال زمانه ومناسبت حال را هم
واقف باشد ودر اجرای احکام شرعیه وتنزیل آن بمنازل عارف وتجربه کار باشد وبعد از اجتماع این
شروط حق پرست ودیانت پسند باشد ووالی را باید که درین بارهٔ کمال جهد وکوشش کند واگر در ولایت
او چنین شخصی پیدا نمیشود از ولایت دیگر طلب کند درین باره فهرست قاضیان حضرت عمر فاروق ملاحظ
باید کرد که چه طور اشخاص در صحابهٔ کرام برای قضا منتخب کرده بودند اول زید بن ثابت کاتب وحی
ربّانی قاضی مدینه منوره بود که علاوه از اجتماع علوم قرآنی وحفظ احادیث وفنون اجتهاد واصول وفروع
وفرائض از زبانهای عبرانی وسریانی واقف وعارف بود دویم کعب بن سور الازدی عالم وفاضل

قاضی کوفه بود که علاقهٔ ابن سیرین درکتاب خود قضایای او نقل کرده سویم عبادة بن الصامت
قاضی فلسطین اصحابی مشهور عالم فائق ازجمله آن پنج اصحابهٔ کرام بود که در عهد رسول صلی الله
علیه وسلم حفاظ قرآن بودند وتعلیم اهل صفه بارشاد آنحضرت رسول کریم سپرد ایشان شده بود
چهارم عبدالله ابن مسعود قاضی کوفه صحابی مشهور درعلوم دینیه واجتهادیه مورث اول ست
پنجم قاضی شُریح بعد از انتقال عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه در سنه ۱۹ قاضی کوفه مقرر شد اگرچه
تابعی بود مگر در اجرای احکام قضا شهرهٔ جهان ست و قاضیان دیگر مانند جمیل بن معمر الجمحی
وابومریم الحنفی وسلمان بن ربیعة الباهلی وعبدالرحمن بن ربیعة وعمران بن حصین جمله از علما
ومحتاطین بودند البته سفینهٔ اسلام دران وقت چه طور محفوظ ا وبعد از اجتماع این شروط واحتیا
طات قاضی ضروری ست که قبول تحائف از محتاجین نکند که از قسم رشوت ست واز ضیافات
خاصه احتراز کند وبرای فصل خصومات موضعی را منتخب کند که دران جا ممانعت آمد ورفت نباشد
واز اوقات حاضری خود برای فصل خصومات عوام الناس را آگاه کند واز تواریخ معینه خصوصاً حتی
المقدور مخالفت نکند و دروقت حاضری خصوم وپیشی مقدمه میان اعلی وادنی تسویه کند خصوصاً
خصم مغلوب را زیاده تسلی دهد تاکه کسر قلب او نشود و در تقرر تواریخ حاضری مردمان دیار بعیده
آن طریقه را اختیار کند که موجب حق تلفی ایشان نگردد وبعد از انفصال مقدمه نقل فیصله در
رجسٹر خود نگهدارد وحتی الوسع کوشش کند که فیصلهٔ فریقین بصلح ورضامندی شود چراکه
درصورت گواهان وحلف حق تلفی غالب ست ازجهت کثرت گواهی دروغ وقسم ناحق وبر
گواهی بلاتحلیف عمل نکند که عوام الناس زمانه حال دستور ست که ملایان کم حثیت یالحاظ دار

برای امداد هر یک فریق از خصوم کتابها در دست گرفته حیل کامیابی جانب خود در میان اندازند
پس قاضی منصف و محقق را ضروری ست که پیروی حیل ایشان نکند بلکه حیل و روایات فریقین را
تقریرا یا تحریرا اخذ کرده بتامل صادق جانب حق را بلا لحاظ ترجیح یک جانب در دل خود مصمم کرده
بران حکم خود قایم کند واز رشوت ستانی کمال احتراز کنند که بهیچ ذریعه دستیاب او نشود
چراکه هلاک عظیم و خسران دوجهان ست و در علاقهای مسکونه افغانان این پیشه مهلکه ست
ازینجهت بسیار ست که اقوام افغانان این وطن بعضی شرائع را باتفاق علانیه پس پشت
انداخته مانند میراث دادن زنان مستحقه که نصوص قرآنیه دران بتصریح وارد اند همچنین درین بسیار
امور بلا مهارات میگویند که درین باره ما بشریعت عمل نمیکنیم بلکه برواج افغانیه عمل کنیم و در کدام احکام
که زبانی شریعت مقرر کنند بهر صورت که باشد مطلوب خود را دست یاب میکنند البته رشوت را
بقضایان و اعوان ایشان پیش میکنند و اگر در یک جا رشوت قبول نشود بجای دیگر شریعت
خود را منتقل سازد لهذا قاضی محق را ضروری ست که درینباب از رشوت ستانی کمال احتراز کنند
و در اظهار حق پیش حاکم خود یا دیگر صاحب اقتدار هیچ گونه لحاظ و رعایت نکند بلکه حکم خدا را صاف
صاف بیان کند چراکه حکام ظلمه این زمانه اگرچه در بعضی اوقات بفتوای حق عمل نمیکنند لکن ببیان
حق خوشنود می باشند و بکتمان حق ناراض شوند چنانکه والی ممدوح ما بعضی از قاضیان
و همنشینان را بسبب کتمان حق و ترغیب نامشروعات بعذاب الیم گرفتار کرده اند چراکه
والی ممدوح ما از نسل افغانان ست و عادت عامه افغانان چنین ست که اگرچه بذات
خود بدکار و ناپرهیزگار باشند لکن مقتدایان و پیشوایان خود را در سلک نیکوکاری و پرهیزگاری

مقید دارند وبتقدیر خلاف ورزی از هتک وتحقیر وتعزیر ایشان هیچ باک ندارند واین خلق در
عادات ایشان بهترست که اگرچه بد باشند لکن بدی را در نظر خویش نیارند والله اعلم بالصواب

تتمه تکمله در بیان اجزیه و تعزیرات شرعیه که از [illegible] اسلامی

بدانکه اجزیه شرعیه بعضی متعلق بملوک باشد چنانچه خراج برزمین که بحث آن گذشته است
وبعضی متعلق باشخاص مکلفین باشد واین بردو قسم ست [illegible] آنکه اورا از جانب شارع تقدیر
واندازه منقول باشد چنانچه یک صد تازیانه زدن زناکار غیر محصن یعنی مردی یا زنی که بنکاح صحیح
مجامعت نکرده باشد وحر مکلف هم باشد واگر محصن باشد یعنی اصیل عاقل بالغ باشد و
مجامعت هم بنکاح صحیح کرده باشد حکم او رجم ست یعنی کشتن بسنگها وهشتاد تازیانه زدن ست
در دشنام دادن عفائف بزنا کردن وهمچنین هشتاد تازیانه زدن ست در شراب نوشی وحد
عبد نصفی ست از حد حر یعنی برای عبد چهل تازیانه زدن ست وبریدن دست ست در دزدی
ده درهم شرعی که سه روپیه وپنج آنه انگریزی می شود یا مساوی آن چیز دیگر بشرط ثبوت شرعی
بدان وجوه که در کتب فقه بتفصیل مذکورست واگر رهزنی کرده باشد ومالی بقدر نصاب شرعی
گرفته نباشد سزا بمناسب داده شود وقید کرده شود تا آنکه توبه کند واگر مال بقدر نصاب شرعی
گرفته باشد وقتل وزخم نکرده باشد یک دست راست وپای چپ او از بند بریده شود واگر
مال گرفته باشد وقتل هم کرده باشد اول قطع دست وپای او کرده شود بعد ازان بر سر دار
کشته شود وسه روز بر سر دار مانده شود تا عبرت ناظرین گردد - واگر قتل کرده باشد
بغیر از گرفتن مال قتل کرده شود قصاصًا ونیز اگر کسی در حالت اختیار صحیح شخص دیگر مسلم یا ذمی معاهد را

بقصد تیزی اسلحه یا بضرب تفنگ وغیره که هلاک دران غالب یقینی باشد قتل کند بالفور باشد یا بلا فور قاتل را بوارثان مقتول داده شود تا که بطور قصاص کشته کنند اگر ورثه مقتول بقتل متفق شدند قصاص گیرند و اگر کل یا بعضی بمال راضی شدند قصاص ساقط شد و مال مقرره یا دیت شرعی بحصهای خود بگیرند و این قسم قتل را قتل عمد گویند دویم شبه عمد ست و آن اینکه قتل بقصد و اختیار صحیح باشد لکن آلة قابل قتل یقین نباشد مانند سنگ صغیر و چوب خورد و جزای دنیوی این قسم قتل دیت مغلظه یعنی خون بها که یکصد اشتران ست مختلف اقسام یا هزار دینار ست که ده هزار درهم شرعی ست وارثان مقتول را و کفارت که ازاد کردن بنده مؤمن ست اگر توانگر باشد و اگر طاقت ازاد کردن بنده ندارد پس کفارت او دو ماه روزه داشتن ست پی در پی و اگر مقتول مورث قاتل باشد پس درین قسم و قسم اول از میراث هم محروم ست قسم سوم قتل خطاست که یا خطای در قصد آمده باشد چنانچه بر شخصی که از دور دیده می شود گمان شکار یا کافر مباح القتل کرده باشد و آن مسلمان باشد و یا خطای در فعل باشد چنانچه اراده زدن نشانه یا صید کرده باشد و ازان تجاوز کرده بمسلمان یا معاهد رسیده ازان کشته شود قسم چهارم مشابه بقتل خطا چنانچه شخصی در خواب بلا اختیار بر شخص دیگر افتاده ازان بمیرد پس درین دو قسم دیت ست یعنی خون بهای شرعی و کفارت و حرمان میراث مذکور ست پنجم قتل بسبب چنانچه شخصی در راه چاه کندیده باشد یا چوب و سنگ نهاده باشد و بران شخصی بمیرد حکم این قسم قتل دیت ست نه کفارت و نه حرمان میراث و این اقسام مذکوره اجزیه را که مذکور شد حد و د و قصاص گویند و قصاص چنانکه در نفس ست همچنین دران اندامها ست

که مساوات دران ممکن باشد چنانچه بریدن دست و پا وانگستان از بندها واگر مساوات و موازنه دران ممکن نباشد پس در بعضی ازان اگر تقدیر منقول باشد از شارع همان قدر داده شود آن شخص را که برو تعدی و جنایت کرده شده باشد واگر تقدیری دران نباشد بمنصفی منصفان از و گرفته شود - وقصاص حر و عبد و مسلمان و ذمی معاهد و مرد و زن و صغیر و کبیر و بینا و نابینا و درست اندام و ناقص الاطراف و هوشیار و دیوانه برابرست یعنی اگر مقتول بیکی ازین عیوب معیوب باشد و قاتل سالم باشد بالعکس این هیچ باک نیست بلکه برابر قصاص گرفته شود مگر قصاص گرفته نشود از پدر و مادر و جد و جده فرزند خود را ونیز در کشتن مولای مالک بندهٔ خود را واگر چند نفر در قتل یک شخص شریک شده مباشرت کردند جمله را قصاص کرده شود واگر بعکس این بود یعنی یک نفر جماعت را کشته بود آن یک نفر قصاص کردن در بدلهٔ آن جماعت کفایت کند واگر شخصی شکم زن حامله را زده بچهٔ مرده ازان افتاده برین شخص غره لازم ست یعنی نصف عشر دیت که پنجصد درهم شرعی میشود - واگر بچهٔ زنده افتاد بعدازان بمرد دیت کامل لازم شود یعنی ده هزار درهم شرعی واگر بچهٔ مرده بیفتاد بعدازان مادرش هم ازین زدن بمرد برین شخص یک غره برای بچه و یک دیت برای مادرش لازم شود واگر بچه زنده برون افتاد بعدازان بچه و مادرش بمردند ازین زدن پس دو خون بهای کامل لازم شود وآن اشیا که از شارع ازان تاوان مقدره منقول ست درج ذیل اند که در کشتن نفس که عمدًا نباشد چنانچه تحریر کرده شده ونیز در بریدن بینی از نرمه و بریدن زبان وآلت تناسل از بیخ یا از سر یا بزدن سر

یا از سر یا بزدن سر یا دیگر جا که ازان عقل زایل شود یا قوت شنوائی یا قوت شامه یا حس
بینائی یا ذائقه زائل شود دیت کامل یعنی پوره خون بها لازم شود که ده هزار درهم عیسیت که
سه هزار و سیصد و سی (۳۳۳۰) درهم انگریزی ست چیزی بالا - بحساب شمردن درهم شرعی ثلث یعنی
سویم حصهٔ درهم انگریزی - و همچنین در تراشیدن ریش یا سر دیگر کس که باز روییده نشود
و کور کردن دو چشم و بریدن دو دست و یا دو لب و دو ابرو و دو پای و یا دو گوش و دو خصیه
و دو پستان زن پوره بهاست و در بریدن جمله انگشتان هر دو دست و یا هر دو پای
از پنج پوره خون بهاست پس در بریدن یک یک انگشت از پنج عشر دیت ست یعنی یکهزار
درهم شرعی واگر انگشت از یک بند بریده شده باشد یا از دو بند بحساب آن یک حصه یا دو
حصه از دیت انگشت که یک هزار درهم عیسیت گرفته شود مگر انگشت ابهامه که آن را انگشت
کلان هم گویند دو بند دارد پس در یک بند آن نصف دیت اوست یعنی پنج هزار درهم
شرعی و همچنین در هر اندامهای مذکوره که پوره خون بها لازم ست و آن اندامها متعدد باشد
در یک ازان بحساب کل تاوان گرفته شود و در کشیدن جمله دندانها یا شکستن آنها خون بهای
کامل ست که همچنین هر یک اندام که نفع کلی آن فوت شود اگرچه بریده یا شکسته نشود چنانچه دست
که شل کرده شود پوره خونبهای آن اندام لازم شود - واگر کسی سر شخصی را شکسته کند پس اگر زخم
تا استخوان رسیده باشد تاوان آن پنجصد درهم عیسیت واگر استخوان هم شکسته باشد تاوان
یک هزار درهم عیسیت واگر استخوان شکسته از جای خود بیجا کرده باشد یک هزار و پنجصد
روپیهٔ تاوان ست واگر زخم سر بدماغ رسانیده باشد یا زخم شکم بباطن رسانیده باشد در صورت

از جانی دو حصه خون بها گرفته شود و زخمهائیکه ازین مذکورات کم باشد خواه در سر باشد یا دیگر جا
تاوان آن بمنصفی منصفان ست واین تاوانهای مذکور خواه دیت کامل باشد یا کم ازان اگر
معامله قتل باشد وارثان مقتول را داده شود واگر در صورت زخم اندامها باشد چنانچه بتشریح
یاد کرده شده ست خداوند زخم را داده شود پس غرض از تحریر این جرایم و تعزیرات درین کتاب
تاریخی اینکه آنچه عمله والی ممدوح ما یا دیگر والیان اسلام از جرائم عرفیه نامشروعیه از رعایا وصول کنند
وخود را در دنیا و آخرت مجرم و ذمه وار گردانند اگر این جرائم و تاوانها بقاعده عشره برای مظلومی که
برو تعدی کرده شده بودی گرفته شده بودی یا از و برضای وی از حصه حاکم گرفته شدی چه طور ا
محاصل و فوائد مالیه بحکومت راجع شدی نظر نباید کرد که جرائم عشره چه قدر گران بار اند که جرائم عرفیه
بدان هرگز نمیرسد خصوصاً در معامله قتل در ولایت والی ممدوح ما مرسوم ست که اگر شخصی مورث خود را
که لاولد باشد برای اموال او کشته کرده بر ناحق قتل کنند از قاتل مبلغ وصول کنند که آنرا الونگی
یا ناغه قتل گویند و اموال و امتعه بلکه زنان و دختران آن مظلوم مقتول باین قاتل ناخدا
ترس حواله کنند حیف و هزار حیف ازین جزای معکوس مخالف خرش برد و سلطان
خراج ؛ چه اقبال بینی دران تخت و تاج ؛ پس اگر بجای این سزای نامشروع چنین بودی
یا بعد ازین امیدست که مقرر کرده شود که قاتل را بورثه مقتول برای قصاص داده شدی و ترکه
مقتول که قاتل ازان بالکل محروم ست باجازه پسماندگان مستحقین که هرگز ممانعت نخواهند
کرد سرکاری شده داخل خزانه والی الملک کرده شدی و پسماندگان را کفایت ضروری مقرر
شدی چه انصاف خدای و فائده مالی راجع بحکومت بودی بیت گمانش خطا بود و تدبیر سست ؛

که در عدل بود آنچه در ظلم جست :: قسم دویم از اجزیهٔ شرعیه که از شارع دران تقدیر و اندازه منقول
نباشد آنرا تعزیر گویند که مرتب شود بر ارتکاب امر نامشروع که سوای مناهی گذشته خواه راجع به
هتک شخص دیگر باشد چنانچه شریف یا عمده را دشنام بیهوده غیر از نسبت زنا کند یا راجع بهتک شرع
شریف باشد چنانچه تخفیف قرآن مجید یا مسجد یا دیگر کتب شرع شریف کند این شخص مستحق تعزیر ست
باختلاف اشخاص و احوال مختلف میشود پس برای قاضی و حاکم شرع مفوض ست و بمختلف طرق گرفته میشود
مثلاً زدن تا سی و نه تازیانه و سوار کردن بر خر و سیاه کردن روی و تراشیدن ریش و بروت
وسوختن خانهٔ او و جلاوطن کردن چند مده و تعزیر بقتل کردن هم می شود چنانچه قتل کردن یا سوختن
یا در آب غرق کردن لوطیان که از قسم تعزیر ست و همچنین اگر شخصی زوجهٔ خود یا دیگر محرمهٔ خود با شخص
اجنبی در یکجا بفعل زنا یا بارتکاب اسباب آن ببیند او را جائز ست که هر دو را تعزیراً قتل کند
چنانچه این قسم واقعات در علاقهای افغانان بکثرت واقع شوند و محتسب یا قاضی یا دیگر حاکم شرع را
ضروری ست که تعزیر دهد رباخواران و روزه خواران و بینمازان و فروشندگان مسکرات را مانند
شراب و بنگ و چرس و دزدان و راهزنان و سرودیان وغیره بدکاران را بمناسبت وقت
و حال تا آنکه توبه کنند از بدکاری و اثر توبهٔ ایشان ظاهر شود باینطور باز بطرف آن معصیت
رجوع نکنند و اگر رجوع و توبهٔ رباخواران از ربا آنگه قبول ست که راس المال خود بگیرد و مال ربا
ئی را که خورده باشد بمالک خود بازپس دهد الله تعالی در باب توبهٔ رباخواران در کلام مجید
فرموده ست وَاِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوْسُ اَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُوْنَ وَلَا تُظْلَمُوْنَ ۝
یعنی اگر شمای رباخواران از رباخواری توبه کنید پس شرط توبهٔ شما این ست که راس المال خود یعنی

یعنی اصل مال بگیرید و نفع آن ہرگز نگیرید بلکہ بمالک خود باز دہید شما ظلم نکنید کہ از اصل حق خود زیادہ بگیرید و بر شما ہم ظلم نشود کہ اصل مال از شما کم کردہ میشود پس اگر والی ممدوح ما در ولایت خود این حکم عام راجاری کند کہ کس کہ بر رباخوار مقدمہ رباخواری را قائم کند بشرط ثبوت شرعی جملہ رقم رباخوردہ بمالک خود باز بس دادہ شود امید ہست کہ قلع دستور رباخواری کہ از کبائر و شدائد معاصی دین محمدی ہست بطریق احسن کردہ خواہد شد و تعزیر بمال گرفتن والی اسلام را بمناسبت حال ہم جائز ہست چنانچہ در خلاصۃ الفتاوی و حمادیہ دران تصریح کردہ و در معدن و مختار الفتاوی گفتہ کہ کسی کہ تارک الجماعت باشد جائز ہست تعزیر دادن او را بگرفتن مال پس تارک صلوۃ را بالضرور جائز شد و در حسب المفتین گفتہ کہ محتسب را جائز ہست تارک الصلوۃ را تعزیر دادن بگرفتن مال از و بر سر ہر نماز بگیرد از و یک دانق یعنی سدس درہم شرعی کہ دو پیسہ انگریزی میشود اینقدر کافی بود در بیان تعزیرات و اجزیۂ شرعیہ برای دستور العمل علماء و الیان اسلام خصوصًا اہل کار والی ممدوح و اگر بزیادہ تفصیل و تحقیق حاجت افتاد و در کتب اسلام بتفصیل مرقوم اند و چونکہ بیان احکام شرعیہ از امامت و لتوابع آن و محاربین و مرتدین و ذمیان و باغیان و حدود و قصاصہا و تعزیرات مقدرہ و غیرہ مقدرہ درین کتاب تاریخی برای ضرورت دفع الوقتی و حاجت حالیہ بطور فہرست مختصر یاد کردہ شدہ اند بلا تفصیل شروط و تحقیق دلائل و تشریحات قیود و غیرہ توابع و لواحق آنہا لہذا از علمای کرام و ناظرین کتاب التماس میدارم کہ بوجہ عدم کفایت کاملۂ بیان مذکور یا بنقصان شرائط و تفصیلات بعضی احکام متوجہ قدح و طعن و اعتراض نشوند۔ چراکہ مقصود از

اندراج این احکام شرعیه درین کتاب تاریخی متوجه کردن حکام اسلام ست بطرف احکام اسلام در حکومات و معاملات خود نه استیفای جملهٔ احکام که آن محتاج به بسط طویل و تفصیل و جزئیل ست لهذا اگر در وقت اجرا و تعمیل حاجت بتحقیق مزید و تفصیل مدید افتاد که ازین بیان که ازین بیان مختصر ستفاد می شد رجوع بکتب شریعت کرده خواهد شد

	ضوابط منتخبهٔ دستور العمل ریاست دیر	

اگرچه حاکم مسلمان را قوانین شرعیهٔ سابقه کافی و وافی ست چراکه هیچ امری از امور دینیه و دنیویه نیست که قرآن مبین و احادیث سید المرسلین دران صراحةً یا اشارةً فیصله نکرده لکن باوجود توضیحات و تحقیقات مذکوره حاکم مسلمانان را گاهی بمناسبت وقت و حال حاجت بقوانین و قواعد موضوعهٔ خود یا دیگر حاکمان دنیا می افتد لهذا چند ضوابط برای تعمیل این ریاست خداداد منتخب کرده شده تا بذریعهٔ آن اجرای حکومت موجوده کرده شود ضابطهٔ اول اینکه فی الحال دو محکمه دفتر ضروریست یکی دفتر محاصل که کلی و جزی اجناس و نقود آمدنی ریاست دران باحتیاط تمام قلمبند کرده شده درج کتاب رجسٹر محاصل خواهد شد - و چونکه اقسام محاصل متعدد و مختلف ست لهذا برای هر یک صیغهٔ رجسٹر علیحده ضروری ست و نشیان دفتر محاصل را جداگانه مقرر نموده سر دفتر ایشان یک محرر هوشیار معتمد و امین مقرر فرموده بذمه واری کامل او را دفتر مذکور حواله کرده او را عهده و لقب دبیر محاصل عطا فرموده درین باره اقوال او را قابل اعتبار دارند و بتقدیر ظهور خیانت ذمه واری و جواب دهی بذمهٔ دبیر محاصل خواهد بود دویم: دفتر مصارف: که جملهٔ حساب اخراجات ریاست را قلم بند کرده درج کتاب رجسٹر مصارف سازند و این دفتر را بمثل دفتر محاصل محرران جداگانه

وسر دفتر لایق ضروری ست که بلقب دبیر مصارف ممتاز خواهد بود و رجسترهای صرف و خرج
درونی و بیرونی از نقود و اجناس جدا جدا خواهد بود و بالای این هر دو دفتر و دبیران یک امین و
معتمد لائق ضروریست که جمعیت و موازنهٔ محاصل و مصارف باحتیاط تمام و ایمانداری درست نموده
اطلاع دهی بوالی الملک سازند واینقسم افسر را در ممالک قدیمه اسلامیه مستوفی گفتندی و مستوفی
ذمه وار تحقیق و تصحیح محاسبات محاصل و مصارف خواهد بود و بتقدیر وجدان مغالطه و خیانت گوشمالی
وسزای دبیران و محرران هر دو دفتر بتفویض مستوفی خواهد بود ضابطه دویم اینکه فوج موجوده را دو
قسم منقسم باید ساخت جنگی و سیاسی فوج جنگی آنکه بر قلعجات سرحد های ریاست مقرر
باشند مانند قلعهای توسخر ریاست جندول و قلعه زو بندر و بالامبت و قلعهای سرحدی
ملک صوات و اینقسم فوج را تقسیم حالی چوکیات و حوالداران و جمعداران و صوبداران کافی ست
مگر یک افسر کل فوج بالای ایشان ضروری ست که متکفل دادن برانهای عهده داران و سپاهیان
فوج جنگی خواهد بود — و نیز انتظام اسلحه و کارطوس و غیره ضروریات بدست این افسر خواهد بود و این
قسم افسر را موافق ممالک اسلامیه عهده یا لقب افسر جنگ یا سالار جنگ مقرر باید ساخت و نیز محکمهٔ
فوجی یا دفتر جنگی مرتب باید ساخت که دران رجسترهای این فوج جنگی حسب صیغهای او
از تعداد نفری سپاهیان و عهده داران هر قلعه و فهرست قلعجات و یا داشت سامان
حرب از توپ و تفنگها و تفنگچها و شمشیرها و کارطوس و باروت و کارخانه های اسلحه و ضروریات
جنگ و تبدیلی افواج و تاریخ ملازمت ملازمان و عزل و نصب ایشان و فیصلهای خصومات
وغیره امورات متعلقهٔ این فوج جنگی خواهد بود — واین محکمه زیر تجویز و نگرانی و عمل منظوری سالار

سالارجنگ خواهد بود ؛ که دیگرکس را دران دخل وغرض داری نخواهد بود بلکه عمل وامضای والی الملک بکار روائی سالارجنگ خواهد بود و فوج سیاسی ؛ آنکه در دار الخلافت دیریا باڈی برول وغیره مقامات ملکی بحثیت حاضری بود و باش میکنند واین قسم فوج را ازینجهت میگویند که برای سیاست رعایا وحفاظت ملک وحسترا دار الخلافت وتعمیل اجرای احکام شب وروزی متعین باشند وبرای سررشتهٔ این فوج یک محکمهٔ فوج سیاسی ضروریست زیر تعمیل یک افسر اعلی که آنرا افسر سیاست خوانده شود که متکفل انجام رسانی مهمات فوج سیاسی خواهد بود وعهده داران این فوج هم بقاعدهٔ فوج جنگی خواهد بود که در وقت ضرورت جنگ بدان طریقه مستعمل میشوند ونیز تعمیل اجرای احکام ریاست از گرفتاری مجرمان وگرفتن فراریان وسرکوبی طاغیان وغیره امور لازمه دست اندازی همه امور محرره بذمهٔ این افسر سیاست خواهد بود وتعلیق خانه ومحبس خانه یعنی حوالات وقیدخانه هم زیر نگرانی افسر سیاست خواهد بود که تاریخ گرفتن ورهائی قیدیان داخل خسرا او باشد وجواب دهی تعمیل امور بالا ازین افسر سیاست گرفته شود و این فوج سیاسی را در علاقهای دور شاخهای متفرقه هم ضروری ست که بسررشتهٔ خط وکتابت افسر سیاست در هر علاقه تعمیل کرده آید ضابطهٔ سویم ؛ اینکه در هر علاقه مستقله مانند ادنزی و شمونی وغیره مواضعات علاوه از عهده داران فوج جنگی از دو فرنا جاری ست یک برای فراهمی وگرفتن محاصل آن علاقه از قسم عشر وخراج وجزیه وغیره که آنرا بلسان حال تحصیلدار خوانده شود و این افسر زیر محکمهٔ تحصیل دار الخلافت باشد واو را سوای گردآوری اقسام محاصل ریاست در دیگر تعلق نباشد واگر او را ضرورت استمداد افتد موافق قاعده از شاخهای فوج سیاسی وجنگی استمداد خواهد گرفت

تا که رعایت را بکثرت آمد و رفت ملازمان تکلیف نیفتد دیگر افسر تنبیه رعایت معه دستهٔ فوج سپاهی
که جنس جرایم بقاعدهٔ شرع شریف یا دستور افغانی حواله او باشد و این هر دو افسر در قلعهٔ جنگی یا در دیگر جای
مستقل یکجای یا جداگانه بود و باش میکنند بآن طریقه که تکلیف رهایش و نقل و حرکت ایشان راجع بر رعایت
نباشد و تعلق افسر تنبیه در دار الخلافت با افسر سیاست خواهد بود و اطلاع دهی او در صیغ تعمیلات
یا موافقت و مخالفت رعایا بدربار خلافت بذریعهٔ افسر سیاست خواهد بود و دادرسی مستغیثان آن علاقه
و حق رسانی و انجام رسانی فیصلهای خورد آن علاقه که بغیر از مرافعهٔ دار الخلافت میشود نیز حوالهٔ افسر تنبیه
خواهد بود پس او را ضروریست که بعد از انفصال کلیات و جزئیات امور محرره اطلاع دهی بدار الخلافت داده
و نقول آن امور فیصل شده بقید تاریخ در رجسټر خود نگهدارد و چونکه در هر حکومت خواه اسلامیه باشد
یا غیر اسلامیه از یک افسر ممیز و امین هم ناچاریست که او را نائب الریاست یا نائب الحکومت یا دیگر تعبیر
بمناسبت وقت و حال و مقال خوانده شود تا که نگرانی این شاخهای مذکوره مد نظر دارد و بتقدیر خلل
قواعد و تجاوز عُمّال و خرابی رعایت اطلاع دهی والی الملک حوالهٔ او باشد و جوابدهی الزامات
خارجه از حکومت و سفارت امور عظیمه با حکومت های قرب و جوار و غیره امور درونی و بیرونی بذمهٔ او
باشد البته این مقام را هم خالی نباید گذاشت و سررشتهٔ امور مذکوره بدست این نائب الریاست خواهد بود
افسر دیگر ناظم الریاست که نگرانی انهار و اشجار و حدبندی اقوام رعایت و صیغ تجارت و زراعت
ایشان و تجاویز تعلیمات دینیه و دنیویه و ترمیم و تنسیخ امور تعمیرات مقامات ملکیه حواله او باشد و چونکه
منفعت و مضرت امور محرره بغیر از مشاهدهٔ کامل معلوم نمی شود لهذا ناظم الریاست علاوه از واقفیت
تقریری و تحریری از دورهٔ سه ماهی یا ششماهی ناچاریست تا که احوال هر علاقه را در رجسټر

خود جداگانه مندرج سازد - و تغیر و تبدل مناسب بمناسبت وقت و حال زیر اختیار او باشد :

ضابطهٔ چهارم : برای فصل خصومات و قطع منازعات :- اینکه در دار الخلافت دیر فی الحال دو محکمه دیگر قائم کرده شود یک محکمهٔ شرعیه که یک قاضی حق پرست و مفتی معتدین دران موجود باشد که پابند آن قیود باشد که سابق در باب احتساب قاضیان گذشته ست و فصل خصومات متخاصمین را مطابق حکم شرع شریف بانجام رسانند و نقول آن در رجسٹر خود نگهدارند و اطلاع دهی روزانه یا هفت وار یا زیاده بمناسبت حال بوالی الملک رسانند و چونکه یک قاضی دیگر از ندیمان خاص والی الملک هم غالباً موجود باشد که او را قاضی صدر یا خانم الله خان گفته شود باید که سررشتهٔ المحکمه عشیره و دیگر قاضیان و مفتیان رعایت زیر تجویز و نگرانی او باشد که والی الملک را به اغراض آن واقف گرداند دیگر محکمهٔ انتظام که دران چهار نفر منصفان مساوی الدرجه و یک نفر منصف سرپنج موجود باشند که بکمال انصاف و ایمان داری فصل خصومات دستوری و عرفی رعایت را بانجام رسانند پس در صورت اتفاق ایشان هیچ بحث نیست و در صورت اختلاف پنج سرپنج متابعت کثرت رای کند یعنی اگر سه نفر بر یک طرف شد سرپنج متابعت ایشان کند و اگر دو نفر بر یک طرف و دو بر دیگر طرف بودند سرپنج را اختیار ست بهر کدام جانب که دستخط سرپنج عمل کند و تدابیر امور ریاست و اجرای احکام و تقرر جرائم قومیه و ملکیه هم زیر تجویز المحکمهٔ انتظام خواهد بود و سررشتهٔ احتساب رعایت که تحقیق آن بتفصیل گذشته ست اهم ازین محکمهٔ انتظام خواهد بود [illegible] و حراست برای حفاظت اجلاس خاص والی الملک از یک عهده دار و یک دستهٔ هر دلیان ناچار سیت که حفاظت شبانروزی با قاعدهٔ بحساب اوقات و ساعات حوالهٔ ایشان باشد و بتقدیر ظهور مخالفت جواب دهی بذمهٔ عهده دار حراست باشد

ونگرانی سامان حاضره اجلاس خاص و اطلاع دخل در بار هم حوالهٔ عهده دار جسترا خواهد بود و والی الملک را ضروری ست که برای پیشئ هر یک حاکم وقتی معین فرمایند که ملاحظه تعمیل او کرده از منظوری و نامنظوری آن نشان دهی فرمایند وچونکه کارپردازان و مدبران این ریاست از جهت عدم ان ضباط و پابندی قوانین تازمان حال بکثرت اند و در انجام رسانی مهمات سابقه همه کفایت نکنند لهذا یک مجلس شوری هم مرتب و منعقد باید کرد که آنرا بمناسبت حالت موجوده انجمن خاص یا جرگهٔ وزارت گفته شود و ممبران و اراکین این جرگه هم از ان افسران گذشته منتخب کرده شود چراکه روش سابقهٔ این ریاست همه جا و همه حال در سفر و حضر باختلاط والی الملک و اراکین در قعود و قیام و کلام و طعام وسیر و شکار گذشته ست پس بغیر از اشتراک انجمن خاص پابندی هیچ قسم قانون امیری و ماموری پسند خاطر ایشان نخواهد شد البته آغاز در اجرا این دستور العمل قطع اختلاط و اشتراک مذکور کارگر نخواهد شد و تعیین نصاب و مقدار نفری و انتخاب اشخاص این جرگه مفوض رای والی الملک خواهد بود و نیز ترمیم و تنسیخ این انجمن حوالهٔ او خواهد بود واللہ اعلم بالصواب

ضابطهٔ ششم انتظام خزانه

اگرچه سابق ازین در باب خزانه هیچ قسم انتظام معقول بعمل نیامده ست لکن فی الحال همین قدر انتظام ضروریست که یک شخص معتمد که از جملهٔ همنشینان و حاضر خدمتان والی الملک باشد امین بیت المال یا حافظ مخزن یا به لسان حال افسر خزانه یا خزانچی مقرر باید فرمود و هر قسم اموال که حوالهٔ او کرده شود رسید آن بدستخط خاص او و درج رجسٹر محافظانهٔ خاص حضور والی الملک کرده شود و رسیدات مصارف جداگانه نگهداشته که در وقت محاسبه میان هر دو رجسٹر

رجسٹر مقابلہ کردہ شود - وخزانہ را بر دو قسم منقسم باید ساخت یکی گنج ثابت وآن خزانہ ایست
کہ برای ضروریات مہمات ومحاربات اعداء وبغاوات رعایا ودیگر حوادث عارضۂ ریاست
جمع کردہ نہادہ شود وچونکہ بلحاظ رعایت وقت حاضرہ وحالت موجودہ وکمی خزانہ بسبب
مقدمات گذشتۂ ریاست راکمی سرما عارض شدہ است لہذا ضروریست کہ نصفی از ہر
قسم محاصل ریاست در صنادیق والماری ہای گنج ثابت نگہدارند ودیگر گنج روان وآن خزانہ
ست کہ مصارف خرج وخوراک دربار وخریدن سامان جنگ واسلحہ وضروریات آن وبخشش مستحقین
وغیرہ مصارف شبانروزی ازان جاری باشند وباید کہ باعتبار تعدد مصارف دران شما
خہا مقرر سازند ورجسٹر ہای جداگانہ مرتب سازند چنانچہ مصرف خاص یا خرچ دربار ومصرف
جنگ - ومصرف خیر - ومصرف عام - وباید کہ صیغ محاصل برای مصارف مذکورہ یک یک
صیغۂ علیحدہ مقرر دارند - وچونکہ اندازۂ خرچ دربار سابقاً معلوم شدہ باید کہ ہمان قدر خروارہای
برنج وگندم از اجارۂ سند وغیرہ مناسب آن روغن از روغنہای کوہستان ومرغان و
گوسفندان وغیرہ گوشتہا مقرر داشتہ صرف کنند وہمچنین لباس ہای خواتین ومستورات حرم
وکنیزان وخادمان وغیرہ لوازم وضروریات را اندازہ ونصاب مقرر داشتہ بران امضا کنند
وہمچنین مصارف نوابزادگان وغیرہ وابستہ گان ومتعلقین دربار حشمت آثار را اندازہ
ومقداری معین دارند کہ غبن ومغالطہ را دران موقعہ کم افتد اینقدر تمہید برای دستور العمل
حالی ضروری بود کہ در وقت اجرا وتعمیل در از ترمیم وتنسیخ مناسب وقت وحال کردہ خواہد شد

اعتذار از جانب مصنف این کتاب بخدمت اولی الالباب از ناظرین این سفر مستطاب

این احقر بی بصر از جهت بی بضاعتی وکم استطاعتی نه فقط بلکه از جهت دامنگیری حوادث گوناگون وعوارض بوقلمون واضطراب بال ذره مثقال و تشتت احوال تردد منوال و حسد اخوان زمان تعصب بنیان وبدگمانی اهل بلدان عداوت پیشگان ونامساعدت گردش سفله پرور و بموجب خبر حق اثر سرور خیر البشر در علامات واحوال قرب محشر که ذلت اشراف وعزت دینوی ارزال از آن مستفاد می شود و بسبب حکومت غیر اسلام که کمالات اسلامیه وعلوم قدیمه در نظر خام این کج خیالان بیوقار وحقیر المقدار می نماید - چون نقطهٔ پرکار درمیان دائیرهٔ حوادث وموانع محبوس و پابوس شده تتبع آثار سلف خود را هیچ اثر معتبر تنظر نمی بیند فقط

نظم مولف برحسب حال زمانه خود و کساد بازار علوم قدیمه اسلام

عجب آنکه از انقلاب زمان	ز رونق شد این گوهر جاودان
وزیده بگلهاش باد خزان	فرو رفته آبش بریگ روان
کسوف آمد این طرفه خورشید را	فرومایگی جام جمشید را
ببازارهایش کسادی فتاد	گدائی درین کیقبادی فتاد
چه لیلی و سلمی که بیکار شد	سخن بین کجا از کجا بار شد
نگویم ز دیوانگی این فضول	ز درد جگر داند اهل عقول
ز جاه خسان مضطرب نیستم	ز فرزانگی منقلب نیستم
ز صدهایگی باد گوهر فروش	گهر خیز چنین باد معنی نیوش

اما باوجود این عوائق وعلائق پروانه وار گرد اگرد این شمع انوار میگردم و ذره مثال درپیش این

خورشید کمال می پرورم وازاوقات حیات مستعار خود ساعات مختلسه باکمال بیقراری وتمام بی
حضوری درین بارہ خرچ کردم وقدری از تصانیف ناقابله خود در علوم مختلفه وفنون متفرقه نذر اہل کمال
ساختم مانند حاشیه شرح وقایه ؛ ومفتاح الشافیه ؛ ابن صاحب در علم صرف که از قالب طبع برآمد
مقبول مدرسین ست وتعلیقات بر فصول الحواشی شرح اصول الشاشی وعرفانیه حاشیه بر ایساغوجی
وتعلیقات نور الانوار شرح المنار وتعلیقات میر زاہد رساله بر رساله قطبیه وتہذیب الاسلام معروف
تحفه شریفیه که در لاہور طبع شد والتحقیق الوافی علی الخانقاہی وشرح دعای سامعه وشرح
ابیات مطول وہدایت الوری فی شرح نعوت المصطفی تشریح نعوت وعبارا مندرجه تورات و
وانجیل وصحائف قدیمه وتحفة الاخلاد فی احکام الوباء والاجوبة المستحسنة الاسولة الخمسة وتحفة الا
خیار فی الخطب والاذکار وشمائل النبی منظوم ودر منشوره در احکام عاشوره وتحفه اسدیه وتشریح
العقاید وجام کوثر وآئینه عبرت ورموز العشاق در اصطلاحات صوفیه وتعلیم الصلوة منظومه افغانی
وتحفه غوثیه منظومه افغانیه ونظم الدرر فی ولادة المسیح بلا مس البشر وسفینة النجات فی طبقات
النجات وانفاس نفیسه در منتخبات اشعار طبعزاد خود وغیره وتشریح العوامل شرح نظم العوامل
وتحفه اورنگ زیبیه در ابطال عقائد فرقه قادیانیه که فرمان والی ممدوح در مطبع اسلامیه لاہور وقف
فی سبیل الله طبع شده لکن از جهت اضطراب احوال اکثر این اسفار تلف شده وبعضے در
میان معلمین ومتعلمین بتقریر وتحریر دائر ست وبعضی از قالب طبع برآمده لهذا از ناظرین
باانصاف ومطالعه کنندگان بی اعتساف التماس ست که اگر خطائی عبارت یا غلطی مضامین
ایشان را بنظر آید در اصلاح آن بکوشند ورنه باخلاق کریمانه بپوشند الله تبارک وتعالی فرموده

وَاِذَا مَرُّوْا بِاللَّغْوِ مَرُّوْا كِرَامًا والله اعلم بالصواب

تعطیر خاتمه بختام مسک انتخاب سفرنامه حج یا شیخ الحرمین منوّر باد

تاریخی باغ قاب قوسین اگرچه داعیه جبلت اسلامی بملاحظه خطابات قرآنیه تحریک قوای اطاعت پیمای سفر قرین ظفر حرمین الشریفین مینمود لکن رؤیای مبشرهٔ حضرت شفیع المذنبین علیه افضل الصلوة المصلین که در سنه ۱۳۲۷ یک هزار و سه صد و بیست و هفت هجری که دیدار فیض آثار خود در بلدهٔ طیبه مدینه منوره آشکاره فرموده بودند واین احقر ضعیف الاثر نعلین مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهر دو دست در مقامی که دروازهٔ باب السلام مدینهٔ منوره ازان متصور می شد مهیا ساخته و گرد آن نعلین شریفین را با آستین خود افشانده و پاک و صاف نموده حضرت ایشان علیه صلوة الرحمان از مسجد مقدس خود بیرون تشریف فرموده و من بعد از کار و تلبیه با دیگران مشغول شدم بعد از بیداری که مژدهٔ حج فرضی ازان ظاهرا استفاده می شد آتش شوق دیدار در سینه دل بیقرار انداخته روز بروز اشتعال و التهاب می افزود تا آنکه در سنه ۱۳۳۲ هجری بیست و یکم رمضان شریف شب جمعه من و شرافت پناه رفیقی و محبی حاجی سید عبد الرزاق جان کمبر میدان بعد از اجازت و استمداد از والی ممدوح خود از غریب خانهٔ خود بعزم این سفر میمون بیرون شدیم و بذریعهٔ ڈاک ریل روز سویم در شهر بمبئی قیام کردیم اگرچه جنگ عالم سوز شاهان یورپ که سلطان المعظم ترکی بادشاه اسلام هم دران شامل بود شروع شده بود سد راه شده خارهای بسیار و خطرات بی شمار در راه می انداخت لکن پروانه وار جان نثاری را تیار شده بروز دویم شوال سنهٔ مذکوره در جهاز کویت سوار شدیم بعد از کشیدن زحمتهای لازمهٔ سفر

سفر سمندر در بندر عدن بقدر یک شبانه روز استقرار کرده بعد ازان در جزیرهٔ کامران
برای تعمیل قواعد قرنطینه از دست عملهٔ ترکیه نزیل کامران شدیم بعد ازان در شهر جده مبارکه
اقامت چهار روزه کرده روز پنجم راهی بیت الله شریف شدیم تا آنکه بروز اول ذی القعدهٔ ۱۳۳۲ سنه
مذکوره بدیدفیض آثار بیت العتیق مشرف شده بعد از ادای مناسک ماموره در قرب حرم
محترم در زقاق حضرت ابی بکر الصدیق رضی الله عنه اقامت انداخته در صباح و رواح
ناظر مناظر حرم محترم و ساجد مساجد بیت العتیق شدیم بعد از ادای حج فرضی در قافلهٔ
مطوف نیک خیال عبد القادر رمضانی بسواری شعدف بشوق کامل و اخلاص
شامل بقصد زیارت حضرت شفیع المذنبین علیه افضل صلوة المصلین قدم
برداشتیم بعد از قطع منازل دوازده گانه بتاریخ هفتم محرم ۱۳۳۳ سنه بمدینه طیبه در بالاخانهٔ حاجی غلام
نقشبند کابلی قریب دروازهٔ باب السلام رخت اقامت انداخته بدیدار مزار پرانوار حضرت
سید الابرار مشرف شدیم و در ایام اقامت خود از زیارت مزارات متبرکه و مقامات
مشرفه مانند مزار پرانوار حضرت سیدنا حمزه رضی الله عنه و دیگر شهداء احد وغیره مقا
مات معظمه فیض یاب گردیدیم تا آنکه بعد از قیام یازده روز هفدهم محرم ۱۳۳۳ سنه بسواری قافلهٔ مذ
کوره مراجعت کرده دویم ماه سفر المظفر ۱۳۳۳ سنه بشهر جده رسیدیم و در حالت کمال نا امیدی
بوجه شدت محاربات ملوک یورپ بعد از چهار روز بسواری جهاز شاهجهان سیاحت
بحری شروع کرده شانزدهم ماه مذکور در شهر بمبئی نزول کرده بتاریخ بیست و پنجم ۲۵ ماه
مذکور سنه ۱۳۳۳ بغیر بخانهٔ خود رسیدیم بعد از اقامت چند روزه تبرکات حرمین الشریفین را

پیش والی ممدوح حاضر کرده از کیفیت سفر مذکور بیان مختصر گوش گذار او نمودیم الحمد لله

الذی هدنا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدنا الله ط الشاکر

لانعم الله خادم الحرمین الشریفین محمد عرفان الدین قاضی بتخیلی منتظم خدمات علمیه ریاست

دیر و صوات و جندول ۱۲

کاتب کاتب	اوراق ذیلید [illegible] رمنیر	جمع	صفحه ۱ ۲	[illegible]	سنه ۱۳۰ ۳۸ ۱۲ ۱ ہجری

بسم الله الرحمن الرحیم
نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

بنام جهاندار جان آفرین

جنگ پنجاه و ششم با اقوام سواتیان و میان گل صاحب بمقام توتان بانڈه علاقهٔ نیک بخیل

وسببش این بود که اگرچه والی الملک برای واپسی علاقهای بیرون شده از خط فرمانش منتظر وقت فرصت می بود لکن بعضی از اقوام صواتیان بلاواسطه یا بواسطهٔ پیغامهای زبانیه یا بارسال رسل و رسائل بوالی الملک ترغیب داده که با دستور قدیمی منقاد و فرمان هستیم و حاکم دیگر بالای خود پسند نمیکنیم باید که فوج کشی بر ملک صوات کرده شود که ما پیشرو میباشیم و دوستان و همرازان ما یار و مددگار خواهند بود امید که خیلی تکلیف عاید ریاست نخواهد شد و بدین ترغیبات ناتمام از والی الملک انعامات دستیاب میکردند تا آنکه در آخر ملک تاج محمد خان صوات بالا و ملک چمند خان نیک بخیل که هر دو سرگروهان جنبه علاقهای خود بودند و نمک خواران و دوستان قدیمیه این ریاست خداداد بودند وعده های محکم داده بلکه فرزندان خود را در حضور والی الملک فرستاده که ما منتظر وقت هستیم بنابران والی ملک فوج نظامی خود با لشکر اقوام مرتب کرده به ارادهٔ استفتاح علاقهٔ نیک بخیل و لا صوات آخر از راه گاونی دره که منفذ آن بوسطهٔ علاقهٔ نیک بخیل میرسد کوکبهٔ جنگی را راهی فرمودند و بذات خود از دار الخلافت در عقب لشکر بیرون شده

در تورمنگ دره بمقام رضا گرام قیام فرمودند فوج جنگی بر قلعهای کوه قلاگی بمقامات متفرقه دو سه شب
بانتظار سلامی شدند اقوام و بامید صلح میان گل صاحب که درین ایام بوسالت مؤلف حاجی قاضی صاحب
عرفان الدین بتخلیه خطاب یافته ریاست دیر تمنای مصالحت از والی الملک کرده بودند بلکه شرائط
صلح از جانبین بقناعت نمودن میانگل صاحب بادشاه صوات بکناره جنوبی ملک صوات بذریعه
اطاعت نمودن دوستانه والی الملک منظور شده موقوف دستخطی جانبین بود بران قلعها منتظر حکم حاضری
میدان جنگ چشم براه می نگریستند وقتیکه سالار جنگ محمد صفدر خان معه ارکین قومیه حضرت سیداخون
زاده خهل و عبدالله خان رباط وغیره ارکین از خیمه گاه والی الملک از مقام رضا گرام برای انتظام میدان
جنگ و تعین اطراف سواران و پیاده گان بر مورچهای فوج جنگی رسیدند انتظار امر دیگر رابیفائده دیدند
واز جانب مخالف هم باعثی دوستان آتش ایشان راتیز کرده حتی که چند برغهای جمند ملک و
دوستانش بالشکر والی الملک اضافه شده ناچار فوج دیر بر دهات ولشکر مخالف حمله یلغاری کردند
خصوصا سید میان که یکی از عهده داران فوجی بود بادسته زیر کمان خود بر قلعه توتانو بانڈه و مور
چلهای قرب وجوار جانهای بنادیق وزیرها وشمشیرهای لشکر مقابل کردند و همه روز حلهائی خونریز
ویلغارهای پیش قدمی وواپس بیکدیگر کردند و کشتگان بسیار وزخمیان بیشمار سواران و پیادگان
از جانبین در خندقهای یکدیگر ماندند خصوصا از توفنگهای اندرونی قلعه توتانو بانڈه نقصان جانهائی
لشکر دیر زیاده رسید آخر الامر لشکر دیر جای رهایش در ملک دشمن ندیده براه بج غاخی بانڈه
وبانڈهای سرکوه دلکاخیل بتفاریق بدهات علاقه ادنزی مراجعت نمودند والی الملک
ازانجا براه سند بجانب پائین روانه شده چند شب در رباط و چند شب در زیارت املوک دره

سقوط نقصان زندری

قیام کرده فوج خودرا حکم داده که براه سوی گلی بر مقام نیک بخیل دوباره میدان کارزار گرم کنند واین علاقهای بیرون شده راچار وناچار در دائرهٔ سرکار حکومت خداداده درون کنند بنابران سالار جنگ معه کل فوج نظامی وقومی براه سوی گلی چڑائی کرده قریب زیارت سوی گلی بروبی بروی علاقهٔ نیک بخیل خندقهای جنگی ومورچلهای مقابله اماده کردند وبقرب قلعهای وخندقهای دشمن صدای مردانه داده برغ مقابله بلند کرده حتی که غلام حبیب خان دوکڑی که یکی از معتمدان این ریاست بود در ترتیب واحاطهٔ حدود میدان جنگ ازگوله اندازی بنادیق دشمن سخت زخمی شده بازبصحت رسید فوج جنگی معه کل افسران وعهده داران درمقابله بانتظار جنگ درانجا قیام نموده ووالی الملک از ململوک دره بموضع اوج وازانجا درچکدره قیام فرموده مگر لشکر مقابل بفتح سابقهٔ خیلی دلاور شده ازمقابلهٔ جنگ هرگز روگردان نبودند درین اثنا اخبار جهاد سرحدهای اسلامیه بمقامات مختلفه باسرکار انگریزی بتواتر رسیده والی الملک بنابر همدردی اسلامی خود که گاهی فروکش نمیشود وبنابر پاس خاطرهای لشکر خود که در وقت شهرت جهاد اسلام باشتغال خانه جنگی ناراض بودند حکم تفرقهٔ لشکر خود داده والی الملک ازچکدره وفوج از کوه سوی گلی مراجعت کرده بدار الخلافت دیر رسیدند وچند مده در مستقر خود آرام طلبی کرده به آمدن وقت فرصت منتظر می بودند که این گنبد نیلگون چه بازی درپیش آرد واین میزبان مهمان نواز چه مائدهٔ بسته در مربع گرسنگان ربع مسکون جلوه گر داند تا که چار وناچار ازین جام خون آشام لب خشک تر ومعدهٔ خالی پر گردانند بیت

رضا بباده بده وزجبین گره بکشا ❊ که برمن وتو در اختیار نکشادست ❊

جنگ نجاده هفتم مقام قرب چور شهر باقوام ماموند وسلازی بامداد محمد جان خان صاحب خان شهر

سببش این بود که خان صاحب ماندکور که از عرصهٔ دراز در دوستی وتابعداری والی الملک بود وبموجب

این دوستی علاقهای اباآزی وخادک زی ودوشنجیل از جمله مملکت ملک صوات بطور جاگیر وانعام معه دیگر منافع توفنگها وخلعت های نقود وامتعه میخورد ازوالی الملک استمداد خواسته که سرکوبي و گوشمالی اقوام باجوڑ کند اقوام باجوڑ درمیان خود اتفاق قومی ساخته ملای باآبڑه که یکی از جمعیت سازندگان آن وطن ست اتفاق وجمع آوری ایشان زیاده محکم کرده بلکه برای غرض خود اعلان جهاد هم داده چنانچه قبل ازین هم برای حصول مطلب خود بهانه جهاد ساخته جنگ وجدل افغانی راکه در جمله اوطان سرخیلیه گان عادهٔ جاری باشد واین پیشهٔ موروثهٔ ایشان گاهی منقطع نمیباشد جهاد فرض کرده خان خار را بدوستی نوابصاحب بهادر سرزنش داده به دباؤ ولاف ترسناک ساخته هنگامهٔ جنگ ویورش بي آهنگ گرم ساختند بنابران والی الملک حکم لشکر کشی بامداد خان صاحب خار داده فوج نظامی از دار الخلافت دیر وبرول بالشکر ملک جندول روانه شد وحاضر میدان جنگ شدند اقوام باجوڑ بسیار کوشش و جان فشانی بکار برده سه روز در مقامات مختلفه میدان کارزار گرم کردند لیکن در هر نوبت شکست فاش خورده هزیمت می شدند آخر الآمر شکست عظیم خورده رو بفرار نهادند وخیلی از اسلحه واسپان ایشان دست یاب لشکر دیر شده بقلعهای خود ودار الخلافت دیر مراجعت کردند واین فتح قریبه جبیره شکست سابقهٔ جنگ توتانو باڈه نیک مخیل شده والي الملک از رنجش بفرحت حالیه اشتغال واشتغال گرفت وازبینش خبر نبود که علام الغیوب در پردهٔ غیب چه سر مکنون مخفی داشته واین گنبد مقرنس که غالباً بخلاف مراد میگردد بطون حوامل عناصر را بکدام حمل منحوس مملو ساخته لهذا علامهٔ صفدی درمنظومهٔ عربیه لامیه خود برای عدم اعتماد بر کامیابي وناکامی دنیائي بي بنیاد می فرماید

لَا تُمْسِيَنَّ عَلَىٰ مَا فَاتَ ذَا حَزَنٍ ÷ وَلَا تُظَلَّ بِمَا اُوتِيتَ مِنْ جَذَلٍ ÷

فَالدَّهرُ اَقصَرُ مِن هٰذا وَذا اَبَدًا ؛ وَلَا یَفِیکَ بِمَا یَاتِیکَ مِن عَمَلٍ ؛ یعنی شب را در غم مگذار از جهت آن مطالب که از شما فوت شده باشد ؛ و روز را هم در خوشی آن نعمت صرف مکن که بتو از زمانه رسیده باشد - چرا که زمانه ازین پائداری این هر دو قاصر است پائدار نخواهد ماند و وفا نخواهد کرد بسبب عمل آن غم و خوشی که بتو داده باشد غرض اینکه بغم و شادمانی دنیا اعتماد نباید کرد که هر دو فانی اند و توجه برضای خالق خود و توشۀ عمر جاودانی باید کرد ؛ جنگ پنجاه و ششم بمقام سیبوجنی شاه میری صوات بالا و بعد از فتح چهار روزه شکست یافتن و تاراج شدن لشکر در نظم مؤلف در مخاطبۀ اقبال بالشکر فاتح والی الملک بعد مختصر نه من بعقد کسی تا ابد پا شم ؛ بهر کابی ذی حشمتان بجا باشم ؛ چو چرخ گرچه روم عمرها بکار کسی ؛ کمان مبر که ز کام دگر خطا باشم ؛ نیم ز دهر برای کس گروه هر گز ؛ همیشه گاه چنین گه چنان باشم ؛ چو بلبلم که بهر نو گلی بوقت بهار ؛ بکامرانی نوخیز خوشنوا باشم ؛ چنانکه دست بدست آمدیم تا بشما ؛ ز دستهای شما هم دمی جدا باشم ؛ خالق بیچون و رب الارباب کن فیکون در هر گردش گردون بازیهای گوناگون ظاهر می سازد تا بندگان عاقبت اندیش بزور و قوت خود غره نشوند و بضعف بشری معترف باشند البته مضمون میمون ؛ وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهٖ لَبَغَوْا فِی الْاَرْضِ ؛ همه جا و همه حال مناسب مقام و ملائم احوال باشد تفصیل این اجمال و تشریح اینمقال اینکه چون والی الملک از جنگ باجوڑ سبکدوش شده برای استفتاح ملک صوات براه انتظار چشم دو چار نشسته بود و دمبدم مشورهای لشکرکشی ملک صوات از ارکین قوم و قومیه و جنبه داران ملک صوات جستجو سفر مودند تاج محمد خان و حمند خان که سرگروهان جنبۀ خود در ملک صوات بودند و درین ایام بعد از مراجعت لشکر از سوی گلی خوردان و متعلقان

ایشان را قلعه شوه وغیره مقامات داخله ریاست ماوا و ملجا مقرر شده بود و انتظام خورد نوش و
گذارهٔ معاش ایشان از خزانهٔ عامره باعطاء نقود و اجناس غله و خلعتها وغیره ضروریات بخوبی شده
بود وخود ایشان هر دو سرگروهان) در دار الخلافت دیر بحضور والی الملک اقامت گیر بودند درین ایام
بجانب اقوام خود مراسلت وافره و پیغامهای متکاشره بکار برده جرگهای تازه دستیاب کرده والی
الملک را در گوش نهادند که این وقت فرصت ست جنبه ما برای امداد تیار اند در لشکرکشی صوات هیچ
گونه درنگی و تعطلی نباید کرد که موقعه دیگر این مقصود دسترگ و مطلوب بزرگ بدست نخواهد آمد بنابران
والی الملک که مشتاق این عشیقه طاق بود با ارکین افواج و اقوام جرگهای خفیفه کرده اعلان
فوج کشی و حکم جرائی ملک صوات دادند و فوج نظامی سواران و پیادگان قلم رو خود بغیر از فوج
پیادهٔ ریاست جندول که زیر کمان نواب زادهٔ سردار محمد عالم زیب خان بود وبرای محافظت
ملک جندول از فوج کشی صوات مستثنی شده باقی کل فوج نظامی بکمال خوبی مرتب شده و فوج
اقوام هم اضافه کرده شده بتاریخ ششم ماه ذی القعده سنه ۱۳۳۷ هجری نقارهای فوجکشی شده علمهای
یورش برداشته از دار الخلافت دیر وغیره مواضعات بیرون شدند و این فوج جرار و لشکر
طرار زیر کمان ولیعهد ریاست خان بهادر سردار محمد شاه جهان خان صاحب وسالار جنگ
محمد صفدر خان صاحب بآئین بهین افسران و عهده داران فوجی و ارکین قومی بکوتلهای دره جات
وقلعهای صوات بالای متوجه منزل مقصود شده بکمال شوق چو عقابان شکاری بر کبوتران
کوهی پرواز نموده اکثر از کوه صوا تانی بمقام شوزدره وبعضی براه فاضل بانده و بهاداخل
علاقهٔ صوات شدند اقوام صوات اگرچه ازین یورش ناگهانی و هیبت افواج نظامی و قومی

وکثرت کارتوس وگوله وباروت وغیره سامان حرب و وحشت انتقام گرفتن مقتولین جنگ
سنبٹ وغیره مقامات بزدل وترسناک بوده درمقابله وحاضری میدان جنگ تجاسر نتوانستند مگر
باوجود این خوف غالب جنگهای خفیه بمقامات متعدده بااین فوج دریاموج دائر کردند وچند
نفر مقتولین ومجروحین ازجانبین قسمت خود خوردند تاآنکه برمقام بهاکه قلعۂ اش درمنفذ تنگ
دره فاصل بانڈه واقع ست جنگ شدیده شده وعلاوه از دیگر کشتگان یک مرد بها درمیدان موسیٰ
خان نوعمر ونوجوان که ازبرادرزادگان عالیجاه معصوم خان خان درشخیله که صدرالمهام ورئیس اعظم
صوات وبانی مبانی مخالف وجانب مقابل والی الملک بود دراین مقابله قتل شده آخرالامر اقوام
صواتیان میدان مقابله راخالی کرده روبفرار نهادند وفوج نظامی میانگل صاحب بادشاه صوات
درقلعهای دیگر وقلعۂ نل درون شده طاقت مقابله میدان درخود ندیدند بلکه ساعت بساعت
تدابیر فرار بکنارۂ جنوبی صوات میکردند ووزیروارکین میان گل صاحب چند بار جرگهای اقوام جمع کرده
تدابیر مقابله ومشورۂ مقاتله درمیان انداخته بحث مباحثه میکردند لیکن هیچ گونه مصلحت مقابله میدان
وجانها سوختن باآن صرصر آتش فشان معمول نمی شد غرض اینکه فوج دریاموج والی الملک علاقهای
سبوجنی وشامیزئی را از حدات شوردره وبهادره تامقام شانگواٹی وخریڑی فتح
کرده درقبضه وتصرف خود آوردند وتاج محمد خان که محرک بلکه قائد این فوج جرار بود با اقوام صواتیان
جرگهای انقیاد درگردنهای خود انداخته سلامی شوید تاکه مال وجان وخان ومان خود هارا
محفوظ کرده بساحل سلامتی رسید ورنه درگرداب این بحر ناپیداکنار غرق شوید جرگهای اقوام هم
دراین جواب ششدر وپریشان شده اُدهم اراده راعنان لاونعم کشیده وگسسته وسمند لنگ

عزیمت را پای شکسته پیش و پس کرده ناچار و دو چار چشم براه انتظار می بودند و درین جواب سرا پا اضطراب درنگ ساعت و امروز و فردا میکردند که تا مسبب الاسباب سببی ظاهر کند

قلعه ساختن فوج فاتح والی الملک بر مقام لوتکی

چونکه سپه سالار فوج نظامی محمد صفدر خان که در فنون حرب و بصارت جنگی بی نظیر است اندیشید که اقوام مفتوحه صوات از جهت خوف خود بجلدی منقاد نمیشوند و در ملک دشمن بغیر از قلعه حصار بود و باش از صفت هوشیاری نیست بنابران با ولیعهد محمد شاه جهان خان صاحب و غیره و ارکین فوجیه و قومیه مشوره کرده و خود ایشان در موضع شانگوټی که صدر مقام آن دیار و مسکن تاج محمد خان قائد این افواج بود رخت اقامت انداختند و فوج را حکم دادند که بر مقام توتکی قریب خریړی که مسکن معصوم خان رئیس صوات بود قلعه جنگی فوجی شروع کرده بجلدی و شتابی برای جنگ اماده کرده تیار سازید چنانچه افسران و عهده داران فوج بتعمیل این امر ستابی ظاهر نموده فوج نظامی و اقوام عسکری را همگروه به ابادی قلعه توتکی مصروف کردند و ارکین فوج بخوشی و دلجمعی در شانگوټی نشسته والی الملک را مبدم مراسلات و پیغامهای این فتح مشکل و نعمت غیر مترقبه میفرستادند و حکام پولیټیکل هم احوال این فتح کلان بذریعه تحریرات ټیلفون ټیلگراف بیکدیگر میرساندند و تهنیات و مبارکبادی های از دوستان ریاست و تعزیات از جانب مقابل بگوش زمانه میرسیدند و زین حکم ربانی ناگهانی واقف الحال نبودند که خالق کن فیکون در پرده غیب چه پوشیده داشته اند که

بیت
بیک گردش چرخ نیلوفری ٭ نه نادر بجا ماند و نی نادری ٭

حمله ناگهانی کردن [illegible] الملتین خان [illegible] بر قلعه باړوده و گرفتن [illegible] از این قلعه

وشکسته شدن پای دوین فرار وشکست خوردن لشکر فاتح دیر از رسیدن این خبر بملک صوات
تمهید مفید حضرت امام غزالی رحمت الله علیه (الرحمت) در مکتوبات خود آورده که علامة الغیوب را
در کائنات خود بموجب وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ یعنی نمیدانند لشکرهای غائبه پرور
دگار شما مگر او میداند اسباب عجیبه و وجوهات غریبه میباشد که خیلی از آن در بعضی افراد بشر ضاره و
در حق دیگر نافعه میباشد چنانچه موت مورث قطع حیات اوست و در حق وارث جر منافع واحوال
وبربادی سیلاب یک ملک را آب پاشی ولایت دیگر وقحط سالی یک وطن برای منفعت غله فروشی
ولایت دیگر باشد وچنانچه گویند که مَوْتُ الْاَغْنِيَاءِ رَاحَتُ الْفُقَرَاءِ نظام الدین گنجوی
رحمت الله علیه درین تقریب میفرماید بیت بهندوستان پیری از خر فتاد ؛ پدر مردهٔ را یکی گاوزاد ؛
تشریح این ابهام اینکه چون لشکر قرین ظفر والی الملک برای فتح صوات از علاقهٔ خود بیرون شده عبدالمتین
خان کابلی که وارث اصلی مملکت جندول بود واز ملک کابل برای این مطلب آمده بود ومانند پروانه
جان نثار گرداگرد این شمع پری رخسار میگردید ووقت فرصت را منگریست که آیا وقتی یابم که این
سر بریدهٔ کف نهادهٔ خود را در عرصهٔ این عشیقه مهروی (ماهروی) دربازم چنانچه قبل ازین هم چندبار ذکرش
گذشته واز جان بازی او ومحبوسی او در دست والی الملک ابحاث طویله تحریر شد بهمان وطیره
در طلب این معشوقهٔ بی نظیر خود سرگردان وپریشان میگفت بیت کوته نکنم ز دامنت دست ؛
گر خود بزنی به تیغ تیزم ؛ ودرین وقت اسباب دیگر متفرقه باراده او اضافه شده که امداد
رسیدن منزل مقصود میکرد اسباب درونی وبیرونی گرفته شدن قلعه بارُوه که دار الخلافت
ریاست جندول بود اول اینکه چونکه این قلعهٔ نامی صدر مقام ریاست جندول ست پس در ایام

فتح و تقسیم ملک جندول چشم هر کسی از طامعان و مستحقان قدیمه و جدیده بطرف وی دوچار بود
که از جانب والی الملک نامزدنی شدی و چونکه والی الملک بدان خروشها گوش ننهاد و اینجانب راجه
بلکه نورچشمان خود را هم بدین محل اعزازی قبضه نداد ندپس هر کسی از خویش و بیگانه بزوال اعزاز حکمران
غیرمستحق یعنی ملک شاگی راضی بودند دویم اینکه نوکران و قلعه باشان این قلعه و یا باشندگان
قرب و جوار او که اکثر از نمک خواران پدر عبدالمتین بودند و بعضی از ایشان پرورده جدیده او
بودند که وقتاً فوقتاً او را از اوقات فرصت خبر میرسانیدند و بطور جاسوسان و مشاوران بلکه امدادیان
او آماده کمربستگی او بودند و بدین اطماع او را در علاقجات ماموند و سالارزی که ایشان هم بوجه قو
میت و همجنسی عبدالمتین خان قبضه والیدیر را بر قلعه باڑوه بلکه بکل ریاست جندول ناگوار میدانستند
جرگها و تدابیر گرفتن این قلعه بکار می بردند و یکان یکان بطور مدعیان با الاستقلال جد و جهد
کامل می نمودند سوم اینکه ملک شاگی نام که از مرتبه سفلیه باعزازات متکاثره و انعامات وافره والی
الملک بحد سرداری و مرتبه علیا معتبری رسیده بود و هیچ فائده مالی و منفعت اعزازی درین ریاست
خداداد نبود که ماموصاحب ملک شاگی را دار ان قدم راسخ و حظ وافر نبود و اینچنین شخص را از فرائض و لوازمات
باشد که در حفظ ناموس آقای نامدار خود بجان و تن دریغ ندارد خصوصاً در امور حکمرانی و فرمانروائی
چنین عمل بکار برده که دل رعایا و متعلقین را بدست آرد و در اطاعت و فرمانبری حاکم خود مردمان
عامه و ملازمان خاصه را مصمم و مستحکم دارد؛ مگر چونکه والی الملک از جانب خود ماموصاحب ملک
شاگی را بکمال مهربانی و عنایت خود که با فرزندان خود هم نمیکرد ملک صاحب شاگی را حاکم و
متصرف قلعه باڑوه بلکه حکمران قرب و جوار آن ریاست جندول گردانید ملک صاحب شاگی بخلاف

بخلاف آن کار روائی کرده چنانچه با رعیت بجای دلداری دلخراشی کرد جرائم بیقاعده و مظالم گونا گون درایشان جاری نموده رعایا و مسلازمان را دلشکن کرده که هرکس شکست او و بی اعتباری او رضامند و منتظر می بودند و ارادهٔ خیرخواهی و امداد ظاهری او در دل نداشتند پس بوجه اجتماع این اسباب متفرقه عبدالمتین خان کابلی وقت فرصت یافته و ملک صاحب شاگی را غافل و بزدل و بلاتدبیر معلوم کرده که در پاس ناموس و حیاداری منعم خود هیچ گونه جان فشانی نخواهد کرد بنابران بمشورهٔ خفیه جنبهٔ خود از مهمند و سلارزی وغیره باجوڑ و بامداد و عدهٔ جاسوسان و قلعه باشان حمله یلغاری ناگهانی کرده و بتاریخ هژدهم ماه ذی القعده سنه ۱۳۳۱ هجری قلعهٔ باڑوه را فتح کرده بدست خود آورد و جنبه داران خود مژدهٔ فاتحانه داده که لشکر خود را مهیا کرده باشید که بذریعه فتح این قلعه باڑوه که او را صدر مقام یا دارالخلافت یا چشم ریاست جندول تواند خواند کل ریاست جندول را بدست آرم و نام و نشان نواب دیر را از مملکت خداداد محو و منسے سازم و ملک صاحب شاگی ازین کشمکش بلا جنگ و جدل بکمال بی همتی بیرون شده بملک میدان معه چند نفر ملازمان خود فرار نمود چنانچه برای داغ بدنامی دائمی درین گریز و فرار و یا در جستن از قلعه وقت خالی کردن پای او از بیخ ران شکسته شده بزخم بدنامی داخل وطن میدان گردید و چونکه این خبر غم اثر درینوقت نازک باخطر در حضور والی الملک که بغیر از چند نفر اردلیان حسب ایچ کس موجود نبود بگوش هوش والی الملک رسید اضطراب بسیار و پریشانی بیشمار عاید حالش گردیده میگفت مصرع

چه تدبیر سازم چه چاره کنم ٭ آخر الامر اندیشهٔ با حوصله کرده که بغاوت ملک چندان مخل ریاست نیست که بغیر از رهائی وطن خود چیزی دیگر تمنا نمیکند و به امر دیگر خواهش دست اندازی ندارند اما

چنانکه

بغاوت ملک جندول کہ زبانہ این آتش رفتہ رفتہ زیادہ شد بدار الخلافت من میرسد
باید کہ تدبیر کشتن این آتش را والا کردہ شود بنابران یک کاغذ ضروری بنام سپہ سالار فوج
محمد صفدر خان و ولیعہد خود محمد شاہجہان خان تحریر نمودہ فرستاد کہ چنین واقعہ ہائلہ
رسیدہ شباشب فوج خود را واپس کردہ بدار الخلافت و علاقہ خود برسانید تاکہ مہم فتح
و والنبی قلعہ جندول کردہ شود اراکین فوج درین بارہ بسیار تدابیر خفیہ بکار بردہ کہ چہ تدبیر
و حیلہ باید ساخت چنانچہ تاج محمد خان سیبوجنی را کہ از اقوام صوات جنبہ دار و طرفدار
والی الملک و قائد این فوج دریا موج بود بتکرار گفتہ کہ میان ما و اقوام صوات ہر قسم معاہدہ
و مصلحت کہ ممکن باشد منعقد کنید کہ در پردہ و حیا ازین جا واپس شویم مگر سرکردگان صوات
ہم خبر خفیہ از جانب عبد المتین خان رسیدہ بود چراکہ برادران او باین طمع از جانب بادشاہ
صوات در قلعہ نل بعہدہ تحصیلداری و انتظام ملکی نشستہ بودند پس اقوام صوات
ہیچ گونہ مصالحت و معاہدہ نمیکردند سالار جنگ محمد صفدر خان صاحب از زبان
خود بیان مینمود کہ لشکر و سرگروہان صوات خبر گرفتن قلعہ باڑوہ از جانب عبد
المتین از اطلاع ما مقدم رسیدہ بود چراکہ وقتیکہ ما در موضع باما خیلہ با مسمی بادشاہ
خان ملک و غیرہ ہمراہ انشن حسن گہ بازی جنبہ داری خود میکردم دران وقت در
دوربین لشکر دشمن را دیدم کہ اسپان خود دیکدم از جہت این اطلاع زین
کردہ بیرغہا را تیار نمودہ بر لشکر ما حملہ میکردند لکن از جہت کثرت لشکر ما تجاسر نتوانستند
چون من از انجا بموضع تو تکی رسیدم طنطنہ این خبر بذریعہ یک ملازم سرکاری

بمن رسید مگر حوصله بجا کردم و چون من بموضع خیرتڑی رسیدم دو نفر پیام رسانان موضع
جبلوک از جانب والی الملک بشتاب رسیده قطعاً بیان نمود که جناب والی الملک
حکم ناطق واپسی لشکر کرده ورنه خوف رفتن دیربست باوجود آن حوصله خود را بجا داشتم
و بمقامات موضع حیم خیرتڑی وغیره مواضعات خندق سازی و مورچه بندی کردم لکن چونکه خوف
ناک و ترسناک شده و از جانب حاکم هم اطلاع واپسی یافته باز چگونه سکون و ثبات میگرفت البته
در وقت نماز خفتن بقرار و آهستگی حکم واپسی کردیم مگر چونکه لشکر کلان را حوصله در ضابطه نمی آید بنابران
لشکر بیحوصله شده و این واپسی اختیاری را فرار و انهزام اضطراری شمرده صدای الفرار دادند
و هریک از دیگر سبقیت کرده گریز را غنیمت شمردند و محکوم از حاکم و سپاهی از عهده دار خود بیزار شده
مانند رستخیز نفسی نفسی بکار بردند لشکر صواتیان که در مقامات فرصت با نتظار این شکار نشسته
بودند اطلاع یافته مانند گنجشکان برای چیدن این مورچکان بارش زده از خانها و دهات
و منافذ و نشستنگاه خود پرواز نمودند و هرجا که پس ماندگان ایشان را یافته از اسلحه و جامه عاری کرده یا
کشته یا زخمی کرده یا زنده در مغاک انداختند این بلای آسمانی و تاراج ناگهانی چون برین لشکر فراری
مسلط شده غوغای قیامت خیز نمودار شد و چرا نباشد که ملک ناآشنا و شب تاریک و راه باریک
و کوههای ناهموار و خروش بنادیق جان نثار و جوش دشمنان طرار البته لشکر فاتح بزبان حال میگفت
بیت شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل ❊ کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها ❊
عجب تر اینکه در اکثر مقامات مقدم لشکر بر مؤخر خود گمان دشمن کرده فیر بنادیق آتش فشان کردند
و مؤخر را هم یقین آمده که دشمن سبقیت کرده جواب آن بگولهای خونین دادند از نجهت اکثر

لشکر والی الملک از دست خود قتل و برباد شده در پنجه دشمن بماندند وسواران چون
براه تنگ و باریک رفتار نمی توانستند لهذا سپاهیان جنگی از اسپان خود پیاده شده
اسپان را در میدان دشمن رایگان بگذاشتند وهمچنین پیادگان را که خطر سر زیاده
شد اسلحهٔ خود را در جنگلها و مغاکها به اختیار خود گذاشته خلاصی سر خود را غنیمت شمردند
وخیلی ازین لشکر پریشان شده براههای بیگانه وکوههای بعیده مانند کوه درال وغیره بعد
از مدهٔ بسیار آمدند وبعضی ازایشان زنده گرفتار شده بعد از عرصه دراز رها کردند وبعد
از نجات دست اندازی دشمن کوه باشان وهموطنان دریای پینده خیلان وغیره کوهیان
هم از دست اندازی واسلحه ستانی دریغ نکرده لشکر شکست خورده تاراج کردند غرض اینکه نقصان
جانهای لشکر واسپان واسلحه درین شکست از حد زیاده شد خصوصاً از قلعهٔ عدو سند وغیره که
در قلعهٔ توتکی پس مانده بودند بسیار نقصان جانها واسلحه رسیده بود واین شکست فاش
تقدیری نه از بهادری لشکر صوات وبزدلی لشکر دیر شمرده میشود چراکه هیچ مقابله در میدان
جنگ و مورچلها میان هر دو لشکر درین نوبت بظهور نیامده که موازنه کرده شود بلکه از کامیابی
قدرتی اقوام وبادشاه صوات شمرده می شود چراکه بعد از روز شکست چند مدة تلاش کننده
گان کوهی در مغاکها و داههای کوه اسلحه انداخته شده یافتندی وکشتگان گمنام وزخمیان
بلا تربیت بظهور آمدی وغالباً اینچنین واقع شده که یک گروه کلان بخانهٔ یک خان یا ملک
یا دیگر سفیدپوشان پناه گزین درون شده صاحب خانه پناه داده یا نداده لکن اسلحه وجامها
یا اسپان که باایشان می بودند فوراً دستیاب کرده قبض نمود که کسی دیگر را شراکت نخواهد بود

وچونکه لشکر دیر بر مقام صوات بالا شکست خوردند و سر دست فوج کشی جندول هم شروع شد
پس قلعه شموزی که در دست قلندر خان ملک بود و قلعه راموڑه در دست چمن ملک بود ایشان
همه نامردی و احسان فراموشی کردند با لشکر صواتیان اتفاق قومیت کردند و کل علاقه شموزی
وادنزی را بنامردی خود و باشاره اسسٹنٹ دیر مغل باز خان که ظاهراً دوست و خفیه غیب
جوی این ریاست بود حواله دشمن کردند و همچنین علاقه آبازی و خادگزی را به همین تحریک
بلا جنگ حواله دشمن بادشاه صوات کردند غرض اینکه جندول ملک نواب صاحب درین
درین نوبت بمقام کاٹکله تالاش رسید ۱۲

رسیدن لشکر شکست خورده بدار الخلافت دیر و تدبیر فوج کشی جندول برای واپس
گرفتن قلعه ... از عبد المتین خان کاسبلے

چونکه بتکرار و اصرار و تجربهای بیشمار معلوم شده که حوصله و استقامت این والی شیر خصلت
بی نظیر و قابل تعریف ست که درچنین طوفان ناپیداکنار که تماشا بینان را از غم آن جواب نیاید
این والی بهادر در امواج آن طوفان عالمگیر از حوصله و استقامت خود هرگز منحرف نباشد
و تدبیر دیگر که عقل از تسلیم آن بفرسنگها گریز کند تصور پریده باشد بنابران چون لشکر شکست
خورده فی صدی تا پنج آن هم اکثر بی جامه و بی سلاح وارد دار الخلافت شدند و ولیعهد صاحب
و سالار جنگ وغیره اراکین از کثرت رنجش در مقابله و مشاهده والی الملک حاضر نمی شدند بلکه
جابجا در اقوام و رعیت شب باشی میکردند والی الملک که مراسلات بسیار و پیغامهای بیشمار
از حلف خود سردار محمد عالم زیب خان وغیره ذمه واران جندول برای استمداد و لشکر کشی
رسیده بودند و گوش و دل و زبان والی هم بدانجانب مصروف بودند البته غم دلخراشی این

شکست فاش را پس پشت انداخته حکم امداد و فوج کشی بملک جندول دادند چرا که یقین
میدانست که عبدالمتین خان که وارث اصلی ریاست جندول ست بگرفتن قلعهٔ باڑوه صبر
نمیکند بلکه بعد از استحکام باڑوه و غور دیگر قلعه جات جندول کند و بعد از دست یابی جندول
بامداد دیگر دشمنان ریاست که زمانهٔ دراز بانتظار نشسته اند برای تسخیر دیر کمر کشی خواهد کرد
ازینجهت چار و ناچار حکم حاضری میدان جنگ جندول کردند لیکن انتظام گذشته کجاست
که بنقاره نوازی جنگ صفوف بهادران بسته شود و فوج سابقه کجاست که میمنه و میسره و طلیعه
و ساقه و قلب ازان مرتب گردد لهذا یک افسر فوجی بحلف بیان نموده ست که حسب تعمیل
فرمان همایونی با من از دار الخلافت فقط یازده نفر بیرون شدیم و سالار جنگ محمد صفدر خان
صاحب بعد از واپسی از میانهٔ راه متوجه مقصود والی الملک شده براه سند برای جرگهٔ اقوام بمقام
خهل که مجمع و صدر مقام جرگهای اقوام ست رخت اقامت انداخته جرگه بازی تدبیر لشکر کشی
ملک جندول شروع نمود پخته کاران ناظرین این امر را خیلی تعجب خیز و مسخره شمرده که ازین
لشکر تاراج شده شکست خورده و اقوام گسسته سر دمزاجان چه نتیجه برخیزد که مقابلهٔ شیر خندق
گیر کنند و قلعه گرفته شدهٔ باڑوه از لشکر باجوڑ واپس گیرد بلکه یقین همین ست که بمثل شکست
سابقه صوات از ملک جندول بار رهای مقتولین و مجروحین خود را زندگان بیجامه و بی سلاح
نذر میدان جنگ جندول کنند الغرض سالار جنگ چون از جرگه قدری و عدهٔ خفیفه فوج کشی
جندول گرفته نفس خود را بدان مطمئن ساخته در مقام دیارون از علاقهٔ سند قدری
قیام بانتظار اضافه شدن جرگه و لشکر نظامی و قومی کرده در انجا بیرغهای جنگی از سر نو دوخته ساخت

بدست ملازمان شیر علی خان ولی داده بقلعهٔ مونڈه درون شدند درینحالت
نقشهٔ میدان جنگ جندول بدینطور بود که عبد المتین خان را علاوه از قلعه باڑوه قلعهای
صفدرکلی وجنگی وکج کوٹو وکانبٹ وسرلڑه معه قرب وجوار آن ودهات پیاده بدست
آمده بودند وقلعه گنبیر دردست شاد محمد خان صوبیدار فوجی قدیمی والی الملک بود یک گونه معاهده
با عبد المتین خان کابلی کرده بود که بشرط فتح جندول من بلاجنگ تابع خواهم شد گویا که
عبد المتین خان از جنگ قلعه گمبیر هم بری الذمه وفارغ البال بود البته در فتح جندول
وراقلعهٔ طور وسینر وقدری سد راه بود وقلعهٔ مونڈه بقدر قلعهٔ باڑوه یا منصف از ان
دم شکن وعرق چین بود از همت لشکر باجوڑ بکمال خوشی وامید کلان فراهم کرده در مقامات
مختلفه مورچه زن بودند سپه سالار مذکور بیان نمود که در وقت ابتدای داخلی جمعیت
فوجی من چنین قدر بود که سه روپیه کابلی خرچ روزانه کفایت میکرد بعد از ان رفته رفته
به هشت روپیه رسید وچونکه امداد خان خار رسید که قدیم جنبه دار والی الملک بود واز امداد
لشکر تاراج دیر وبرول هم جابجا خبر گوش گذار گردید اراکین از مُنڈه وطور رفته درانجا
مشورهٔ جنگ وتدابیر میدان مقابله واستحکام قلعه تور کردند درین اثنا لشکر باجوڑ
وعبد المتین خان که بفتح باڑوه وجمعیت خود مغرور بودند لشکر دیر را لایق مقابلهٔ
خود ندانسته برقلعهٔ عارف وڈوف جنگ آوری کردند ودر اول روز دور ودرا ز
قلعهٔ ڈوپ خندقها ومورچلها ساخته گرفته تفنگ اندازی میکردند درینوقت خان خار بالشکر
خود بامداد قلعهٔ ڈوف رایات بلند کرده بلکه ذمه واری خود ظاهر کرد حفاظت ونگهداشتن

ڈوف را ما ضامن هستیم لیکن چونکه لشکر باجوڑ در وقت شام جنگ شدید شروع نمودند
و محاصره ڈوپ را گرداگرد قلعه قریب رسانیدند پس خان نقصانات خار که ذمه وار این لشکر بسیار بودند
از خوف و هیبت لشکر خود را پس پا کرد از مقابله گریز نمودند و لشکر برون بانڈی بایک دسته
فوج مونڈه که درون قلعه ڈوف قلعه گیر بودند بالشکر بیرونی باجوڑ سخت مقابله و
بکمال جانفشانی مدافعه لشکر باجوڑ میکردند لیکن بموجب قیامتی ست که بریک دوبازده
شود آخر لشکر قلعه گیر ناچار شده قلعه را خالی کرده بگذاشتند و در وقت نماز خفتن همان
شب لشکر محاصر باجوڑ قلعه عریف و ڈوف را فتح کردند و درین قلعه گیری علاوه از کشتگان
و زخمیان قدری تاراجی اسلحه هم نصیب لشکر باجوڑ گشت چنانچه شصت ضرب توفنگهای خان
مونڈه بنقصان رسید این جنگ اول فتح جدید جندول بود درین جنگ اگرچه شکست
دیگر بر شکست سابقه اضافه شد و داغ بدنامی و نامردی بر جبین خان خار و لشکرش نمودار
گردید و اعتماد اراکین دیر بر همراهی و امداد وی ضعیف گشت لکن اراکین و لشکر دیر در
حوصله خود مطمئن و مستحکم شدند چراکه جمعیت خود قابل مقابله دشمن دیدند از نجهت محمد عالم
زیب خان و سالار جنگ محمد صفدر خان و دیگر اراکین بکمال عرق ریزی و جان فشانی برای
تسخیر جدید جندول و والپسی قلعه باڑوه کمر بند خونریزی و سر بازی بر میان همت خود محکم
بستند بعد ازین لشکر خود از قلعه تور بعد از استحکام ممکن والپس کرده بر مقام سینز و اندا ختند

جنگ دویم جندول بر مقام منا که و شکست لشکر خار و ثابت قدمی لشکر دیر و والپسی لشکر باجوڑ بالشکستگان و جیغان

لشکر باجوڑ بعد از فتح قلعه ڈوپ بر مقام متفرقه شب باشی کرده بعد ازان به اراده مقابله و جنگ

جنگ دویم جندول
فتح لشکر دیر

وجنگ دیگر بر مقام مٹا که موضعی ست در دامن کوه جمع آوری و مورچه بندی کردند منتظمان فوج دیر
لشکر خود را سه جا تقسیم کرده بر مقامات متفرقه خندق سازی و مورچه بندی کردند اول
مورچل و خندق بر دل بانڈی معه توابع و لواحق خود دویم مورچل دیر معه توابع و لواحق خود سویم سنگر
خار معه لشکر و توابع خود و بر هر یک احتیاط و استحکام کار توس و غیره حتی الامکان کردند لشکر دشمن اول
بر خندق برول بانڈی حمله یکگوه کردند و ایشان باوجود سخت مصیبت و زحمت کشی سوخ نمودند باز
جنگ دشمن و لشکر مقابل بر خندقهای خار و دیر احاطه کردند و سخت خون ریزی بکار بردند لشکر خار باز
شکست خورده در وقت نماز خفتن تا میان کلی منهزم شده مقدار یکصد و بیست ضرب تفنگ از ایشان
نصیب دشمن شد سالار جنگ محمد صفدر خان صاحب معه چهل سواران و خان خار خود و سواران جندول یکجا شده
مشوره شکست لشکر باجوڑ میکردند مگر لشکر دیر کمال مردانگی و جان فشانی بدست برده تا صبح صادق در
خندق و مورچلهای خود ثابت قدمی کردند و بر شکست خار بزدل و خوف ناک نشدند چراکه در سلطنت سلطان
المعظم بادشاه اسلام روم در تدابیر و تجاویز و انتظامات جنگی و ملکی النور بادشاه در ریاست دیر
عالیجاه محمد صفدر خان که برادر رضعی والی الملک بزیور کمالات و فنون حربی و جنگی و ملکی ماهر و دانا ست
چنانچه در زمانه امیر حمزه صاحب و عمر میان و غیره غیره گذشته ست این واقعه گذشته را پیش دیده و
لشکر دیر را سابقا گفته که در یک وقت من لشکر خار را از خندق خود برای یک غرض بر خاست
خواهم کرد شما بد دل و ترسناک نشوید ازینجهت لشکر دیر برین شکست گمان همان
تدبیر سابقه کرده بی حوصله نشدند و در خندقهای خود ثابت قدمی کرده مستحکم ماندند لشکر باجوڑ
چون ثابت قدمی ایشان معلوم کرده قصد واپسی کردند با مقتولین و مجروحین خود با شکست فاش

فرار نمودند واین فتح بیگمان ونعمت غیر مترقبه در لشکر دیر روح تازه انداخت ازینجهت نواب زادگان وسالار فوج از غایت فرحت وشادمانی دامنهای انعام برافشاندند برسر هر صوبیدار سی روپیه وجمعدار بیست وحوالدار هفت روپیه وسپاهی پنج روپیه وعالیجاه شیر علی خان ولی را که سرگروه این فوج جان فشان بود چهل روپیه ممتاز کردند ومرزا عمر محمد سد که در زحمت کشتی کشمکش خونریز مستحق انعام بود بعوض انعام پرچه معافی عشر دائمی گرفته همچنین دیگر متعلقان حضور مانند مرزا صاحب عبد الحق وغیره همکاسه وغم شریک بودند بعضی از ایشان در غیبت وبعضی در حضور برداشت خدمات لایقه میکردند منتظمان فوج دیر بکمال خوشی اطمینان رعایت ودلجوی فوج فاتح خود کرده که بعد ازین بغیر از فتح چیزی بظهور نخواهد رسید انشاء الله تعالی لهذا نیم سیری یعنی خرچ خوراک ایشانرا بخوبی داده کارتوس برایشان تقسیم کرده تونگهای نقصان شده را حسب امکان برابر ساخته حاضری ومردم شماری فوج وترتیب افسرهای فوجی از سرنو مرتب اماده جنگ ساختند

جنگ سویم جنداول بر مقام عوارف ودوپ وفتح لشکر دیر این هر دو قلعه را وشکست لشکر باجوڑ

فردا روز بکمال شوق وشادمانی لشکر دیر حاضر میدان جنگ شدند لشکر باجوڑ از شکست سابقه پژمرده بودند وچندان خرچ خوراک وکارتوس وغیره سامان حرب هم ایشانرا بمثل لشکر دولت خداداد دیر بکفایت رسیده نبود واستقامت وحوصله وثابت قدمی فوج دریاموج دیر بارها قبل ازین هم معلوم کرده بودند و درین نوبت باوجود شکست کلان وکمی افراد وغیره وجوهات ضعف بحق الیقین رسانیده بعین الیقین مشاهده نمودند وفتح سابقه خود را بمثل غلبه فصیح شوخ چشم بر صاحب کمال حوصله دار بی اعتبار انگاشته چنانچه سعدی رحمة الله علیه به بی اعتباری او اشاره نموده

جنگ سوم جنداول و فتح لشکر دیر ان
بمقام عوارف ودوپ

بیت هان تا سپر نیفگنی ارحملهٔ فصیح ٭ کوراجرای مبالغهٔ مستعاره نیست ٭ بناءبران لشکر باجوڑ از مقابلهٔ میدان جنگ عاجز شده در قلعهٔ عریف و ڈوف درون شدند لشکر دیر بکمال عشت شجاعت و بهادری مانند عقابان گرسنه بر شکار کبوتران فراهم شده پرواز نمودند سالار جنگ محمد صفدر خان بموضع جنگ عریف و ڈوف بلشکر آماخیل دو هزار روپیه انعام گفت که این هر دو قلعه را فتح کرده باشید مگر آنها که از جوهر مردانگی و ایمان داری عاری و از غیرت مبرا بودند قبول نکردند۔ و لشکر دیر از شمشیر و تفنگ لشکر باجوڑ چشم پوشی کرده هر دو قلعه را و مورچل پلوسی بجنگ و حمله فتح نمودند و لشکر باجوڑ باکشتگان خود منهزم شده گریز نمودند و به علم واقعی دانستند که بعد ازین فتح و غلبه نصیب ما نخواهد شد که خداوندان فتح پیدا شدند مگر از جهت ننگ و ناموس افغانی که لیاقت و طاقت و استحقاق نظر نکنند میدان جندول خالی نکرده بمقامات متفرقه و قلعهای قرب و جوار باڑوه استقرار گرفتند و لشکر دیر بر مقام معیار و دیگر مواضعات شب باشی کرده برای جنگ فردا روز انتظام و تدبیر بکار برند و مقامات جنگ مقابله را اندیشید و عزم بالجزم فتح باڑوه نمودند۔

جنگ چهارم جندول و فتح کردن لشکر دیر قلعهای قرب و جوار او لا بعد ازان فتح کردن قلعهٔ باڑوه و گرفتار کردن عبدالمتین خان و فرار شدن او در سنه ۱۳۱۸

نظم مؤلف در مخاطبهٔ اقبال بزبان حال با لشکر فاتح بتسلیم انقیاد با عبدالمتین خان توبیخ و ادبار

بیا بیا که ترا دوستدار پیشینم	بجان لشکر دشمن دمار ریشینم
نیم جدا ز کف فوجدار ذی اقبال	بیا دم آر که من یار خوب و شیرینم
مباش غمزده از یورش غلیم لئیم	مرا بجو که ترا غمگسار دیرینم
بدیگران ندهم حکم قلعهای شرف	بدشمنت ندهم ادهم و نمد زینم

کلاه عزت و رفعت نهم بفرق سرت ‏ ‏ ‏ بدشمن تو بخون جامهای رنگینم
نوید فتح نصیب کسی بغیر تو نیست ‏ ‏ ‏ من آن کسم که درین باغ بر تو گل چینم
بفتح یکدمی عبدالمتین هیچ مناز ‏ ‏ ‏ شکنج ابروی من بین که سخت بی چینم
اگر تو شیر شوی فی المثل بجنگ شدید ‏ ‏ ‏ پی گرفتن تو شیر گیرمی بیسنم
وگر بقلعهٔ الوند جای خود گیری ‏ ‏ ‏ کمند قلعه شکن را ببین ز آئینم
وگر تو عصر جندول سخت تر گیری ‏ ‏ ‏ سزای مات خوری لیس ز شاه و فرزینم
کلاه سر چو ستانم ز دشمن محرودم ‏ ‏ ‏ بوقت جنگ ازین هر دو هیچ غمگینم
بشاطران دهمت دست بسته در زنجیر ‏ ‏ ‏ رسانمت بحضور نواب دیرینم
که این بگیر عجب تحفهٔ دل آویزت ‏ ‏ ‏ بحق آنکه نمک خوار یار دیری نم
به آستانه بخدمت سری نهم بخوشی ‏ ‏ ‏ خرد نوید خوشی دلبری انگار ینم

فردا روز اگرچه لشکر اتمانخیل هم متفرق شده و لشکر خان شهر هم سست رکاب بودند لکن چونکه این فتح نامی را نصیب لشکر تراه و بهادر دیر میگردانید لهذا سپه سالار فوج معه نواب زادگان و اراکین کمر همت بسته و لشکر دیر و بیرول را بر دامن کوه گنڈیری جمع کرده و یک دسته فوج حراست و امدادی با خود بکنارهٔ دیگر رود نگهداشته اول حمله که درین روز لشکر فاتح کرده بودند بر قلعهٔ کوٹو یورش نمودند حتی که قلعهٔ مذکور قریب بیک گهنٹه فتح نمودند بعد از ان بمقام صدبر کلی علمها برداشتند بعد از قدری ساعت از انجا لشکر دشمن فرار نموده قلعهٔ ده مذکور را فتح نمودند بعد از ان کل لشکر را بکنارهٔ غربی رود فراهم کرده قصد جنگ و فتح کردن

قلعهٔ باژوه نمودند عبدالمتین خان که وارث اصلی این قلعه و این ریاست بود جهد بلیغ وکوشش
تمام صرف کرده سرخود وهمراهان خود بکف نهاده که گرفتن این قلعه به انداختن سر من مساوی
خواهد بود این همان وقت ست که در عمر خود بهزاران تمنا و دعوات و تکالیف خواسته بودیم
باز اینوقت کجا بدست آید لکن جان بازی لشکر فاتح وهمدی اقبال و الی الملک را فراموش کرده
بمقتضای صاحب الغرض مجنون جان وتن را هدف این صاعقه شرار ونشانه تفنگهای
آتش افشار نموده صدای احتجاج بلند نمود ازینجانب لشکر فاتح برای تکمیل این فتح سرهای خود
بکف نهاده از هر چار جوانب گرداگرد قلعه بیرغهای جنگی برداشته نعرهای اَلسَّابِقُوْنَ السَّا
بِقُوْنَ شنوانیده جنگ مردانه وار شروع نمودند و بروز عید الضحی دهم ذی الحجه ۱۳۱۳ هجری بوقت دوا
زده ۱۲ بجه روز میدان کارزار قلعه گیری گرم شد قلعه باشان درونی بجان فشانی عبدالمتین
خان در توفنگ اندازی نشانهٔ محشر برپا کردند لکن بهادران فوج فاتح گولیهای بنادیق را
از قطرات باران بهاری هم کمتر شمرده سرهای خود را قدری نشیب وفراز هم نکردند وسرهای
خود وهمراه خود را از گوی میدان هم بی پروا شمرده از زور چوگان اراگین نه فقط بلکه از جوش مردانگی
خود پیش قدمی میکردند تا آنکه نعرهٔ تاخت همگروه کردند واز چار جوانب خروش اَلْفَوْدُ وَالْعَجَلُ
بلند کرده مانند عقابان گرسنه بر کبوتران شکاری پرواز نمودند قلعه باشان در تفنگ اندازی
قیامت برپا نمودند مگر لشکر فاتح بکشتگان وزخمیان نظر نکردند ویکدفعه تاخت نموده بر دروازه
قلعه جنگ انداختند وچونکه دروازهٔ قلعهٔ محکم بود بنابران بهادران فوجی بر دیوارهای قلعه
بلند شده وبعضی دیوار قلعه وخانها را سوراخ کرده مانند موشان درون قلعه شدند یکی بعد از دیگری

بر ہمان دیوارہای قلعه و چوبہای آن بالا شده درون قلعه شدند مگر قلعه باشان
درینوقت ہم دریغ نکرد و سخت تفنگ اندازي نمودند و خیلی از فوجیان لشکر دیر درینحالت
کشته و زخمی شده چون برگ درختان از یورش باد خزان جابجا افتادند که فاتحین قلعه بر ایشان نظر نمی کردند

زخمی شدن سالار جنگ محمد صفدر خان

چونکه سالار مذکور را خطره واپسی لشکر فاتح بود ازینجهت بر یک جا قرار نمیکرد بلکه گاهی بجانب
شرقی وگاهی بغربی وگاهی بطرف شمالی وگاهی بطرف جنوبي قلعه محصوره تاخت
نمودی و لشکر را بفتح قلعه محصوره برانگیختی و ہر دو نواب زادگان معه دیگر اراکین عبد الله خان
رباط وحضرت سید اخونزاده خهل و دیگر اخونزادگان وخوانین گرداگرد قلعه لشکر را برانگیختند
درین اثنا از برج کاریز یک تفنگ آتش فشان بر دل وسینه سالار محمد صفدر خان برابر شده
کارتوسهای گردنی او ہم آتش زدگی کرده پرواز نمودند وگولی تفنگ ذره ذره شده بر کف
دست راست وانگشتهای سالار مذکور درون شد وکف وانگشتان او سخت زخمی شده
مگر دل وسینه را خداوند حافظ و ناصر مامون و محفوظ داشتند خان مذکور مجروحیت خود را
مخفی داشته تا که لشکر درینحالت قرب فتح ترسناک نشوند و واپسی نکنند الغرض لشکر
فاتح بدین قسم شجاعت وجان فشانی بدیوارها و چوبهای قلعه درون قلعه شدند و در
وازهٔ قلعه را کشاده قلعه را بدست آوردند مگر درین حالت ہم عبد المتین خان وہمراہانش
از فصیل کوٹ داخلی و برجهای قلعه تفنگ اندازی منع نمیکردند چونکه نجات ایشان قطع شد
آواز الامان الامان دادند تفنگ اندازی منع شد و نواب زادگان معه اراکین

درون قلعه شده قلعه باشان یعنی دولت خان وخان بهادر سیادت پناه جان صاحب گنوری
وبعضی اردلیان در برج کوت نزد عبدالمتین خان رسیده گرفتار کردند مگر چونکه از لشکر در کشتگان
وزخمیان بسیار شده بودند وکسی را پسر وکسی را برادر کشته یا زخمی افتاده یا قریب الموت بودند
ازینجهت به امان دادن راضی نبودند بلکه میخواستند که عبدالمتین خان بعوض این زخمیان
وکشتگان که تعداد آن بیکصد وشصت ۱۶۰ رسیده بود معه همراهان خود قصاص کرده شود ودرین
مدعی با نواب زادگان سخت مباحثه کردند که هرگز امان نخواهیم داد چونکه خانصاحب محمد صفدر خان را
ازین واقعه اطلاع رسید بسن چار روناچار بدان زخمی وجامه خون آلود خود را درون قلعه کرده امان
قائم نمود وعبدالمتین خان را از قلعه کوت باعتبار واعتماد خود زیر کرده حواله یک چوکی وجمعدار
کرده بدار الخلافت در حضور والی الملک روانه داشتند وانتظام واستحکام قلعه باروه کرده
حواله شیر علی خان والی افسر فوج خود کرده نواب زادگان واراکین بعد انتظام کلی قلعجات جندول
لشکر را مقرر کرده بمقامات خود رفتند وخانصاحب محمد صفدر خان بنعش برداشته لشکر فاتح بدار الخلافت
توجه نمودند والی الملک را چون خبر فتح نمایان جندول وگرفتن قلعه باروه بجنگ شدید
وگرفتاری دشمن باز خود وجان فشانی نورچشمان وسپه سالار خود وخونریزی لشکر خود بتفصیل
رسید زخمهای شکست سابقه را جبر بسته بلکه فراموش کرده متوجه دیدن دشمن دست
بسته خود در بنگله خود نگران می بود چون نظر بر دشمن سرباز زنجیر بسته خود افتاد پیاله تلخ
صبر نوش کرده وکل اجزا ونقصانات جانها ومالها را فراموش کرده بکشتن یا زخمی کردن
او انتقام نگرفته بلکه در مجلس بالاخانه در بار فیض آثار درون کرده بذمه واری یکجمعه دار وحراست یک چوکی

متعین فرموده

بیان صبر و استقلال والی الملک

ما در زمانه را چنین فرزند حوصله دار در نظر نیفتد که با وجود قدرت و مکنت چنین بر دشمن جانی که هزاران نقصانهای مالی و جانی او کرده باشد دست بسته و زنجیر در گردن انداخته در عین مقابله و مقابلهٔ کارزار گرفتار کرده به پیش و حاضر کرده باشد و از بریدن سرش دریغ کرده باشد با وجود اینچنین تجربه که یک دفعه قبل ازین از چنین جرم استعفا خواسته رها کرده باشد و باز بدشمن بخت که موجب بیخ کندی باشد اماده استاده باشد مگر این والی همایون فر را که با وجود معذوری ظاهره و بی تعلیمی و ناخواندگی این اخلاق خداداد نصیب کرده شده که محل تعجب و تحسرت چنانچه قبل ازین عبدالمتین خان در محصوری قلعهٔ طور گرفتار کرده شده دست بسته آورده شده و بدرخواست سفیدپوشان و استعفای مشفقان رها کرده بود که وعدهٔ خود را بدین انجام رسانید که ذکر شد با وجود آن از سر خود او درگذشته صحیح و سالم با عبدالخالق خان طور در حبس خانه فرستادند

نظم مؤلف در مخاطبهٔ والی الملک با عبدالمتین زبان ...
دشمنان خود بزبان مقال و حکایت حال از صبر و استقلال خود

من آن نیم که ز دشمن ترش جبین دارم
به انتقام بوقت صلاح کین دارم

چو لاف جنگ کند آتشم بسوختنش
چو سر فرو نهدم پای بر زمین دارم

بوقت جنگ هژبران من درنده ببین
بوقت صلح عجب خصلت بهین دارم

بانتقام کشی سر ستانم از دشمن
ولی چو رام شود عفو در کمین دارم

اگرچه سخت ز فولاد تر بود تیغم (شمشیر)
ز آب نرم شود آهن چنین دارم

تو کی چو ترک بچینی ز من خلاص شوی	اگر بکشتن تو بر جبین چین دارم
ولی ز همت من عفو خصم خونریز ست	ز کائنات برین خوی آفرین دارم
خوش ست عفو ولی تا ضیا بآن کس نی	که پس نو گریه چنین جنگ را قرین دارم

الغرض اینکه والی الملک بعد از فتح مذکور و تسخیر جدید ملک جندول اندیشیده که حفاظت این ریاست مستقله بغیر از مدعی کامل نمیشود بنابران کل ریاست جندول را حواله خلف دویم خود یعنی سردار محمد عالمزیب خان کرده که سابق حاکم قلعه مونڈه و متعلقات آن بود و درین فتح جدید همت مردانگی خود را بکمال عرق ریزی آشکاره کرده و بصرف اموال و نثار کردن اسلحه و فدا کردن فوج زیر کمان خود دریغ نکرده بلکه سر خود هم بکف نهاده در خندقهای جنگی حصه گرفته بود و بدین وجوه مذکوره والی الملک از و رضامند شده و کل ریاست جندول را حواله او کرده بدار الخلافت قلعهٔ باڑوه سکونت او را مقرر فرموده مالک سیاه و سفید آن گردانیده بخان جندول مخاطب فرمود و از حضور والی الملک علاقه شرینگل با تمامی توابع آن و خادگزی و ابازی علاقه صوات و دوشخیل و دارورّه و جوغانج و بایخیل و کوتکی و جندول حصه و بهره مقرر شده حواله گردید واللہ اعلم بالصواب

	[illegible]	
دو ورق	[illegible]	

چونکه در طینت افغانان اختلاف و بی اتفاقی از آغاز تا انجام معجون ذاتی و جزء لاینفک ست بنابران نواب زادگان محمد شاهجهان خان صاحب که علاوه از لیاقت ذاتی و هوشیاری و حوصله خوئی و انصاف پسندی خود بعهدهٔ ولیعهدی کل ریاست ممتاز و سرفراز ست

وازجانب حاکم وقت سرکار انگلیشیه هم بخطاب خانبهادری وافسری افواج متمکنهٔ ریاست معزز
وممتاز بود واز ریاست خداداد دیر بگورنری علاقهای برول میدان بهرور و بسکونت
صدر مقام برول باندی کر اورا باعتبار صفائی وخوش هوائی چشم این ریاست گفتن بجاست
اقامت گیر وسکونت پذیر ست باوجود این همه اعزازات وسرفرازی ها بترغیب وتمامی
بعضی از عیب جویان این ریاست براعزاز وامتیاز سردار محمد عالم زیب خان رشک خورده
طرح مخالفت انداخت وازجانب والد بزرگوار خود رنجش غیر معمول ظاهر کرده بنابران اکثر
اراکین ریاست دیر دوگروه شده هریک گروه حسب خاطرخواه خود برپیروی وجنبه داری یکی از
نواب زادگان صدای احتجاج بلند نمودند حتی که بعضی از جنبه داران ولیعهد صاحب خانکوچی
وجلاوطنی هم کرده از مساکن خویش بیجا وآواره شدند لکن چونکه والی الملک مستقل همت و
قائم مزاج ست آن آتش مخالفت راکه بتقدیر عدم معالجت بنیاد کند وامتعهٔ سوز کل ریاست بود
بآب صبر واستقلال فرو کشت وولیعهد صاحب بوجه فکر مصیبت وعاقبت اندیشی خود ازان
ارادهٔ غیر مستحسنه باز گردیده دلجوئی ورضامندی والد بزرگوار خود دست یاب نمود وبا برادر سرفراز
خود بکمال خوبی وصفائی اتفاق ومخالطت کرده وجوه مخالفت وبی اتفاقی را ازمیان دور انداختند
وجوانب متزلزلهٔ ریاست را بتدابیر وانتظامات مناسبه برقرار ومستحکم گردانیدند

حملهٔ ناموزون کردن بیماری بر والی الملک و [illegible] رنجور [illegible] او [illegible]
وی از امور ریاست وحواله کردن بهر دو نور چشمان خود اراکین با لیاقت خود

چونکه سرد مهری این فلک کج رفتار بتکرار واصرار معلوم شده که درهمراهی دولت که اولش دود وآ

واخر شلّت پائداری نیست. بنابران والی همایون بعد از صفائی ریاست جندول و گرفتاری دشمنان
احسان فراموش و فروکشی فتنه اختلاف نورچشمان خود برای جرگه بازی اقوام خود از دار الخلافت در
بتاریخ پنجم[۵] شهر جمادی الاول سنه[۱۳۳۸] ه بیرون شده بمقام جوغا ننج و واڑی جرگهای کل اقوام خود را جمع
فرموده که شما مهیّا و منتظر حکم ثانی باشید که بعد از چند روز انتقام فوج کشی ملک صوات خواهیم کرد
ایشان باتفاق وعده دادند که در وقت اطلاع یابی دریغ نخواهد بود چو از جرگهٔ اقوام بدار الخلافت
بتاریخ پانزدهم[۱۵] جمادی الاول سنه[۱۳۳۸] ه مراجعت کرده مرض مزمن که از عرصهٔ دراز از جهت فساد خون و دیگر اخلاط
در بدن وی متمکن و ساری شده و قسم معالجات و گونه گونه ادویه یونانی و ڈاکٹری باستعمال آمده
خصوصا یورپین ڈاکٹر شاهی که سر آمد ڈاکٹران انگلیشیه بود و در انگلنڈ و انڈیا همسر خود نداشت
و در موقعهٔ دورهٔ چیف کمشنر صاحب صوبهٔ سرحد شمالی پشاور والی الملک را ملاحظه کرده بود و لاف
معالجه از حد زیاده کرده بود بامید ناموس و شهرت و حصول انعام یک لاک[۱۰۰۰۰۰] روپیه از والی الملک علاوه از
سفر خرج و ماهواری یک هزار روپیه تا عرصه قریب دو سال معالجه والی مذکور نمود مگر هیچ فائدهٔ
معتد بهٔ حاصل نشد البته فقره موزونه مصرع وَلَنْ يُصْلِحَ الْعَطَّارُ مَا أَفْسَدَهُ الدَّهْرُ ❊
راست آمد یعنی هرگز راست و درست نتواند کرد عطار و حکیم چیزی را که زمانه فاسد و خراب
کرده باشد درین ایام بر والی ممدوح سخت حمله کرده و در بدن وی جا بجا آثار درد و شکستگی
ظاهر شده بی تابی و بیقراری رو نمود و والی مذکور را از استقلال و برداشت خود بی اختیار کرده
صاحب فراش بلکه سخت مسلوب الحواس گردیده حتی که در اکثر مواضع قریبه و بعیده شهرت
وفات و انتقال وی گوش گذار گردید ازینجهت والی الملک از ریاست و امور فرمان روائی دست

داشته بفراهمی اقوام و اراکین ریاست خود خلف کلان شاهجهان خان را که سابق ولیعهد ریاست بود فرمان فرما و خود مختار ریاست خود ساخته دستار بندی حکمرانی مستقل در مجمع عام اراکین و اقوام فرمود

نظم مؤلف برحسب حال و بیوفائی دنیای فانی

بیا که الفت این ملک بی وفا نکنیم — باآشنائی این دهر التجا نه کنیم
ز بی ثباتئ این نوعروس زیب نگار — بجاست گر ز پس پشت اقتفا نکنیم
چو والیان جهان جمله با دریغ شدند — بهست گر ز خط و خالش اقتضا نکنیم
کجاست شوکت جمشید و کیقباد و شیدا — چو رفت دور سلیمان دیگر رجا نکنیم
کسی ست کو ز خمش جام زهر را نچشید — که ما ز خنجر او گریه نالها نکنیم

جنگ دیگر با اقوام باجوړ [illegible] علاقه خار و [illegible] با مداد [illegible] شکست لشکر دیر

سببش این بود که چون چیف کمشنر صاحب صوبه سرحدی شمالی بدوره ملکنډ و چکدره آمده در ماه رجب والیان سرحد را طلب نموده ولیعهد شاهجهان خان صاحب معه اراکین خود برای ملاقات حاکم مذکور رفت جان محمد خان خار را هم طلبیده برفاقت ولیعهد صاحب بملاقات حاکم مذکور رفته بنابر قواعد دلداری رؤسای سرحد امتیاز و اعزازش زیاده کرده انعام فراوان بدو بخشید بعد از مراجعت اقوام باجوړ بمخالفت او اتفاق کرده زاهدان را و عالمان را پیش نموده آوازه جهاد در گرم دادند چونکه خان مذکور دست و تعلقدار این ریاست خداداد بود استمداد از سردار محمد عالم زیب خان گورنر جندول خواسته سردار مذکور بتاریخ بیست و هشتم ۲۸ شهر رجب المرجب روز پنجشنبه بلا اجازت والی الملک با او لشکر کشی کرده بمقام جرگوړه وغیره قرب و جوار مقابله کرده شکست خوردند بعد از آن

خان مذکور بذریعهٔ فرستادن برادر خود کیکاوس خان و والدهٔ خود معیار بی بی معه قرآن شریف
بمنت وزاری والی الملک کرده کمال الحاح واستغاثه کرده حکم لشکر فوج نظامی نمود مگر چونکه ازین
ریاست بقاعدهٔ خود فراهم نشده بود بلکه چند دستهٔ فوج بروال باندی و میدان تریک مقام بغوله
در ملک نا آشنا مورچل گرفته نشسته بود قوم سلارزیان وغیره دشمنان اطلاع یافته در وقت
شب بر ایشان حمله کرده جنگ شدید ساختند ازین جهت لشکر بروال و میدان شکست خورده قدری
اسلحه هم از ایشان بتاراج رفت مگر وجه این شکست همه بی انتظامی خود و غفلت و لاپروائی
خان خار بود که لشکر نا آشنا را بی موقعه انداخته بود و نیم سیر نمیداد و بدینوجه میان والی
الملک و خان خار رنجش و بی اعتباری پیدا شده لشکر خود را بریاست جندول واپس نموده و چونکه
در وقت واپسی بملک جندول فوج نظامی و ملکی بتعداد کثیر جمع شده سپه سالار محمد صفدر خان صاحب
وغیره اراکین هم جمع شده بود فلهذا ارادهٔ فوج کشی ملک صوات و قبضه کردن علاقهٔ ادنزائی وغیره
قرب و جوار نمودار گردید و بدین سبب بادشاه صوات کل لشکر صوات خود را بسرکردگی وزیر خود
حضرت علی خان بمقام ادنزی جمع کرده قلعجات را از سر نو مرتب ساخته لشکر اقوام صوات را
از هر دو کناره از سر تا بن بکمال هیبت و یلغار به علاقهٔ ادنزی فرستادند و در کل دهات صوات
جوش و خروش و هیبت و مهابت آمد آمد لشکر والی دیر گردید مگر چون ماه رمضان المبارک رسیده
بود و پل دریای سند ملزی هم مهیا نبود و ارادهٔ والی الملک هم بوجه بیماری بفوج کشی مصمم نبود
بنابران حکم تفرقهٔ لشکر داده بتاریخ اول ماه رمضان المبارک ۱۳۳۸ھ فوج نظامی و قومی متفرق شده
بدار الخلافت مراجعت نمودند و تا حال والی الملک بمعالجه خود از تدبیر حکمت پناه حکیم امین الحق صاحب

گنڈیری که تعلیم گیرنده و سند یافته شهر دهلی ست معروف اند واین مرض اگرچه هایل و مشکل ست وتاحال مقدار هفت ماه گذشت که حضور نواب صاحب بهادر سخت بیمار و رنجور بود هنوز بفضل خدا و رسول و بتوجه جناب حکیم صاحب موصوف به نسبت سابقه دریک دو ماه آخر اندک اندک در بهتری وصحت ست لَعَلَّ اللّٰهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَمْرًا ۞

یواریتا تم ته بر مقام اذنزی در مقابله میاون گل صاحب بادشاه صوات وجمله اقوام صوات و قرب و جوار ایشان چونکه خواهش روزافزون امرا و سلاطین همیشه علی العموم و مزاج ترقی تزاج والی ممدوح ما علی الخصوص در تزاید حکومت و ترقی حکمرانی خود در اغلب اوقات باعث هیجان و علت تام آویزش خصوصاً در استرداد مقاماتیکه از حکومت قدیمه بیرون شده باشد بنابران والی ممدوح در تسخیر کل علاقجات ملک صوات که زیرنگین فرمان او بود ولاسیما علاقه اذنزی که مانند ساخت و فنا دارالحکومت دیر سخت بی قرار بودند و شب و روز مشوش و دوچار بودند که کدام وقت این مرغ پریده در دام سطوت او داخل شود و برای حصول هر وقت فرمایش فوج کشی میکردند لکن ارکین ریاست بوجه اعذار ظاهره و مشورهٔ ممانعت آخر الامر کتاب اعذار و دفتر حیل بخاتمه رسید و اهل کار در گرم کردن کارزار ناچار شدند و کمربند تعمیل بر تعقیل بسته متوجه انجام دهانی این فرمان واجب الاذعان شدند و بر مقام اذنزی سه حملهای شدید متواتر کردند که هر تفصیل هر یک حمله اگرچه قابل دفتر جداگانه بود لکن بطریق اختصار درین مجموعهٔ مختصر درج کرده نذر ناظرین عبرت گزین گردید حمله اول بر مقام اذ[illegible] در سنه ۱۳۰۴ هجری سببش علاوه از اسباب سابقه اینکه بعض سرگردان خوانین و ملکانان از اقوام صوات خصوصاً از علاقه

شامزئی سیمان شریف خان وسلطنت خان معہ دیگر جنبہ داران خود از میان گل صاحب
بادشاہ صوات ناراض شدہ بدار الحکومت دیر در ظل حمایت والی ممدوح داخل شدند استمداد
می جستند کہ البتہ والی الملک ضرور بنشاء فوج کشی کردہ متوجہ ملک صوات شود البتہ ما مدعیان
ملک قائدین خواہیم بود و علاوہ از اقتدار خود جنبہ در علاقجات صوات پیدا کردہ بلا جنگ وجدل
ملک صوات را زیر نگین والی دیر خواہیم آورد وما تابعدار این معہ کل علاقجات صوات حکومت
پذیر و رعیت این والی مستحق خواہیم شد البتہ شوق والی ممدوح افزونی گرفتہ ارکین ریاست را
فوج کشی مجبور کردند و ترتیب فوج نظامی قومی بآئین بہین وطریق بہترین کردہ منتظر حکم فوج
کشی نشستند تا آنکہ بعد از نظم و نسق عسکر دشمن شکن بتاریخ یازدہم ماہ ربیع الاول یکہزار
وسہ صد وسی ونہ ہجری نقارہ فوج کشی بتعمیل حکم یورش ناگہانی بسر منارہ دربار دار الحکومت
دیر شدہ افواج قاہرہ کل ریاست بسرکردگی ہر دو نواب زادگان یعنی ولیعہد محمد شاہ جہان
خان صاحب ولیعہد ریاست دیر و صوات و جندول و شجاعت پناہ سردار محمد عالم زیب خان
گورنر جندول و عالیجاہ شجاعت نشان سالار جنگ ریاست خالصاحب محمد صفدر خان معہ لشکر کل
اقوام پاینده خیل و سلطان خیل و بروال و میدان و سیند وغیرہ علاقہای حکومت متوجہ
تسخیر ادنزی و مقابلہ عساکر بادشاہ صوات و لشکر اقوام شدند مگر لشکر جندول برای
دفع خطرہ مداخلہ لشکر خان خار و اقوام باجور کہ علی الدوام بطمع گرفتن ریاست بعضاً از جندول
منتظر وقت فرصت میباشند در قلعہای جندول مقرر و متعین کردہ شدہ باقی عساکر
راہی منزل مقصود شدند از انجانب میان گل صاحب بادشاہ صوات از ہیبت این سیلاب

لازم الاضطراب بطور حفظ ما تقدم اقوام صوات جرگه بازی واتفاق سازی کرده کل لشکر اقوام صوات تا حدود کوهستان وکانرا؛ وغوربند؛ وغیره قرب وجوار معه لشکر قلمی خود بقیادت وزیر خود ومیرزا حضرت علی خان ودیگر سرگردگان قومی مانند حبیب خان وامیر خان شاه میزی ودیگر خوانین نیک بخیل و بابوزئی مقدم بمقام ازنری فرستاده قلعها را محکم ساخته وبیرون از قلعها در منافذ وممرهای خندقها ومورچها ساخته آماده مقابله در موضع اوچ وشوه وکتیاری تا مقام چکدره نشسته ومورچه زن بودند تا آنکه لشکر والی ممدوح داخل میدان جنگ شده آویزش حریفانه کردند روز اول مقابله بفاصله یک میل بجانب غربی اوچ در قرب وجوار قریه مجو واو خلکی کردند چون تاریکی شب بظهور آمد لشکر دیر مورچهای خود را مقدم ساخته قریب شدند ومورچهای دیر وزه دشمن را مستقر خود ساختند روز سویم از انجا هم پیش قدمی کرده بمقام کنڈرو محاذات آن مورچها گرفته حتی که موضع اوچ را که مستقر لشکر بادشاه صوات بود محاصره کرده کل را محصور ساختند وولیعهد حضرتنا شاه جهان خان معه سالار جنگ محمد صفدر خان صاحب در مقام کنڈر در عین مورچه اقامت وسکون گرفته تحریص وتحریض مقاتلین ومبارزین خود میکردند وهر روز مقابله تفنگها وسواران میفرمودند واز محاذ مورچه کلان قلعه اوچ را بتوپ آتش بار فائرها میکردند وهر روز معائنه وملاحظه کشتگان وزخمیان خود ولشکر مقابل خود میکردند وقریب تا عرصه هر دو لشکرها در مقابله حریفانه نشسته میدان کارزار گرم بود اگرچه لشکر مخالف از مقابله عاجز بود چنانچه صفت حاصری ومحصوری بهرین مدعی برهانی قوی ودلیل روشن ست لکن وجه قیام

وثبات وپایداری ومورچه باشی آن لشکر مخالف این بود که از ینطرف از جانب بعضی ارکین ومعتبران
باایشان خفیه سازش واندرنی مشوره وتسلیه دهی بود بدین سبب لشکر حلیف متجاهر گشته درآویزش بودند

جنگ هم رویه وشکست لشکر دیر

چونکه قاعده مستمره محاربات این است که لشکر محصور بآرام وسکون باشد ولشکر حاصر بیابان
نشین ومضطرب الحال می باشند خصوصا دران ایام که این محاصره شدیده در موسم زمستان
وسرمای سخت بطوالت انجامید وجنبه داران ملک صوات هم بوجه درازی مقابله اندیشناک شده
بترغیب جرگ بازی وزیر بادشاه صوات فریفته شده درعین میدان جنگ مسمیان شریف خان
وسلطنت خان معه معاونین خود از مورچها بطرف دشمن فرار نمودند بنابران سالار جنگ و ولیعهد
ریاست مشورهٔ اختصار انیمحاصره کرده که جنگ همگروه وحملهٔ فراهمی باید کرد تا که بدین هیئت جانکاه کامیابی کنیم
ودهات دشمنی را بدست آریم البته بطرف سردار محمد عالمزیب خان صاحب گورنر جندول که تا حال از دار الحکومت
جندول مقام باڑوه حرکت نکرده بود وبانتظار دعوت جنگ مهیا نشسته بود خفیه جواب ومشورهٔ مستوره
فرستاده که شبا شب فوج جرار جان خود را بمیدان جنگ رسانیده که جنگ همگروهه کنیم سردار مذکور
چونکه در حاضری میدان جنگ گرم مزاج بلکه پروانه وار عاشق رخسار شمع کارزار است معه یکدسته
فوج جرار خود از ملک جندول یلغار نموده در وقت شام شامل لشکر خود وداخل مورچهای عسکر
گردید ودر وقت شب با سالار جنگ وبرادر کلان خود ولیعهد ریاست مشورهٔ حملهٔ صباحی وتقسیم
مواضعات یورش کردند وبرای حملهٔ خود مقامی سخت وشدید ومشکل متعین کرد که فردا علی
الصباح در وقت طلوع فجر یعنی صبح صادق هر یک از مورچه باشان بمقامات خود پیش قدمی وحمله آوری

کنند و مورچهای دشمن را قبضه کرده همه قلعهای را در تصرف خود آوردند و تا آنکه سر شن گوی میدان جنگ
نشد از چوگان دشمن روگردانی نکنند و سردار مذکور معه دسته خود و قدری لشکر برول باندی بعین
سرک سرکاری بجانب جنوبی موضع اوج بمورچه کندر که مورچه کلان و مال امال از لشکر صوات بود
به پرواز پیادگان و سواران خود حمله آور شدند از عین طلوع صبح صادق شروع جاریه آتش فشان
شده هر دو لشکر تفنگهای آتش شروع کرده که شرار آن شعله انداز زمین و آوازهای آن رعد وار همه
چرخ دوار میکرد و سامعین دور و نزدیک امتیاز تفرقه فائرها نفهمیده بلکه بمثل رعد طویل المقدار گوش
گذار گردید و آوازهای نقارهای یلغاری و توزنگهای حمله آوری با شغب سابقه منضم شده عکس صور
رستخیز ظاهر می نمود و جانهای حاضری میدان جنگ به تفنگ و نیزه و شمشیر بعالم ممات پرواز
می نمودند و دسته جنوبی کلی و جزی سردار خود بجا آورده از کشت و خون خود چشم پوشی کرده
مورچه کلان موضع کندر را که تا مقدار چهارصد نفر بهادران اعتمادی دران مورچه زن در قبضه خود
آورده مورچه باشان که از چشیدن شربت اجل باقیماندند امن و امان داده اسلحه وافره ایشان را
غارت کرده بتاراج بردند و در بعض جهندگان مورچه و دیگر فراریان قرب و جوار تعاقب کرده تا
موضع شوه و تازه گرام اسلحه ایشان تاراج نمودند و در همه لشکر مقابل هیبت و فتور افتاده دل به
شکست دادند و وزیر بادشاه صوات معه دیگر سرگروهان صوات از موضع اوج برون شده
قصد فرار کردند و از کامیابی قسمتی خود بیخبر بوده از فتحیابی طمع بریدند مگر دشمنی چه کند چو مهربان
باشد دوست : لشکر غربی و شمالی دیر از مورچهای خود پشت نمای سازشیان یا به بزدلی
خود بجای پیش قدمی پس پائی کرده ندای الفرار بلند کردند بنابران لشکر شکست خورده دشمن

متجاسر گشته رجعت قهقری نمودند و بمورچهای شمالی و غربی توجه کرده تعاقب ایشان نمودند و چونکه دستهای خالفین جانب جنوبی به پشت خود نظر کرده لشکریان را روبفرار نهاده ناچار ایشان هم پشت بدشمنی کردند مگر چونکه درمیانه لشکر دشمن حصار شده راه گریز و نجات ندانستند البته اکثر نشانه تفنگهای دشمن شدند چنانچه علاوه از ملازمان عام و لشکر اقوام سمیان فوجون خان و حمید خان خانزادگان قوم بهادر شاه خیل و سرکردگان فوج برول باندی که همیشه در معرکهای شدیده و محاربات مهیب پیش قدم می بودند درین معرکهٔ شدیده معه اسپان خود کشته شدند و لشکر صوات در پس لشکر دیر تعاقب کردند و تا مقام کاټکله بلکه تا حدود تالاش در پس لشکر هزیمت شده یلغار و علاوه از کشتگان و زخمیان زنده اسپان زین کشان و اسلحه فراوان در دست لشکر صوات آمده تاراج نمودند و لشکر دیر بمقامات خود واپس رفته سالار جنگ استحکام سرحدهای تالاش نموده در پس نوابزادگان بدار الحکومت دیر مراجعت کردند

...له دیر ...ات ادنزی و مراجعت بوجه مرض وبا

همدرین سال بعد از مرور چند ماه والی ممدوح از ارکین خود ناراض شده و ملامت نموده و بر فرار واپس پای سخت ملزم ساخته بقهر و غصه دم بدم سرزنش فرمودند بنابران عنقریب بترتیب مذکور حکم فوج کشی کرده بمقام ادنزی حمله آور شدند و بمقامات ادځکی و ټیسو و اخو و بعضی بر مورچهای سابقه مورچه زن گشتند و قدری قدری مقابلات خفیفه از جانبین بظهور آمده آویزش میکردند و اراده داشتند که درین نوبت گاهی خالی دست هرگز نرویم بلکه جمله اوطان و علاقجات مقبوضهٔ دشمن را مسخر کنیم و از انطرف لشکر صوات هم بقاعده سابقه بلکه مستحکم از ان در محاذات خود نشسته بودند و بوجه چند دفعه فتوحات سابقه منتظر فتح و تاراج بودند مفاجاتاً از تائید آسمانی در لشکر دیر مرض هیضه و وبا نمودار شدند و چند نفر از لشکریان در عین توجه راهیان مرحله

مرحلهٔ عدم شدند و رفته رفته تزاید گرفته از مهلکهٔ ظنی در ورطهٔ مهلکهٔ قطعی افتادند و اکثر از عامهٔ لشکریان خفیه رو بفرار
نهادند بنا برآن سالار فوج و دیگر اراکین ریاست مشورهٔ تفرقهٔ لشکر کرده حکم واپسی کردند و شبا شب از مورچهای
خود پای کشیده مانند طیور پرواز نمودند و اکثر از ایشان در راهیان و مراحل و مساجد شربت ممات چشیده بلکه کفن
و دفن افتاده بودند غرض اینکه درین نوبت هم میان گل صاحب بادشاه صوات و اقوام صواتیان را تائید آسمانی
امداد ناگهانی کرده خطهٔ مقبوضه تماما در دست ایشان مانده و لشکر ناکام واپس شدند و بمقامات خود و
دار الحکومت دیر شکسته نیزه بهیئت افتراقی رسیدند و چونکه از خصلت والی مطلع بودند هر کس در دل خود
اندیش ناک و خوف ناک جدا جدا در منازل خود نشسته بوالی الملک رخ نمودند حضور ما اراکین و سرکردگان از
کردهٔ خود پشیمان به بهانه و حیله از دار الحکومت دور دور تعطیل و سکون گرفته بامید اینکه غصه و غیظ والا [illegible]
منطفی شود و به اظهار اعذار و گذشتن لیل و نهار مزاج مانوس ابتهاج او متغیر گردد و از قهر و بطش او امین
شوند در مراجعت دیر امروز و فردای نمودند [illegible] بمقابلهٔ [illegible] گاه که خبر
مراجعت لشکر دیر بگوش والی ممدوح رسید آتش غیظ و غصه در دل شجاعت منزل والا [illegible] و
اشتعال گرفته و از مسند خود برخاسته بر یک جا قرار نمیکرد و خورد و نوش را هم بخوشی و خورمی خیر باد
گفته زیبق مثالی مضطرب الحال میبود و هر کس را که از سپاهیان و عهده داران فوج خود معاینه میکرد
بدشنام سخت و کلام شدید مخاطبه میکرد که شما همه بیغیرت و نمک حرام هستید که چند بار در مقابلهٔ آن
دشمن که من همه عمر پامالی او کرده بودیم پشت گزده فرار نمائید و سبوی کلان ناموس مرا بسنگ بیعزتی و
بیحرمتی و بیغیرتی بشکنید آیا ازین قسم زندگی شما را مرگ بهزار دفعه بهتر است یا نه و به اراکین و سرکردگان
گواهان عادل هستند اول اینکه وقتی در صدر بالای شاهی از غرفهٔ محل تماشا میکردم که بر [illegible] ور

شهر بغداد دسته خراسان وراه بادشاهان استاده جسور را از مرور راهیان محفوظ ساخته
وراه گذاران را از مرور جسور بند کرده بودند که بدینوجه که جعفر برمکی را خلیفهٔ وقت برای ملاحظه و دورهٔ خرا
سان رخصت کرده بهر سه رهگذر سامان واردلیان و شاطران وزیر مذکور عبور می نمودند پس اشتغال
هر سه جسور رهگذران از آنها بند کرده شده تا که سامان و باربرداری وزیر مذکور را ضیقت و تکلیف نباشد
واکنون می بینم که همان خلیفه بعینه آن وزیر محب را سه پاره کرده بران جسور آویزان ساخته امر دمان
تماشای او میکنند دویم اینکه دی سال در روزنامچه بادشاه وقت و خلیفه ها بنظرم آمده بود که چهل هزار دینار برای
عیدیه یعنی شیرینی روز عید برای دربار جعفر برمکی از بیت المال مقرر کرده شده عطا کنید وامسال بدست خطهای همان
بادشاه وقت در روزنامچه آن خلیفه دیدم که سه روپیه از بیت المال بیرون کرده که قریبا یکروپیه کلدار میشود
و بدین رقم فقط بوریها خرید کرده پارهای لاش جعفر را دران سوختنه کنید پس عاقل را باید که ازین هر دو
سرگذشت عبرت گرفته بمال و مکنت و رتبه و اقتدار دنیا اعتماد نباید کرد غرض اینکه والی ممدوح هر محل بدگمانی را
تغیر و تبدل داده فوج خود را بترتیب جدید نظم و نسق داده در عشر آخرهٔ ماه محرم یکهزار و سه صد و چهل هجری ۱۳۴۰
از دار الحکومت خود بیرون شده برای جرگه بازی و تصفیهٔ اقوام بیرون شده چند روز در میانه سیر
و شکار و دورهٔ رعیت خود با معتبران و سرکردگان اقوام سلطان خیل و پاینده خیل مشورها و منصوبهای
اتفاق کرده جملهٔ اقوام برای لشکرکشی صوات مهیا و آماده ساختند که جملهٔ شما منتظر حکم ثانی خواهید بود و
از انجا بمقام خهل که صدر مقام و جای اجتماع جملهٔ اقوام ست قریبا تا عرصهٔ دو ماه در انجا رخت اقامت
انداختند اخونزادگان خهل که قایدین و سرگروهان اقوام هستند باقامت والی ممدوح هر قسم کدورت
و غل و غش از دلهای خود بیرون کرده بر فوج کشی صوات و تسخیر آن علاقهای بغاوت گیر عقد

قلب وتکبیر اخلاص کردند ودر انجام رسانی حربی یکدل ویکجهت شده متفق اللفظ بزبان حال
ولسان مقال گفتند که بیت من آنکه عنان بازپیچم زراه ٭ که یا سر دهم یا ستانم کلاه ٭ همچنین
قومیان سیند و میدان وغیره علاقهای رعیت با خلاص تمام اشتغال غیرت گرفته بر لشکر روی
وسر باختن متفق شدند اخونزادگان خهیل ودیگر اراکین ریاست اگرچه والی ممدوح را بسیار تسلیه واطمنان
میدادند که شما بدار الحکومت خود مراجعت کرده بمسند خود بنشینید که با بجانهای خود این مهم را
بانجام رسانیم وفرمان شما را حتی الامکان بجا آریم لکن والی ممدوح را بغیر از مشاهدهٔ آویزش میدان
جنگ صبر وسکون نمی آمد وبغیر از چشم دید خود تسلیه واطمنان روی نداد تا که امتیاز مخلص ومدلس
وتفرقه موافق منافق بعین الیقین خود حاصل نماید بنابران خود سپه سالار فوج گردیده درماه ربیع الاول ۱۳۴۱
سال مذکور بعد از تقسیم خیرات وصدقات بارهٔ وفات بجانب منزل مقصود قدم برداشته براه سیند
وتالاش متوجه میدان جنگ گردیده وحکم ناطق وفرمان واجب الاذعان بنام سرگروهان افواج
نظامی وقومی فرستاده که بغایت جلدی وبهایت شتابی جمله افواج بیکدم ویکدفعه در پس منش
در موضع تالاش حاضر شوند دبرامدادیان خود وجنبه داران قدیمه وجدیده که اقوی ترین ایشان
سید عبدالجبار شاه ستانوی سابق بادشاه صوات بود وهمچنین حبیب الله خان خان میان
آدم علاقهٔ جنگی خیل صوات بالا ودیگر جنبه داران وپناه گزینان ملک صوات را خبر کردند که همه ایشان
بمحاذات خود در مقابلهٔ دشمن نمودار گردند وخود بمنصب حکومت وسپه سالاری در موضع تالاش
درپوشت سرائی اقامت گیر گردیده لشکرهای خود را در میدان جنگ حواله کرده تا که در مقابلهٔ دشمن
خندقها ومورچها کندیده مورچه زن گردند وبکمال احتیاط ووثوق در محاذات کوه وبیابان

آهسته آهسته پیش قدمی کنند و بهر حیله و بهانه دشمن را در قبضه خود آرند تا که نقصان جانها نشود

سرگذشت موزون تبناسب سپه سالار (رض) والی میمون

در کتب سیر و تواریخ فاروقی در احوال خلیفه مستطاب شهید محراب حضرت عمر ابن خطاب رضی الله عنه مرقوم است که هرگاه که خلیفه اسلام از فتح ملک شام بذریعه سپه سالار نیک فرجام حضرت خالد بن ولید که حضرت محمد رسول الله او را از زبان معجز بیان خود لقب صیف الله عطا فرموده بودند و حضرت ابو عبیده ابن جراح که از زمرهٔ عشرهٔ مبشره محسوب بودند فراغت حاصل نمودند و مدتی برین نمط منقضی گردید البته شوق این خلیفه اعظم بدرازی دست اسلام بالا شده اراده نمودند که ملک عجم که در قبضهٔ شاهان اعجم اولاد نوشیروان ایرانی که از قدیم الایام مذهب آتش پرستی کیش موروث از آبا و اجداد ایشان بود از تلویث کفر پاک نموده بخلعت پاک اسلام محلّی و مزیّن فرمایند بنابران ارادهٔ حسنه در میان خدام اسلام و پیش روان دین محمدی ظاهر فرمودند همه مخلصان دین پاک مشورهٔ مستحسنه دادند که درینباب تاخیر و تعطیل نباید کرد مصرع در کار خیر حاجتی هیچ استخاره نیست؛ بنابران برای ایجاز این مهم با فواج منصورهٔ اسلام و همه گروهان اهل ایمان حکم دادند و چونکه انجام رسانی امر سعید را از سپه سالار رسید ضرورت و ناچاری بود و اکثر ناموران اسلام در انتظام ملک شام مصروف بودند و خلیفه محق و عاشق صادق را تحمل بار خلافت اسلام دل سرد نمی شد بلکه خدمت دیگر اسلام را هم بسر گرد بنابران بحیثیت فوجداری و منصب سپه سالاری با لشکر اسلام از دار الهجرت مدینه طیبه بیرون شده متوجه ملک ایران گردید چونکه سه مرحله طی فرمودند صحابهٔ کبار و واقفین اسرار اسلام پسند نفرمودند و عرض نمودند که منصب خلافت پایهٔ اعلیٰ است بغیر از ذات همایون

شما مشکل است که انجام پذیر شود و این خدمت فوجداری و سپه سالاری به برکت و اقبال شما شخصی دیگر به خواهد رسانید بنابران بمشورهٔ آن واقفین امر ارسعد وقاص را فوجدار و سپلار اسلام مقرر فرمود، خود بدار الهجرت وبقعة النصرت مدینه طیبه را جهت فرمودن و بر منصب خلافت برقرار و متمکن گشته نگرانی و خبرگیر مجاهدین اسلام فرمودند غرض ازین سرگذشت اسلامی علاوه از اطلاع وقت فتوحات اسلام دین که امیر رعیت و حاکم ریاست را هم گاهی تبقاضای وقت و حال ضرورت فوجداری افتد چنانچه از گذشت بالا معلوم گردید البته والی ممدوح همایون دیده خود بحثیت فوجداری و زیادت اهتمام و احتیاط ضروریات حرب حریفانه با لشکر خود بمقام تالاش تشریف آورده در قلعه سرائی پوسٹ سرکاری قیام فرمودند و وقت بوقت بمورچهای میدان جنگ تشریف برده نگرانی مورچهای لشکر خود ملاحظهٔ مورچهای دشمن میکردند و بسا اوقات بتغیر و تبدل مورچها و منادیق حکم صادر فرمودند و اکثر اوقات پیش قدمی لشکر خود امر فرمودند و برای انجام این مهم بعوض سالار معزول دولت خان باٹل و جمعدار عجب آلحسن را مقرر فرمودند و جمله رؤسا و خوانین و سرگروهان قومی و فوجی در مورچها و منا دیق در مقابله فوج دشمن مورچه زن گردید و از مقابله جانب لشکر بادشاه صوات با کل اقوام در دهات اوچ وشوه و کتیاڑی تا چکدره بسرگردگی وزیر حضرت علی خان در مقابله میدان نشسته بودند و شب و روز تفنگ اندازی حریفانه میکردند و هر یکی منتظر دیگر بود که دست اندازی و پیش قدمی کند فقط

ایاد کردن قلعه های جنگی

چونکه میانگل صاحب بادشاه صوات در فنون حرب تجربه کار است و از اول کار این تدبیر اندیشیده بود که وقتی اگر رسیدنی ست که دست و گریبان خود هم شد البته قلعهای جنگی مرتب باید نمود که در وقت

محاربه و غلبهٔ دشمن دران پناه گزین شویم پس درمیانه اوج شرقی و غربی قلعهٔ محکم ساخته بود و بعد از جنگ سابقه و شاهدهٔ حال مورچه کنڈر را قلعهٔ محکم ساخته و چونکه حفاظت قلعهٔ کنڈر را از قابو کردن و اقتدار آوردن سرکاری ناچاری بود بنا بر سر گریوهٔ سر گٹو دو برجهای محکم و بلند مهیا ساخت که انتقامی منیع و مورچهٔ رفیع را لشکر دشمن قبضه نکند و قلعهٔ کنڈر و دیگر گذارهٔ آمد و رفت لشکر از ان برباد نشود و همچنین در موضع چشمه هندوان دهات شوه و بازه گرام و قریب کتیاری قلعه ها و برجها جنگی ساخته بودند غرض اینکه هر جا که لشکر دشمن را احتمال مرور و عبور بود و منفذ آن را بستند و چونکه لشکر والی وهیر شامل میدان جنگ گردید منفذی و معبری را ندید که خالی از برج و قلعه باشد البته مبصران فنون حرب اندیشیدند که از جانب ما هم قلعه های جنگی درجه بدرجه در مقابله اباد کرده شود تا که لشکر ما را هم در وقت آویزش اطمنان قلعهای خود بباشد بنا بران بمنظوری والی خود قلعهٔ گندآب در منفذ کاٹکله اباد کردند که گدام غله و میگزین و اسلحهٔ زائده و غیره سامان حرب در انجا محفوظ باشد بعد ازان بروج اوسکی و قلعهٔ خوزو قلعهٔ مقابلهٔ شامرد ڈب و غیره مقامات میدان جنگ اباد کردند و علاوه از آویزش و تفنگ اندازی روز در وقت شب بمورچهٔ دشمن حملهٔ خاطر خواه میکردند چنانچه یک شب بوقت نماز خفتن چند نفر از بهادران بر جم یکدسته تیار کرده بر مورچه درسک حمله نمودند که چند نفران دران از جانبین کشته و زخمی شده مورچه را بجنگ گرفتند و مقدار چهل عدد تفنگهای انگریزی و پتیان و غوگین گرفته پیش والی ممدوح حاضر ساختند والله اعلم بالصواب

فراخی خوراک در رسد بر لشکر دیر

چونکه والی ممدوح لشکر خود گونه گونه ترغیب پیش قدمی و بهادری میداد این هم اندیشند که فراخی خوراک و رسد هم موجب دلاوری افواج ست بحکم آنکه زر بده مرد سپاهی را تا سر بدهد ؛ وگرش زر ندهی سر بنهد در عالم

البته بدادن زر نقد که هر هفته از قلعهٔ سرائی مستوران نقود بار کرده بمیدان جنگ رسانیده بلشکر تقسیم فرمود
و عهده داران را علاوه از خرج افسرانه انعامهای گوناگون هم عطا فرموده و علاوه از خرج نقود غله و چای
و مصری و ترکاری گوشت رسانی گوسفندان و گامیشان نر و ماده گاوان بمورچهای لشکر تقسیم فرمودند
که راهروان و مسافران هم ازان گوشت بی پایان سیر میگردیدند و چونکه بسبب زرخیزی مملکت خداداد
والی ممدوح اکثر متمولان و تاجران زردار ملک پائین اکثر بوجه تجارت هاتر و دیگر صنیع استرباح تعلقداران
ایشوالی اند مانند خان بهادر میان مشیر شاه صاحب کاکاخیل و خان بهادر تاج محمد خان بدرشی و دیگر
تاجران نامی هر همه امداد تحائف غله و نقود و میوه جات گوناگون با والی ممدوح و سرگروهان لشکر او میکردند
و اشیاء مذکور بخنادیق و مورچهای میدان جنگ بسرکردگان و افسران و عهده داران فوج دیر رسانید
گویا که مورچهای فوج دیر مشتمل بازار شهرها از میوه جات و امتعهٔ گوناگون آراسته بودند و غربا لشکر دیر نقود در روز
مرهٔ خرج نیم سیری خود نگهداشته در خوائج خانگی و ادای قرضهای دیرینه خود صرف می نمودند که گویا که مورچه زنی
میدان جنگ در حق عوام لشکریان یک صیغهٔ تجارت یا رسید و زراعت بود که کفایت بست همان ایشان
میکردند لهذا بدرازی صندق نشینی ایشان را دل تنگی نبود فقط

تکلیفات قدرتی این بارها برای هر دو لشکر

علاوه از روز و شب مقابلهٔ تفنگ زنی و حملهای یلغاری بر یکدیگر و سرمای سخت موسم سخت زمستانی که ماه
عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت یعنی ماه مگر و پوس و ماگه و پهاگن و چتر اوقات سرمائی
سخت کل دران مصروف شده بود تکلیفات قدرتی از آسمان بکثرت میرسیدند یعنی بارشهای متواتر
بلکه برف هم گاه گاه بکوههای نزدیک بلکه بعین مورچها بدان اضافه می شد و این تکلیف اگرچه بهر دو

بهر حال لشکر برابر بود لکن لشکر دیر زیاده بود چراکه ایشان جدا از آبادی در حاق بیابان موزن بودند و باین همه تکلیفات این بارگران را برداشت نمود در زمنا دیق و بروج خود بکمال ثابت قدمی منتظر فتح بر دشمن می بودند و گونه گونه تدابیر بکار میبردند

تدبیر اتواپ برای قلعه شکنی

چونکه مقابله لشکر مقابل تفنگ زنی و نیزه بازی و شمشیر زنی مشکل معلوم شد چراکه لشکر بادشاه صوات با وجود کثرت سواران و پیادگان از قلعها و مورچها و دهات بیرون نیامدند و بصورت حمله بر مورچها و قلعها نقصان زجانهای لشکر دیر یعنی ظاهر می شد لهذا مدبران جنگی دیر بن تدبیر بکار برده که اتواپ دار الحکومت دیر بمیدان جنگ آورده شود پس موجب حکم والی ممدوح اتواب آتش بار از دار الحکومت بیرون کرده شده کشان کشان بقلعه سرائی که مستقر والی ممدوح بود حاضر آوردند مگر چونکه توپ کلان اژدها وار را طاقت برداشت کفایت نمیکرد بمعرکه و میدان جنگ اجازت ندادند و اتواپ خوردا ربمقابله مورچه شاهزاده ها و محاذی آن در مقامی مطمئن متعلقین فرموده گوله اندازان قلعه شکن نوبت بنوبت گوله اندازی کرده تیرها بهدف قلعهای دشمن را ویران و منهدم میساختند مگر چونکه ایشان از جانب حاکم خود مجبور این جان دادن بودند البته سینههای خود ها را سپر این تیر و خنجر ساخته مورچه زن بودند اگرچه میان گل صاحب بادشاه صوات برای مدافعه این اتواپ رعد وار توپ خود هم بقلعه کمندر فرستاده اماده کردند مگر چونکه بنیادش خام بود استادش ناکام البته بنوبت ثانی و فائر دویم پاره پاره شده قطعات آن را بمقام خود باز پس فرستادند

آمده شدن خان خار و کل لشکر باجوڑ بامداد بادشاه صوات و مقابله

کردن بالشکرسه دار عالم زیب خان در میدان جنگ جندول

چونکه عادت قدیم و رسم دیرینهٔ زمانه همین ست که مرد ناشکر و ناحق شناس در بدله نیکی بدی
میرساند بنابران خان خار که سرکردهٔ اقوام باجوڑ و رئیس آن نواحی ست و همیشه در زیر
احسان والی ممدوح بود و در حمایت او علاقهٔ ابازئی و خادکزی بطور انعام و احسان
در تصرف آورده چندسال حکمرانی میکرد مگر همه آن احسانات را فراموش کرده بمقابله والی ممدوح باد شاه
صوات جنبه داری کرده بطمع مال و زر بیرق مقابله و محاربه بلند کردند و بملک جندول که زیر فرمان والی ممدوح
بود حمله کرده میدان کارزار گرم کردند و بذریعهٔ جرگهای خود هر دو طرفین را ترغیب دوستی و تحریص جنبه
داری خود دادند و چونکه بادشاه صوات را احتیاج جنبه داری او زیان بود بنابران وزیر حضرت علی
خان در عین وقت آویزش مبلغ دوازده هزار درهم بخدمت او روانه کرده نذر و خدمتش کردند بنابران
خانصاحب خار بنشهٔ شراب دولت مخمور گشته بمیدان جنگ جندول بذات خود معه کل لشکر خود اقوام
باجوڑ حاضر شده بقلعهٔ منڈه که صدر مقام درجهٔ دویم ریاست جندول ست حمله کردند و از وقت چاشت
میدان کارزار گرم کرده دست و گریبان شدند و چند بار حملهای سخت بریکدیگر کردند و بوجه طمع و دست
کشی ریاست جندول بفحوای اینکه مفلسان بجان کوشند از بهر گنج بر لشکر جندول بمثل باران ربیع بارش
گولهها کرده سواران و پیادگان فوج خار همه شمشیرهای خود و نیزهای خود از نیامها کشیده اواز الفور
والفور و العجل بر داشته مانند طیور پرواز نمودند و چند مورچهای جنگی از لشکر جندول گرفته خانصاحب
خار طمع گرفتن جندول زیاده گشته مگر بهادران ریاست جندول حوصله خود بجا کرده مانند کوه در
خنادیق خود ثابت قدمی کردند و تماشابین خام اندیش بوجه شور و شغب و پیش قدمی بی ثبات آواز

اوازشکست لشکر جندول مشهور کرده حتی که طنطنه این اواز بگوش والی ممدوح بقلعه رسیده و
و بمیدان جنگ منتشر کرده شده حتی که بعضی تمام اندیشان مشوره تفرقه لشکراندیزی برای توجه مقابله لشکر
خار وحفاظت ملک جندول هم بوالیممدوح دادند امالشکر جندول بکمال جان فشانی سرها و سینهای خودراسپر
گولهای لشکر خار ساخته چون سواران شب برضیای روز تیزها کشیده و دامن خون آلود شفق به
جلباب غلاف شب پوشیده شده لشکر جندول زمورچهای خود ببرق تیغهای درخشان و شعلهای
تیرهای سرافشان بیرون شده برلشکر خار حمله قهرمانی کرده هزیمت دادند و چندمیل تعاقب آن لشکر
شکست خورده کرده خیلی از سواران و پیادگان لقمه اجل شده کشتگان وافره ولاشهای منکانره
ندرمیدان جندول گذاشتند و ناقلعه بجاره بآواز الفرار پناه گیرین کردند غرض اینکه تردد آوازشکست باقی
بود که آواز های فتح مژدهٔ کامیابی رسانید و خانصاحب خار که قبل ازین جای تمنا و التجای جنبه داری
طرفین بود دربادهٔ بی اعتباری و سرایمگی ماند و لشکر دیر بشنیدن این اواز فاتحانه متحاسر گشته
حریف بیدل گردید بیان مقابله والی دیر و حمله آوری او برملک صوات از جانب کوهستان شرقی
چونکه مثل مشهورست که صاحب الغرض اچشم چهار باشد البته والی دیر در وقت روانگی خود برای
تسخیر ملک صوات تدبیر مقابله جانب مشرقی هم کرده و عبدالکریم خان برادر رضعی نواب محمد شریف
خانصاحب مرحوم که از عرصه دراز حاکم کوهستان ست براه کوهستان باتزک بابنادیق و تفنگها
و خزانه معقول و دیگر سامان جنگ مامور کرده در کوهستان صوات بمقام براٹیال که موضعی مشهور
و صدر مقام کوهستان ست منتظر جنگ بود ازینجانب حبیب الله خان میادم علاقهٔ جنگی خیل صوات
بالا که دوست و جنبه دار والیدیر بود و مرد بها در و تجربه کار حروب بود جنبه خود را از کوهستان و

و فراریان صوات فراهم کرده از جانب شرقی هم میدان کارزار گرم کردند میاگل صاحب صوات
بادشاه درین امر پریشان شده حبیب خان و امیرخان سرگروهان صوات را برای مقابلهٔ
ایشان مقرر کرده بعضی از لشکر قومی که در خانهها تازه بود و قدری از لشکر قلمی خود بسرکردگی
نائب احمد علی خان برادر وزیر حضرت علی خان برای مقابلهٔ جنگی شرقی فرستادند و چند بار
آویزش و مقابله شده ایشانرا شکست دادند و تا مقام چوڑی که سرحد صوات ست
و مجاور تپهٔ جنگی خیل ست از ملک صوات در قبضهٔ خود آورده بر مقام چوڑی قلعه ساختند و عبدالکریم خان
افسر والدیر و حبیب الله خان خان میادم دران قلعه برای مقابلهٔ میدان شرقی مورچه زن
بودند و هر وقت منتظر این آواز بودند که آوازِ فتح میدان غربی که بذات خود والی دیر دران
حاضر ست کجا میرسد که ما ازینجانب هم حملهٔ فاتحانه میکنیم

آمدن سید عبدالجبار شاه ستانه وی سابق بادشاه صوات بامداد والی دیر با لشکر خود بجهاد ملک بنیر

اگرچه قبل ازین معلوم شده که سید عبدالجبار شاه ستانوی بدین سبب که چند مده اقوام
صوات او را برای مقابلهٔ این والی بادشاه کرده بود سخت مخالف و دشمن والی ممدوح بود
و چند مقابلات و محاربات شدید در میان آمده بود چنانکه پیش ازین درین کتاب بتفصیل تمام
درج شده ست لکن بعد از معزولی با والی دیر سلسلهٔ دوستی جنبانیده و بذریعهٔ مراسلات
و خطوط علاقهٔ دوستی قایم کرده اقرار نمودند که وقتیکه نواب صاحب ارادهٔ تسخیر ملک صوات فرمود
من هم بمثل یک افسر جنگی با طاقت خود کمربسته حاضر خواهم بود بنابران والی ممدوح در ایام
قیام خهل با سید مذکور مراسلت کرده که اکنون وقت ست اگر چیزی نمایش از دست

از دست شما میشود دریغ ندارید بعد از کامیابی کنارهٔ جنوبی ملک صوات بخش شما خواهد بود سید
عبدالجبار شاه را در حاضری اینمقابله موانع بسیار در پیش بود عدم استعداد کافی و مما
نعت سرکاری انگریزی و بُعد مراحل و ممانعت و مزاحمت اقوام افغانان مگر چونکه سید
مذکور مرد بهادر و دانا و تجربه کار است همه مراحل را بهنر و دانائی طی کرده از نواب صاحب تناول که
منعم قدیمی او است امداد مالی و بنادیق و التواپ دستیاب کرده و از اقوام گدانان و خودوخیل
وغیره بملک چمله گذر کرده بملک بونیر رسید میاگل صاحب بادشاه صوات را چون این طنطنه
بگوشش رسیده جرگه‌ها و کاغذات برای مدافعهٔ او بملک بونیر فرستاد تا که این آتش فتنه
درچنین وقت باریک بهوب ریاح مهلکه منطفی گردد و اعلی ترین حیل مدافعهٔ سید عبدالجبار شاه
همین بود که سید مذکور اگرچه عالی نسب سامی حسب ذی علم مرد میدان بهادر تجربه کار بود رکن
اعظم معزولی او از بادشاهت سابقهٔ ملک صوات همین تهمت شنیده بود پس میاگل صاحب بادشاه جدید
ملک صوات در مدافعت او بهمین صیغه سعی کرده و بذریعهٔ پاچا ملا صاحب که زاهد معتمد آن نواحی بود و دیگر
علماء و سفید پوشان آن وطن که اکثر از مریدی اخوند صاحب صوات رحمة الله تعالی علیه خالی نبودند تجویز ممانعت سید
عبدالجبار شاه کرده و مفته عشره این تجویز معقول هم سد راه سید مذکور گشت مگر این تدبیر هم کارگر نشد
و سید مذکور بکمال بهادری با اقوام بونیر که برخلاف و بودند با یکدستهٔ فوج منتخب کردهٔ خود و همراهی
یک جنبهٔ خود از بونیروال چند مقابلات قومیه دران وطن کرده و قلعهای ایشان را به التواپ آتش بار
خود منهدم ساخته بعرق ریزی و جانفشانی بکوتل کڑاکڑ که منفذ مشهور این دیار است بالا شده بسرحد
ملک صوات رسید و از انجا اعلان جنگ کرده تبهٔ موسی خیلان که همیشه خطبی ایمانی و وعده خلافی و بی

وبی وفائی بر صفحه جبین بی تمکین ایشان نمودار است و در سابقه محاصره قلعه شوده از بیم سید عبدالجبار شاه
خفیة فرار کرده انهزام آن نوبت غالباً منسوب بایشان بود اکنون این قوم بی وفا هم خفیتاً طرفدار سید
عبدالجبار شاه و بذریعه این بی ایمانی از نواب صاحب دیر و میانگل صاحب بادشاه سوات حصول رشوات و خلعات
میکردند درین نوبت غالباً تجاسر و پیش قدمی سید عبدالجبار شاه بدین مهلکه بفریب سازی
و دهوکه بازی این فریقه مذبذبین بود مگر چونکه میان صاحب بادشاه سوات مرد دانا و موقعه شناس است
پس والا معالجه این قوم پیرپرستان بطریق سیاست و پلتیکل ترضیه پیر رسمی ایشان
صاحب زاده عبدالحق ساکن مانکی کرده بعدازان برای مقابله سید عبدالجبار بذات خود
با قدری لشکر نظامی و قوم ابا خیل و موسی خیل همدران کوتل کړاکړ حاضر شده و دو معرکه شدیده
و مقابله مهیبه هم بظهور رسیده غرض اینکه فوج کشی والی دیر درین نوبت برای تسخیر ملک سوات
از عجائب روزگار و از نوادر یادگار صحائف تواریخ این ربع مسکون خواهد بود که از چهار جوانب
میدان کارزار گرم بود بتفصیل ذیل میدان غربی لشکر خان خار باجوړ طرفدار بادشاه سوات
چنانچه سابقاً تحریر شده در مقابله لشکر نواب زاده سردار عالم زیب خان گورنر جندول بمقام میانکلے
و قلعه مونډه و میدان شرقی عبدالکریم خان والی دیر و حبیب الله خان خان بهیادم طرفه از
حوالی دیر در مقابله خوانین قومی و قدری لشکر نظامی بادشاه سوات بمقامات جورړی و بیا
سرحد سوات با کوهستان و میدان جنگ شمالی خوانین سمکوټ و بعضی افسران
فوجی والی دیر بامداد جنبه داران نیک پخیل در مقابله قدری لشکر بادشاه سوات و اقوام بمقام
منجه علاقه نیک پخیل بشرکت آن قوم از جانبین و میدان جنوبی همین مقابله سید عبدالجبار شاه

و میان گل صاحب بادشاه صوابذات خود که در سیاق تحریر او قلم فسالی شروع ست
و درمیانهٔ این چهار جوانب میادین حروب مهلکه میدان جنگ کلان و معرکهٔ شدیدهٔ مقام
دنزائی بود که قوای اعظم هردو دولتین دران مصروف بود و خود والی دیر برای انجام رسانی
آن بمقام قلعه سرائی ملکتالاش فروکش بود گویا که کوکب زحل بمنزلهٔ بادشاه خونریز بود و محاط هر چهار
جوانب محرره منزلگاه فوج قتال و عسکر سفاک او بود که از مشرق بمغرب نقل و حرکت میکردند که آن فوج
خونریزش را طلیعه و ساقه و میمنه و میسره و قلب بود پس محاذ جندول طلیقه؛ و محاذ کوهستان
و چورڑی ساقه و محاذ منجه میمنه و محاذ کڑاکر میسره و میدان جنگ دنزی قلب عسکر بود که خود زحل
خونریز درانجا گزین بود این تقرر اسامی بران تقدیرست که حرکت بجانب مغرب فرض گرده شود
چنانکه حرکت شبانروزی ملک که موجب حرکت شمس و قمر و ظهور لیالی و ایام و اگر بجانب مشرق فرض کرده
شود چنانکه حرکت بعضی کواکب سیاره ست پس اسامی فوج زحل برعکس آن خواهد بود یعنی
کوهستان طلیعه و جندول ساقه و کڑاکر میمنه و منجه میسره خواهد بود هموافق لفظ شمال که جانب
چپ را گفته شود نکتهٔ عجیبه قابل اتحاف قدرشناسان سوال دران وقت که شخصی مستقبل
قبله بطرف مغرب ایستاده شود چنانچه ادای صلوة این ریاست دست راست بجانب شمال می آید
و چپ او بجانب جنوب پس طرف اول را شمال بچه وجه گفته می شود بلکه مناسب همین بود که تسمیه جا
نبین برعکس این بودی جواب توجه شخص را اعتبار نیست چراکه این بهر حیثیت مختلف
میشود بلکه تسمیه این جانبین بقاعده علماء علم هیئت بدان سبب ست که توجه بروج فلکی بطرف
مشرق شمس ست و بقاعدهٔ شریعت بدین سبب ست که توجه بیت الله شریف بطرف مشرق شمس ست

بس موافق قاعده هردو علوم شمالی بجانب چپ وجنوب بجانب راست میماند واین توجه گاهی
متغیر نمیشود غرض اینکه سید عبدالجبار شاه اگرچه بهادر میدان و حوصله دار بود مگر بوجه غریب
الوطنی و بعد امدادیابی وسختی رسدرسانی فوج خود در ان ایام قحط سالی بعد از دو مقابله شدیده پس
پشت مراجعت کرده رفته رفته در ملک بونیر پسپائی کرده حتی که بمسکن خود ستانه ومستقر خود تناول
نزول فرمود ومیان گل صاحب بادشاه صوات بدار الحکومت خود سید و شریف مراجعت فرمود
گویا که ثابت قدمی و حوصله داری همین بادشاه صوات هم قابل تعریف ولایق غورست که با
چندین طاقت خداداد والیدیرد احاطه محاربه هرچهار جوانب و آویزش سخت میدان جنگ
او نیزی تغیری ولغزش و فرار وانهزام عارض حالش نشد که وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ
غرض اینکه معرکه‌های کل جوانب بحال خود میگذشت و هر روز در هر معرکه هزارها طیور ارواح از
از قفس‌های قوالب بدان پرواز میکردند وآتش غیض وغصه در دماغهای اهل زمانه جا گرفته
مهر و محبت و رحم ورافت راجای نگذاشت تا آنکه بعد آنکه بعد از سزایابی شامت اعمال خود خالق
مسبب الاسباب سبب اصلاح وآشتی از پرده غیب بمنصه ظهور آورد وآن اینست
که ذکر میشود ** مداخله سرکار انگلیشه درباره التوای جنگ ** چون حوالی میدان جنگ او نیز ائی همه
و قلعه‌ها گردید جو لشکر و نیز هر روز پیش قدمی کرده خنادق و بروج
مورچها وخنادیق وبروج خود را در محاذات لشکر دشمن نزدیک ساخته آویزش کردند
تا بحدیکه دست وگریبان شدند و ناظرین امتیاز بروج طرفین نتوانستند وتماشائیان وطنی
وغریب الوطن برای نظاره این آویزش می آمدند وافسران سرکار انگلیشه برای معاینه
ایمقابله وملاحظه این میدان جنگ بذریعه موترها وجهازهای هوائی حاضر میشدند وخیلی

از مبصران فوجی انگریزان درین نظم و نسق میدان و مورچه زنی و بروج سازی و خنادیق جنگی انگشت بدندان حیرت گرفته تعجب میکردند البته بدین طوالت مقابله و بربادی طرفین و درازی کشت و خون که به شش ماه قریب میشود رحم آورده مداخلت جرگه بازی درمیان کرده و طرح مصالحت با طرفین شروع کردند رسالدار مغل باز خان که افسر خلیق و نیک نیت بود درین ایام بعیده اسسٹنٹی علاقه دیر از جانب سرکار انگلیشیه متعین بود درین باب کوشش بسیار کرده عرق ریزی نمود اگرچه هردو طرف ازین امر ابا میکردند لیکن بجهد بلیغ او به التواء جنگ میعادی وانتشار لشکر طرفین راضی کردند و تا میعاد بیستم ماه ذی الحجه سنه ۱۳۴۰ هجری لشکر طرفین منتشر شده (بتاریخ ۲۶ ربیع ۱۳۴۰ — یکهزار و سیصد و چهل التوا منظور کردند) حدبندی بخته درمیان انداختند که تا گذشتن میعاد مورچه‌ها و حدود طرفین بموجب قرارنامه زیر زیر اقتدار سرکار محفوظ و مامون باشند بعد ازان حدود و مورچه‌های خود هریک طرف را از ادنزی و منجه و چورڑی و کوهستان و بونیر حواله آن طرف کرده خواهد شد و صوات و زمین محدوده اینجد و مذکوره حواله و مقبوضه زیر قبضه بادشاه صوات خواهد بود و بعد از مرور میعاد مذکور در لشکر طرفین اختیار خود باشند والی ممدوح دیر اگرچه بدین تعطل و التواء جنگ میعادی رضامند نبود لکن بوجه ماندگی لشکر خود که عرصه دراز در بارش برف و باران در خنادیق و بروج جنگی جانکشی کرده بود بدل شکستگی دستخط به اقرارنامه التوا کرده لشکر خود را اجازت مراجعت مقامات خود کرده متفرق گردیدند

بیان سیاحت والی ممدوح و سفر هندوستان و صلح قطعی درمیان هردو حریفین و حواله کردن علاقه‌ها ادنزی و ابازی و نهاد کزی و دوشنجیل والی دیر بطور صلح

چونکه وقایع این جنگ حاوی الاطراف اگرچه در نظر ناظرین معنی شناس بهادری نادر العصر بود لکن

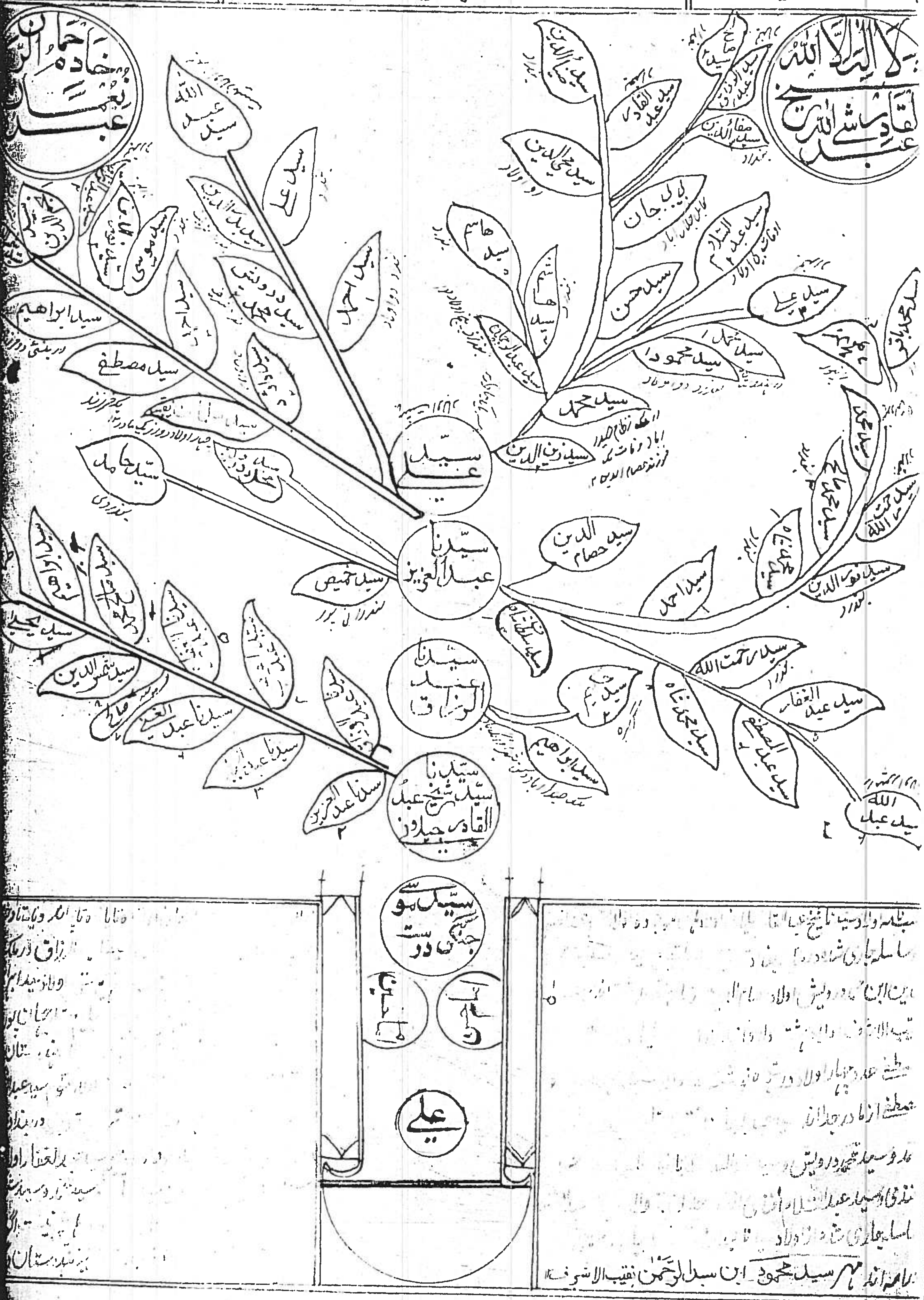
لکن چونکه از خواهش شیر خصلتی والی ممدوح بود و بدینقدر پیش قدمیها احامله جوانب بغیر از تسخیر
وطن مطلوبه سینه او سرد نمیشود بنابران ازان قلعه سرائی و میدان جنگ برای تفرج اراده سفر
هندوستان کرده تا که این کدورت و شکستگی به سیر و سیاحت دفع گردد و در ضمن این سفر بعضی
بعضی مقاصد جنگی از فراهمی سامان حرب و دیگر تجاویز ضروریه کار آمد این مقصد فراهم شود
بنابران یکدسته خاطر خواه از مدبران و همنشینان و افسران فوجی منتخب کرده بتاریخ دویم
رمضان المبارک سنه ۱۳۴۰ یکهزار و سه صد و چهل هجری از قلعه سرائی بیرون شده
بمقام چکدره آرام گزین گردیدند و چونکه نامیان تجار و سامیان دولتمندان این دیار میان
صاحب شرف شاه کاکاخیل و خان بهادر تاج محمد خان یدرنی را باین دولت عالیه گونه
گونه تعلقات بود البته هر یکی از ایشان موترهای نفیسه خود برای سواری کوکبه والی ممدوح
بمقام چکدره پیش کرده بمقام ملکنڈ نزول فرمود حکام پولیٹکل را چونکه نارضائی او معلوم شد
و پیش و پس نظر انداخت که احتیاج و تعلقداری ما باین دولت وافر است و سلسله آمد و رفت
بندر چترال بغیر از ممنونی این دولت از محالات عادیه خواهد بود بنابران طرح تملق و مصالحت
درمیان انداخته چیف کمشنر صوبه سرحدی مقیم پشاور هم بمقام ملکنڈ فرو کش شده والی ممدوح را
مبارکبادی علاقهای ادنزی و ابازی و خادکزی و دوشخیل که بیک حیثیت بمقدار
ربع صوات میرسد در دربار عام داد و بحکام پائین ملکنڈ حکم قطعی تقریری و تحریری داد
که تا فلان تاریخ و مراجعت نواب صاحب از ملک هندوستان این علامت های
مذکوره از قبضه بادشاه صوات بیرون کرده حواله والی دیر گردیده کرده شود و والی ممدوح ازین

ازینجهت که شیران به پس خورده دیگران میل نکنند بدین امر راضی نبود وبدین تجویز سرکار انگلیشیه بخواهش خود دستخط نمیکرد ومیگفت: زملک من اقطاع من مید هیی: برات سهیل ازمین میدهی: یعنی ملک صوات قدیمی محکوم من بود خصوصا علاقه اد نزای وغیره ساحت خانه من ومیدان اسپان من بود پس بطور صلح بدین قدر چه طور راضی خواهم شد مگر ندیمان واهله جرگه او ذمه واری ترضیه و دستخط او کرده ازانجا بمقام نوشیره قیام کرده باز بطرف هندوستان توجه کرده سرکار انگلیشیه هم گونه گونه مدارات او کرده و دیگر معززین کرام در هر جا که مطلع شده طاقت خدمت ودلداری پیش کرده بکمال عیش وارام سیر وساحت مقامات لاهور ودهلی وکراچی وبمبئی وکلکته و دیگر مواضعات مشهوره هندوستان فرمودند ودراثنای این سیاحت تجاویز مفیده وفراهمی سامان حرب هم بدست آوردند بعد ازان مراجعت کرده قدری ارام در زیارت لاجبوک که مزار جد خود اخون الیاس صاحب علیه الرحمت فرمود ازانجا بدار الحکومت خود تشریف فرمودند حکام سرکاری بنا بر تجاویز خود علاقه ادنزی ازلشکر وچوکیات میانگل صاحب خالص بنا راضی او خالی کرده همه علاقه های ادنزی وابازی ودوشخیل معه کل کلعها و بروج حواله عهده داران والی ممدوح دیر کردند ومیان ایشان یک معاهده واقرار نامه منظور کرده که بر یک دیگر غرضداری ودست اندازی نخواهد بود وخاتمه این تجویز سرکاری درابتدای ماه ذوالحجه ۱۳۱۴ هجری بانجام رسد معلوم نیست که بعد ازین از پرده غیب چه بظهور میرسد فقط

الراقم جمعه محمد ۱۴ شهر ۱۳ ذیحجه

حضرت محبوب سبحانی غوث الاعظم دستگیر بغدادی رحمت الله علیه | مهر حضرت سراج الملة امام الاعظم نعمان بن ثابت

مسلمان را درین یقین است | رحمت الله علیه



برامة الله مهر سید محمود ابن سید الرحمن نقیب الاشرف

اسماء اولاد سیدنا شیخ عبدالقادر جیلانی

صاحبزاده کلان سیدنا عبدالرزاق مرقداو درامه شریف ست از اولاد آن یک در ملک هندوستان نظام الملک حیدرآباد شهر اورنگ باد مقیم شده نام آن سید ابراهیم ست واز اولاد سید ابراهیم الرزاق یک اولاد که نام آن سید حکیم ست در اگره ست از اولاد سید حکیم که در شاهجهان پور ست نامش ما را معلوم نیست واز اولادهای سید عبدالرزاق در هندوستان ست و ملک دیگر نیست و سلسله جاری شده ست اولاد دویم سیدنا عبدالعزیز یکی درویش حصام الدین و دیگر سید از هر دو سلسله جاری شده و مسندنشین در بغداد شریف هستند نامهای آن در هر شاخ جدا جدا نوشته میشود از کرسی نامه از اولادها سوم سید عبدالوهاب دوازده ساله وفات کرده اولاد چهارم سید عبدالجبار پانزده ساله اولاد ندارد پنجم سیدنا عبدالغفار از ظاهر غائب شده برای مریدان راه نماینده ست ششم سیدنا عبدالغنی درمیان دریاگشت میکرد غرق شده را بیرون آرد هفتم سیدنا صالح محمد در کوهها غائب شده اولاد ندارد هشتم سیدنا شمس الدین یک دختری هفت روزه وفات یافت دیگر هیچ اولاد نیست نهم سید ابراهیم بعمر پانزده ساله وفات دهم سید یحیی از همه برادران خوردست یازدهم یک بنت اسم مبارک آن فاطمه ست رحمهم الله تعالی علیها

مهر سید محمد بغدادی ابن سید احمد قادری بغدادی اجازت عام سلسله موجوده روانه می شود فانصده تاریخ پانزدهم شهر جمادی الثانی از بغداد شریف روانه شده



بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونصلی علی رسوله الکریم



کامل الانقاد و واثق الاعتقاد مدام رضای حق باشند بس از سلام سنت الاسلام باعث

تحریر و موجب تسطیر آنکه از کلام برخوردار سید محمد قادری حالات صدق و صفا و زہد و اتقاء
آن عزیز معلوم شد خیلی خرمی و بسیار مسرت رونما شد شاد باش که انجام بخیر است حب اسلامی
همین است هر مسلمانی را باید که اول راست اعتقاد باشند و بعد بزرگان قدیم و آثار سلف را
فرو نگذارد بالخصوص از نام نامی حضرت غوث الصمدانی محبوب سبحانی رحمة الله علیه و
اولاد امجد حتی که هر کس که نام خواه ایشان بود بصدق قلبی محبت کند زیرا نکه محبت آنها محبت
حضرت غوث پاک رحمة الله علیه است خداوند تبارک و تعالی این نیک حالات و مستحسن معاملات
آن محب دائمه برقرار داراد و روز افزون سازاد عزیزم پیر و مرشد ایشان سید عبد
السلام صاحب که ستون منزل اسلام و چراغ راه ہدایت و رہنمون حقیقت و طریقت بود
ازین دار فانی پرده کش شده بقرب حق پیوست رحمة الله علیه ہر آن ساعت که محبت نامه
آن عزیز معرفت برخوردار سید محمد قادری وصول شد ہمان وقت یاد رحلت حضرت سید
عبد السلام صاحب رحمة الله علیه تازه گشت از احوال مرقومه ایشان وقوف یافتم حضرت مرشد
ممدوح که مریدان بکثرت داشتندے از جمله مریدان خود از برخوردار برادر زاده سید محمد که از
معتقدان صادق و پرہیزگار و اثق بود عزیز تر دانستندی حتی که مختار عام کارہای خود ساخته
خلیفه خاص گردانید و چیزی از عملہای حسنه و ورد و وظائف عربیه بر د مخفی نداشت ازین تمامی
امور کما ینبغی واقفیت دارم حالا برخوردار سید محمد قادری با جازت و نگہداشت من شجره
تیار کرده ازین جہت من مهر صداقت ثبت نمودم لہذا برخوردار مذکور با یمائی من شجره
به پیشگاه ایشان ارسال می نمایند باور باید دانست زیاده چه ارقام کنم از جانب راقم جمیع اہل

سید عبد الرحمن نقیب	المجلس اسلام مسنون برسد	الاشرف بغدادی و قادری

آنکی زینت بیوهٔ از خاندان همزاخیل شاهزادی

ازراویان عمدهٔ دهر واز حاکیان زبدهٔ عصر حکایت ست که مسماتهٔ انکی زنکه بیوهٔ یعقوب بابا ؛ وحمزا بابا که در (عمرکلان
یعقوب بابا در عمر کلان) و دیگر کم سن هر دو برادران اعیانی خانان نصردین خیل شاهزادی بود معلوم ست
که زنکه مذکوره منکوحهٔ بیوهٔ عم ایشان بود بطور خفگان و ماٹی بدون کدام شخص شوهریت گرفتن طرف
جندول روانه شده مقیمهٔ موضع جونی کلی که قریه از قریجات جندول دفتریهٔ شیخیل ست شد دران
مده قوت وطاقت قبیل شیخیل بسیار بود خانان شاهزادي که از مردم شیخیل معتبرین اقوام جندول
استفسار بیوهٔ خود بعرض واپس آمدن بمکانات خود قلعهٔ شاهزادهٔ کرده وصلاح جویان سرانجامي
این امر بهمراهی عزیزان خود ها پاینده خیل و سلطان خیل و اوسا خیل شدند مگر بسبب خامکاري وبغرور
اتفاق کل مردم ترکلانیان خوانین ازناوگی وخار وبیشت وآسمار وهمه قومدار بیوه مذکوره بخانان مو
صوفان نه دادند بنابران حمزاخان بابا بمادیان حملدار خود سوار شده بسبیل منت وزاري بتمامي
وهمگی یوسف زی از ملیزی و صوات و بونیر وچکی سرو کانڑا وغوربند وبنیر وجمله مندڑ که اعیانی برادرزاده
یوسف بابا بود اولادش محسوب از یوسف زی اند تا موضع کیا وکبل سرحد وبرید مخلوق افغانان و
هندیان هست ده بده بلکه خانه بخانه گردیده عرصه بقدر دوساله وششماه درین دوره مطلب افغانیت
گذرانیده حتی که مادیانش زائیده وضع حمل خود بچه نر کرده درعرصهٔ ملفوظ آن بچه مادیان باری ساخته
با او سوار شده تمام عساکر یوسف زي راجمع وفراهم نموده متوجه جانب جندول گشته بضیعهٔ عزت
عزیزي خود کامیابي خود ها واردین جندول شدند دراثنای راه درمقام تورة تیگه برید یوسف زے
وترکلاني قریب گوسم فی نفریک کولی جهت امتحان ومعلومیت تلت وکثرت جندات ظفر

علامات بزمین انداخت چونکه این گولیها تحت تعداد آورده شد بقدر نو لکهه برآمد گردید و تفنگهای داخلین جندول شدند بحکم داور بیهمال و حاکم لایزال جل شانه بزور و زبردستی میوه خود از جونی کلی مجبور اخراج ساخته تحویل خود ها نمودند و از روی قهر و غصه افغانی و محنت کشی واقعی بالا از مقام موند بیوه مومیه را کشته بدرجه شهادت رسانید و حین حیات خود آن شهیده زبان طعنت دراز کرده لعنت و دشنام بهمه اقوام و خوانین مردم ترکلانیان خواند و گفت که یک دست من بکون سفید ریش معتبر خان ابراهیم خیل و دیگر دست ما بکون خان کلان جندول درون باد افسوس که افغانان که هستند یوسفزی اند و خاص حمزا خان ست مگر من قدر شناسی آنها نکردم هنوز که پشیمانی و ندامت میکنم فائده ندارد ؛ چونکه دران آوان مردم شماری قوم یوسفزی نو لاکهه می بود بالفعل درین زمان که بتفضلات خالق موجودات جزی و کلی درین دیار سالک مسالک طریقت صاحب کشف و کرامت ولی یگانه قطب دورانه حضرت جناب اخوند الیاس صاحب علیه الرحمت والغفران مبروز و پیدا شده زمام حکومت و اختیارات تصرفات ریاست قوم دیانتدار یوسفزی بدعای پیر و مرشد خود جناب قدسیت مآب سید آدم بنوری صاحب علیه الرحمت در یادی اولادش افتاد معظم دیر گلشن نظیر بپای تخت و ملجای استقامت و سکونت خاندان والا تبار اخفاد صاحب ممدوح معین و مشخص گردید خوانین عظام احسن الوجوه و احسن الخلق والاجاه ذی شوکت دوست نواز دشمن گداز سخاوت و شجاعت پیشگان در دیر ساکن و متمکن شدند از آن وقت الی حین حکومت اغلب یوسفزی از بهائیزی و اکوزی ملیزی باضابطه کرده و بالخصوص حکومت عالیجناب معلی القاب امارت و ریاست مآب نواب محمد شریف خان صاحب مرحوم والی دیر و سوات و جندول طاب الله ثراه

انکی زینت بیوه از خاندان حمزاخیل شاهزادي

ازراویان عمدهٔ دهر واز حاکیان زبدهٔ عصر حکایت ست که مسماة انکی زنکه بیوهٔ یعقوب بابا ٭ وحمزا بابا که در عمر کلان
یعقوب بابا در عمر کلان و دیگر کم سن هر دو برادران اعیانی خانان نصردین خیل شاهزادی بود معلوم ست
که زنکه مذکوره منکوحهٔ بیوهٔ عم ایشان بود بطور خفگان و ماثی بدون کدام شخص شوهریت گرفتن طرف
جندول روانه شده مقیمهٔ موضع جونی کلی که قریه از قریجات جندول د فترتیهٔ شیخیل ست شد دران
مده قوت وطاقت قبیل شیخیل بسیار بود خانان شاهزادي که از مردم شیخیل معتبرین اقوام جندول
استفسار بیوهٔ خود بعرض والیس آن بدان بمکانات خود قلعهٔ شاهزاده کرده وصلاح جوبان سرانجامي
این امر بهمراهی عزیزان خود ها پاینده خیل و سلطان خیل و اوساخیل شدند مگر بسبب خامکاري وبغرور
اتفاق کل مردم ترکلانیان خوانین ازناوگی و خار و بیشت و آسمار و همه قومدار بیوه مذکوره بخانان مو
صوفان نه دادند بنابران حمزاخان بابا بمادیان حمل دار خود سوار شده بسبیل منت وزاري بتمامي
ملک یوسف زی ازملزی و صوات و بونر و چکی سر و کاترا و غوربند و بنیر و جمله مندړ که اعیانی برادرزاده
. یا بود اولادش محسوب از یوسف زی اند تا موضع کیا و کبل سرحد و برید مخلوق افغانان و
هندیان هست ده به ده بلکه خانه بخانه گردیده عرصه بقدر دو ساله و شش ماه درین دوره مطلب افغانیت
گذرانیده حتی که مادیانش زائیده وضع حمل خود بچه نرکرده در عرصهٔ ملفوظ آن بچه مادیان باری ساخته
با او سوار شده تمام عساکر یوسف زي را جمع و فراهم نموده متوجه جانب جندول گشته بضیعهٔ عزت
عزیزي خود کامیابي خود ها واردین جندول شدند دراثنای راه در مقام تورهٔ بیگه برید یوسف زی
و ترکلاني قریب گوسم فی نفر یک گولی جهت امتحان و معلومیت تلت و کثرت جندات ظفر

علامات بزمین انداخت چونکه این گولیها تحت تعداد آورده شد بقدر نو لکھ برآمد گردید و تفنگها داخلین
جندول شدند بحکم داور بیهمال و حاکم لایزال جل شانه بزور و زبردستی بیوه خود از جونی کلی مجبور اخراج ساخته
تحویل خود ها نمودند و از روی قهر و غصه افغانی و محنت کشی واقف بالا از مقام موئلد بیوه مومیه را کشته بدرجه
شهادت رسانید و حین حیات خود آن شهیده زبان طعنت دراز کرده لعنت و دشنام
بهمه اقوام و خوانین مردم ترکلانیان خواند و گفت که یک دست من بکون سفید ریش معتبر خان
ابراهیم خیل و دیگر دست ما بکون خان کلان جندول درون باد افسوس که افغانان که
هستند یوسف زي اند و خاص حمزا خان ست مگر من قدر شناسی آنها نکردم هنوز که پشیمانی
و ندامت میکنم فائده ندارد ÷ چونکه دران آوان مردم شماری قوم یوسف زي نو لاکھ می بود
بالفعل درین زمان که بتفضلات خالق موجودات جزی و کلی درین دیار سالک مسالک طریقت صاحب
کشف و کرامت ولی یگانه قطب دورانه حضرت جناب اخوند الیاس صاحب علیه الرحمت والغفران
مبروز و پیدا شده زمام حکومت و اختیارات تصرفات ریاست قوم دیانت دار یوسف زی بدعای
پیر و مرشد خود جناب قدسیت مآب سید آدم بنوري صاحب علیه الرحمت در یاد سي اولادش
افتاد معظم دیر گلشن نظیر پای تخت و ملجاي استقامت و سکونت خاندان والا تبار اخفاد صاحب
ممدوح معین و مشخص گردید خوانین عظام احسن الوجوه و احسن الخلق والاجاه ذی شوکت دوست نواز
دشمن گداز سخاوت و شجاعت پیشگان در دیر ساکن و متمکن شدند از آن وقت الی حین حکومت
اغلب یوسف زي از بهائیزي و اکوزی ملیزی باضابطه کرده و بالخصوص حکومت عالیجناب
معلی القاب امارت و ریاست مآب نواب محمد شریف خان صاحب مرحوم والی دیر و صوات و جندول اطال الله عمره

ثراه وجعل الجنة مثواه وایضا حکمرانی حضور والاشان جناب نواب محمد اورنگ زیب باالقاب نواب زنده آقای وقت طاقت و راند چراکه گذشتگان مسند نشینان دیراز روی خوش اعتقاد وکردار متمکین بحبل المتین عروة الوثقی وسنت سید المرسلین حضرت محمد مصطفی شفیع روز جزا بودند وبشخصه هردو نوابان والدوولد عمل باین آیة کریمه درباره دهش وبخشش کرده مَنْ جَآءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا لهذا آمدنی خزانه ایشان از وجه سخاوت دراز دیاد دوچندی سه چندی انصرام یافته ست وملک ملازمان وسپاه ورعیت بدرجه هزارها قریب دولت ها رسیده ست تخمینا مردم شماری یوسف زی به رتبه تضاعف یعنی هژده لاکه یا زیاده ازین خواهد بود ونوابهای دیر سرداران اینقدر الکوک قوم خود هستند خاندان دیر وجمیع تابعداران آنهارا میباید که شکر باری تعالی بعطیه نعماء عظما ما قاله برخود ها لازم وواجب دانسند ووظیفه خود نمایند فقط +

چونکه درعرصه ماضیه مردم یوسف زی دیندار باغیرت واتفاق درهر کار میکردند همه امورات بسرانجام میرسیدند هنوز مناسب بلکه لازم ست که مانند گذشته بایمان داری واتفاق وهمت داری خود ها رامستعدین نموده باردار خود ها را حاکم دیر بخوبی بشناسند ومدام نمک حلالی کارگر باشند وبی غیرتی نکنند امورات کلیا انصرام یابند بنظر بحالات ترک بداریدو هوش کنید که دلاوری و شجاعت وجوانمردی وفتوت مثل بهادران ترک ای مردم یوسف زی عمل وترتیب آقای خود نواب وقت کرده نمایند چراکه از هر جای حکومت نمیشود چنانچه تخت سلطنت ترک در روم قسطنطنیه مقرر شده برای یوسف زائی دیر تعین یافته ست خدمت نواب بخود ها از لوازم وفرائض دانند انشاء الله تعالی قصوری وفطوری در ریاست نخواهد شد فقط المرقوم ۵ ذو الحجه ۱۳۳۱